١٣٢٤

تذکرة الکحالین

طب

١٢٠٣

٨٩٨

١٣٢٤

نام کتاب :
مؤلف :
مترجم :
مصحح :
ناشر :
تاریخ انتشار :

قطع :
تعداد صفحه :
تعداد جلد :
زبان :
موضوع :

تذكرة الكحالين

طب

١٣٠٣

٨٢٨

هو الله اکبر

تذکره کحالین

١

کتاب تذکرة الکحالین

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس و ستایش باری تعالی را که این جهان بیافرید الّتی بکمال
حکمت قوت و قدرت چنانکه شاید و زمین را و دیگر اشیا
و چند نباتها و الوانها رو پیدا کرد گل از خار و میوه‌های رنگارنگ
از چوب خشک از برگ تر خنده و چاه و از قطره باران لولو
بیت برانگیزد و بگرد درختان داوری چندین هزار گونه الوان نگار
گهی پیدا و نهان همه خلقان از آن تیل از بهر معرفت آفرینش
و آسمان بالای وی بیافرید و بنور کواکب منور گردانید بقوت
و کمال و بالله التوفیق باب اول شروع کنم در چشم
و از باری تعالی یاری خواهم بدانکه حد چشم چه باشد و نفعش

[illegible]

١

چیست جالینوس حکیم میفرماید که باری تعالی چشم را بیافرید
در ... و چند مرکب از هفت پرده و در و رطوبت و در رطوبتی
دیگر که یکی از آنها جلیدی خوانند در میان این هفت پرده و رطوبت
استوار کرد و نور بینائی بر رطوبت جلیدی داد و دیگران از بهر خدمت
وی اند تا نفعی بوی رسانند یا مضرتی از وی باز دارند و او چون
نقطه این پرده و دو سه رطوبت تولدشان از دماغ است بشرکت
با نورانی و شرح این بجای خود گفته شود و این تمام ترین حد چشم است
زیرا هر چیز که باشد آنرا دو حد باشد یکی عرضی و دیگری جوهری و این
حد جوهری است چشم را منفعت چشم و نفعش بدان که منفعت
چشم آنست که انسان از تن باز دارد و تن را بر آن دارد و عنایت که
خدای باری تعالی چشم را بالای همه تن آفرید چون دیدبانی تا تن
را نگاه دارد و نفعش آنست که هر چیز که باشد آنرا ببیند و هیئت
آن بداند و همه رنگها دریابد چشم بمثال چشمه ایست که آب
از وی برآید و شهرستان بر وی نهاده باشند تا مردم از و

نقشها برمیدارند چشم برآدمی همین صفت است و اگر نه بسا
شوره زمین که افتاده است و ازانجا هیچ نفعی نمیرسد بلکه مضرت
باب اندر یاد کردن طبع چشم گرم است و مزاجش
تر است گرمی از بهر آنست که شریانها و رگهای بسیار بدو
پیوسته است و حرارت بدو میرساند ازین جهت آسان سرما
تواند داشتن و از بهر سوگریدن و تری مزاج چشم آنست که تولد
نورانی از دماغست باشد که سردی بر مزاج غلبه کند اما طبع اصلی
گرم است **علامت** مزاج گرم آسانی حرکت و بزرگی رگها
و رنگ سرخ و چون دست برنهند گرم **علامت** سردی دشواری
حرکت و باریکی رگها که بدو پیوسته است و چون دست برنهند سرد باشد
علامت تری بسیاری از رطوبت بزرگی چشم و چون دست
برنهند نرم باشد **علامت** خشکی رمص کم کند و اگر کند رمصی
خشک باشد و چون دست برنهند سخت و رنگ چشم دلیل بر مزاج
زیرا که چشم ازرق میل بسردی دارد و گرمی اندک و خشکی بسیار

و تری اندک و چشم ازرق بشب بهتر بیند که هوا سرد و تر است
مزاج مردمان سردسیر را چشمشان ازرق باشد چون صقلابیان
و روسیان و نیز آنکه چشم ازرق مزاجش سرد است بدانکه
چشم پیران ازرق میشود و چون سردی بر مزاج ایشان غلبه کند و چشم
سیاه را گرمی و تری از دیگر چشمها باشد و ازین سبب است که نگاها
و علت آب بدید می آید در هر چشمی که سیاهی او سیاه‌تر مزاجش
گرم و تر و نرم‌تر باشد مزاج بر چشم زنگیان و حبشیان زیرا که
و مسکن ایشان گرم است و مزاجشان گرم و اما چشم شهلا بهتر و
خوبتر از همه چشمها باشد زیرا که طبعشان معتدل است و اشباه این
چشم کمتر رسد چون علت آب و انتشار و بر طبیب واجب باشد
که مزاج نگاه دارد تا از اعتدال بیرون نشود و طبع بیمار کوشش دارد
تا با مزاج اصلی برد زیرا که سلامتی در مزاج اصلی است **باب**
در رنگهای چشم در رنگهای چشم جالینوس حکیم میفرماید که چشم ازرق
و سیاه بهوا تفاوت نکند برین مثال و اما مزاجها مختلف اند

زیرا که صورت از ماده تولد کند و ماده از غذا پدید آید و غذاهای
مختلف اند بعضی نباتی و بعضی حیوانی بعضی گرم و خشک و بعضی سرد و تر
و این مختلفی اندر رطوبتها پدید آید چشم ازرق باشد یا سیاه از
نامعتدلی مزاج و اما سیاهی چشم از هفت سبب باشد یا نور بینایی
کمتر باشد یا روحی که نور بینایی در روست سیاه فام باشد یا رطوبت
جلیدی که نور بینایی در روست کوچکتر شده باشد یا از طبقه
اول درتر باشد یا رطوبت بیضی بسیار باشد یا این رطوبت
بیضی سیاه فام باشد یا طبقه عنبی سیاه تر باشد مانند انگور
زیرا که رنگ انگور مختلف است و ازرقی چشم از هفت وجه باشد
برخلاف این سیاهی نور بینایی بیشتر باشد یا روحی که نور بینایی
در روست روشن تر باشد یا نوری که در رطوبت جلیدی است بیرون
تر و به طبقه اول نزدیکتر یا رطوبت بیضی کوچکتر یا روشن یا طبقه
عنبی شفاف تر و حکما ازین نوع گفته اند ما نیز اگر شرح آن دهیم کتاب
دراز گردد و خواننده را ملال خیزد اما این وصف که کرده شد

در چشم سیاه و ازرق با یکدیگر یار شوند شهلا باشد چشم شهلا که
چشم شهلا را روح بینایی بیشتر باشد و روشنایی بهتر و معتدل باشد
و با سلامت تر و بکار او علت آب کمتر و رنجهای صعب کم افتاده
باشد والله اعلم

باب از کتاب دو العین

در رطوبت جلیدی که حق تعالی آنرا چگونه آفرید بدست از بهر آن
اول شروع بر رطوبت جلیدی کردم که نور بینایی در روست و این
دیگر طبقها و رطوبتها از جهت وی اند جالینوس میفرماید که
رطوبت جلیدی صافی و روشن و سپید و هیئت او گرد اندکی
پهن و جای وی اندر میان هفت طبقه و دو رطوبت هم چون چراغدانی
که در میان قندیل نهند اما صافی این رطوبت جلیدی و روشن از آنست
تا همه رنگها پذیرد و نه بینی که هر چیزی که آن صافی و روشن باشد در رنگها
زودتر پذیرد چون آبگینه و بلور و گردی این رطوبت جلیدی
حق تعالی از بهر آن آفرید و در میان این هفت طبقه استوار
کرد تا آفت بدو کمتر رسد و آفت به همه شکلی زودتر رسد که شکل

و رطوبت جلیدی را یاری میدهد بر روشنایی و رطوبت
جلیدی را نگه میدارد و از طبقهٔ شبکی تا زیانی نرسد زیرا که طبقهٔ
شبکی بمنزلهٔ دامی است چند نزدیک وی رسیده اند که نشست کردی در گرمی
در روشنایی نقصان آمدی **باب** در رطوبت
بیضی که باری تعالی او را چگونه آفریده است بدانکه رطوبت بیضی
پیش رطوبت جلیدی یک نیمه بالا گرفته است برین مثال و درین
رطوبت چند منفعت است **اول** روشنایی از رطوبت جلیدی
می پیساند و بیرون می فرستند **دوم** آنکه رطوبت جلیدی را نگاه
میدارد تا حرارت طبیعی او را خشک نگرداند **سوم** طبقهٔ عنبی
را تری میرساند تا خشک نشود و همچنین هوا را نگاه میدارد از
سرما و گرما تا زیانی برطوبت جلیدی نرساند و سخت نشود و
آنکه طبقهٔ عنبی دو برون زبری دارد و تری بدو میرساند تا خشکی او را
زیانی نکند برطوبت جلیدی حکیم جالینوس میفرماید که رنگ
این رطوبت بیضی سپید است مانندهٔ سپیدهٔ خایه و گروهی فرموده اند

که غذای این رطوبت از طبقهٔ عنبی است و ما از ان ممنوع شده ایم
زیرا که تری بدو میرساند و بعضی گفته اند که غذای این رطوبت
از رطوبت زجاجی است و غذا ترشح میکند زیرا که تولد این رطوبت
از رطوبت زجاجی است اگر غذای این رطوبت از عنبی بودی هر آینه
تری بدو نتوانستی رسانیدی زیرا که اگر غذا از عنبی بودی تری بدو
رسانیدی طبقهٔ عنبی خشک شدی و بینایی باطل شدی ازین جهت
ممنوع شده ایم و طبعش میل بگرمی و تری دارد **باب** در طبقات چشم
شروع کنیم در طبقات چشم اول در طبقهٔ صلب که حق تعالی او را چگونه
آفریده است بدانکه نخست عصبی که از مغز بیرون آید تا بکرهٔ چشم
رسد بروی دو پرده بود که آن دو پرده پوشش مغز اند جدا از آن در آن
گاه که یعنی دو پرده بیرون آیند و بکرهٔ چشم رسند و آن پرده
سطبر از وی جدا شود و بکرهٔ چشم آید و از آنجا طبقهٔ صلب پدید
آید و طبع این طبقه سرد و خشک است و رنگش سپید است و
مانند آنست که بر سر شانهٔ گوسفند باشد و از آن غضروف گویند

و غذای این طبقه ازانست که ابتدااش بروست برین مثال
و منفعتش انست که چشم را نگاه بدارد تا از اپشیوان کوفته
نشود و ازبهر ان چنین افریده است که دایم الحرکت است
تا افتاده نباشد چو گوشت و پوست و طبقات و رطوبات را
نگه دارد **باب** اندر طبقه شیمی بدانکه طبقه شیمی همچون غشای است
ازبهر انکه گرد طبقه شبکی در اید و در آمده است و این را
ازان سبب شیمی خوانند و تولد این طبقه ازان وریدهای تنگ است
که از مختلف سر بیرون می آید و شرح این در طبقه صلب گفته اند
و درین طبقه شیمی منفعت است و طبقه شبکی را غذا برساند
انچ که از طبقه صلب بدو رسد بازدارد تا مفرق بشبکی برسد
بل انکه خون که بدو رسد صافی و تنک گرداند و بطبقه شبکی رساند
چو بطبقه شبکی رسد لطیف و صافی کند و برطوبت زجاجی رساند
و زجاجی صافی ترکند و برطوبت جلیدی رساند و هریک ازین
طبقات غذا ازین خون صافی بردارند و غذای این طبقه شیمی

ازان

ازان رگهاست که اندروست و اما طبع این طبقه شیمی میل بگرمی و
تری بیشتر دارد والله اعلم **باب** در طبقه شبکی
باری تعالی چون افریده است بدانکه طبقه شبکی مرکب است
از دو چیز برهم بافته همچون دام یکی از پی نورانی از وریدهای تنگ است
که ازان طبقه شیمی بدیده آمده است و پیدا آمدن این طبقه
از کنارهٔ پی نورانی است و این پی چو برطوبت زجاجی رسد انجا
گرد رطوبت زجاجی است ازان پوشش رسند باوی بهم پیوندند و این
طبقه شبکی ازین پی است و ازین پرده ها که یاد کردیم و این طبقه شبکی
گرد رطوبت زجاجی در آمده است برین مثال و درین طبقه شبکی دو
فایده است یکی غذا برطوبت زجاجی برساند دوم بروشنایی
رطوبت جلیدی یاری دهد بواسطهٔ رطوبت زجاجی زیرا که
نزدیک بوی و غذا این طبقه از طبقه شیمی است و طبع این طبقه
معتدل است و گرمی از طبقه شیمی کمتر و تری بیشتر والله اعلم
باب اندر طبقه عنکبوتی بدانکه طبقه عنکبوتی پیش رطوبت

بیضی است و نیمه از اکرفت و این طبقهٔ عنکبوتی حاجز است میان
بیضی و حکما گفته اند چون علی عیسی کحال و محمد زکریا رازی که این
طبقهٔ عنکبوتی پیش رطوبت جلیدی است اما این درست نیست
که این طبقهٔ عنکبوتی در پیش رطوبت جلیدی است و ما این را در کتاب
عین دیدی یافتیم و خواجه علی بن عیسی کحال از آن سبب فرمود که یک
نیمه رطوبت بیضی را گرفته است و حاجز است میان رطوبت
جلیدی و رطوبت بیضی و رطوبت جلیدی و رطوبت بیضی این
لطیف است از بهر آنکه نور بصر را حجاب نکند و ابتدای این طبقه
از طبقهٔ شبکیه است و رنگش سپید است و شفاف چون آینه چون
در چشم نگری صورت اندرین طبقه پدید آید و طبع این طبقه سرد است
و خشک و این طبقه چند منفعت دارد آنکه میان رطوبت جلیدی
و میان رطوبت بیضی است تا در یکدیگر نیامیزند و رطوبت بیضی
هم طبقهٔ عنکبوتی نگه میدارد تا رطوبت جلیدی را مضرتی نرسد
و بعضی گفته اند که غذایش از رطوبت جلیدی است و در اینجا



چند بسیار گفته اند والعلم عند الله و چو غذا از رطوبت جلیدی بسیار
شود و غلبه کند آن بسیاری از وی بستانند و این طبقه
عنکبوتی را غذا از رطوبت جلیدی است والله اعلم
باب اندر طبقهٔ عنبی بدانکه طبقهٔ عنبی در پیش عنکبوتی است
و روی او در رست تا جلیدی را زیانی نکند و این طبقهٔ عنبی دور
تر است و روی پردهٔ درشت و صقال دارد و اندرون برزها دارد
و دار دیر مثال آنکه در اندرون اسفنجه کو بیفند باشد بدین مثال و
این طبقهٔ عنبی چند منفعت دارد یکی آنکه چشم را آب رسد آب
بکشاید آب بدان برزها در نشیند و دوم آنکه رطوبت بیضی
خشک تر شود و برزها عنبی از آن جمع دارد و نگهدارد که از هیأت
خویش بگردد و آن روی پردنی درشت و صقال دارد تا زیانی
بطبقهٔ قرنی نرسد و غذا این طبقهٔ عنبی از مشیمه است و چند منفعت دیگر
دارد یکی آنکه غذا بطبقهٔ قرنی میرساند زیرا که اندر طبقه دوم
میان جلیدی و طبقهٔ قرنی چون حجابی تا زیانی از طبقهٔ قرنی برطوبت

جلیدی رسد سیم روح بینایی نگاه دارد تا پراکنده نشود دلیل
که هرگه سوراخ طبقه عنبی فراختر شود نور بینایی پراکنده شود
چهارم رطوبت بیضی را نگاه میدارد تا از طبقه عنکبوتی بر
نیاید و یاری طبقه عنکبوتی میدهد و طبع این طبقه عنبی میل بگرمی و
تری دارد و اندرون طبقه سوراخ است بر مثال الی که زرگران
باریک کنند اندرون سوراخ فراخ و بیرون کوچک و نوری
از رطوبت جلیدی بتابد در ان سوراخ اندرون نشیند و
بتدریج به بیرون می اید چو سوراخ اندرون عنبی باهم گسلد از زخمی
که بر سر آید یا از استفراغی یا از دردسری یا از ابی گرم
که ناگاه بر سر ریزند یا از آب سرد گسستن سوراخ از این
باشد چو سوراخ گسسته شود نور صافی پراکنده شود باب
اندر طبقه قرنی بداکه طبقه قرنی پیش طبقه عنبی است و ابتدای
این طبقه از طبقه صلب است روی پرده نتوان دید و سخت
است و صافی و شفاف بر سان سرد تراشیده اما صافی و شفاف

ازان

ازانست تا نور چشم حجاب نباشد و سخت از انست تا جملهٔ
اجزای چشم را نگاه دارد و این طبقه چهار پوست است اردی
یکدیگر نهاده برین مثال که هر پوستی طبقی دیگر دارد و این طبقه
چهار پوست بدین صفت که طبقه قرنی سپید است و صافی و شفاف
صافی و شفاف این طبقه از انست که هر چیز که بیرون ان باشد
پدید آید و از بیرون ان اندرون نتواند دید پوست که در میان
اند معتدل اند و غذای این طبقه قرنی از طبقه عنبی است و منفعت
این قرنی از انست که رطوبت جلیدی بپوشاند و اشیا ازو
باز دارد و از بهر ان حق سبحانه و تعالی این طبقه قرنی
را چهار تو کرد که اگر توی اول را افتی رسد دیگر بسلامت
باشند و اگر دو تو را افتی رسد دیگران بسلامت باشند
باب اندر طبقه ملتحمه بداکه طبقه ملتحمه سخت است و سطر از
گوشت سپید و چرب و با عضلهای که حرکت چشم بدان است
آمیخته و بیخ ناک برین مثال و آغاز رستن این طبقه ملتحمه از شاخهای

باریک است که هم از ان غشای صلب رستست و ان غشا سخت است
زیرا که از استخوان رست و غذایش از طبقهٔ صلب است و گروهی
فرموده‌اند که غذای این طبقه مشیمه است هم از آنجا که رسته است
و منفعت این طبقه مشیمه هم آنست که چشم را نگاه دارد و همه
اجزای چشم را پوشیده است و طبقهٔ مشیمه گویند و طبعش
سرد و خشک است اینست که یاد کرده آمد شرح طبقهای هفت گانه
و اما گروهی درین طبقهای چشم خلاف کرده‌اند و خلاف ایشان
در لفظست نه اندر معنی گروهی فرموده‌اند که طبقهای چشم شش اند
و ایشان شبکی را طبقه نخوانده‌اند و حجت آورده‌اند که منفعت طبقهٔ
شبکی آنست که آنچه در زیر او باشد نگاه دارد و طبقهٔ شبکی را
این منزلت نیست و حجت دیگر آورده‌اند که طبقهٔ شبکی غذا بجسم رساند
و فعلی دیگر نکند و گروه دیگر گفته‌اند که طبقهٔ چشم پنج است یعنی آن
پوشش که بر نیمهٔ رطوبت جلیدیست نه طبقه است از دو سبب
یکی آنکه از پوشش جزویست از رطوبت جلیدی نه از چیزی دیگر و دیگر آنکه

همه رطوبت

همه رطوبت جلیدی را پوشانیده بر همه واجب کند که او را خواندن همه
گروهی دیگر گفته‌اند طبقهٔ چشم چهار است زیرا که طبقهٔ مشیمه را طبقه نشاید خواند
از دو سبب یکی آنکه چشم را تمام نپوشاند و دیگر آنکه همه طبقها را آنچه میدارد
و مفرد نه طبقه است و گروهی دیگر گفته‌اند که طبقه سه است چرا که ایشان عنبی
را و طبقهٔ مشیمی را یک طبقه گفته‌اند و گروهی دیگر گفته‌اند که طبقهٔ چشم دو است
زیرا که ایشان طبقهٔ قرنی را و طبقهٔ صلب را یک طبقه دانند اما حکیم جالینوس
و گروهی دیگر میفرمایند که طبقهٔ چشم هفت است و طبقهٔ قرنی چهار پوست است
بر سر هم دیگر یعنی پوست و شرح این کرده شود ان شاء الله تعالی و سه رطوبت
چشم تکلکی والسلم باب اندر عضلهای چشم بدانکه عضلهای چشم نه اند یکی دنبال
چشم است و چشم را بخود میکشد و دوم در گوشهٔ چشم است که سوی بینی است
و حرکت بخویشتن میکند سیوم در بالای چشمست و چشم را بخود میکشد چهارم
در زیر چشمست و چشم را بخویشتن میکند و در گرد بر گرد چشم در می آمده اند
و چشم را چپ و راست و زیر و بالا میگردانند و سه دیگر عصبی مجوف را
گرفته‌اند و سخت میدارند تا فراخ نشود و نور بینایی پراکنده نشود و برین مثال که

نکه میرود اینست اما عضلهای چشم را نگاه میدارد و سه
عضله است که پی نورانی را نگاه میدارند تا چشم را خللی نرسد
و اندرین عضلها فایده دیگرست که همه چشم را گرفته اند و نگاه میدارند
و حرکت این عضلها از ان روح است که پی میان تهی از دماغ
بچشم میرساند و انجا دو بهره میشود بهری روشنایی بچشم میرساند
و بهری قوتی و حرکتی بعضلها میرساند و شرح این پی گفته شود
و طبع این عضلها معتدل است ولیکن میل بسردی دارد زیرا که
عضله مجوف پی است و اندرین عضلها خلاف بسیارست جواب
ابو علی سینا رحمة الله علیه می فرماید که عضلهای چشم شش است
و سه انهای خاصه چشم اند و یکی آنست که عصب مجوف را نگاه
میدارد و دو پیرامون چشم اندر امده اند و جالینوس حکیم
میفرماید که عضلهای چشم دوازده اند عضله ملک چشم پنج اند
و سه انند که خاصه چشم اند یکی اینست که عصب مجوف را نگاه
میدارد و پیرامون چشم اندر امده اند که ملک را بردارند و دو

و فرو خوابانند و یکی عضلها انند که حرکت چشم بدیشان است
جمله دوازده اند و اما علی بن عیسی کحال در تذکره آورده است
که عضله چشم نه اند و او فرموده که از قول بقراط و جالینوس حکیم
دیگر میگویم ما برین اختصار کردیم و می باید که هر کس که خواهد
که دست کاری کند با پیه یا سبل یا ناخنه این عضلها را گوش
دارد تا گسسته نشود تا ملک فرو نیفتد و نیز بسی بهم کرده
کاری کرده اند و این عضلها را شناختن و شمردن ازش باید
آمد و دیگر علاج پذیر نشد باب اندر پی نورانی که چگونه بدید
می آید بدانکه پی نورانی از نیمه پیشین دماغ بدید می آید و انرا
عصب مجوف خوانند چون بدید اید اندر میان کاسه سر
بیکدیگر این دو پی اند که حق سبحانه و تعالی هریکی را از
برای چشم آفریده است چون نزدیک سوراخ بینی رسند
هر دو بیکدیگر می پیوندند چنانکه هر دو سوراخ یکی میشود و
بعضی گفته اند که پنهانی درین پی است انجا که بهم میرسد

و گروهی دیگر گفته اند که بینایی در دماغست و قول آنها
که گفته اند که بینایی در عصب مجوف است درست تر است
دلیل که اگر گندی یا بوی تیز بدماغ رسد در حال چشم آب
بریزد و حکما گفته اند که رگی سبل بیشتری از بوی
ناخوش باز دیده می آید پس اینجا معلوم شد که ازین نورانی
است که این نورانی بچشم پیوسته است پس این هر دو یا
از یکدیگر جدا شوند از پیش آنکه بهم پیوسته باشد بچشم شود بی
بچشم راست را بچشم چپ پیش از آنکه از قوت بینایی چیزی بکاهد
و این رگها نرم است و لطیف همچنین میشوند یا برطوبت
از جای جدا شوند و آنجا بار رگهای چشم چند پیوسته شوند تا
چون شبکی شوند و از بهر آنست که این طبقه را شبکی خوانند
و بزرگتر از همه ... اند دلیل که ... دو ... سوراخ بینی سوراخشان
یکی میشود که اگر خواهد که چیزی را استقصا بیند پس یکی چشم
برهم نهند تا بدان دیگر بهتر تواند دیده بینی که نیز ترا ... چون

تیز خواهد که راست کند یک چشم را برهم نهد تا راست تواند دید
دلیل دیگر اگر سوراخشان یکی نبودی یک را دو دیدی و هر چیزی
چنانکه بودی بندیدی و اما منفعت دیگر که سوراخشان یکی است یا اگر
یک چشم خلل پذیرد و روشنایی بجان باشد و در روشنایی
هیچ نقصان نباشد و طبعشان سرد و تر است همچون طبع دماغ و جدا
شدن آن بی که چشم را جنبانند از آن پوشش است که بر دماغ است
و می آید تا بدین عضلا آید که یاد کرده شد و قوت و حرکت بدیشان
رساند چنانکه پیش ازین گفته اند این دو عصب مجوف که حق
صفت
سبحانه و تعالی در تن مردم آفریده است اینست که ... کرده شد
بجملگی پس ازین شروع کنیم که روح نفسانی از کجاست

باب
اندر روح نفسانی بدانکه روح نفسانی از کجاست آغازش و چگونه است
و نفسانی چگونه بود اما باید دانستن که هرگه طعام در معده گوارنده
شود و بیانی جگر بخاری از آن برخیزد پس طبیعت آن بخار را صافی
کند و اندر جگر بدارد و آن روح طبیعی بود پس دیگر باره آنچه صافی

بیند و ازین روح طبیعی بردارد و بدل رساند و آن روح حیوانی
بود پس دل انچه صافی تر بود ازین روح طبیعی برگیرد و بدل رساند
و ان روح حیوانی بود پس دل انچه صافی تر بود ازین روح حیوانی
بردارد و بمیانجی هوا که از جنبش دل میرسد بدماغ رساند بدان
هر دو رگ که بدماغ رسد انجا جمع شود و ازین جمع جسمی باوید آید
چون پوشش سطبر که شبکی خوانند اما فایده پوشش سطبر انست که
غذا بدماغ میرساند و روح نیز اندران پوشش بخشش میگردد تا لطیف
تر شود بدین پوشش پس بدان پوشش دیگر آید که اندر زیر انست و همچنین
درانجا باشد تا صافی تر شود و شغلی که اندران باشد طبیعت به چنین
در پیوستند پس انچه باز ماند صافی و لطیف از آن روح نفسانی
گویند و ازین سبب حکیم جالینوس فرموده است که نفس تابع
مزاج تن است پس اندران پی میان تهی اندر آید تا بچشم رسد
رسد و روشنایی چشم بدان بود و طبیعت بدانگاه که خواهد
کمادها را صافی و لطیف کند اندران درنگی کند و ازین جهت انرا

که روح نفسانی محتاج آن بود که صافی و لطیف شود اندرین همه
گذری باید رفت تا صافی شود اما بدان که بدین روح چگونه چیزی بتوان
که این روح [illegible] دماغ بدین میان تهی اید [illegible] بیرون آید و گرد
ان چیز را ببیند که دیده باشد پس دیگرباره باسمان چشم شود انجا
که رطوبت جلیدی است و انچه دیده باشد انجا قرار گیرد و در و شناسا
چشم و دیدن چیزها بدین صفت است که یاد کرده آمد والله اعلم

صفت جوهر داروی که چشم که رگ سبل ها خفته و شب کوری
دموی و ریخ کند همه زهره است زهره ادمی یک جو و زهره کلاغ
سیاه نیم جو زهره ماهی نیم جو و زهره مار افعی نر و ماده دو جو زهره
خرس دو جو و زهره خوک دو جو جشام و مثقال آرد و آلو یکمثقال
و نیم ازدی سماق یکمثقال نبات پنج مثقال تمام جوهر دارو است

باب اندر بیماریها چشم در همه بیماریها چشم

و این بیماری از سه گونه بود یا بسیط بود یا مرکب بیماران بود که
از سبب پردی بدید اید چو ضربتی و نیز از سه گونه بود یا بیماری

پناهی را رسد یا بآلت پناهی یا بآلت حرکت و نیز باید
که دانا بود به بیماری مفرد و به بیماری مرکب و باید دانستن که شفای
بیماریها بداروهای بود که ضد بیماری بود و درستی نگاه داشتن هم بداروی
باشد که موافق آن باشد بلکه بقوت تر زیرا که چو بقوت تر نباشد
آن رنج را دفع نتواند کرد و ازین سبب حکیم جالینوس فرماید
که داروی که طبعش موافق چشم باشد آنرا زیان دارد و آن داروی
که طبعش مخالف چشم باشد او را سود دارد و همچنین باید که علامت
بیماری شناسد که از گرمی است یا از سردی یا تری یا خشکی
و آنچه مرکب بود ازین چهارگانه و آن بیماری که با ماده بود یا بی ماده
و سرخی چشم و خون بسیار که در رگها باشد و کمی آن و بلکه بالای این
و زیرین و بداند که آن بیماری از کدام حدست و باید که دانا بود
بر حال درستیها و نادرستی بر سه گونه بود یکی آنکه درستی بالای
باشد و آن داروهای است باید که داروهای چشم را نیکو بداند
و قوت و نفعشان تا هر داروی بدان رنج که شاید بکار برد و بداند

که دارویی

که داروی سخت کانه بود اول داروی باشد که گشاید
دوم داروی که بستگی را بگشاید سیم داروی که چشم را نیرو دهد
و روشن کند چهارم داروی که رنج را ناپدید کند پنجم داروی
که خشکی کند و باشد ششم داروی باشد که پخته کند هفتم
داروهای باشد که درد را کم کند اما داروهای که منفعت کش
را چند و دو نوعست یکی خشکست و از زمین خیزد و بعضی تر است
و نرم آنچه از زمین است تر بیمای قرنی را کم کند و چشمی را که
اشک گرم همی ریزد و سود دارد و خاصه اگر در چشم ریشی و نیز
باشد لیکن بکار داشتن آن پس از استفراغ باید و پس
از آنکه مدد ماده از چشم باز دارد و تن و دماغ را پاک کرده باشد
از بهر آنکه اگر تن از مددی بد همی آید یا اگر اندر طبقهای چشم
ماده بسیار باشد ماده را از تحلیل باز دارد و درد فزاید و
هم باشد که طبقه را بسوزد و بخورد و این داروها قلیمیا است و اسفیداج
و توتیای مغسول و طین شاموس نشاسته و آنرا اگر اندر طبقه قرنیه

باشد اگر بحکم ضرورت استفراغ ما کرده این بکار دارد
دوا باشد نوع دوم که نرم ولزج شرست بعضی شوینده ترست
وبعضی نرم کننده تر وبعضی براننده تر وبعضی تحلیل کننده تر وحاجت
بدین از بهر چهار چیز است یکی آنکه هیچ یک ازین نوع
نیست دوم آنکه گاه باشد که حاجت افتد که دارو اندر چشم دیر
بماند وسیلان نکند داروهای لزج چون کتیرا وصمغ ونشاسته با داروهای
دیگر بیامیزد تا بصحبت این دارو اندر چشم دیر بماند ومنفعت
آن یافته شود سیم آنکه داروهای چشم بعضی سنگهاست زمینی آنست
ودرشتست وچشم عضوی حساس ونرم ونازکست طاقت ملاقات
داروهای زمینی ندارد که دردمند باشد ازین نوع داروهای نرم
با وی بیامیزند تا ملاقات داروها چشم را برنجاند چهارم آنکه
باشد که بچیزی نرم ولطیف حاجت آید تا درشتی را که از ماده گرم وتیز
تولد کرده باشد زایل کند وچشم را بشوید وتیزی وگزندگی خلط ماده
باز دارد چون شیر زنان وآنچه لطیف ورقیق است از سپیده

خایه مرغ شیر شوینده ترست وسپیده خایه مرغ تیزی ماده
باز دارنده تر ونرم ترست واب حلبه نیز نرم وشوینده است
لکن براننده است ومیل بگرمی دارد وگرم معتدل است وداروهای
جنس دوم که منفذهای بسته را بگشاید دارچینی وفربیون
وحلتیت وسکبینج را آنجایگاه بکار آید که از پس طبقه قرنیه
بثره یا ماده غلیظ باشد وقوت داروهای براننده بدان نرسد
واثر نکند ازین نوع داروهای براننده وتحلیل کننده بیامیزند تا
منفذها بگشاید وقوت دیگر داروها بموضع آفت رساند نوع
دوم جو زهرهای جانوران است واب بادیان وهمان اندازه
گرم سخت گرم باشد وازوی درشتی تولد نکند این نوع دوم آب
ماکه بچشم فرود آید باز دارد وداروهای جنس سیم دو نوعست
یک نوع آنست که ریح واثر قروح را ببرد اید چون قلیما وکندر و
صبر وماننده آن نوع دوم داروهای است که سبل وجرب وظفره
وماننداین را پاک کند چون توتیا ودره قلقطار وتوپال مس سوخته

از بهر آنکه این همه سوزاننده است و بباید دانست این داروها
نوع نخستین قلیمیا اندر گرمی و سردی معتدل است و اندر بزرده
کمتر از دیگرهاست بدین سبب گوشت رویاننده است و داروهای
جنس است چهارم که معفن است یک نوعست سوزاننده است
درشت چون زرنیخ و زنگار زطفره حلب را و جرب مزمن را و
خشک ریش را بزداید و داروهای جنس پنجم قابض است دو نوعست
قوت قبض بعضی معتدلست و قوت بعضی قوی ترست انچه معتدل
گل سرخ است و عصاره او و عصاره لحیة التیس و سنبل و زعفران
و دوماپیثا و ساذج هندی این نوع انجا بکار اید که از چشم
دردمند اب کمتر اید نوع دوم اقاقیاست و عصاره غوره
و عصاره سماق و مازوی خام و فشار الخنده و گلنار و مانند این
منفعت این نوع اندر چشمهای دردمند کمتر از منفعت باشد انجا بکار
اید که خواهند که اجزای چشم درست و قوی تر شود و قوت
بصر تیزتر و اب دویدن باز ایستد داروهای جنس ششم

پزاننده است و تحلیل کند چون آب حلبه و حضیض هندی
با زرد و انزروت و اکلیل الملک و جند بیدستر و کندر
و زعفران و مر اما قوت تحلیل مر از همه قوی تر است و زعفران
با قبض که دروی است پزاننده و نرم کننده است و کندر نیز
همچنین پزاننده و گرم کننده است این داروها اندر علاج بثره
و قرحه و اماس چشم بکار آید انجا که رطوبتهای غلیظ را و ریم
را که از پس طبقه قرنیه مانده باشد تحلیل کند داروهای جنس
هفتم خدر کننده است چون لفاح و افیون این جنس کمتر بکار شاید
داشت از بهر انکه قوت بصر را ضعیف کند و باشد که تباه کند و چون
بضرورت صعب و انجا که دردی عظیم باشد و ترسد که طبقها را بخورد
بکار باید داشت و این گونها داروها بسیارست و ان داروها
را تمام در اخر کتاب شرح کرده شود می باید که وقت بیماری
بیمار بشناسد از ابتدا علت و ان وقت که زیادتی گیرد
تا وقت بنهایت رسیدن و ان وقت که نقصان گیرد می باید

که حد اول و زیادتی و آخر حد باشد و حد اول آنست که بیماری پدید
آید و زیادت میشود و حد زیادتی آنست که هر روز رنج زیاده
تر میشود و قوت بیکبر و قوت بیمار کمتر میشود و حد افراشت
که بغایت رسیده باشد و بیمار رفته اگر گرفته بدان حال که باشد تر رود
و حد نقصان آنست که رنج کمتر میشود و طبیعت دفع رنج میکند اما میباید که
علاج چنان کنند که شایسته بیمار باشد اندر ابتدا بیماری علاج آن کنند
که تحلیل کند پس از آن دو حال دیگر که میان این هر دو است علاج آن کنند
که بهر دو مانند بود و اندر هر وقتی ازین وقتهای چهارگانه
که ما یاد کردیم سه مرتبتست اول و آخر و میان علاج چنان
کنند که میباید کرد و اندر هر مرتبتی میباید که بداند که داروها بر جنس چند
نوع اند بعضی نباتی و بعضی معدنی و بهری از جانوران آنچه نباتیست
چون صمغ عربی و حلتیت و سکبینج و فرفیون و مانند این و بعضی عصارات نباتست
چون مامیثا و اقاقیا و بهری از درختست چون ساذج و مازو و بهری چوب
چون سلیخه و اسارون و عود بلسان و آنچه معدنیست شاذنج است

وتوتیا

و توتیا و نوشادر و مانند این و آنچه از جانوران است و توتیا
و نوشادر و مانند این بهری رطوبت است که از پستان بیرون
می آید چون شیر و زهرها و سپیده خایه و پاره از اندام
ایشان چون سره و چند پیدستر و شرح این داروها کرده شود بجای
خود و هر آنکس که خواهد که این داروها ترکیب کند و بداند که چگونه
بکوبد و بسرشد و در کدام فصل بهتر باشد اما آنچه معدنی است چون
شاذنج و توتیای و روی سوخته و سره می باید که اول بشویند
و بکوبند و به بیزند دیگر باره باریک و سخت و این کوفته را در
کاسه کنند و بقدری آب همچون خمیر بسرشد و آب زیادت
میکنند تا چو کاسه پر شود و آن آب در کاسه دیگر کنند و بی
جنبانند تا داروی که خورده باشد با آب بکاسه دیگر رود و آب
زیادت میکنند و آنچه خورد باشد با آب برود و آنچه درشت
باشد درین کاسه بماند یکبار دو دیگر باید و هم برین ترتیب
بشورد و این دیگر کاسه بنهد تا دارو درین کاسه بنشیند

زاندر سر دارو بتدریج میریزد تا تمام بریزد و دارو را سر
بپوشانند و اندر سایه خشک کند و انچه سنگ است از
معدنها چون سوادلنه و اقلیمیا زر و نقره و زاج باید که در
کوزه نو کنند و در میان آتش یکشبان روز بعد از ان بر گیرند
و از کوزه بیرون کنند و بشورند و پس بکوبند و بپالایند و بر بیزند
و باب بشورند و اما صدفها چون شنج و جلذون و انچه بدین
ماند هم بباید سوختن و پس بشستن و گرفتن و باب پروردن
بدین ترتیب که گفته اند و اسفیداج را چند بار بباید شستن
و بگرفتن و بار دیگر نشستن هم بران ترتیب که گفته آید سنبل را
بناخن برا خود کنند و اندر هاون بسایند اشنه را نیز هم بمقراض
خورد باید کردن و بدست بمالیدن تا پوست سیاه ازوی
برود و پس از ان اندر هاون کردن و بسودن و قدری آب بر وی
ریختن و نیک بسودن اما زنگار را خود کنند و در کرباس باریک
کنند و در آب بشویند و ان آب بنهند تا زنگار اندرین گاه

نشیند و آب را بتدریج بریزد و زنگار بدین صفت باشد بپوشد
و اندر سایه خشک کند و بشستن زنگار بدین صنعت باشد اما
زنگار را استعمال بباید کردن مگر با اسفیداج بسیار زیرا که
چشم را ببرد خاصه چشم کودکان و زنان و شیافها اندر بهار
باید امیختن تا نیک تر باشد و داروها را اندر آخر بهار باید
سودن تا بهتر باشد اما انچه باب غوره و باب رازیانج بپرورند
باید که ابها را بستانند و صافی کنند بافتاب چند روز و پس
این داروها چون اشق و سکبینج باید که باب تر کنند تا بگدازد
و پس اندر هاون کنند و با داروهای دیگر بسرشند اما صمغ عربی
و کتیرا پاره آب در وی کنند تا بگدازد و پس اندر هاون کنند
داروها بدین بیامیزد اما افیون را پاره پیش سنگ
بستانند و بر سر آتش نرم نهند تا گرم شود و پس افیون را پاره
پاره کنند و بر سر آن مس نهند تا نیک گرم شود و چون داروی
خواهد امیختن باید که طبع هر داروی نیک بشناسند تا و اندر آن

داروها چند باید هر انکه این داروی مفرد داروی نیک بود چو
توتیای هندی و مانند آن باید که بسیار ترکی بیامیزد و
چو داروی بود که منفعتش اندک تر بود چو صمغ عربی و مانند آن باید
که از آن پاره‌ء بیشتر بدان بیامیزد و داروهای مفرد که کمتر
فرماید از چند چیز داروی مرکب بیامیزد و بهری از جهت این علت
که این داروها را از جهت آن علت آمیخته باشد چو سکنج
و حلتیت که با شافه مرارات بیامیزد زیرا که اینها را فعلی
قوی است اندر تحلیل آب و بهری از جهت انکه تا داروها را
بقوت کند چو ابار زیاج که با شافه مرارات بیامیزند
و بهری از جهت انکه تا داروها را بزودی بطبقهای چشم
رساند چو مشک که اندر داروها کنند و بهری از جهت انکه تا داروها
اندر داروی چشم کنند از سبب مرکبی و بهری از جهت آن
که تا قوت داروها نگاه دارد چو افیون و بهری از جهت انکه تا
تیزی‌ها کمتر کند چو اسفیداج که با زنگار بیامیزند باید که داروها
آن

گزینند کی نیک بود و پاره کرده غشی درش کرده باشند و بس
جدا جدا بکوبند و بیزند و بس جمله برسرشند کی اندر نسخه دارد
یا و کنم و بس با یکدیگر بیامیزند و نباید که نخست برسرشند و بس بکوبند
که این غلطی بزرگ است زیرا که داروها بهری انست که بسیار باید کوفتن
چو معدنیات و بهری انست که چو بیشتر کوبی که باید کوفتن طبیعتش
بگردد و دان چونش سته است چو این داروها نیک کوفته
باشی بعد از آن برسرشند و اندر هاون کنند و ساعتی نیک بپایند
تا یکدیگر آمیخته شود و اگر داروی که از آب اش نه باید کردن
آب کم باید اندرش کند و با یکدیگر بسرشند و بشافه کنند و اندر
سایه خشک کنند زیرا که آفتاب قوت دارو را ببرد و چو چشم
را علاج کنی بداروی تیز پس باید که میل داروی تیز اندر چشم کنی
و صبر کنی تا بسوزاند و چو سوختن دارو کمتر شود و بس میل داروی
نرم اندر چشم که منفعتش بیشتر بود و باید که میل که بدان دارو در چشم
میکنی سطبر بود و نرم و نباید که چشم کی را بداروی تیز علاج کنی

که اندر سرش خلطی باشد زیرا که افتی آورد پس نخست علاج سر
باید کردن باستفراغ و پس علاج چشم و چون داروی اندر
چشم بیمار خواهی باید که چشم راست را بانگشت مهتر از دست چپ
و بانگشت خداخوردن پر از دست راست بردارد و میل بانگشت
مهتر و ابتدا از دنبال چشم کند از آن سوی کند که بینی است
و بدان سوی آورد که دنبال چشم است و پس انگشت خداخوان
با خویشتن گیرد و انگشت مهین را از دست بر پشت چشم بالد
و بر یکدیگر نهند و چشم چپ را بانگشت کهین از دست راست وانگشت
مهین را از دست چپ بردارد و میل از اول چشم آورد و انگشت
مهین را بر پشت چشم بالد و بر یکدیگر نهد و سر آنکه گر خواهی جفن
را باز گردانی پس شره چشم را بانگشت مهین و انگشت خداخوردن
از دست چپ بگیرد و دو پاره بخویشتن کشد و میل بر پشت چشم
بمالد و پس پاره قوت بر پشت چشم کند و بانگشتان دیگر که
چشم داری جفن را باز گردانی و بساکن آنچه خواهی بکن خواهی بزند

بدوای

خواهی در مال پس زنگ زنگ باجای خویش برد و جفن را
باز گردانی نباید که دست ازوی بازداری تا برا دخه د باز گردد
آن نه ریانی بزرگ آورد و پس باید که همچنان که باز گردانیده
باشی هم تو با حال خویش بری و چون استعمال داروی خواهی کرد
باید که در اول دنبال چشم بر میل از میان چشم دور داری
و اندر اسیب چشم همچنین نباید کردن که میل بمیان چشم رسد تا چشم
را ریش نکند و چون علاج سفیده کنی باید که میل دارو بر داری و بر سفیده
بمالی نیک و از میان چشم بپرهیزانی و هر علتی را که در وی ریش نخست
بود علاجش بداروی نرم کنی چون درد صعب و آبله و آنچه بدین
ماند و هر علتی را که کهن باشد و درد نکند پس علاجش بداروی
تیز باید کردن و چون کرد ناخنه و سبل و مانند آن و هر آنکه دو علت
با یکدیگر باشد از نخست علاج آن باید کردن که در وی سخت
تر باشد تا ساکن شود و پس آن علاج آن دیگر کردن اما درد
و اماس چشم از رطوبت چشم باشد یا از امتلای حجاب بهای

یا از گرد آمدن رطوبتهای غلیظ یا از بادهای که درش
افتد پس هرانکه از تیزی رطوبت باشد بیمار را استفراغ
باید کردن تا ماده بزیر افتد و چشم را باب و سپیده خایه
می باید شستن و چون علت با خورسه گرمابه سود دارد و دوا
و هرانکه از امتلای حجابها باشد بیمار را استفراغ باید کرد
و رگ زدن و چشم را باب گرم شستن پس باید که چشمها را علاج
کنند بداروهای که تحلیل کند و اب حلبه بقطره اندر چشم میکنند
و هرانکه از گرد آمدن رطوبتهای غلیظ بود و نخست داروی
اندر چشم کنند که ان مادت را لطیف کند و پس استفراغ
کنند و هرانکه گرد امدن بادها باشد پس گرمابه سود دارد و دوان
داروها کنند که تحلیل کند و باشد تیز که اندر رگهای چشم
خون غلیظ بسیار گرد و بی انکه اندر تن بیمار امتلا باشد واز رنج
درد تخت خیزد باید که بیمار را آب شبت فرمایند تا بقوت
وتیزی ان بگشاید و بهتر شود و حقنه سود دارد و بپرور دن را

که اندر سر باشد و باید که شقیقه را سخت به بندد و علاج
کنند بداروها و طلیها و استفراغ کنند تا ساکن شود و پس حقنه
را کار فرماید و هرانکه درد از ماوقی باشد که بدان نگاه باید
کردن یا از سر خاسته باشد خاصه و اگر از همه تن می ناید پس
استفراغ باید کردن و سر را بغرغره و مانند ان و هرانکه
مادت که از پس سر آید پس از پرون فخف استخوان سر طلاهای
خشک برانجا باید کردن چون عوسج یعنی اشتر خوار و علیق کیاهی
است و اگر مادت ما را بسته چشم بهتر شود و اگر باز نایستد بشیر
یان هردو بباید بریدن تا ان ماده باز ایستد از اندرون
استخوان بر پردن و علامتش عطسه است و خارش بسیار
پس بیمار را استفراغ باید کرد و رگ زدن تا مادت بریده
شود و بیمار بیار اندر از بیماری چشم بدن انست که استفراغ
اندران بکار نیاید چون نشتها که اندر چشم بود از سپیده
و مانند ان پس اندران که بکار اید انیست یاد کردن ان چیزها

که بکار آید اندر علاج چشم والله اعلم بر طبیب واجب باشد
بدانستن در این کار کردن چون بیمار را ببینی و اورا استفراغ باید
کردن یا رگ زدن اول بدانی که آن بیماری کدام خلط است
و مزاج تن و رنگ روی و سال بیمار و کار و حال و قوت و هوای
بیمار و مزاج شهر و عادت بیمار و خویش اگر سبب بیماری
وی از امتلا باشد استفراغ باید کرد و اگر امتلا نباشد زینهار
استفراغ نباید کرد و اگر امتلای بسیار باشد استفراغ بسیار
کند اندر خورد ماده و اگر امتلا کمتر باشد استفراغ کمتر زینهار
که حال بیماری بینی اگر لاغر باشد نباید که اسهال کند مگر ضرورت باشد
و در خورد قوت بیمار و اگر فربه باشد اسهال باید کرد و اما سال
بیمار اگر کودک باشد یا پیر نباید که استفراغ کند الا بچیزی لطیف
چون ترنجبین و شیرخشت و ملوس خیار و چیزی در خورد ایشان اما قوت
فصلها بداند اگر تابستان باشد و گرما گرم و اگر زمستان
باشد و سرما سرد پس نباید که داروهای قوی کار فرماید

که خطری بزرگ پدید آید الا بداروی نرم و لطیف و اگر فصل
بهار یا پاییز باشد و طبع هوا معتدل پس اسهال باید کرد و در
خورد قوت بیمار اما مزاج شهرها کوس دارد چون حبشه
و زنگبار یا سرمای سخت باشد چو شهر سقلاب پس اسهال
نباید کرد مگر بموافقت آن شهر و اگر مزاج شهر معتدل باشد
استفراغ اندر خورد بیمار باید و همچنین عادت بیمار بباید
دانست که دارو خورده است یا نه و اگر داروی نخورده باشد
داروی نرم و لطیف باید داد و در قوت بیمار بداند و در
خورد قوت استفراغ فرماید و طبع بیمار بداند که سخت باشد
یا نه بر قوت دارو خوردن اگر سخت باشد بداروهای نرم
و لطیف طبع را نرم کند پس استفراغ کند و همچنین کار و صنعت
او بداند در خورد صنعت او اسهال فرماید کار بچوا هنگر یا بنا
یا برزگر یا عصار و غذای ایشان و صنعت شان در خورد آن
اسهال فرمایند و همچنین شهرشان بداند باید که مردم گرمسیر را

هوای سرد و سیر هواو اکند و سرد سیر بهوای گرم سیر زیرا که
مزاج مردم با شهر ایشان موافق بود الاصل لا یتغیر و همچنین علاج
بر خلاف بیمار باید کردن اگر بیماری جریانها و الت زیرین
باشد علاج بالا باید کرد و اگر بیماری در بالا باشد علاج از زیر
باید کردن و اگر رنج در چشم راست باشد فصد از دست چپ
باید کردن و جذب ماده بدان جانب کشیدن و اگر بیماری
در چپ باشد فصد از دست راست باید کردن و ماده را
بدان جانب کشید و باید که هر عضوی با هم دیگر مشترک همچنان
که میان پستان و رحم و چشم چپ و راست و این قانونها نیکو
بداند و کوشش دارد و اندر هر حالی که استفراغ کسی چون باید کردن
اندر هر وقتی

اندر رنجهای پلک چشم

و حکمای
پلک چشم را بر بیست و نه بخش نهاده اند اول شروع کنیم اندر
جرب و گر که در پلک چشم پدید آید و علاجش هر آنگه گر که
در پلک چشم آید چهار نوع باشد و ان هر چهار را یاد کنیم و علاجش

چون پلک چشم قوی باشد می باید که پلک را باز گردانی اگر مانند
خشخاش باشد سیاه و خام چینی زنند و ان پلک بالای گران
گر خشک است و چشم را سوراخ دارد و پلک را و شبخواه بر تواند
کرد و در آفتاب نتواند نگریستن و مدام تر باشد و این علت
از پس درد چشم که از گرمی باشد و علاج ناصواب بود پدید آید
و اگر این گر سرد باشد علاج در و کند پس با سر علاج گر رود و
علاج گر و اگر با این گر دردی سری یا ماده باشد حجامت کنند و رگ
گوشه چشم بزنند و حکمای قدیم و استادان وقت بر این کار کرده
و آزموده تا معلوم باشد و دیگر باید که رگ قیفال بزنند و شراب
بنفشه و شیره و شربتها و سفوفها فرمایند بدین صفت بگیرند
گل بنفشه و گاوزبان از هر یکی پنج درم عناب و سپستان
از هر یکی ده عدد و تخم کاسنی یک درم جمله را بجوشانند و بپالایند
و پنج درم ترنجبین در انها ده بپاشاند نافع باشد و سر ما مبتلا
بکار دارند و اندر وقت قوت بیمار و اگر دردی با این باشد

شیاف سرخ بر پلک بمالد صفت شیاف شادنج شسته
شش درم صمغ عربی پنج درم روی سوخته مغسول سه درم زاج
سوخته مغسول دو درم و نیم زعفران و مر و صافی از هر یکی دانگی
و نیم جمله داروها بعد جدا جدا بکوبند و بیزند و بشراب کهن
بسرشند و اگر بدین شیاف بهتر نشود شیاف سبز و شیافی
باید مالیدن در عقب هر داروی که تیزی در وی باشد داروی
اغبر باید کشید و این نوع کر را بشکر نباید رندیدن که خطری
بزرگ دارد الا بشیاف سرخ نرم رندند صفت شیاف
سرخ نرم بگیرند شادنج مغسول دو درم روی سوخته هشت درم
بستد و مروارید ناسفته و شادنج هندی از هر یکی چهار درم
صمغ عربی و کتیرا و مرصافی از هر یکی دو درم خون سیاوشان
زعفران از هر یکی یکدرم جمله داروها یک یک بکوبند
و بیزند و شیاف کنند بشراب کهن و شیاف سرخ نرم
بکار دارند و باید که پلک چشم را باز گردانی و این شیاف

تا دردها بساکن و بعضی گفته اند پلک چشم را باز گردانند
و بازو گرفته و بیخته بوش براگنی و زمانی نیک بربندی شفا یابد
و همچنین بازو و قرنفل کوفته بر وی براگنی شفا یابد و این علت
معاودت کند می باید که پلک چشم را باهستگی باز گردانی
و باهستگی باز بجای خویش بری و از پس شافها مالیدن
میل چندی از اغبر کشیدن روا باشد صفت داروی اغبر
بگیرند توتیای کرمانی پرورده و شنج سوخته مغسول از هر یکی
ده درم نبات مصری پنج درم جمله را کوفته و بیخته بکار برند
بیمار پرهیز کند از غذاهای ناموافق و این داروی را بخته تناول
کند بگیرند پوست هلیله زرد یکدرم بنفشه دو درم ربّ السوس
نیم درم خورد کند و با سه درم نبات وقت خفتن تناول فرماید
و اگر خلطی بسیار در وی بود چرب نهاده باشد حبی خورد بدین صفت
ایارج فیقرا نیم درم تربد نیم درم پوست هلیله زرد سه درم حب
النیل دو دانگ بنفشه نیم دانگ ربّ السوس دانگی کتیرا دانگی

پلک چشم را باز گرد و ما زد

محموده و انکمی خود باب کاسنی بسرشند هر یک جند نخودی بعد
از سه روز که شربت خورده باشد وقتی صبحی تناول فرماید
شبانگاهی جلاب گرم و پس دو نیم روز غذا خورد بقدر قوت
و سال و هوا تصرف کند درین دارو ها اگر زیادت باید
زیادت و اگر نقصان باید نقصان نافع بود ان شاء الله تعالی
و حکیم محمد زکریا میفرماید که مارا شاگردی بود و این رنج
داشت شیافی ساخت از اقاقیا و صمغ عربی و بید و
کرانجا رید جند بار شفا یافت و حکیم جالینوس فرماید که
که این دارو سرومند است که وصف کرده میشود این علت
را بگیرند نشا در و روی سوخته از هر یکی جهار درم صمغ عربی
دو درم با سرکه زرشک بسایند و خشک کنند باز بسایند
و بیزند و اندر چشم کشند نافع است ان شاء الله تعالی و باید
که علاج بصواب کنند که سبل [illegible] پس علت
پدید اید این کرتولد کند و موی افزونی حاصل آید نوع

دویم

دویم از نوع اول درشت تر باشد و دانهای بزرگ تر و اب
بسیار تر ریزد و پلک چشم قوی باشد و افتاب نتواند دیدن
اعلم علاج رگ زدن و حجامت کردن و شربتها خوردن بدین صفت
اگر بادی در پس باشد یا درد سری یا زکامی بگیرند برگ گل شناگی
کمی گاو زبان لبلاب از هر یکی پنج درم بوست بیخ بادیان
بوست بیخ کاسنی از هر یکی دو درم عناب سپستان از هر یکی ده عدد
تخم کاسنی و بادیان از هر یکی یکدرم جمله را بجوشانند و بپالایند
وسی درم ترنجبین بر سند و بیاشامند نافع باشد و پنج روز برین صفت
برود و بعد از آن اماش آب خورد بروغن شیره و بعضی حکما شرح فرموده اند
اما جون درد سر باشد یا زکامی نشاید و اگر محتاج باشد باسهال
حب ایارج و هند برین صفت بگیرند ایارج فیقرا جهار درم تربد
غاریقون از هر یکی نیم درم پوست هلیله زرد نیم درم حب النیل
دو درم شحم الحنظل درم مصطکی درمی محموده درمی جمله را کوفته باب
بادیان بسرشند و نیم شب تناول فرمایند و جاشتگاه شربتی

گرم از عقب سرد و نیم روز غذا بخورد نافع بود ان شاء الله تعالی و بر
عقب داروها را سهال خوردن تقویت تر از نوع اول داروها
تیز کشیدن و چو باسلیق و شیاف سرخ و شیاف سبز و برود
حصرم و اگر با این جرب اندکی گرمی باشد شیاف برنیا در کشند
و شیاف کندری و اگر دردی درین میان پدید آید علاج آن درد و داروهای
لطیف کنند که اندر درد چشم یاد کرده شد پس از سر علاج گر شود
و اگر کهن رفته باشد از آبله یا از دردی چشمی ها باید که پلک چشم را باز
گردانی و بشکر سفید بخراشی و بعد از آن که بخراشیده باشد قدری
آب زیره و نمک در ریزد و نیم گرم و بعد از آن زرده خایه و روغن گل
با یکدیگر بیامیزد و بر پشت چشم نهد و ببندد و بار دیگر روز اگر
باز در افتد رگ زنند و شربتها خورد و اسهال فرماید چنانک یاد کرده
شد و اگر دردی نباشد و اما پس بخته هم زرده تخم مرغ در کند و بعد از سه
روز شیاف سرخ نرم و شیاف سبز اندر کشد و بر عقب داروی
اغبر و اگر اندک دردی باشد داروی زرد یا داروی دردنشان

که یاد کرده است در کشد و پس شیافها بکار دارد و چون صحت
یافته شود گرمابه معتدل بکار دارد و بعد از گرمابه اگر داروی و
بسرخی نباشد داروی باسلیق و داروی روشنایی کار فرماید و
عقب داروی اغبر صفت شیاف سبز بگیرند زنگار بالوده
سه درم اقلیمیا سیم و اشق و صمغ عربی و اسپیداج از هر یکی دو
درم جمله پنج دارو دست بکوبند و به بیزند و با آب سداب شیاف
کنند و بکار دارند و جالینوس حکیم فرماید که گر کهن اندک دردی
کند پلک را باز گرداند و سپیدی تا دیخ شسته برش براکنند و درد زایل
شود و مجربست رنج سیوم تخم از نوع اول و دوم باشد و چون
پلک چشم باز گردانی مانند پوست انجیر باشد سیاه بام و اما خشن
بیشتر و آب ریختن زیادت تر و اندرون چشم سرخ تر از اول
و دوم و آفتاب نتواند دیدن و اگر چند غلط بدافتد و گاهی این
گرا انجیری گویند از غذا ناموافق و صفرا و سودا باشد که درد چشم
پدید آید و داروهای مخالف کرده باشد و یا آبله در چشم باشد

ورد بدارو های خشک علاج کرده باشند ویا ماده که در سر
دوماغ باشد همه روزه چشم آب ریزد و این گر تولد کند
نخست رگ زنند از قیفال و رگ پیشانی ویا حجامت بر پس قفا و
شربتها خورد و پس از شربت داروی اسهال فرماید و در همه داروی
گرما سلیقون و شیاف بنزو شیاف سرخ باید مالیدن و اگر دردی
پدید آید در میانه شیاف یوما و شیاف ابیض بهم مالیدن
و داروی که درد بنشاند چو درد زایل شود و پس علاج گر کند
و اگر بدین شفا بهتر نشود دست کاری باید و دست کاری
چنان باشد که پلک را با پستکی باز گرداند و بشکر سفید بخراشی
چنان که ر [illegible] را زیانی نزنند پس باب ریزه و نمک بشویند
و زرده خایه در روغن گل در چشم ریزد و اگر آماسی یا دردی پدید آید
شربت فرماید و ایارج ماطرنیقل صفت ایارج فیقرا بگیرند سنبل
خوش بوی اماروت باریک سلیخه نو مصطکی رومی و زعفران و دار چینی
حب البلسان گزیده و عود البلسان پوست کرده از هر یکی یک درم

جمله را کوفته و بیخته با پنج درم صبر سقوطری آمیخته
وقت حاجت یک درم ایارج و اطریفل یک بهم بسرشند و حب سازند
بعد از آن شربت خورد و اول شب تناول فرماید و اگر در پلک چشم
دردی باشد یک سر میل از شادنج بر پلک مالد و شیاف سرخ مالیدن
در عقب داروی اغبره گرمابه معتدل بکار داشتن و غذاهای لطیف
در خورد و سال و عمر و هوا و قوت دارد و شربت کار فرماید
نوع چهارم سخت تر از پنج گونه باشد که یاد کرده آمد و در بجستی
پلک بیشتر و پلک سطبر تر از همه گونه باشد و آب ریختن پیشه
و چشم در دمند تر و آفتاب نتوان دید و نه روشنایی چراغ خاصه
چو کهن باشد و کنارهای مژه خورده شود و مژه بریزد و از ماده باشد
غلیظ و صفرایی یا سودایی آمیخته صفت داروی که چنین بار الکحنه [?]
سود دارد و گر دشته [?] و ناسوری که اندر گوشه چشم بود و اندر
بواسیری که اندر چنین بود و بگیرند صبر سقوطری و جند بیدستر و جاوشیر
از هر یکی نیم درم سقط باری و حضض مکی و زعفران و نبات معدنی

مرو قصاقی و عنزروت سفید و عدس از هر یکی یکدرم کندش پنج درم
جمله پانزده دارو است بکوبند و بپزند و با ب مرزنجوش بسرشند
و صهاکنند هر چند دانه فلفلی و بپزنی بازمی الکند نافع اندران شاه
تعالی نخست رگ زدن و شربتها و داروها و استفراغ و غرغره با
یارج فیقرا و حب قوقیا و جرور نبیدن بشکر چنانکه یاد کرده آمد
و شافها ما لیدن و داروها کشیدن چون داروی زرد و داروی اغبر
و اگر بادی یا دردی سری باشد غرغره کردن تریاکی اربعه و هر
چند حب شبیار دادن و ایارج فیقرا و اطریفل هم آمیخته دادن
صفت حب صبر و بنفشه یکدرم و تربت نیم درم رب السوس
دانگی محموده نیم دانگ مقل دانگی جمله را خرد کنند و با ب بادیان
بسرشند و حب سازد هر یک چند نخودی در وقت صبحدم تناول
نماید **داروی** گربلک چشم که اندر کربکار آید جالینوس حکیم سفرماید
بگیرید پوست هلیله زرد ده درم در شیشه کند و پنجاه درم آب در آن ریزد
کند و یک هفته شیشه را اندر آفتاب نهد بس بالاید و صافی

کـ

کند و ده درم شکر سوده برنهد و بدهد تا بخورد و نافع است
صفت حب نخشبیه بگیرند بنفشه دو درم تربد یکدرم رب السوس دو دانگ
سقمونیا نیم دانگ گل سرخ دانگی هم کتیرا دانگی حب کنند چنانکه
رحمت این جمله یک شربت بود و این حب را قرص بنفشه گویند
درد چشم را و درد سر را که اگر می باشد سود دارد **صفت**
شیاف جرب را و خارش را و سوزش چشم را و برهم فکندن بلک را
بیرون خواستن چشم را سود دارد بگیرد سماق را و بپزد و با ب صافی
و بپالاید و باز در دیگ کند و بجوشاند تا غلیظ شود و بسپیده
ارزیز بسرشند و شیاف کند و بوقت حاجت شیاف را با ب
غوره یا با ب سرد بسایند و بکار دارد نافع است **صفت**
شیافی که مخصوص است جهت بقراط حکیم وصف کرده بگیرند
اقلیمیا و کلقند از هر یکی دو درم زرنیخ زرد یک درم و نیم نوشادر
نیم درم صمغ عربی ده درم جمله هفت داروی است بکوبند و با ب شبیاب
کند شراب کهن و وقت حاجت بکار دارد نافع است

باب اندر آماسها که در پلک افتد اماس در از باشد که آنرا شعیره خوانند

که بر کناره پلک چشم آید بر رست که موی ماند جو و از یک گونه
باشد و انجا با پستد و سخت گردد و سبب او فضلهٔ غلیظ باشد
و سوداوی باشد و سوداوی که از غذای ناموافق و طعام خوردن
و ریاضت ناکرده بد آنگه اگر جای رنج گرم باشد و نرم
دست بر نهادن طلی کند بشیاف ابیشا و گل ارمنی و باب کاسنی
و اگر جای علت گرم نباشد و اماس سخت بزرگ باشد باب گرم
بشویند و موم سفید گرم کردن و میل اندر وی زدن و بر اماس
مالیدن یا دانگی بوره و یکدرم بپرزد با هم بسرشند و بر جای اماس
و سکبینج بسرکه حل کرده طلی کند یا انجره و بپرزد اندر شراب
بجوشانند و ان آب در وی مالند و یا صبر سقوطری با آب بمالند
و بر اماس کنند و اگر بدین دارو بهتر نشود بس بنشتر بشکافند و نیک
بفشارد تا خون تمام بیاید و درین رنج جالینوس فرماید
شربتها و داروهای اسهال و رگ زدن و گرمابه بکار داشتن

و غذاهای لطیف خوردن و خون کبوتر بچه در چکانیدن سود
دارد و داروی جو بپزند و بهم بیامیزند و بر نهادن سود دارد و طلی
از بیا که اندر علاج بردیاد کرده اید سود دارد و کمپان
سرکه برین اماس مالیدن سود دارد و بکشکاب شستن و بدان
تکمید کردن و تکمید آنرا گویند که چیزی سازند از مس یا از گوهری
دیگر و داروهای دیگر گرم کرده اندر وی کنند و بر موضع علت
نهند تا حرارت و قوت دارو بدو رسد و جالینوس حکیم میفرماید
که اگر این دارو را در شانه گوسفند یا در شانه گاو کنند و بدان
باشد باید که حرارت در سر و چشم نباشد تا این دارو کار تواند
داشتن صفت شربت بگیرند گل سرخ سه درم بنفشه و نیلوفر
و گاوزبان از هر یک پنج درم پوست هلیله زرد یکدرم تخم
رازیانه یکدرم جمله را بجوشانند و پنج درم ترنجبین بر
نهند و اسهال بقرص بنفشه کنند و اگر با این اماس درد سری
یا زکامی یا درد چشمی باشد حب قوقیا دهند برین صفت ایارج

نیمفرا دو دانک افسنتین دو دانکی مصطکی دانکی شحم حنظل دانکی
محموده پس تپو جمله را خورد کنند و با آب بادیان بسرشند
و حب سازد و وقت صبح تناول فرماید و پس از آن بغذا ماش
آب خورد بشیره بادام و گوشت گنجشک نافع بود انشاء الله تعالی

وقت باشد

که یکی گوشه چشم بگیرد وقت باشد که هر دو گوشه چشم بگیرد و باشد
که هر دو پلک از کنار تا کنار بگیرد و این نوع ریخ از دو نوع باشد
یکی آن باشد که در دست کاری تقصیر کرده باشد و آنچه واجب باشد
بجای نیاورده باشد چون سبل و ناخنه و یکی دیگر که در چشم قرحه
بوده باشد یا بر پلک و مدتی در از علاج آن کرده باشد و چشم بر هم نهاده
هر آینه موضع جراحت بهم گرفته باشد علاج این دست کاری
می باشد انجا که بهم گرفته باشد میل در کند و بردارد و بعد از آن
انجا که دو سپیده باشد بشکافند بسر ناخن برآیا با آلتی که ناخنه
بردارند و اگر پلک بر طبقه ملتحم رسته باشد یا بر طبقه قرنیه

از

آهسته پلک را بردارد و جای دو سپیده بشکافند یا آلتی که آنرا
مت گویند یا بسر ناخن براشکافند باهستگی زیرا وقت باشد
که طبقه قرنی شکافته شود و از آنجا آلت چشم برآید و چشم را تباه
کند و پس آب زیره و نمک اندر چشم ریزد و زرده تخم مرغ
و روغن گل بر پشت چشم نهد و چشم را ببندد تا روز دیگر گشاید
و احتیاط کند تا دیگر باره بدو نچسپیده باشد اگر دو سپیده باشد
بعد از آن بردارد و روغن گل و زرده خایه مرغ در ریزد و در ورم
قدری دارو ی پلکها درکشد یا شیاف آبار یا شیاف که جراحت
را شاید یا دروری زرد و اگر کنارهای پلک تمام گرفته بود و منبات
پلک را بردارد و با آلتی که ناسور را بشکافند شکافته کند و آب زیره
و نمک در ریزد و زرده خایه مرغ بروغن گل بسرشند و بر پشت
چشم نهند و پلیته سازد از پنبه و بمرهم اسفیداج باز گرداند و در میان
پلک نهد تا دیگر باره بهم نرود صفت مرهم اسفیداج بگیرند
موم سفید صافی یکدرم روغن گل چهار درم یا روغن مورد موم را با روغن

کل کنند و چندان سفیداج اندر وکنند که بر تابد و در نسخه دیگر
دانکی افیون آورده است و سپیده خایه مرغ یکدرم

باب اندر شتره و علاج آن

اگر خفته
باشد و اگر بیدار پلک بهم نتواند نهاد چنانکه سپیدی چشم پدید
باشد و انرا بتازی شتره بگویند و بعضی این رنج را خرگوشی گویند
زیرا که خرگوشی در خواب چشم برهم ننهد و این رنج از دو گونه باشد
یکی ماده پلک چشم و آن مادرزادی باشد و انرا علاج نیست زیرا
که طبیعی است نوع دویم از بریدن پلک چشم و باز دوختن نه چنان
که واجب است انرا بباید شکافتن و پلک را با جای
خود بردن و باز دوختن و مرهم اسپیداج بر نهادن و این کار را
استادی جلد باید درین صنعت تا چنان بدوزد که پلک بهم رسد
دوم نقصان باین عضلهای پلک چشم رسیده باشد و آنرا درم
کشد زیرا که چه عضله اند که برداشتن چشم و فرو خوابانیدن بدیشان است
چنانکه در تشریح عضلها یاد کرده آمد چون ازین عضلها یکی برهم خلیده

شود

شود پلک کوتاه شود علاج گرمابه بکار داشتن و سر بخار آب
گرم داشتن و روغن مالیدن موم و روغن بنفشه و با خطمی
بر پشت چشم نهادن و باب حلبه شستن و باشد که خشکی
غلبه کرده باشد برین عضلها از طلیهای نرم باید مالیدن
چون شیاف ابیشا و اقاقیا نوع دوم و شیدیا از گوشت افزونی
و شبد را هم بدان طریق بردارند که بردو تجربه را بردارند و ان
کرده شود اما گوشت فزونی را بداروهای تیز چون شیاف زنگاری
و مانند آن بردارند و اگر بدارو کم نشود و گوشت فزونی را بعضها
بگیرند ببرند ازیرا که گوشت سپید باشد و او را ناخن برابر زند
و باب زیره و نمک بشویند و زرده خایه مرغ و روغن گل بر نهند
بس داروهای تیز بکار دارد چو باسلیقون و روشنایی نوع سوم
خشکی عضلها باشد و انرا طلیهای نرم باید نهادن چو زرده خایه
و موم و روغن مالیدن نافع باشد

باب اندر سطر شدن پلک

اما سطر پلک چشم از دو گونه باشد از خلطی غلیظ و ماده سوداوی

و بخارهای غلیظ که به پلک بالایین رسد و پلک بالایین سطبر شود
چنانکه هر که او را ببیند گوید که گرد دارد و چون پلک را باز گردانی
پاک و هیچ اثر گری بودی نباشد و بیشتری سطبری پلک از طعام خوردن
شب خیزد علاج باید که شب طعام نخورد و طبع را نرم کند
بشربتهای لطیف و غذاهای موافق خورد و اندک شیافهای پیشاو
زعفران بطلی بر پشت چشم میکند و ضمادها از اکلیل الملک و بابونه
و خطمی و بنفشه خرد کرده و بشیر دختران حل کرده و شیاف
سرخ و نرم کشیدن و دارد کی روشنایی و را اندرون چشم
مرصافی و شیافها پیشا بگلاب حل کردن و بر پشت چشم مالیدن
نافع اند انشاء الله و تعالی باب اندر سخت شدن پلک پلک چشم سخت
شود چنانک بمراد خود برنتواند کردن چنانک از خواب بر
خیزد تا زمانی نیک چشم را مالد برنتواند کردن و اگر خواهد که
پلک را باز گرداند بدشخوار تواند گردانیدن از سختی پلک و اندر
گوشها چشم هر دوتی پلیدی خشک پدید آید و سبب این علت

خلطی

خلطی باشد غلیظ و خشک که از طعامهای سرد و خشک خوردن
چون عدس و گوشت گاو و هر چیزی که از ارد سازند و ترب
و دوغ و آنچه بدین ماند و نیز باشد که این علت اندر اجزای
چشم پدید آید از علاج ناصواب علاج تخت غذاهای موافق
باید فرمودن و گرمابه و سر بخار آب گرم داشتن و چشم بآب گرم
داشتن و شیاف احمر لین کشیدن و روغن بادام بر سر نهادن
صنعت مرهم جالینوس حکیم فرموده بر پشت چشم نهادن بدین صفت
بگیرند یکدرم بنفشه خرد کرده بازده و تخم مرغ پخته و قدری
روغن گل و شیر دختران بهم سرشته بر پشت چشم نهادن و نیم دانگ
بنفشه و یکی عناب استخوان برون کرده و یکی مغز بادام با هم
خرد کرده و بشیر دختران طلی کرده و بر پشت چشم نهادن آزموده
و چشم را از گرد و دود و آفتاب نگاه دارد و بر پرهیز کی طعام نخورد
از سه گونه باشد یکی از گرمی باشد که
که به پلک رسد علاج رگ قیفال باید زد و شربتها خشک فرماید

و غذا های سبک خورد و ماميثا و صندل و گل ارمنی باب کاسنی
طلی میکند بر پلک چشم ۔ دوم از خلط بلغمی باشد که به پلک
چشم رسد پرهیز باید کردن و از طعامهای غلیظ و نفاخ و شربت
خوردن بدین صفت بنفشه سه درم پوست هلیله زرد دو درم
تخم بادیان یکدرم اصل السوس یکدرم جمله را بجوشانند و ده
درم ترنجبین بر نهند و صافی کرده باز خورد و بر عقب دو درم
اطریفل و پاره صبر باب طلی میکند و بر پشت چشم و پلک چشم را
باب گرم میشوید و سرکه باب می آمیزد و بدان میشوید
سوم باشد که باد بچشم رسد و از اقوت ده به چیزهای نرم
و گرم و زرده خایه مرغ بروغن گل حل کرده بر پشت چشم نهادن و شیاف
طلی کردن نافع است ۔ باب اندر آبله کوچک ۔ ابله کوچک
از یک گونه و آغازش خارشی باشد که در پلک افتد خداوند علت
میخارد و آسایش می یابد و هر کس چند پندارد که پشه یا مگس گزیده
رنگش سرخ است و سبب این رنج اماسی بود که از خلطی صفرای ی

و معلوم شود که ریش است یا نه و زردی که سود دارد و رنج را بگیرند
انزروت پرورده دو درم چشم بزنبت کرده نیم درم با
یکدیگر بکوبند و بپزند و اندر چشم کشند و ذرور را غیره وقتی بکنند
صفت بگیرند انزروت مربیت درم شیاف ماميثا دو درم
صبر و افیون و نشاسته و تخم گل از هر یکی نیم درم زعفران سه درم
مر صافی و انگلی و نیم کوفته و بیخته کنند و بوقت حاجت بکار دارند
و چون رنج در آخر افتد این دارو را باید کشیدن و ضمادی
اندر زخیره او زرده اندرین نوع بگیرند کشنیز خشک و اکلیل الملک
و اندکی زعفران و زرده خایه مرغ بسپارند و نان میده اندر می
بخته اغشته و با زرده خایه مرغ چون مرهم کرده ضماد کنند نافع
نوعی دیگر پیه خروس و زرده خایه مرغ بهم سرشته ضمادی از سود
است و شیافی که از حصص و صبر طلی کرده باشد سود دارد و الله اعلم
باب اندر بثرها در پلک افتد اما بثرها کوچک باشد و
بسوزان که بر پلک چشم جهد و درد و ریش کرده و پهن باز میشود

و رنگش سرخ باشد و این علت از صفرای سوخته پدید آید و
مژه ها همه بریزد و این رنج باشد که موی ابرو را نیز بریزد
علاج شیاف ها بیشابر مژه رسد و مژه ریزیدن گیرد و شربت
خورد بدین صفت بگیرند بنفشه و گاوزبان و پوست هلیله
زرد از هر یکی دو درم خرمای هندی چهار درم گل سرخ و تخم
کاسنی از هر یکی یکدرم عناب و سپستان از هر یکی ده عدد و اصل
السوس یکدرم همه را جوشانیده و پالوده و پانزده درم
ترنجبین بر نهاده تناول نماید که نافع است چون دو سه شربت
ازین خورده باشد حب باید خورد بدین صفت بگیرند ایارج نیم درم
تربد و پوست هلیله زرد و حب النیل از هر یکی دو دانگ افتیمون
و مقل و کتیرا از هر یکی یکدانگ و حب سازد مجموده دریوند
از هر یکی سه طسوج همه را کوفته و بیخته کنند و حب سازد و با آب
رازیانه نیم شب تناول فرماید و بامداد غوره و ماهیشا و زعفران
و حضض یکی و مر برطلی بر پلک چشم کنند نافع آید انشاء الله تعالی

داز

باب ۳۸ از کتاب عین الروا اندر سعفه که اندر پلک افتد

و از جایگاه مژه بثری پدید آید و از رنگ خود بگردد و این علت از
خلطی بلغمی گندیده باشد و باشد که از سودای گندیده باشد رنگش سیاه
فام باشد و باشد که هر دو علت غلیظ باشد و گندیده و بخارشان
به پلک چشم رسد و طبعشان انجا بدارد و این علت ازین پدید آید
استفراغ کند بداروهای ازین نوع بگیرند نیلوفر و گاوزبان و لبلاب
از هر یکی پنج درم عناب ده عدد تمر هندی و کشمش از هر یکی پنج درم
تخم رازیانه و اصل السوس از هر یکی یکدرم جوشانیده و پالوده
قدری نبات بر نهاده تناول نماید نافع آید و بعد آب ماشش خورد
بشرحه گوشت تیشگ و بعد از ان که سه روز شربت خورده باشد حب را
بخورد صفت که بخورد بگیرند صبر چهار دانگ تربد حب النیل از هر یکی
دو دانگ بنفشه یکدرم افسنتین کثیرا مقل هر یک دانگی محموده سه طسوج
کوفته با آب رازیانه بسرشند و حب سازند هر یک برابر نخودی
بوقت حاجت بکار دارند نافع آید و داروی اسهال بدین نوع فرمایند

۳۸ از کتاب عین الروا اندر سعفه که اندر پلک افتد

صفت

بگیرند اطریفل کوچک دو درم ایارج فیقرا یکدرم تربد سوده دانگی
نغل نهند انک محموده بهم بسرشند و حب سازند و نیم شب تناول سازند نافع
آید بعد از انکه شب خورده باشد بگیرند شیاف سرخ و شیاف
وبرج میکشد و بر عقب داروی اغبر و ساق ارزن سوده کنند و باروغن
طلا کنند چه کهن گردد همان که گرمابه برند و داروی روشنایی
کشند نافع آید باب ۳۹ اندر ریش گشتن پلک چشم و پیدا این علت از دو سبب
بود یکی از ضربتی یا کاردی که بر پلک آید و پلک را ببرد و یا رنجی
گرم که اندر پلک چشم افتد و ریش گردد و در غور کند پلک را شکافته
کند انکه از زخم باشد و پلک دریده شده پلک را باز دوزند و گوشه
دارند تا دیگر باره نشکافد و از گرد و خاک و روغن نگاه دارد
تا غور گیرد و اگر اندکی پوست پلک رفته باشد بداروی علاج کنند
که گوشت رویاند چو مرهم اسفیداج صفت مرهم اسفیداج
بگیرند صبر و انزروت و کندر و زعفران و خون سیاوشان
باهم بسایند و طلا کنند جراحت را درست کند و نافع است و بعد

از آن داروی خشک بر ریش کنند چو انزروت و صبر و خرد کنند
خون سیاوشان و داروی که بر پوست ببندند دوگونه شتره پدید
آید و اگر دردی پدید آید یا درد سری علاج بداروی کنند
که درد سر را سود دارد بگیرند هلیله زرد یکدرم بنفشه دو درم
نبات پنج درم خرد کنند و اول شب تناول فرمایند نافع بود
و اگر درد چشم زایل شود اطریفل کوچک هر بامداد دو مثقال
تناول فرمایند نافع باشد و بداروی استفراغ و شربتها و رگ زدن
و چون بیمار آرام گیرد علاج ریش کنند و گوش دارند تا گوشت
افزونی پدید نیاید که شتره تولد کند و اگر این علت از کوفتگی یا
رگ زدن و بداروی خشک بگیرند بنفشه سه درم عناب ده عدد تمر
هندی پنج درم تخم کاسنی یکدرم پوست هلیله زرد یکدرم جمله را
بجوشانند و پالایند و پانزده درم ترنجبین برنهند صافی کرده
بازخورد نافع بود و بعد ازین دارو علاج ریش کنند
باب ۴۰ اندر سبله بدانکه سبله همچو تخمها باشد که در پلک چشم

پدید آید و این را غشائی باشد و از چند نوع باشد یکی آنک اندر میان او گوشتی سخت پدید آید و آنرا املی که خوانند و باشد که اندر میانش همچون انگبین و آنرا شهدی گویند و نیز همواره و آنرا عصیدی خوانند و علامت گوشت سخت و پلک سطبر و فراخ تر و عصیدی نرم تر از املی باشد و شهدی از این هر دو نرم تر باشد علاج تن را از خلطی بد پاک باید کردن پس بدست کاری علاج این کردن و دست کاری چنان باشد که پلک را پنهان بشکافند چنانکه نیشتر به پوست سلعه نرسد و جهد کنند تا سلعه درست برون آید با پوست و اگر چیزی بماند آنرا بروغن و داروی تیز بسایند تا تمام بیرون آید و اندر تذکرة الکحالین آورده است که این شکاف را بدوزد و داروی زرد بر وی نهادن که نافع است و هم در تذکرة الکحالین آورده است که چون خواهی که سلعه را بیرون آوری از میان پلک چشم پلک را بشکافند پنهان و قلابی اندر پوست سلعه افکنی و بمدارا از هر سوی میکشی تا تمام بیرون آید و اگر بدست سلعه

دریده شود و رطوبتی از وی پدید آید و بدر آید و علاج آن دشوار باشد و سلعه باز دیگر تولد کند

باب اندر آماس پلک

اماس پلک چشم چنان بود که پلک چشم فرو آویزد و بر بالا نشود و مژه ها همه کج شود و اندرون چشم را رنجه کند و این علت از رطوبت بسیار که بر مزاج پلک چشم قوت کند چنانک قوت کند بر مزاج پلک چشم علاج پرهیز کند از غذاهای سرد و تر چون شیر و طلا از این نوع بگیرند شیاف مامیثا و زعفران و مرتا بی مورد طلی بر پلک چشم کنند و اگر بدین طلا بهتر نشود بباید بریدن و باز دوختن چنانکه موی فزونی یاد کرده اند صفت طلی که سود دارد سستی پلک را بگیرند صبر یکدرم اقاقیا دو درم افیون و مامیثا از هر یکی چهار دانگ و اگر دست بر نهاده گرم باشد این دارو را با آب کاسنی طلی کنند و اگر معتدل باشد با آب مورد می باید کرد تریاک کم کنند و بداروهای سهل غرغره و عطسه آوردن بداروی که یاد کرده اند و داروهای قابض بر پشت چشم طلی کردن نافع آید

پلک چشم سطبر گشتن از سستی باشد و باشد نیز که از پس بیماری سخت
بود و اگر پلک چشم گرم بود دوست برنهادن تدری صندل و پاره سنگ مرداسنگ
باب گل حل کنند یا از گرمی بتر شود و چون گرمی کمتر شود پاره پنبه یا کرم بگ
و آب نمک تر بکنند و پلک چشم را بدان می شویند و درد هم سود دارد
و این طلا بکار دارد و بگیرند شیاف ابر که سطبری پلک چشم را و طرفه را
و خونی که بر طبقه ملتحمه آید و ورد نج سرخ ده درم و دان چینی که اندر
میان فلفل باشد نمک اندرانی و مرداسنگ از هر یکی یکدرم بکوبند و
بپزد و باب گشنیز تر بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت
شیاف را باب بسایند و بر پلک چشم طلی کنند نافع آید باب
اندر موی فزونی بدانکه موی افزونی آنجا که مژه رسته است از
اندرون پلک نزدیک مژه مویها ناهموار بر آید و اندرون
چشم را خراب کند و آب ریختن گیرد و آفتاب نتواند دیدن
و چشم را سرخ دارد و علت سبل ازش پدید آید و اثر بیاضی بر سر
لعبت پدید آید پس سپید و اگر علاج نکنند چشم را کور کند

و بسیار چشمها که از یکی موی افزونی کور شده است ما نیز هم دیدیم
و این علت از ماده غلیظ تولد کند از کشندیده و نزج که پدید آید
زیرا که سوزنده و صفراوی بود و موی را تباه کردی و بریزانیدی علاج
تن و دماغ را پاک کنند بشر تبها و داروهای اسهال بدین صفت بگیرند
برگ گل سنای مکی و گاوزبان و لبلاب از هر یکی پنج درم تخم
رازیانه و کاسنی و اصل السوس از هر یکی یکدرم عناب و سپستان
از هر یکی ده عدد و تمر هندی و کشمش از هر یکی پنج درم جوشانیده
ده درم شکر برنهاده نافع سود بود و بعد از آنکه دواب خورد شوربا
گوشت گنجشک و بعد از آن که ماده پخته باشد دارو بخورد بدین
صفت بگیرند ایارج فیقرا یکدرم تربد و غاریقون و عصاره غافث
و عصاره افسنتین و پوست هلیله زرد و حب النیل از هر یکی دو دانگ
افیمون و شحم الحنظل و کثیرا و نمک و سقمونیا از هر یکی دانگی خرد بکوبند
بخانک سرشته و نیم شب تناول نماید و بعد در سال و وقت بهار و
هوای گاه مانند و می افزاید و مصطکی و قرنفل می نماید و یا اطریفل بیرون

میخورد دو درم با هلیله کابلی و جوز بویا در دهان گیرد و عنبر
می بوید و غرغره بکند و با یارج فیقرا و آب کامه و تریاق اربعه
تا دماغ پاک شود و این علت را اول بگیرند باین شربتها و داروها که
یاد کرده آمد ست حاجت به دست کاری نباشد و چون کهن گشت
و موی قوت گرفت دست کاری باید و در تذکرة الکحالین در چیز
از چند نوع دست کاری می باید کرد نوع اول داروی مالیدن
چون باسلیقون و روشنایی و شیاف سبز تا آن رطوبتها که سبب علت است
تحلیل کند صنعت شیاف دیزج که بدین علت مخصوص است و سلاق
را و سوختن چشم را و جرب کهن را و موی افزونی را و سبل را سود
دارد بستانند صمغ عربی و کتیرا و اقلیمیا و سپیده ارزیز و مرصافی
و صبر و زنگار و زرنیخ سرخ و قلقطار سوخته و مس سوخته و دار فلفل
و فلفل سیاه و فلفل سفید و شادنج عدسی و نشاسته و شکر العشر
و توبال مس سوخته از هر یکی دو درم انزروت سه درم و خون
شیاوشان و اقاقیا از هر یکی یکدرم و نیم توتیا و حضض و سنبل

خوش بوی و مازو سوخته از هر یکی یکدرم همه داروها بیخته و
بیخته همه را نرم بپالند و یکدرم بپزرد با آب سداب و تری
ترنج حل کنند و داروها بدان بسرشند و شیاف کنند
در سایه خشک کنند و بوقت حاجت بکار دارند صفت شیاف
دیزج دیگر اندرین علت موی افزونی و کمنه و سلاق را و سبل را
و سوختن چشم را بازدارد بگیرند زنگار بالوده شش درم
صمغ عربی و اشق از هر یکی چهار درم اقلیمیای زر و افیون از هر یکی
دو درم بپزرد یکدرم با آب سداب بسرشند و شیاف کنند
نوع دوم موی موی را بر کنند بمنقاش و آن سوراخ که موی بر کنند
باشند به نوشادر داغ کنند دیگر بر نیاید و خون وزغ بر مالیدن
و خون کیک سگ و زهره هدهد مالیدن و اگر خون کیک سگ یا خون
وزغ یا خاکستر مازریون طلی کنند علاج قوی است و خون
خارپشت یا زهره خارپشت یا زهره کرگس مالیدن نافع است
و زهره خارپشت و زهره کرگس استاره است و و چندان چند

پیدستر خرد کنند و بخون کبوتر شیاف کنند و بآب دهان بمالند و
برین موی کنند که برکنده شود و یکدرم کوشش دارند و دیو جه
کر بشینه را خراب کند و سم خر سوخته و نوشادر درسه را بسرکه
حل کنند و طلی کنند سود دارد و کف دریا بلعاب اسپغول بسرشند
و طلی کردن و خواجه ابوعلی سینا فرماید که خون وزغ حشی مغادرست
نیست نوع سیم موی افزونی بر موی طبیعی درپیچانیدن و این آن
وقت توان کرد که این موی یکی یا دو باشد و این موی افزونی
بردارد و بر موی طبیعی در سانند بصمغ عربی یا بکثیرا یا بمصطکی
یا بکندر و که زنان بر چرخ دارند و ازین صمغها که گفته آمد یکی حل
کنند و ان موی افزونی که بر موی طبیعی نهاده باشند برو بمالند و
یکدم نگاه دارند تا بگیرد و بندش سخت شود و این یکروز یا دو
روز یا سه روز بکار دارند نوع چهارم داغ کردن هم یکی یا دو یا سه
والت داغ کردن سوزنی باشد ازین مثال بلک را بر انگشت
بگیرد و بر دارد و قدری پنبه تر کنند و در چشم نهند یا قدری خمیر تا حرارت

داغ

داغ باندرون چشم نرسد و سوزن گرم کنند و موی افزونی را بر نهند
و موضع موی را داغ بر نهند و چون داغ کرده باشد و قدری سپیده
خایه مرغ و روغن گل برجای داغ بمالند و تا این داغ درست نشود
موی دیگر نباید که کنند نوع پنجم سوزنی باریک بردارد و در موی
سر بگیرد و دو تا کنند و در سوزن کنند چنانکه از یکسو حلقه باشد و در موی
دیگر و سر سوزن برین موی افزونی و آهسته بکشد تا حلقه بر موی
رسد و این موی درین حلقه کنند که در سر سوزن است بسر میل بکشد
تا موی بالا شود و اگر افزونی بالا نیاید و از حلقه بجهد با این موی
دیگر حلقه را باز بسر آورد و چو ببرده باشد بر موی طبیعی درپیچ
بمصطکی یا بر انزروت یا بصبر یا دیگر باره باز جایگاه نشود و چون
یکبار این موی افزونی بدان گوشه اندر بالا نشود و گوشه را
باز جایگاه باید آوردن بدان موی که درشش کرده باشد باید که
ان موی را بمیل باز جایگاه کنند پس اگر ان موی گسسته شود
با گوشه سوزن را بجایگاه کنند پس اگر گسسته شود با گوشه سوزن

را بجای بجای دیگر فرو و بر دوزیرا اگر آن جایگاه فراخ شود و چون
فراخ شود موی را بنده کرد نوع ششم باید بریدن و این بریدن
را تشمیر گویند بدین نوع بیمار را پیش خویش بنشانند تا پشت
بدیوار باز نهد و یکی را بگوید تا سر او را بگیرد و احتیاط بکند
که چند همی باید برید سر کلبتین بگیرد و اندکی بکشد و از دنب
چشم بریدن گیرد تا بگوشه چشم و چون بریده باشد بندی بر میان
زند اگر نیک باشد بدوزد و اگر نه قدری پوست ببرد و باید که
پوست بالای راست برین شده دوزد اول بند بر میان نهد که
کند بعد از آن ازین سوی و از آن سوی بند بکند و گره نیز بند با بریشم
خام تا انگاه که تمام شود و احتیاط کند که تا عضله که چشم بر او
دنبره که اگر بریده شود پلک فرو اویزد و در تذکرة الکحالی
آورده اند که دو تخته چوب تراشیده بپستانه باندازه پلک
چشم و پوست بردارند و نشان کنند و در میان آن تخته سخت ببندند و
ببندند چنانکه غذا برو نرسد چو چند روزی بر آید این پوست خشک شود

و بر افتد و پلک کوتاه گردد و موی بریزد و هم در تذکرة الکحالی
آورده است بعضی از دست کاری ترسند نام دست کاری
نتوانند شنیدن علاج بداروی تیز کنند و داروی تیز بر سر
سبل گیرند و بر پشت چشم مالند همچند آنکه خواهد بر دریدن و ساعتی
بگذارند و پس دیگر باره داروی اندر شش مالند تا آنگاه که پوست
سیاه گردد و خشکریشه بندد و پس دارو ازش بشویند و موم
روغن اندرش مالند تا آن پوست سوخته بیفتد چون پوست سوخته
بیفتد مرهم اسفیداج برش می نهند تا بهتر گردد و اگر پس از آن پلک
سست شود داروهای خشک برش کنند و اگر خشک شود داروهای
نرم برش کنند تا بهتر شود و ما این رو انداشتیم زیرا که سخت با خطر است
صفت داروی تیز بگیرند آهک دو درم سنگ اقلیمیا یک درم بوره
دو درم نوشادر دو درم صابون دو درم باب خاکستر نی یا بابل
کودکان خرد بسرشند و بکار برند و باشد نیز که از شعره زیرین
موی باشکونه گردد و چشم را رنجه میدارد و آن موی را سبل

بحری و داروی در شش مالی یا داغ بر شش نهادن سود دارد و من این
صنعت بکرده ام الا این دیگرها عمل کرده ام بر شش نوع وحق تعالی
شفا بخشیده است واگر کودک باشد داروهای اسهال نباید دادن
الا بدپستکاری که مصلحت داند واگر قوت پستکاری ندارد بدارو
کرمانی تر باشد رنج را زایل گرداند باب ۴۴ اندر ریزیدن
ریزیدن مژه از دو نوع باشد یکی اگرچه مژه ریزد اما پلک برجا بود
باشد و قوی نگردد تا بریزیدن مژه پلک چشم قوی میشود باشد
که ریش گردد واین علت از رطوبتی باشد تیز و گرم یا خلطی رنج
کرانی وداء الثعلب تولد کند یا خشکی که اندر پلک چشم پدید
آید علاج نخست تن را از خلطی که غالب باشد پاک کنند شربتها و داروها
جو اطریفل و حب شبیار و حب قوقیا یا اسهال کردن و یا داروی قی
و طلیهای تیز بر پلک چشم کردن پس سنگ ارمنی همچون سرمه کنند
و میل اندر چشم کشند واگر خلطی غلیظ به پلک چشم رسیده باشد سرگین
موش با انگبین طلی بر پلک چشم کنند و سرگین بز و خاکستر ارمنی

یکدرم

یکدرم بکوبند و بسایند همچو سرمه در چشم کشند تا مژه بروید و پلکها
تنگ کند واگر سه درم استخوان قصب سوخته کنند و دو درم جون
سرمه کنند و در چشم میکنند با یک درم سرمه و یکدرم قلقطار و یکدرم
زاج انچه سوخته باشد بسوزانند و یکدرم اسپیداج و چهار درم زعفران
و سه درم سنبل هندی با یکدیگر بسایند همچو سرمه و در چشم میکشند
وقت باشد که داء الثعلب بر پلک چشم رسد و مژه را بریزاند
سر موش را بسوزانند و با انگبین بسرشند مصطکی کنند واگر پلک ریش
شود سرگین موش و زرنیخ سرخ و جمله از هر یکی دو درم جمله را خرد کنند
و با روغن سوسن بسرشند واگر پیه خرگوش یابند پیه را بگدازند
واین دارو بدان روغن بسرشند و طلی بر پشت چشم کنند صفت
رودای که از بیطلی ریخته است مژه را بروید و آب از چشم باز
دارد و درستی چشم نگاه دارد و بگیرند اقلیمیا زر و بکوبند و با انگبین
بسرشند و اندر کوزه نو کنند و اندر میان آتش بسوزانند
کوزه را از میان آتش برگیرند و آن دودی که از اقلیمیا بر کوزه

نشسته باشد بگیرند و بسوزند و بر سنگی پاکیزه بسایند و بکار
برند و وقت باشد که ازین علت سلاق پدید اید و پلک چشم
قوی شود و این شیاف را بسایند و بطلی برش بیکسته وقت
باشد که این خلط که به پلک رسید و مژه را بریزاند و تا ابرو نیز
برسد و ابرو را بریزاند و سپید کند موی ابرو را و ما علاج ان
یاد کنیم زیرا که موی ابروی یاری روشنایی چشم میدهد اما ریختن
ابرو علاج انست که پاره روغن بنفشه یا پیه بط اندر چیزی
کند که از زیر باشد و با انگشت بساید نیک تا رنگ بگرداند پس
اندر ابرو مالد تا ابرو را ابرو پاند و نیک شود و اما سپیدی
مژه از خلطی بلغمی پدید اید شربتی خورد و بدین صنعت بگیرد برگ
گل و گاوزبان و لبلاب از هر یکی سه درم تخم رازیانه
اصل السوس از هر یکی یک درم پوست هلیله زرد دو درم عناب
آلوی سیاه از هر یکی ده عدد و همه را بجوشانند و بپالایند
و دو درم شکر بر نهند و باز خورد و بعد از سه روز که شربت

خورده

خورده باشد حبی خورد و بدین صنعت بگیرند ایارج فیقرا یک درم و نیم
تربد دو دانگ پوست هلیله زرد نیم دانگ شحم الحنظل دانگی
کثیرا دانگی سقمونیا دانگی محموده سه تسوج جمله کوفته با آب برگ رازیانه تر سرشته
و حب سازند و وقت حاجت بکار دارد و هر سه چهار روز
ناشتا دو درم اطریفل کوچک با سه درم گلنگبین خورد و پرهیز کند
از طعامهای چرب و شیر و گوشت گاو و آنچه بدین ماند پس بستانند
برگ شقایق را و اندر روغن بجوشانند و مژه را بدان روغن چرب کنند
تا سیاه شود و صفت ریزیدن مژه که از داء الثعلب باشد و این
ریخ از فصل بلغم باشد ایارج فیقرا نیم مثقال هلیله زرد و تربد و غاریقون
و مصطکی از هر یکی نیم درم گل سرخ و افتیمون و سقمونیا از هر یکی
دانگی همه را بکوبند و حب سازند و با آب کرفس یا با آب رازیانه
بپزند تا بخورد و بعد از شربت و بعد از گوشت آب خورد و گوشت
گنجشک و خداوند ابو علی سینا فرماید که قدری سیر بکوبند و با زهره
کلنگ بیامیزند و بر آنجا طلی کنند صفت طلی دیگر سوسن و سپندان

و تخم حلبه و تخم خطمی هر سه را استاراست و در سرکه اغاز نند و بطلی بر پش کنند
نافع اید طلی دیگر حب النار و کف دریا را بسوزان و بکوب نیم
بزن و بر انجا طلا کنند و ازین نوع بسیار است صفت داروی تیز
کرده که گژ شده را راست کرده اند بگیرند سنبل و استخوان خرما
سوخته و لاجورد از هر یکی یکدرم روی سوخته سرمه مغسول نیم درم
بکوبند و بپزند و بکار دارند نافع اید ان شاء الله تعالی صفت
سرمه پرواده بگیرند فلفل یکدرم سرمه بریان کرده یکدرم ارزیز
سوخته مغسول و زعفران از هر یکی دانگی سنبل هندی سه درم
همه را بپزند و بکار دارند نافع است صفت داروی
که جالینوس ساخته است که موی مژه را سیاه کند بگیرند پاره چاروی
و بسوزانند و با پیه بزکوهی و با پیه خرس بپزند و اندر موی سفید
مالند سیاه شود و بس چشم را داروی روشنایی اندر سرشته
همچنین داروی روشنایی بر سبیل بر مژه می مالند تا قوی گردد و سیاه
شود صفت داروی که اندر تذکرة الکحالین آورده است که

مژه را برویاند و نیکو کند خاصه ازان کودکان بگیرند سرمه اسفیداج
از هر یکی نیم درم توبال پس و زعفران و گل و مر و سنبل هندی و کندر
و دار فلفل از هر یکی دانگی و نیم استخوان خرما سوخته دو درم این
داروها جدا جدا بکوبند و برجایگاه مژه می مالند تا مژه را برویاند
یا پاره استخوان خرما سوخته بپزند و سنبل و لاجورد دو دو
کندر و نی سوخته اندر میکشند نافع باشد صفت داروی که روی مژگان را
دارد و ریزیده شود بگیرند استخوان خرما سوخته سه درم سنبل
دو درم مرد و دانرم بپزند و اندر کشند نافع اید صفت
سرمه دیگر سرمه و قلقطار و زاج از هر یکی راستاراست بکوبند
و بعسل بسرشند و بسوزانند پس بپزند و اندر می کشند نافع آید
ان شاء الله تعالی

باب [illegible] شکستن و کژ شدن مژه

و این علت از درد چشم پدید آید و علاج ناصواب و ابسیار
آید و خارش کند و چشم سرخ کرد و دوا اگر این علت را کوشش نداز
سبل ارش تولد کند زیرا که هر گاه که پلک را بجنبانند مویهای کژ در نظر

اشد در کنار بر خیزد چنانکه در موی افزونی یاد کرده شد بساید
دو سایید موی گژ را بر موی طبیعی و داروی تیز اندر جایگاه
موی مالیدن و چه انجی بر جایگاه موی افزونی مالیدن و جالینوس
گوید که صدف کوچک سوخته بباید گرفت و با قطران بیامیختن و
موی کج را بر باید کندن و این دارو در جایگاه این مالیدن تا دیگر
باره بر نیاید و هر چیز که در علت موی افزونی گفته شد همان کنند
صفت دارویی که مژه را راست کند بگیرند کاغذ سوخته و حبه
سوخته و عقیق یمنی و حضض یکی از هر یکی دانگی و نیم نوشادر نیم دانگ
کافور جدی جمله را خرد کنند و بشراب بسرشند و شافها کنند و بوقت
حاجت باب انگور بسایند و اندر چشم کشند نافع است صفت طلی که
در تذکرة الکحالین آورده است بر مژه کنند تا بهتر شود بگیرند شب یمانی
دو درم میویزج یک درم با یکدیگر بسایند و اندر روغن کنجد کنند و اندر
مژه می‌مالند تا پاک شود و این طلی هم سود دارد بگیرند شب یمانی
دو درم صبر و میویزج و بوره ارمنی از هر یکی نیم درم بکوبند و بیامیزند

و بسرکه بسرشند و بطلا برش بکنند نافع آید **باب اندر**
اندر قمل این از حرارت خیزد و رطوبتی نه طبیعی بود
و طبیعت او را بپلک فرستد و این از طعامهای غلیظ و نفاخ و از ریاضت
ناکرده و بگرمابه کم شده ازش رطوبتی غلیظ پدید آید و طبیعت آنرا
دفع نتواند کرد و این رنج ازش تولد کند و هر که ماده بسیار باشد
قمقام بزرگتر باشد و سرخ تر از شپش و با پیها او خرد و باریک
چنانکه نشاید دید و اگر ماده کمتر بود شپش خردتر باشد علاج
استفراغ کند اندر خور بیماره قوت و سال بحب ایارج و یا بحب
صبر و یا بحب قوقایا و همچنین غرغره کند تا دماغ از ماده پاک شود
و مژه را باب گرم و یا باب چغندر و نمک می‌شوید یا باب میویزج
و پاره عاقرقرحا چند انکه در آب بجوشانند در چشم ابدان می‌چکانند
و غذاها سداقی خوردن و گرمابه معتدل بکار داشتن و بوره و
میویزج و با یکدیگر بسایند و بطلی برش کنند نافع است
باب اندر جرب و نرم و آماس گوشه چشم اما می کنجک بود و اندر

گوشه چشم انجا که بینی است پدید آید در میان سوراخی که از چشم
به بینی است و در گوشه چشم که از سوی بینی است گوشتکی نرم است
که از اکنده چشم است و این گوشت نرم بجوبسیدگی که از چشم
به بینی نهاده اند یا بالی که در چشم اید یا رمضی بتدریج این گنده سوراخ
به بینی می رساند و هرگه که این گوشت نرم ریش گردد از داروهای
تیز یا از دستکاری جور که سبل و ناخنه و گوشت بریده آب
ریختن پدید آید و راه گذر بینی تباه کند و ریش گردد و بناسور کند
جوا و زکار بر اید و علاج نکنند ریم گنده یده او رشس پدید آید وقت
باشد که از بینی ریم گنده یده فرود آید و گاه باشد که در پوست پلک
گشاید و غضروف پلک را تباه کند و سوراخ با استخوان بینی رسد
و استخوان بینی را تباه کند و گوشه چشم بزرگ شود و چون انگشت
بر نهی ریم بیرون آید و دشخوار علاج پذیرد و نوعی دیگر است از غرب
و آن انست که برآرد و نکند و با درد باشد و پیوسته چشم را رنجیده
دارد و دو پلک چشم اماس گرفته و اندرون چشم سرخ و با درد

بود رگ زنند و داروی اسهال خورد و تن و دماغ را پاک کنند با یارج
فیقرا و اطریفل و در قوت بهار و سال و هوا و شیاف ابیشا و زعفران
و صدف سوخته بسایند و بطلی بر ریش کنند و ماش را بخایند و بر غرب
نهند خاصیتی نیکو دارد و سرگین کبوتر بچه یا خورد و کنند و بجا نهند و
بر ریش کنند اما این داروها پیش از ان باید کرد که ریش گردد و چون
سرگرد و سوراخ وی پدید آمد چوزی کمی بباید گرفت و اندر سوراخ
غرب کردن با قدری مورد و مره با هم دیگر بکوبند و درین سوراخ نهند
یا بهیة کنند و بزرگار باز کرد انند و درین سوراخ نهند اما که بهتر بیما
داروی که انست زیرا که غور اپاک کنند و سود دارد و غرب را پیش
از انکه ریش گردد بگیرند جلدون و بسوزانند و با پاره مره و صبر بکوبند
و بر ریش نهند و باید دانست که این ماده که در گوشه چشم پدید
آید وقت باشد که از بیرون پدید باشد و وقت باشد که پدید نباشد
پس انکه پدید نباشد استخوان را تباه کند و باشد که بینی را خود
بجملگی تباه کند علاجش انست که بشکافند چنانکه استخوان پدید آید

وگوشت پوسیده ازش برآوری چنانکه استخوان پدید آید و استخوانها
بخراشی پس اگر استخوان درست باشد و اگر درشت نباشد و چون استخوان
تباه شود علاجش بداغ باید کرد و داغی باید چنانکه پیرامن او گرد
اندر آتش نهادن تا سرخ گردد و پس بر آن استخوان تباه شده
نهند و می بدارند تا گرد بر گرد داغ بر جوشد پس داغ برگیرند
و استخوان بسترند و دیگر باره داغ برنهند و سه کرت تا استخوان
تباه شده پاک شود و آنچه پوسیده باشد بسوزد و باید که پاره خمیر
در چشم نهاده باشد یا کرباس پاره تر کرده تا حرارت داغ
بچشم نرسد پس بمرهم اسفیداج علاج کنی و بعضی حکما گفته اند که بجای داغ
علاجش بداروی تیز کنی اما در تذکرة الکحالی آمده است که علاج
داغ بهست و بعضی طبیبان فرموده اند که غرب را باید شکافتن و این
چنان باشد که آلتی سازند چون درفشی بهتر سر تیز غرب را بدان سوراخ
کنند سر درفش بر سوراخ غرب نهی و اندک اندک قوت برش یکی
دیگر دانی اندک اندک تا فزون بیاید آن وقت که فزون بباید

بنوه

سفته باشد درفشی بار دیگر برداری و چند پاره برش سحق در هم
زنگار باز گردانی و اندران سوراخ نهی که سفته باشی و هر روز تا
یکی تا همه ریم بخورد و پاک گردد و هر روز پلیته قوی تر کنی
تا سوراخ فراخ میشود و چون پلیته بیرون آوری باهستگی که وقت باشد
که پارهای استخوان با پلیدی بیاید و نباید که پیش از آن که
پلیدی پاک شده باشد گوشت بر دیابد زیرا که دیگر باره سفتن
باید و دشخوار باشد علاجش و هم در ذخیره آورده است که هر
وقتی که پلیته می نهی دارو برو فرو نهادن یعنی در سوراخ
و باز دیگر برداشتن و او را بیفشاریدن تا آنچه اندرو باشد بیرون آید
و پس با شراب انگور قابض بشویند و اندرو چکانند پس از آن
و نهند و اگر پلیدی اندک باشد و بیرون نیاید یک روز یا دو روز بگذارند
تا چیزی گرد آید پس بیفشارند و بشویند و هر که سر غرب بسته
باشد ریم بدر نیاید تخم مرو را بکوبند و با خمیر بمالند و بشیر زنان یا
بشیر خر بسرشند و اندک زعفران اندرو کنند و بر غرب نهند تا

بکشاید صفت شیافی ازموده بگیرند زرنیخ سرخ و زاج و آهک
و نوشادر و ذراریح و شب یمانی راستاراست همه را بپزند و
ببول کودک بسرشند و خشک کنند و پس بسایند و نگاه دارند
و میان نی که همچو پنبه باشد اندر میان نی نزدیک بندگاه خاصه آنکه
بهین نی نزدیک تر باشد و بر نهادن غرب را پاک کند از ریم این
میانه نی را با سکنجبین تر کنند پس بروی نهند و او را با اسفنجی که اندر
آب تر کرده باشند بشویند و باشد که دیگر باره هم این میان نی
بر نهادن چند باره کفایت باشد و هم اندر ذخیره آورده است که
علاج غرب بداروهای تیز تر کنند چون کرسنه گرفته و با عسل سرشته
و زاج سوده و سکنج بسرکه حل کرده این همه پیش از ان که سو کنند
سود دارد و آنچه نرم تر است بر بیزانند و بکشایند اما چون پخته
شد و سر کرد جوز مغز تیز کشته را بگیرند و بکوبند و غرب را بشکافند تا
ریم بیرون آید پس آن مغز جوز را بدان سوراخ فرو کنند و وقت
خود کرده ورا درین سوراخ کنند سود دارد و اگر برگ سداب با خاکستر

بسا تند و فرو نشند بدین سوراخ کنند و خواجه ابو علی سینا اندر قانون
بیگوید جلزون با میان او باشد و این جوجانوری باشد که اندر میان
تره و بیاز کرده و بر پشت صدفی پدید آید هر وقت که از چیزی
بترسد خود را بدان صدف اندر کشد و نهان شود که ان صدف را اندر بعضی
شهرها ناخن دیو گویند و جلزون با میان ان کرم است که در میان صدف است
و اد شب روشنایی پدید آید و آب سداب و آب انار ترش
اندر چکانیدن سود دارد انشاء الله تعالی ۲۸

اندر گوشت که در گوشه چشم بود آنجا که سوراخ از چشم بینی
میشود و ان گوشت نرم که آب را به بینی برساند نقصان اندرو
باشد و پدید آید و از حال طبیعی بگردد و بزرگتر شود علاج آن استفراغ
کنند بداروهای اسهال و در خوردها ده بسیاری دکمی علاج آن بداروی
تیز کنند چون زنگار که گردد علاج ناخنه و نباید که این گوشت افزونی
بکلی بسوزانند و ببرند که دمعه آرد و تولدش از آن بود اما هر طاقت افزود
تر از کنند باشد ببرد و آنچه طبیعی باشد بگذارد تا علاج بعد آب

کرد و باشد و علتی دیگر ارش پدید آید در آمدن آب از
گوشهٔ چشم [illegible] و اما این علت از کمی آن باشد که گنده خود اشند
در گوشهٔ چشم انجا که پهن است چون آن گوشت کم شود آب که در چشم
آید باز نتوان داشت و باشد که علت غرب پدید آید و کمی از این گوشت
از چند نوع باشد و چه پدید آید از سبل یا از ناخنه یا چنان که صداع باشد
یا بدارو های تیز این گوشت بجملگی بیوزاینده باشد و تیز از چشم پاک کرده
و بسیار چه درشت و یا ابله در چشم آمده باشد و ورم بسیار کرده و این
علت ارش پدید آمده باشد چو گوشت نرم هیچ نمانده باشد علاج
بدارو های کند که گوشت برو یاند و داروی که از زعفران و مامیثا و
صبر کرده باشند و شب یانی و چند بجمیں سماق و خورده کند در
گوشت رو یاند و اسفنج شراب زده بر نهادن سود دارد و الله اعلم

باب اندر آمدن آب از گوشهٔ چشم [illegible] اگر چه هر رنجی که
در چشم آید از او در چشم گویند و این از چند نوع باشد اما در چشم
آن باشد که سپیدهٔ چشم آماس کند و درد کند و تت باشد که این ورم

بادوی یا از دوی یا از گردی که به چشم رسد از بیرون و این
سهل باشد هر که از باد و دود و گرد باز دارد و دست از گرد
دور دست کی شود و این دارو شاید کرد الا بشیر زنان از پستان
دوشیدن تا قدری بگلاب و آسایش دادن با طلی خشکی بر پشت
چشم مالیدن بهر آنست که شاید که سه روز دارو به چشم رسانیدن
تا رنج معلوم شود و بعد از آن که سه روز بکند دیگر باره رفتن و اگر چشم
سرخ باشد اندکی صبر بر دارد و این درد سهل باشد زیرا که آفت
بیرونی پدید آید چون آفت بیرونی باز دارد قرار گیرد و نوعی دیگر
سخت از اول باشد هم از بیرونی باشد چو فضله بجنبد و بطبقه ملتحم رسد و اما این
کند و این هم از سه نوع پدید آید یا ضعیفی چشم باشد از فضله بسیار
کور تن باشد قوت کند و بر سر چشم آید یا از قوت رگها باشد
که از دماغ بچشم پیوسته است و فوق دارد نوع دویم آفت که
چون گرد و دود و باد زود از چشم قرار بگیرد و همچنان باد رود باشد
پس معلوم شد که سبب این علت اندرونی است علاج باید که رگ زنند

مشربت خورد و بدین صفت بگیرند بنفشه و گاوزبان از هر یکی دو درم
عناب سپستان از هر یکی ده عدد اصل السوس تخم کاسنی از هر یکی
یکدرم جمله را بجوشانند و قدری نبات برنهند نافع آید و بعد از
سه روز اگر ماده بقوت باشد و سرخی چشم و درد زایل نشود
و اطریفل و دو درم ایارج فیقرا یکدرم بهم سرشند وقت صبح تناول
فرمایند و بعد آب ماش خورد و بروغن شیره و روز اول و دوم و سیوم
شیر زنان در چشم دوشند تا سپیدهٔ خایهٔ مرغ و بعد از سه روز دیگر انتهی
که قرحه یا ابله در چشم نشست داروی زرد باید کشیدن و این
داروی زرد و بعضی معروفست و یا شیاف سفید یا ذرور زرد
باید کشیدن و اگر درد سخت کند اندکی داروی درد نشانده
در چشم کشد با زردهٔ تخم مرغ و اگر درد سر باشد یا زکام الا زشربت
و داروی اسهال در خورد قوت و سال و چون درد و سر و زکام ساکن
شود داروی کشیدن آغاز کنند و چون قرار گرفت شیاف
بریوما و داروی ملکایا کشیدن و چون رنج با خر رسید داروی

اغبره اگر بدارو و شربتها که فرمودیم زایل شود حجامت کنند و مشت
و سال بچهار نوع سیم از اول و دوم سخت تر باشد و درد ناک تر
دامس بهتیجه بیشتر و بهتیجه وقت باشد که بجای اماس کند و سرخ باشد
رگها بسیار تر و این علت نه از برون باشد بلکه از ماده اندرونی
باشد حرفی و علامت خون چشم سرخ باشد و رگها سطبر و اشک بسیار
ریزد و پلیدی بسیار کند علاج رگ باید زد و شراب بنفشه خورد
و بعد آب اماش خوردن بشیره خشخاش و مغز بادام و اگر بداروی
اسهال حاجت باشد قرص بنفشه دهد و اگر درد سخت بار نگا می
نباشد شیاف سپید بشیر زنان حل کنند و در کشد و اگر درد زایل
نشود یکبار یا دو بار داروی درد نشان در کشد و چون رنج در گشت
افتد داروی ملکایا یا شیاف بریوما یا شیاف ابیض کشد و علی
برشت چشم ها که صفت علی که اماس و حرارتی که از خون باشد و درد
زایل کند بگیرند برو شیاف مامیثا حضض و زعفران و افیون
اقاقیا و طین ارمنی و صندل سرخ از هر یکی را کپسا راست همه را

بسایند و شیاف کنند و بوقت حاجت بآب عنب الثعلب طلی کنند
صفت شیافی که اماس و حرارت و درد را بنشاند بگیرند عدس
پوست کنده و صندل سرخ و گل سرخ و اندکی کافور همه را بآب کاسنی
شیاف کنند صفت شیافی دیگر که اماس و شرناق را سود دارد بگیرند
گل سرخ و پوست انار شیرین و عدس پوست کنده هر چه را اندر
آب بپزند و بکوبند و بروغن گل چرب کنند و شیاف کنند صفت
شیافی که در چشم خلیده را بنشاند و رطوبتهای گرم صفراوی را نشف
بگیرند برگ کاسنی و اندر آب بپزند و برگ نیلوفر و بنفشه با وی
بیامیزند و بکوبند و بروغن گل چرب کنند و شیاف کنند نوعی دیگر که از
صفرا باشد علامت آن باشد که درد سخت کند و آب بسیار ریزد
و اندرون چشم سرخ باشد چنان که بازردی زند و لیکن اماس
از خونی کمتر باشد و تیز با صفراوی اندک درد سر باشد علاج شربت
خورد بگیرند گل سرخ و نیلوفر و گاوزبان و بنفشه از هر یکی سه درم
تخم کاسنی ده درم آلوی سیاه پانزده عدد پوست هلیله زرد

ده درم عناب و سپستان از هر یکی ده عدد جمله را بجوشانند
و بپالایند و پانزده درم ترنجبین بر نهاده ناشتا نافع آید و رگ
قیفال زنند و از شراب خوردن و جماع کردن پرهیز کنند و
تا چند روزی خوردنی ماش خورده و روزی زیره باج و اگر صفرا زیادت
باشد اول بامداد قدری شراب خشخاش با نیلوفر با سکنجبین خورد
و بروز نخست انگور و انار ترش پرهیز کند و اگر روزی میوه
بریان و امرود خورد و از سیر و پیاز و طعامهای سرد و خشک جماع
و دوغ و امثال این پرهیز کند و آب سرد بسیار نخورد و در مه
درد چشم شکم سیر نباید و نه گرسنه و گریبان پیراهن بسته نباید
داشت و از تی پرهیز کند و مسکن وی تاریک باید و نگاه با آفتاب
و سپیدی نکند الا بسیاه و ازرق یا سبز و اگر تابستان باشد
نگاه برگ بید و برگ مورد کند و جدا خواب کنند به شب
باز چپه و شیاف سفید تیز زنان کشید یا دارو در چشمان
جدا که خشم قرار گیرد یک نوبت یا دو نوبت بکش کشد

زنهار که داروی های درد شان و داروی که حذر کنند و آب بسیار
نکشند و ما بسیار دیدیم که چشم کور شد از بسیاری کشیدن داروی
درد شان و چون چشم قرار گرفت داروی زرد کشد و شیاف
بوما و هر داروی که با خورپ که ما به سود دارد صفت شیاف
بوما که ماده از چشم باز دارد و درد را ساکن کند و مزاج
چشم با اعتدال باز آورد و اندر یک روز چشم را درست کند بگیرند
شیاف ماميثا و انزروت از هر یکی هشت درم زعفران دو درم کثیرا
یکدرم افیون نیم درم همه را بکوبند و بپزند و باب باران بسرشند
و وقت حاجت بسپیده خایه مرغ بساید و بکار برد نسخه دیگر
بگیرند برگ گل تر پانزده درم زعفران هشت درم باب باران
بسرشند و شیاف کنند نسخه دیگر بگیرند سرمه اصفهانی مغسول
و اقلیمیا زر از هر دو ده درم افیون یکدرم کوفته و بیخته بسپیده
خایه مرغ بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت بشیر زنان
حل کنند صفت شیافی که خون و اماس کمتر کند بگیرند اقلیمیا سیم

شیاف بوما

و اسفیداج و صبر از هر یکی ده درم گل سپید تازه بیست
درم نشاسته سی درم افیون ده درم کثیرا بیست درم صمغ عربی
چهل درم باب باران بسرشند و بکار دارند نافع آید صفت
داروی انیقر بگیرند سنبل هندی و گل سرخ و صبر از هر یکی بیست
درم تخم خشک یکدرم زعفران هندی و گل سرخ و صبر از هر یکی بیست
درم و زعفران چهار درم و نیم عصاره ماميثا بیست درم انزروت
شصت درم افیون دو درم کثیرا و نشاسته از هر یکی ده درم
آنرا اگر اندر ابتدا درد صعب بوده باشد این شیاف بسیار
باید کشید و اگر اندر درد صعب نبوده باشد یکبار یا دو بار کشد
نوعی دیگر از بلغم باشد درد و سختی تر از صفراوی کند و اماس
بیشتر و خلیدن بیشتر و آب بسیارتر و پلیدی بسیارتر از صفرا
وی باشد علاج شربت خوردن بگیرند برگ گل و سنا مکی
و بلبلاب از هر یکی سه درم پوست هلیله زرد دو درم بیخ رازیانه
و بیخ کاسنی از هر یکی دو درم اصل السوس و تخم رازیانه از هر یکی

یکدرم بجوشانند و بپالایند و ده درم شکر برنهند و تناول نمایند
نافع آید و بدارو ی اسهال حب شبیار دهند یا حب توتیا یا دو درم
اطریفل و یکدرم ایارج فیقرا و بدارو ی کشیدن شیاف بریونا
یا دارو ی زرد بر پشت چشم طلی کنند که درد و صفراوی آورده
ایام و شب زرده تخم در کواشا ده و اندکی تخم مرغ پخته در روغن
حل کرده برنهادن سود دارد و نوعی دیگر که از سودا باشد و چشم
سیاه بام باشد در کواشا ده و اندک خشکی کند و شخوار تر تر تا
کردن و اما پس کترا از صفراوی و بلغمی بود و علاج بگیرند بنفشه و
گاوزبان و نیلوفر از هر یک سه درم افسنتین دو درم عناب و
سپستان ده عدد تخم کاسنی یکدرم جمله را بجوشانند و بپالایند
و بیست درم ترنجبین برنهند و پنج درم روغن بادام در سرشتن
ریزد و تناول نماید نافع بود و در گرمابه معتدل بکار دارد
و دارو ی زرد به تخم مرغ حل کرده کشیدن و شیاف بریونا بگلاب
حل کرده نافع باشد جالینوس حکیم حیلت به کردن او کشا مداوای
چشم

جشم بخلاف آنکه نیم که کحالان کنند از بهر آنکه ایشان را کار بایست
که چشم را کمی رنجانند و ما علاج چشم به چیز کنیم اول رگ زدن پس
در خوردن آن خلط که ظاهر باشد دارو ی اسهال دادن و یکبار
چشم بر این دارد و طلا کردن بگیرند حضض و صندل سفید از هر یکی
دو درم اقاقیا یکدرم خرد کنیم و شیاف سازیم و بوقت حاجت
باب برشنه و طلی کنم شفا یابند ای والله ما قول مسموع و ایام
واما این که بر توان کرد و قتی توان کرد که آغاز در چشم آب
و سرخی چشم باشد بیمار را اول رنج علاج فرمایند و درین د
هر کس که علاج میفرماید از یکماه و یا از دو ماه یا از یکسال گذشته است
و چشمهای ایشان رنج گرفته از سبل و ناخنه و از موی و جرب
و آثر بیاض هر آینه ایشان محتاج اند بدستکاری مرهم
بدارو ی والله اعلم و این چهار ماده که درد چشم از وی پدید آید
از خون و صفرا و بلغم و سودا اگر یا کرده شده وقت باشد که این
ماده مرکب باشد با هم دیگر آمیخته چو خون و صفرا چون بلغم با جو

سودا الصفرا و سودا علامت هر خلطی که غالب تر باشد بدا وای
ان مشغول باید بود و مثلا خون و صفرا اگر خون زیادت تر باشد از
صفراوی چشم را سرخ بیشتر باشد که زردی علاج خون باید گردن
هرچه که دفع خون کند از صفرا نیز کند یا خون و بلغم باشد اگر بلغم
زیادت باشد چشم سپید باشد که بسرخی زند دفع بلغم کند خون
دفع بلغم کند پس اگر بلغم نیز باشد یا از صفرا و سودا باشد و اگر صفرا
زیادت باشد چشم زرد باشد که بسیاهی زند دفع صفرا کند چه دفع
صفرا کند سودا نیز زایل شود یا از خون و سودا باشد اگر سودا
غالب باشد چشم سیاه فام باشد که با سرخی زند دفع سودا کند چه دفع
سودا کرد پس سکین خون نیز باشد و غرض این سخن نه انست که چشم
صفراوی باشد و تر دفع خون کنی صفرا زایل شود غرض انست که
ماده مرکب باشد چه دفع خون کنی صفرا زایل شود زیرا که مرکب است
و صفرا که از خون و این چهار نوع است هم بدین صفت
و این نیک بباید دانست و فهم این نیکو حاصل کردن زیرا که تمامت

تنها

رنج ازین چهار ماده پدید آید یا از ماده مرکب و علامات
یاد کرده شد و قانون چشم اینست تا معلوم باشد و الله اعلم
علاج هم از انواع درد گرم انست تخم سپیده خایه مرغ اندر
چکانند از بهر آنکه درد نشان است تا تیزی ماده را باز دارد
و بسوزاند و شیر زنان هم درد نشان است لیکن اندر وی قوتی نبود
است و لعاب دانه شیرین و لعاب اسبغول و آب صمغ عربی همه را
دفع است و هم درد نشانست و شیاف ابیض شیر سوده اندر ابتدای
درد با سود دارد صفت شیاف ابیض بگیرند اسفیداج ارزیز هشت
درم صمغ عربی چهار درم افیون و کتیرا از هر یکی یک درم کوفته و بیخته
بسپیده خایه مرغ سرشته و شیاف کنند و بوقت حاجت بکار دارند
نافع است صفت دارویی که از پس شیاف ابیض بکار دارند
پوست خایه مرغ بگیرند و از آب و نمک بشویند و پوستهای تنگ
از وی دور کنند و بعد از ان با آب خوش بشویند تا شوری از وی شود
دیگر باره پاره اندر کنند و بدست نیک بمالند تا پوستهای تنگ از وی

بتمام خرد و درسایه خشک کنند و بپالایند تا چو غباری شود و بکار
دارند و تدبیری دیگر که ماده از چشم باز دارد و صواب آنست
که پس از آن که تن از خلطها پاک کرده باشد پیوسته چند روز ا
توتیای پرورده برگوشه چشم نهاده دارند صفت پروردن
توتیا بگیرند توتیای کرمانی سبک و نکو بکوبند و به بیزند بعد از آن اندر
آب باران خوش می‌مالند مدت ده روز و هر روز آن آب را می‌ریزند
و تازه می‌ریزند بعد از ده روز خشک کنند و بکار دارند و نباید که
پیش از استفراغ بکار دارند و زنهار اندرین مدت تا زاید بیماری
هیچ داروی یا شیافی که اندر وی انزروت باشد بکار نشاید داشت
و ازین سبب تا سه روز هیچ داروی بچشم نشاید رسانیدن زیرا
که اگر آغاز قرحه باشد و بوی انزروت بدو رسد و خیانتی عظیم کرده
باشد و جهد کنند تا خداوند درد بروز نخسبد تا شب اندر خواب
شود و ماده درد چشم اندر خواب پخته گردد و از آنکه شب
خواب نباشد درد و رنج زیادت باید از بهر آنکه بروز سبب

گرمی

گرمی هوای روز بخارهای دخانی از تن بتحلیل خرج میشود و بسبب
خشکی هوا از شب تا شام بسته شود و بخار تحلیل نتواند کرد و اندر تن
بماند و بر سر و چشم برآید و رنج نماید و بدین سبب استفراغها
سرد و تر چون بنفشه و نیلوفر و گلاب و شیافها که از لعاب و افیون
و مانند آن سازند می‌بپایند تا شب خواب آید و چون تن را از
ماده پاک کرده باشد و درد از فرود آمدن بچشم باز ایستاده
ضمادی باید ساخت از بنفشه و نیلوفر و گل و بر چشم نهادن و
طلیهای که پیش ازین یاد کرده آمده است بر پیشانی و صدغها
مالیدن و آب سرد بچشم نشاید رسانیدن زیرا که ماده را خام کند
و تحلیل نبرد و هرگاه که ماده از فرود آمدن باز نه ایستد چیزهای
قابض و محلل بکار باید داشت چون شیاف ابیض انزروتی صفت
شیاف ابیض بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم انزروت پرورده
و کثیرا و افیون از هر یکی یکدرم صمغ عربی چهار درم بآب باران
بسرشند و شیاف کنند از پس این داروها یا کشند صفت

انزروت پرورده و نشاسته و نبات مصری و صمغ عربی از هر یکی
راستا راست همه را نرم بپزند و بکار دارند نافع آید نسخه
دیگر بگیرند انزروت پرورده ده درم نبات مصری سه درم
نشاسته یک درم کف دریا نیم درم این نسخه قوی‌تر است صفت
داروی نیما نیک باشد کودکان را و اخر ورد را بگیرند داروی
ملکایا نیم درم داروی اصفر صغیر نیم درم و با هم بیامیزند و بکار دارند
نافع اید صفت داروی اصفر صغیر بگیرند انزروت پرورده و شیاف
مامیثا از هر یکی دو درم اصفر کبیر سه درم نشاسته چهار درم همه را
نرم بکوبند و بکار دارند صفت داروی اصفر کبیر بگیرند انزروت
پرورده هشت درم شیاف مامیثا ده درم افیون و نشاسته و تخم
گل از هر یکی نیم درم زعفران سه درم مرجان دانگی و نیم جمله را
هشت دارو کوبند و کوفته و بیخته اندر آخر علت بکار دارند
و بهترین بحرتی اندر بکار داشتن ذرور آنست که ذرور بهر دو گوشه
چشم بپاشند و از اگر از پس اسهال و پرهیز صادق و تدبیرها

صواب

صواب درد و رنج بر حال خویش باشد و سرخی و آب ریختن بر حال
خویش نشان آن باشد که ماده اندر طبقهای چشم گرفته است تدبیر
و اسفیداج و نشاسته کشیدن و طلا کردن رطوبتهای بد را
پراکنده کردن و آنرا اگر اماسی مانده باشد اقاقیا و مرد و زعفران
و مس سوخته و صبر طلا کردن تا ماده از چشم باز بیرون دارد و باقی
اماس را تحلیل بکند و هر گه که آب ریختن و بر هم گرفتن پلک و ربص
خشک زایل شود نشان آن باشد که ماده پخته شده و درد اندر آخر
افتاد و شیاف احمر لین کشیدن سود دارد و گرمابه معتدل اگر چند
کرت شیاف احمر کشیده باشد و درد هنوز باقی باشد شیاف
احمر حاد کشد و پس از همه داروی اغبر و انزا که با این همه تدبیر بار درد
کارور ار گذرد و درد تمام نشود بباید دانست که پلک چشم
کرد درد و علاج کرباید کرد و چون کرد انجا شی اگر محتاج باشد
بکنار دیگر داروی اسهال نافع اید و این ماده ها که صفتش کرده شد
و چون بلغم و سودا و خون و صفرا و ماده های مرکب و ساده اگر

چه این چهار ماده ساده مرکب که صفت آن کردیم اما صورت
حال و شکل آن را بر کشیم بعد از آن چشم را با ب حلبه و اکلیل الملک
و بابونه می باید شستن و اسفنجی بدان تر کرده و ابر کمی گرم کرده
بر پشت چشم مالد می باید نهادن صفت داروی که اندر آخر درد
چشم بکار باید داشت بگیرند اکلیل الملک ده درم زعفران
دو درم کشنیز تر پنج درم زرده خایه مرغ یک عدد و نیم نان میده که
اندر شیر اغشته باشد پنج درم همه را بکوبد چون مرهمی کنند
و بکار دارند و اگر هنوز دردی مانده باشد اندکی پوست
خشخاش با این ضماد بیامیزند اما طلاها که در اول درد بکار دارند تا
ماده را از چشم باز دارد بگیرند صمغ عربی و زعفران و صبر و شیاف
مامیثا و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلا کردن و اگر ماده گرم
باشد طلی از عصاره حی العالم و عصاره عنب الثعلب و اسفغول و آب
عنب الثعلب و سپیده خایه مرغ باید ساخت و اگر ماده سخت
نباشد طلی از گرد آسیا و مر و کندر و زعفران و سپیده خایه مرغ

باید ساخت و اگر ماده سخت سرد باشد طلی از جند بیدستر
و از زعفران و رفت و رابتیج باید ساخت و تریاق بزرگ طلا کردن
سخت نافع است و همیشه چشم از پلیدی پاک می باید کرد و خاصه
پلیدی پارهای خشک باشد و کوچک و نباید که ریزه آن بچشم در
شود که چشم را رنجه دارد و بحرق پاک کردن و آسان ترین آن
باشد که پاره پنبه نرم بر سر میل باریکی بپیچد و بدان پنبه ریزه
پلیدی بر میدارد و بباید دانست که نشان پلیدی خشک و خامی
درد بر گشتن ماده باشد و پارهای بزرگ از پلیدی خشک بهتر باشد
که بازها از خود و اندرین رنج بکار داشتن گرمابه و صبر فرماید و کرمابه
و شراب صرف سپید و تریاق خوردن و طلی کردن سود دارد و
درد باد ناک را بجاورس گرم کرده بر نهادن و گرمابه بکار داشتن
سود دارد و کحالان این نوع درد را خشک خوانند علاج وی آن است
که سخت تن و دماغ را از ماده سودا پاک کنند و گرمابه معتدل
بکار دارند و سرهاء که بختی بسوزانند و آب از چشم بیرون کشد

و حکما آن این سرما را اودیه المصاصه کویند یعنی داروهای خلنده
و رگ اندرین علاج مکروهست و از اکرها ده مرکب باشد علاج تحمر
است و همه انواع درد چشم را صواب آن باشد که با استفراغ
کردن و پاک کردن تن مشغول باشد و دماغ و خلطی که غالب باشد
تن را از آن پاک کند و باید دانست که طبع نرم کردن و استفراغ
کردن علاج بزرگست اندر دردهای چشم و بقراط حکیم فرموده است
او اکان بان ن راند و عتراء و زرب و انده محمودا عارسیا
که هر که او را درد چشم باشد طبع او گشته شود پسندیده از بهر آن گفت
که اسهالها ماده را از بالا فرو آورد و بدین سبب اولی تر است
که پیوسته طبع نرم دارد و باندازه قوت استفراغ میکند و قوت
نگاه میدارد و بسیار باشد که دردهای مرکب باستفراغ مجرد
زایل شود و باید دانست که اندر زمستان و مزاج سرد و شهرها
سرد درد چشم سخت باشد و بیمناکتر و بمعالجه بسیار باید طول
نشود و بحرق صواب را لازم باشد از بهر آنکه سرما طبیعهای

چشم را سخت کند و بدان سبب ماده تحلیل پذیرد نوعی دیگر درد چشم
است که آنرا شری کویند و بحقیقت درست نیست و حکما آن
انرا درد نکویند ما شرا کویند از خلیدن و آب ریختن خاصی باشد
و این ماشرا شربت و داروی اسهال زایل سود و در خورده و بسیار
باشد که از سرما و برف درد چشم پدید آید علاج کاه گندم را
بپزند و سر را به بخار آن دارند و گرمابه معتدل بکار دارند
و بسیار باشد که زنزا و درون سخت تولد کند از سرمای زمهریر علاج
داروهای گرم بکار باید داشت جالینوس حکیم می فرماید اندر علاج
درد چشم هیچ بهتر از آن نیست محجمه رمیان سر نهند پس از آنکه
اسهال کرده باشد و تن و دماغ را پاک کرده و هم جالینوس فرماید
که شراب ریدهای خشک را سود دارد و درد خشک درد چشمی را
گویند که چشم خشک و سرخ باشد و شراب از پس رگ زدن باید
و جالینوس فرماید هر که را ماده از دماغ بچشم فرود آید
اگر اندرین امتلا نباشد گرمابه بکار داشتن سود دارد و از اکر بسیار

معطی باشد بشراب و گرما به خطری بزرگست باب
اندر ناخنه که در گوشه چشم از جانب بینی گوشتی باشد سفید سخت
مانند ناخن از سبب آنکه در چشم است و پیوسته تر باشد از آن
سبب نرم است از گوشه چشم روید که از سوی بینی است و بر روی
طبقه ملتحمه می آید تا بکنار سیاهی و بعد باز میشود و چون بکناره
سیاهی رسید آنجا بایستد مدتی و باشد که بگذرد تا سر سبب بینایی
باطل کند و باشد که از هر دو گوشه چشم روید تا سرشان بهم رسد
و بینایی باطل کند و چشم را از حرکات باز دارد و مدام چشم
آب ریزد و سرخ باشد و اگر درد پدید آید مدتی دراز گردد
زیرا که هر داروی که درد را سود دارد ناخنه را زیان دارد و
داروی که ناخنه را سود دارد درد را زیان دارد و تولید این
ناخنه از بدی ناخوشی است چون پیر و بیاره و کینه نقل مانند این
باشد و انگشت بسیار بر گوشه چشم مالیدن زیرا که رگهای چشم
سرخ شوند و غلیظ گردند و رگ ناخنه از آن تولد کند علاج بدارو

باید کردن تیز مغز و مرکب هر آنکه که ناخنه سفید باشد و تنگ
و در آن زردی پدید آمده باشد دارو کشد چون روی سوخته و
نوشادر و قلقدیس و نمک اندرانی و زهره خدنگ و زهره بز و به
وقتی روغن پنبه دانه بقطره اندر چشم اندازد و داروی
روشنایی کشیدن چون شیاف قیصر و باسلیقون منفعت شیاف
قیصر که سود دارد ناخنه و گوشت افزونی را بگیرند شادنج
شسته دوازده درم قلقطار سوخته و زنگار از هر یکی ده درم
صمغ عربی و روی سوخته از هر یکی شش درم بکوبند و بپزند و باب
باران بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت بکار دارند صفت
داروی روشنایی که سود دارد ناخنه را و رگ سبل او خیرگی
چشم را بگیرند شادنج شسته و روی سوخته و اقلیمیا اسیم
و نمک اندرانی و بوره ارمنی و زنگار و دارفلفل از هر یکی چهار درم
فلفل سفید و فلفل سیاه و کف دریا از هر یکی هشت درم صبر
سقوطری سنبل قرنفل از هر یکی چهار درم زنجبیل بلیلج از هر یکی

دو درم زعفران نوشادر از هر یکی یکدرم معده دارو دست همه را
بکوبند جدا جدا و بپزند و بکار برند نخست جدا و ند ناخنه را
بکرها ببرند تا ناخنه نرم شود و پس داروی درشن مالند تا زود
بگذرد و چون روزگار بر آید و ناخنه کهن گردد علاجش جز بدستکاری
نباشد و اگر صد سال دارو کشد واجب است که نخست استفراغ
فرماید بتر بتنها و داروهای اسهال بخورد خلطی که ظاهر باشد و غذا
موافق خورد و چهار را پیش خویشتن بخواند و کسی را فرماید تا
سر او محکم نگاه دارد و یکی دیگر را فرماید تا پلک چشم را نگاه دارد
و قلاب که از آهن گیر گویند و قلابی بردارد و در ناخنه او کند
و بکوشیدن کشد و یکی دیگر از آن سوی و یکی دیگر از این سوی چنانکه
هر چهار قلاب درش اندازد و اگر دو سپیده باشد بالی که از آن جهت
گویند بر برش اندر باید کردن و بر داشتن و اگر سخت اندر دو سپید
باشد بس کنارهایش ناخن برایا باید بریدن بعد از آن جدا کی جهت
اندر زیرش توانی کردن و بعد از آن بر داشتن و اگر نه طبقه طبقه با

ناخ

ناخنه شکافته شود پس باید که جهت سخت بعد از آن زیرش اندر
کند و بدان سوی کشد که اول چشمت و بن ناخن برابر برد
چنانکه از ناخنه هیچ بقیتی نماند و اگر بقیتی بماند دیگر باره باز
روید ولیکن چنان باید که در آن گوشت که بر آن جایگاه باشد
که گوشه چشمت که از آنکه وی خوانند نبرد که علت آب ریختن پدید
آید و فرق میان ناخنه و گوشت چشم آنست که سرخ است و ناخنه را
سپید و آن نرم و آن سخت چون می برد ابتدا انگوشه دنبال چشم کی
تا خطایی نیاید پس چون بریده باشی قطره روغن گل در اندازد
و بر عقبش آب زیره و نمک در زیره و در زرده خایه مرغ با روغن
گل بر پشت چشم نهد و باید که چشم را می جنباند از هر سوی تا پلک
خود بند و کشاده و در روز نخست و دیگر روز قطره با روغن گل با زرده خایه
مرغ اندر کشد و روز سیم و چهارم داروها ملکایا کشد و اگر باد
یا درد سری باشد بعلاج آن مشغول شود و بعد از آن داروهای روشنایی
کشد و بر عقب اغبره و اگر بقیتی از رگ ناخنه مانده باشد داروی

تیز و نفع آن بکند و شرط احتیاط آنست که قلاب افتد اندر چشم
بگرداند بر روی ملتحمه رگی که اندر قلاب افتد آنرا ببرد و نترسد که
طبقه ملتحمه سخت است اندر قلاب نیفتد و جالینوس حکیم میفرماید
که پنج سوسن را بستانند و بر سبیل بر ناخنه نهند بگداز و صفت
باسلیقون که رگ ناخنه و ضعیفی چشم را و انتشار را و فرود آمدن آب
را و خارش را و اماس پلک را سود دارد و بگیرند زنجبیل و مامیران
چینی و فلفل و دار فلفل از هر یکی ده درم و زعفران و مر و ارمنی سقمونیا
از هر یکی یکدرم هلیله زرد و کابلی و صبر از هر یکی سه درم نمک اندرانی
و نمک هندی و نمک سرخ از هر یکی ده درم شادنج عدسی
و کف دریا و توتیای هندی حجر بصری کحل اصفهانی مارقشیشای
ذهبی اقلیمیا و سیم و زر از هر یکی پنج درم ساذج هندی سه درم
عدد داروها چیست و یک است همه را کوفته و بیخته بکار دارند
نافع است و جالینوس حکیم فرماید که انگبین با زهره بز دارو
قوی نیک است رگ ناخنه را و صمغ درخت ساق یکدرم نبات

مصری نیم درم خورد بایند و بکار دارند رگ ناخنه را نافع
است دیگر چیست درم ساق دری درم گلاب اندازند و یکشبانه
روز بگذارند و بعد ازان در دیگ سنگین کنند و بجوشانند تا نیمی
او بستانند و بپالایند بکرباس تنک و بقوام آورند و اگر ده درم
باشد سه درم نبات مصری و پنج درم انگبین بر نهند سود دارد
رگ ناخنه را و رگ سبل را و ریزیدن مژه را و سلاق را و جنبیدن
چشم را والله اعلم

باب اندر سبل و علاج آن

بدانکه سبل رگهای چشم باشد بر خاسته و ماده خون بدان رگها ریخته
و رگهای چشم سطبر گشته و بر روی ملتحمه سرخ گشته مانند عنکبوت
و چون پلک چشم را گوشی از روی ملتحمه بر چیند و اشک بسیار ریزد
و تیر باشد که طبقه قرنی را بپوشاند و چشم را تاریک کند
و آفتاب نتواند دیدن و پیوسته چشم را رنجور دارد و خارش کند
و هر کس که نظر وی کند بدارد و که شراب خورد و دو است صفت
رگ سبل از دو نوع باشد یکی بیرون طبقه ملتحمه رگها بر خواسته

باشد مانند عنکبوت بود تنیده سرخ و روی بیمار سرخ باشد و روشنائی
چراغ و آفتاب نتواند دید و سبب این علت از ماده افزونی
باشد که بدماغ رسیده باشد و وقت باشد که از درد چشم پدید
آید و علاج ناصواب کرده باشند این رگهای غلیظ بر روی ملتحمه
بماند و سبل گردد و از گرگین نیز پدید آید و این سبل بیشتر
مردمانی را باشد که سرد مزاج باشند و بهوای سرد پرورده و
زمستان نیز باشد علاج رگ زنند از صدغها و یا از پیشانی و یا از
هر دو گوشه چشم که ناخن گویند زطلی معتدل بر پلک چشم بکنند
و داروی ازین بینی بازافکنند تا دماغ پاک شود صفت
داروی که بینی بازافکنند و سود دارد و باد سبل را رسد و گر
اندر بینی بود و هر بادی که اندر چشم و بینی بود بگیرد کند به
یکدرم خرمای دو دانگ خنفض دانگی و نیم زعفران دانگی و نیم
مرسنقوطری چهار دانگ بکوبند و بپزند و با آب مرزنگوش تر
سرشند و حبها کنند هر یکی چند عدسی و بروغن بنفشه بسایند و بینی

بازمی افکنند و اگر علت قوی تر باشد مرزنگوش با شیر دختران و روغن
بنفشه می سایند و بینی بازمی افکنند و اگر علت قوی تر باشد و
بقطره اندر دماغ می اندازند صفت داروی دیگر که بینی
بازافکنند تا عطسه آورد و دماغ را پاک کند از باد سبل و دیگر
علت بگیرند کندش و خردل و برگ گل خشک از هر یکی قدری بکوبند
و بپزند و اندر بینی افکنند و مرزنگوش می پوینه و غرغره کنند
با یارج فیقرا و غذا او موافق و لطیف فرمایند و از چیزهای غلیظ
که بخار بر سر و دماغ آرد چو باقلی و عدس و انگور و مویز
و دوشاب و روغن بچشم رسانند و اگر دردی سری باشد شربتها ا
کریا کرده شد بدهند و داروی اسهال کار فرمایند بعد در قوت
بیمار و داروی کشیدن سود دارد و چو شیاف سبز و [illegible] و تا بستیدن
در روشنایی و در عقب هر داروی تیز داروی [illegible] گشته
دیگر با به معتدل شدن و غیر بو سیدن و دود و [illegible] بچشم گرفتن و از کندنا
پرهیز کردن و اگر درین میانه درد چشم پدید آید در [illegible] از اول کنند

بس با سر رگ برود و زیر اگر اگر داروی تیز به درد چشم رسد
ابله کند وقت باشد که از علاج بسیار کردن گرید پدید آید و رگ
چشم کر را بر باید داشتن و ما چند کس را دیدیم که ازین نوع
رگ سبل داشتند سه چهار بار رگ چشم را بخراشیدیم رگ زایل
شد نوع دوم باشد که با شیدن زسد و رگهای که در طبقه ملتحمه باشد
و علامتش آن باشد که چون در چشم نگری مانند ابری سرخ که بر روی
ملتحمه ایستاده باشد و اشک ریزد و عطسه آورد و بسیار خارش
چون روشنایی چراغ بیند و روشنایی آفتاب علاج رگ زنند و شربت
و داروی اسهال تن و دماغ را پاک کند چون حب ایارج و حب قوقیا
ماء جبن الذهب و غرغره کردن با ایارج فیقرا و تریاک اربعه
و بویهای خوش بکار دارد و از خوردنیهای غلیظ پرهیز کند چون
رشته و تماج و سیر و پیاز و نان تازه و ماش و باقلی و عدس
و برنج و گوشت گاو و بز و مانند اینها و چون تن پاک کرده باشد
از خلطها به بکار دارد و غبر بوید و داروها اکشد تیز چون باسلیقون

و روشنایی

و روشنایی و شیاف سبز و داروی که خاکستر گون باشد نیک باشد که گرد
سبل را و آمدن آب را بگیرند ما میران چینی پنج درم توتیای کرمانی پرورده
پنج سوخته و سرمه اصفهانی و توبال مس از هر یکی ده درم همه را بکوبند
و بپزند و بکار برند و برد و هندی همچنین سود دارد و سبل را صفت
برد و هندی سود دارد و سبل و تاریکی چشم را و باری که اندر
رگ افتد بگیرند توپال مس و روی سوخته و زنگار صافی از هر یکی
هشت درم بوره ارمنی و صبر سقوطری و نمک اندرانی از هر یکی چهار درم
فلفل و زنجبیل و زاج مصری سوخته از هر یکی یک درم دود ابگینه و سفال
سوخته از هر یکی یک درم دود ابگینه بکوبند و بپزند و بکار دارند
و اگر با سبل درد چشم پدید آید گرم ابته داروی سرد اندر چشم
نشاید کرد الا تدبیر شربت کند و داروی سبل با روغن و زرده
خایه مرغ حل کرده شب بر پشت چشم می نهد و اگر درد سخت کند
داروی زرد دیگ شبانه باز ده تخم مرغ و هر وقتی داروی اغبرانه
اول و دنبال چشم می نهد و بر عقب داروی زرد اندکی شیاف نخ

شسته ورمی کشد چون درو نشیند با سر علاج رود و از آن سبل
و چو سبل کهن شود و از علاج کردن ملال خیزد و بتر از آن
نبود که بدستکاری دفعش کند و چو دستکاری خواهد کردن
مدت یکهفته تن و دماغ را بشربت و داروی اسهال پاک کند
چو دانست که تن و دماغ پاک شد گرمابه معتدل فرماید و بعد از آن
بیمار را پیش خویش بجو بنشاندن و یکی را فرماید که تا سرش نگاه دارد
و پلک چشم را از هم بکشاید بقلابی که از اجفن گیر گویند و بدست
شخصی و چو دانا و زیرک و فرماید تا متحرک نگاه دارد و قلابی
بر دارد و بدست است و در گوشه چشم اندازد که از سوی
پینی است در سبل اندازد و آنجا که میان پیاسای و پلک است
چنانکه اندر میان ملتحمه افتد و جهد کند تا بیشترک و سبل با سر قلاب
گیرد و قلاب بدست چپ نگاه بدارد و یکی دیگر بستاند
و در پیش قلاب اندازد و از بالای چشم و همچنین می اندازد تا بگوشه
چشم که از سوی گوش است و قلابها بدست چپ نگاه دارد و ...

برابر دارد و از گوشه چشم که از سوی گوش است رگی بپرد و سبل
اندران زیر کند و با پستکی بدان گوشه برد که از سوی پینی است
تا سبل از روی ملتحمه برداشته شود بعد از آن بریدن آغاز کند از آن
سوی پینی است چون آن سوی بریده باشد از این سوی دیگر که
با پیاسای است باهسته برد تا بگوشه چشم رسد تا که از سوی
پینی است و جهد بکند تا سبل با کناره پیاسای گذارد زینهار
نگذارد که از کناره پیاسای چیزی بریده شود که اگر بریده شود
رطوبتهای چشم همه از آنجا بپالاید و چشم کور شود و چون
بریده باشد از بالا قلابها همچنان بر سر پینی اندازد و بر همان
نوع که سبل بالا را بریده باشد از زیر نیز ببرد از ذنب چشم تا بگوشه
چشم رسید قلابها بر دارد تا با سبل بریده شود و اگر بریده
شود دمعه تولد کند چون بریده باشد قلابها از پلک چشم بر دارد
تا بیمار اندکی آسایش دهد چون آسایش داده باشد یکبار دیگر
قلاب ... چشم او یزد و احتیاط اندرون چشم بکند چنانکه

قلابی اندر پس بگرداند اگر بقیتی مانده باشد با سر قلاب افتد آن
نیز ببرد و نترسد که طبقه ملتحمه سخت است قلاب اندر و نیاورد
چو فارغ شده باشد از بریدن قطره روغن گل در چکاند بس باب
زیره و نمک بشورد و بعد از آن زرده تخم مرغ با روغن گل حل
کند و بر پشت چشم می نهد و بگذارد که یک شبانروز بخسبد و چشم را از
هر سوی می جنباند و اگر درد یا ورم چشم آغاز کند رگ زند و دیگر روز
بگذرد چشم را بردارد و قدری روغن گل در پس ریزد و میل
گرد چشم بگرداند تا ملک بر طبقه ملتحمه ند و چسبیده باشد و اگر
دو سیده باشد بگشاند و باب زیره و نمک بشوید و زرده خایه
مرغ و روغن گل بر پشت چشم نهد مدت سه روز برین نوع برود
روز چهارم داروی ملکایا اندر کشد مدت یک هفته بعد از یک هفته
داروهای تیز کار فرماید چو باسلیقون و روشنایی و شیاف و ریح
و اگر درین میانه درد چشم پدید آید درد چشم را زایل کند بعد از این
با سر رگ سر رود و بعد از هر روز یکبار را به آب ماش خورد و بروغن شیره یک

تا نان

تا نان زیادت و هر سه روز زیره باج خورد هم بروغن شیره بعد
چهل روز برین شود و چون از میل بریدن پانزده روز بر آمده باشد
و دردسری و درد چشمی نباشد بگرمابه رود و بعد از آن هر یک هفته
می رود و بگرمابه و چون چهل روز بر آمده باشد گوشت بخورد و غذا
بتدریج می افزاید تا تمام صحت آید اندر
و دقه و انقه اما سبل سخت باشد که کوچک در کناره سپیده چشم پدید
آید انجا کار سوی بینی است و نیز باشد که در گوشه چشم پدید آید
که زیر ملک چشمت و چون در چشم نگری اما سبل کوچک چینی
بر عقب یکدیگر گرد بر گرد سیاهی مانند مرواریدها گره در میان
باشد و این علت از گرمی پدید آید که بچشم رسد وقت باشد که از خم
درد چشم پدید آید و چشم را سرخ دارد و نیز باشد که سپید
بود و پرهیز باید کردن از طعامهای غلیظ و اگر تن و دماغ پاک
نباشد پاک کند بداروی اسهال در خورد ماده و از داروها
قرانوی کشد و شیاف سپید با ورد و قرانوی و زرد ملکایا

صفت داروی گلگون که ابوعلی سینا ساخته است
آن بگیرند پوست خایه مرغ شسته ده درم بکوبند و بکار برند
و اگر مدت دراز گردد شیاف سرخ و داروی تیز کند نافع آید

باب

بدانکه اماس ملتحمه از چهار نوع
باشد نوع اول آنگاه بادی اندر ملتحمه پدید آید و بر حد چنانکه بشد
یا کمی بکند و بیشتر اندر تابستان بود و رنگش همچو رنگ بلغم
بود علاج طعامهای لطیف خورد و طلیها بر پلک چشم کنند و نشاید
که داروی گشاده مدت سه روز و بویهای خوش بکار دارد و این
نوع پس چهار روز زایل شود و حاجت داروی نباشد نوع دوم
فضله بلغمی بود که به سپیده چشم ریخته شود و رنگش تمام مانند
از بلغم بود و چشم سنگین تر از آن باشد و چو انگشت بر نهی زمانی نشان
انگشت بماند نوع سیم اماس نرم تر از نوع دوم باشد و این را
چو دست بر نهی زود از آن با جای خود رود و علاج دوم و سیم
یکی است باید که استفراغ کند بشربتها و داروهای اسهال در خورد

مدت ماده و سال بیمار و داروی گشاده که ماده را تحلیل کند
و طلاها و ضمادها که اندر علاج درد چشم یاد کرده شد از ماده
بلغم بکار دارند و اندرین علت هیچ داروی خشک نباید که سخت الا
داروی که تحلیل دهد کند چون شیاف سرخ و نرم و اگر اندکی درد باشد
شیاف بی بو با گشاده و گرمابه بکار داشتن و ضمادی ازین نوع سازند
در پشت چشم نهند پوست بابونج و بنفشه و نیلوفر و همچنین چشم را
به آب نیم گرم می باید شست و هر وقتی قدری صبر با آب حل کنند
و آن آب را در چشم کنند تا اماس بگدازد نوع چهارم ماده غلیظ
باشد از جنس سیم و تولد رگ سرطان هم ازین ماده باشد و بیشتر این
نوع چهارم به پلک رسد و نیز تا پدید و برسد و علامتش آنست که اماس
سخت باشد در ملتحمه و درد سخت نباشد و رنگش با رنگ تن موافق
بود و بیشتر این علت در آنکه درد چشم پدید آید چه کهن گردد
و باشد نیز که از پس سرخچه پدید آید که در تن آمده باشد و کودکان را
و زنان را بسیار باشد و بباید دانست که اماس خشک و خارش

چشم از بیماری بلک باشد و نیز از بیماری طبقه ملتحمه و چون از بیماری طبقه
ملتحمه باشد آب بسیار بریزد و از بیماری بلک آب بریزد و آب از
بینی نیز بیاید و این ماده غلیظ شود باشد علاج اندکی چون
بروارد و شربتی خورد و بدین صفت بگیرند برگ گل و گاوزبان
و سنای مکی از هر یکی پنج درم تخم رازیانه و تخم کاسنی از هر یکی یکدرم
پوست هلیله زرد و افسنتین از هر یکی دو درم عناب و سپستان
و آلوی سیاه از هر یکی ده عدد و اصل السوس یکدرم بجوشانند
و ده درم ترنجبین بر نهند و صافی کرده نافع آید و چون شربتها خورده
باشد ماده پخته شده باشد حب توتیا فرماید که پیش ازین یاد کرده شد
صفت شیاف طلوقی که سود دارد و گرد خارش را و بادی که اندر طبقه
ملتحمه و بلک باشد بگیرند روی سوخته سه درم اقاقیا دو درم کتیرا
و صمغ عربی و سنبل هندی و زعفران از هر یکی یکدرم بکوبند و بسرشند
و شیاف کنند و بکار برند نافع آید صفت شیاف انزروت که سود دارد
بادی که اندر ملتحمه باشد بگیرند روی سوخته یکدرم و نیم زعفران

نیم

نیم درم کندر و مر و انزروت از هر یکی یکدرم افیون یکدرم و نیم اقاقیا پنج درم
شیاف مامیثا نیم درم بکوبند و بیبزند و شیاف کنند و بکار برند
نافع آید و این شیاف را هم بر پشت چشم طلا کنند و هم توان سرشتن
والله اعلم

باب اندر خشکی چشم و علاج

بدان سبب چشم دشوار توان گشادن و آن سختی تمامت بطبقه
ملتحمه رسد و نیز باشد که به بلک نیز رسد و چون از خواب بیدار
شود چشم دشوار تواند جنبانیدن و وقت باشد که اندر گوشه
چشم پلیدی خشک پدید آید و سبب این علت خلطی غلیظ باشد
علاج اول طبع را نرم باید کرد و شراب بنفشه و داروی اسهال
و قرص بنفشه و پیوسته گرمابه بکار داشتن و سر را بخار آب گرم
داشتن و پیوسته آب گرم اندر چشم چکانیدن و خرقه پاره به آب گرم
تر کردن و بر پشت چشم نهادن و پرهیز کردن از طعامهای سرد
و خشک و روغن بنفشه و روغنهای نرم بر سر کردن تا خشکی
ببرد و شب ناف و کف پا و کف دست و مقعد را بدین روغن

مالیدن که از روغن بنفشه کردن و بردو آب عقده اندر چشم کشیدن

باب اندر خاریدن چشم

بدانکه خاریدن ملتحمه ان باشد که خارش کند و آب بسیار ریزد و وقت باشد که از بس خاریدن پلکهای چشم سرخ گردند و از سرخی ریش گردد و ماده خارش بلغمی شور بود یا بلغم بوره که بر طبقه ملتحمه رسد و خارش پدید کند علاج بیمار باید که پرهیز کند از طعامهای غلیظ و بدگوار چون تتماج و رشته و باقلی و عدس و گوشت گاو و بز الا شرحه گوشت بزغاله و نخود آب جرب و گرمابه معتدل بکار داشتن و داروهای تیز بکار داشتن چون شیاف سرخ و دینج و داروی روشنایی و باسلیقون و

صفت داروی بگیرند فلفل و دار فلفل و زنجبیل و هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یکی پنج درم صبر یکدرم و نیم کف دریا شش درم شنجرف پنج درم سلیخه و قرنفل از هر یکی چهار درم نوشادر یکدرم بکوبند و بیزند و بکار دارند جمله پانزده داروست نافع است و سود دارد رگ سبل را و ناخنه را و تاریکی چشم را و چشم پیران

که تاریک شده باشد و بادی که اندر پلک چشم باشد و استاده که از آنکه خوانده و چشمی که جرب شده باشد باید که همچو سرمه کشند و بر عقب داروی اغبر نافع آید و از پس آنکه سبل بریده باشد و اثر بیاض و اما گرش باید داشت که بابه که سرگرمی داشته باشد و ان گرمی بچشم رسیده باشد زیرا که سرگرمی دار باشد و ماده بچشم ریخته باشد سردی دار باشد و در آخر درد ما زیرا که هر دردی که پدید آید از ابتدا خشک مداوا کنند تا درد زایل شود و چشم اندک خیرگی کند تا مزاج اصلی باید بود و از ابتدا داروی تیز چون باسلیقون و روشنایی و شیاف دینج و شیاف احمر نافع آید

باب اندر آب آمدن از چشم

و این از چند نوع باشد نوعی از اندرون رگهای که سر آید و از رگهای که اندر پلک چشم است علامات آنست که آب پیوسته ریزد و عطسه بسیار آید علاج اول تن را پاک کند و خلطی که ظاهر باشد و دماغ بغرغره پاک کند و عطسه آرد و بداروی که پیش ازین یاد کردیم بر چینی ما راکنند تا دماغ را باعتدال باز آورد و بوی خوش

وادن و هر پیه چهار روزی سر تراشیدن و بر پس سر آید علامات
انست که رکها قوی باشد و رکهای صدغ بر هم نشسته علاج خنانشند
کرباد ما را خشک کند چو غبار آسیا و کندر سوخته و سوده و خاک
اوراد ای که از خار بکشند و آب خطمی بر پس سر طلا کردن و طلی
قابض سود دارد و نوعی دیگر از ضعیفی عضلها باشد و علامات انست
که چشم برآمده باشد و آب پیوسته ریزد و پلکها و شخوار بر آن
داشت علاج داروهای کند قوی دهنده و تحلیل کننده چون بالیقون
و برحو و حصرم و روشنایی و شیاف احمر لین نوعی دیگر لازم باشد
و این هم از دو نوع باشد یکی مادرزادی باشد و ازرا علاج نیست
و نوعی دیگر انست که دست کاری باید کرد چو سبل و ناخنه باکرده
باشند و گوشت گوشه چشم با آن برداشته اگر گوشت گوشه چشم
بیشتر برداشته باشند علاج نیست و آنرا که گوشت اندک برداشته
باشند علاج بداروی زرکند و صبر و دود کندر و شیاف مامیثا و
بداروهای مفرد و مرکب و هر چیز که گوشت رویاند سود دارد نوعی

دیگر

دیگر از گرمی مزاج چشم باشد علامات آنست که رکهای که بچشم پیوسته اند
فراخ شوند و سرخ گردند و جنبانیدن چشم سبک باشد و آتش گرم باشد
چنانکه روی بسوزاند همچنانکه کسی بگوید و آب گونه گرم باشد زیرا که
رطوبتها بگدازد و دودی که از دل برخیزد و آب که از خنیده
آید سرد باشد زیرا که رطوبتها بخنند بسته شود و علامات آنکه آب
از سردی باشد انست که رکها که بچشم پیوسته باشد تنگ شوند و
سرخی کمتر و جنبانیدن چشم با پتک و طبقه ملتحمه سپید باشد و اشک
سرد و غلیظ دست بر نهند سرد باشد   داروی که سود دارد
آمدن ابرا اگر بمد هلیله و اندرمیان خمیر نهند و اندر تنور نهند تا بسوزد
پس از آنجا برآرند و استخوانش بیرون کنند و یکدرم از آن پوست
هلیله با دانگی زعفران بسایند و همچون سرمه در کشند یا پاره
توتیا را از میان خرما بیرون کنند و چند کرت با آب بشویند و ده
درم از آن توتیا با یکدرم قاقله بکوبند و بیبیزند و بکار دارند نافع آید
صفت داروی که آب ریختن را سود دارد بگیرند توتیا تنگ

هشت درم سرمه یکدرم اقلیمیای زر چهار دانگ شادنج یکدرم
و نیم بکوبند و باده درم آب هلیله زرد بپرورند و بکار برند اگر
مرهمی از آرد باقلی بکنند و بر پیشانی طلی کنند سود دارد شاخ
گاو کوهی اگر زیر چشم دود کنند سود دارد صفت داروی که
سود دارد دادن آب از چشم استخوان هلیله کابلی سوخته یکدرم امله
و مازو از هر یکی نیم درم بکوبند و بپزند و بکار دارند و اگر توتیا بشاخ
و با آب سورد و یا باب هلیله زرد بپرورده کنند و خشک کنند
و بسایند و بکار دارند که سود دارد صفت داروی که سود
دارد و آب ریختن از چشم بگیرند شادنج شسته و توتیای پرورده
درم قشیشای ذهبی از هر یکی یکدرم بسد و مروارید ناسفته از هر یکی
نیم درم شیاف مامیثا و صبر السقوطری از هر یکی دانگی و نیم بکوبند
و ببیزند چون غبار و بکار دارند صفت داروی که ریختن
آب که از سردی بود سود دارد بگیرند فلفل و نمک هندی از
هر یکی یکدرم فلفل دو درم کف دریا نیم درم سرمه پنج درم کوفته

و پخته بر مثال سرمه اندر چشم کشیده و برود آب غوره و باسلیقون
و داروی روشنایی و شیاف دینج و سرمه اصفهانی آب ریختن را
سود دارد کحل اصفر بگیرند زعفران یک مثقال کافور نیم
دانگ چون غبار سوده و بکار برده آب ریختن را سود دارد
که مزاج چشم را سود دارد بگیرند توتیا ده درم بسد و هلیله زرد
و صبر از هر یکی چهار درم فلفل بیاض نیم درم دار فلفل یکدرم بکوبند
و بکار دارند نافع است ابواب سرخی چشم والماس
و این از سه نوع باشد نوع اول از خونی یا از سنگی که بر چشم آید
و طبقه ملتحمه را بشکافد و خون بیاید نوعی دیگر باشد که ضربت برآید
اما نشکافد و خون از جایگاه دیگر بیاید نوعی دیگر از قی کردن
بسیار وقت باشد که طبقه ملتحمه بترکد و یا قوتی بر جهیده که گند چون کمان
و مانند این در حال رگ قیفال زنند و خون کبوتر بچه گرم اندر چشم
زرد و شیر دختران و اگر سرخی چشم و آماس و خون آمدن بهم باشد
پس سپیده خایه مرغ اندر چشم کنند با گل ارمنی و پاره کندر با شیر

دختران بامیزند و اندر چشم میکنند و زرده تخم مرغ و روغن گل
حل کرده بشب بر پشت چشم نهند و اگر خون زحمت دهد خون را
بخرقه پاک کنند و شادنج مغسول و اندکی کافور بروی کنند و جنبد و
دانرا اگر خون بر نیامده باشد توتیای پرورده در چشم کنند
و اگر اماس دیر بنشیند آب نمک اندانی اندر چشم کنند تا اماس
بنشیند پس پاره صعتر و زوفا خشک بآب بکوشانند و بدان
آب چشم را می شویند اگر باقی اماس مانده باشد پس آب ترب بقطره
اندر چشم میچکانند و مرهمی از پوست ترب و میویزه و سرگین کبوتر
سازند و بر چشم نهند تا اماس را کم کند و اگر طبقه ملتحمه دریده باشد
باب نمک دریزه بشویند و اگر زرنیخ سرخ باب بسایند و ساعتی بگذارند
تا آب صافی شود و آن بقطره اندر چشم میچکانند و همچنین اگر سرگین
گاو و گندنا اندر زیر چشم دود کنند سود دارد و خون باز گیرد و این
شافه سود دارد آمدن خون از طبقه ملتحمه بگیرند شادنج شسته
سه درم روی سوخته دو درم [illegible] و مروارید ناسفته از هریکی

یکدرم

یکدرم و نیم اسفیداج یکدرم خون جهار و انگ و نیم زرنیخ زرد دو دانگ
سیاوشان و زعفران و کندر با از هریکی نیم درم صمغ عربی و کتیرا از
هریکی دو درم جمله داروها دوازده است بکوبند و بیزند و بکون
زروج بشیاف کنند وقت حاجت بشیر دختران بمالند و در چشم
کشند نافع اید و جالینوس حکیم فرماید اگر شیاف سفید و شیاف آنکا
سود دارد و اگر طبقه ملتحمه شکافته باشد و خون از اوش آید و حکیم رازی
حکیم فرماید که درین علت زرنیخ سرخ و کندر و مر بکوبند و بایکدیگر
امیخته بر چشم نهاده سود دارد

باب اندر دود و گرد و غبار که در چشم افتد

چون دود و گرد و یا چیزی همچون کرشه پاره کاه باریک علاج
شیر دختران در چشم میدوشند و آب سرد اندر چشم میکنند
تا پاک شود و اگر بیره یا چیزی درشت اندر چشم نشسته باشد
و پدیدار نباشد پلک چشم را باز کرداند و زیر و بالا احتیاط
تمام بکنند و آن احتیاط چنان باشد که پاره پنبه بر سر میل پیچد و اندر چشم
بگرداند اگر چیزی درشت باشد و اندر نظر نشسته باشد بکید و تو[illegible]

شیر دختران در چشم در دکشد پس بعد از ان بعفاشی برآورد چانک برود
طبقه دریده نشود و اگر کوی در سر لبت اشد شیاف آبار کنند
علاج بگیرند اقلیمیای زر و اسفیداج ارزیز و سرب سوخته بره
اصفهانی و صمغ عربی و کثیرا اسفیداج و آبار سوخته از هر یکی هشت
درم مرجان و افیون مصری از هر یکی یکدرم کوفته و باب باران
شیاف کرده باب اندر قصد و علاج ان
واین قرحه ریش باشد بزرگ و عور بسیار برگیرد واین را تازی
و پیله خوانند واگر زود بعلاج ان مشغول نشوی در برگنه در رطوبتهای
چشم تمام بیالاید علاج باید که هر چند زودتر مشغول شود اول ارکسنج
و داروها و شربتهای اسهال کار فرماید و هر چند زودتر شب
کشد و داروی کشد کر [illegible] باز دارد و چو شیاف سفیداج افیونی و
شیاف آبار و همچنین توتیای پرورده در زور زرد و ملکایا که
ترجمه کرده باشد سود دارد و اندر ذخیره چهار درم صمغ عربی
درین شیاف آورده است و چو کهن گشته باشد این شیاف

سود دارد دیگر بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم افیون انزروت پرورده
دیگر او از هر یک یکدرم کندر نیم درم بکوبند و بیزند و بآب باران
شیاف سازد و بکار دارند و زرده خایه مرغ بر پشت چشم نهند
پخته و علاج این چنان کنند که علاج ریش که اندر طبقه قرنی پدید آید
چنانکه اندر جای دیگر یاد کنیم باب اندر گسستن طبقه
یعنی پیوند طبقه ملتحم از هم بشود از سبب چوبی یا کاردی یا سنگی یا تیری
که در چشم آید علاج در حال و پس از ساعت رگ قیفال و تن را از ماده
خلط پاک کند هر چند زودتر و ماده را گسسته کند از چشم فرود
کشد بزیر و غافل نباشد زیرا که رطوبتهای چشم را زیان دارد
و باشد که از ابالاید و چشم خشک شود و اندر وی کشیده
اگر آمدن خون بقوت یکدرم شادنج و نیم دانگ کافور با هم دیگر بسایند
و اندکی اندر چشم کشد و چشم را سخت ببندد و اگر خون کم آید توتیای
پرورده بکار دارد و زرده خایه پخته بروغن گل حل کرده بر پشت
چشم نهادن سود دارد و اگر خون بسیار باشد و باز بسته و فع

آن بهوتیا کنند و اگر توتیا بازبسته قدری آب زیره و نمک اندر
جکانیدن نافع آید علاج شیاف مرارات که اندر قانون یاد
کرده است بگیرند اقلیمیای زر هشت درم مس سوخته و ابار سوخته
هر دو و شاخ گاو کوهی سوخته و مرصافی و اقاقیا از هر یکی ده
درم افیون سه درم به آب باران بسرشند و شیاف کنند
نسخه دیگر ابار سوخته مس سوخته سرمه اصفهانی توتیا و صمغ عربی
از هر یکی هشت درم افیون نیم درم جمله بکوبند و بیزند و به آب باران
بسرشند و بکار دارند نافع آید ان شاء الله تعالی

باب اندر توته [؟] که در چشم پدید آید

و این گوشتی سست باشد که رنگش سخت سرخ نباشد و رگها بدو پیوسته چنانکه اندر رگ ناخنه باشد
و این علت از خون غلیظ باشد و سوخته آنجا بپیوندد و توتش
از آن تولد علاج رگ زنند و استفراغ کنند شربت و داروها که
در خورد باشد پس طلای اندرش باید افکندن و بعد از آن گوشتش
گرفتن و بعد از آن بریدن و نگذارد که از سر قلاب بجهد زیرا که

کمی

گوشتی سست است چو بریده باشد به آب زیره و نمک بشویند و زرده
خایه مرغ با روغن گل بر پشت چشم نهند و باشد که گوشتی [illegible] از
از طبقه ملتحمه برآید از پس ریشی که پدید آمده باشد یا از پس کندن
یا از سبب دستکاری چون بستن ناخن یا از سبب بیرونی چون
دستکاری کرده باشد بعد از سه روز دارو نهند و بشویند با
داروی ملکایا و اگر اندکی درد کند شیاف ابار بگلاب سوده
بار این امتحان کرده ایم بمجان [؟] که توتش بر دارد او را نیز بردارد
و علاج سر دوم بچون علاج ناخنه بسبل کند والله اعلم

باب اندر ریش و فساد که در چشم پدید آید

و این ریشها از هفت نوع باشد چهار از بیرون طبقه قرنیه و سه اندرون
طبقه قرنیه پدید آید اول نقطه نزدیک باشد چون گردی نوع دوم
مانند ابری از نوع اول زیرتر باشد خون و گردی نوع دوم و علامت
آن است که بر سیاهی نقطه پدید آید کمتر از نوع اول بر یک
روشن تر نوع سیوم و سیاهی نقطه پدید آید بزرگتر از نوع اول

و دویم نزدیک سفیدی و برابر او بر سفیدی مانند ابری سرخ
پدید آید و بیشتری این بر کناره سیاهی پدید آید آنچه بر سیاهی
باشد سفید باشد و آنچه بر سفیدی باشد مانند ابری سرخ و
خونگاه در چشم کنی مانند ابری چینی بر کناره سفیدی و برابر
روشنایی او بر سیاهی مانند ابر سفید نوع چهارم مانند ابری
بر روی قرنیه پراکنده شود و سه نوع دیگر که در اندرون طبقه
قرنی پدید آید نوع اول مانند نقطه کوچک چینی سفید که اندر
گوی افتاده باشد و رنگش صافی باشد و پلیدی خشک کند نوع
دویم فراختر از نقطه اول باشد و دردناک و رنگش تاریکتر و بیرون
نزدیکتر نوع سیم بزرگتر و سرخ ناکتر و پلیدی بیشتر و اگر بیت
او دور از گردد رطوبت چشم بیالاید و چشم کور شود و ماده
این ریشها همه گرم و تیز و سوزان باشد و همه ریشها با درد و
ضربان باشد و دمبدم همچو نیشتر بزیر طبقه قرنی بر زند و هر ریشی
که غور بسیارتر دارد و زرا دبله گویند علاج دبله کند چنانکه در دبله

ملتحمه

ملتحمه پدید کرده است و یاد کرده شده است و نام هر جشمی را
بزبان تازی بکر رشده نوع اول از زیمس بزبان یونانی افاوشن
گویند ترجمه این بتازی القتارات نوع جشم دویم ماخالیدن زیکی
و ترجمه آن بتازی انعام است نوع سیم اکریش این موضع بتازی
طپسان الکلیل السود او گویند و بلغت یونانی ارخاتون گویند یعنی
بر کناره سیاهی نوع چهارم بزبان یونانی اسغیمه گویند نوع
پنجم بزبان یونانی بریون گویند و ترجمه آن بتازی الحرارت یعنی
معاکی عمق نوع ششم قلونیا گویند و ترجمه او بزبان تازی المدبله
گویند نوع هفتم اقتقاده گفید و ترجمه او بتازی الاحراق آیت
علاج چو از این نوعها که یاد کرده شد پدید آید رگ قیفال بزند
و اسهال کند در خورد قوت سال و هر یک هفته از رگ قیفال قدری
خون بر میدارد و شربتها از این نوع خورد دیگر بنفشه سه درم
گاوزبان و گل سرخ از هر یکی سه درم عناب سپستان و آلوی
سیاه از هر یکی ده عدد خرمای هندی پنج درم کشمش شش درم

تخم کاسنی یک درم اصل السوس نیم درم جمله را جوشانیده و پالوده
ده درم خیارچنبر و بیست درم ترنجبین صافی کرده نافع آید و
بغذا مزوره ماش خورد بروغن بادام یا بشیره و بعد از پنج روز
حب بنفشه فرماید در خورد قوت و سال بیمار و مدت سه روز
طلی بر پشت چشم نهد و نه داروی حذرکننده که تا ماده تمام
فعل خود بکند زیرا اگر ماده تمام فعل خود نکرده باشد و داروی
حذرکننده بر نشاند   چون شیاف ابیض و دارو در دشان
ماده ان انجا بایستد و درد کند   بخورد و مدتی از
کرد زیرا که این ماده تیز است   او عمرالت
که مدت سه روز بگذارند بعد از ان داروی کشیدن چون شیاف
ابیض و شیر زنان دوشیدن و سفیده خایه مرغ در چشم چکانیدن
با لعاب به دانه و بزرقطونا و علاجی که اندر درد چشم آورده است
باید کرد و چهار رادست و پای مالیدن و حجامت کردن بر ساق
واگر ریشی اندر چشم راست باشد بر پهلوی چپ بخسبد و اگر اندر

چشم

چشم چپ باشد بر پهلوی راست بخسبد و اگر فصد کرده باشد و داروی استفراغ
خورده و درد همان ساکن نشده باشد یکبار دیگر رگ زنند و داروی
استفراغ خورد در قوت بیمار نگاه دارد و بعد از طبیخ فروج
والحاف بر غذا دادن تا قوت بیمار ضعیف نشود زیرا اگر چون
ضعیف شود علاج دشخوار پدید اید و اندر اول علت اگر درد
سخت باشد شیر دختران سود دارد زیرا که تحلیل کننده است
و علامت ریشهای چشم آنست که چون در چشم نگری بر ظاهر طبقه
قرنیه مانند ابری تاریک چیزی بر سر قرنیه ایستاده و دلیل آنست
که ریش خواهد بود زینهار که در اول داروی تیز در چشم رساند که اثر
اندر وی باشد الا شیر دختران و شیاف ابیض با شیر دختران حل
کرده بعد از پنج روز و اگر ریش دیر سر کند قدری آب حلبه
با اکلیل الملک اندر چشم حل باید کرد تا ریش از چشم بپالاید و صافی
شود پس طبیعت از ابره مانده و درست شود و صفت شیافی
که سود دارد اورد ن ریم و پاک کردن و درد چشم را بگیرد و دمع

عربی دیگر اوشاسته از هر یکی دو درم اسفیداج پنج درم افیون
واقیمیا سیم از هر یکی یکدرم بکوبند و باب باران شیاف کنند
کرریش برآمده باشد و بسطربود شیاف ابارجی باید کشید و
شیاف انزروتی سود دارد و در کتاب ذخیره شیاف
ابیض گرکندر دروی باشد آن علت را سود دارد و گر یاد کرده شد
و چو ریم پاک شود شیاف ابارجی کشند تا ان کوگر ریم از ریش
برآمده باشد هموار شود و چو هموار شد سفید گردد اثری ازان
پدید اید شیاف سرخ و نرم کشند و داروی اغبر و بس ازان شیاف
سبز و اگر نشان ریش باشد داروی کرنشان را زایل کند داروی
کاندر تذکره الکحالی آورده است سود دارد و ریشی کاندر چشم
باشد و در وی خشمی کاز گرمی پدید آید صفت بگیرند پاره
در مند و بسوزانند و باب پرورند و بس خشک کنند و بکار دارند
و ازین ریشهای هفت گانه کر در طبقه پدید ایند از ماده تیز
و سوزان پدید آید زنهار نباید کرد داروی تیز و سوزان

بچشم رسد و هر شب سه درم نیفه چهار درم شکر بهم بکوبند در وقت
خفتن تناول فرمایند و چون ازین ریشهای هفت گانه ریشی
روز برآمده باشد طلیهای خشک کار فرمایند چو شیاف ماميثا
گل ارمنی و عناب و حضض گل ارمنی و عناب و حضض بکی و صبر تنها
این باب کاسنی طلی کردن و شب نمادی و عناب و مغز بادام
و برگ کاسنی پخته و برگ لسان الحمل یعنی هکه ترد چون ازین جهت
دیگر باز رفته و هیچ سرحل باشد جای ریش اثر قرحه مانده باشد
علاج این بداروی تیز کنند چون باسلیقون و روشنایی و شیاف
دینخ و هر داروی کاثر بیاض ببرد و نافع بود و انش اعه و تعالی
واندر علاج این رنجها چه سبل چه دوده باشد در کرده و حجامت رسانیده
کرده و درد و سوزش ساکن نشود و اید ازش پیچیده نباید کرد
وقت باشد ما هی چه بنگ درشت باشد و جرب دارد و طبقات
چشم درستی ندارد خاصه کر ریش باشد و ما بسیار دردین میانه
جرب بر داشته ایم و درد و خلیدن ساکن رفته است چون جرب

بردارند شربت ورد و اردی اسهال فرمایند و اگر درد سر باشد
با این ریش هر سه شب یکدرم الحرنیس یا ایارج فیقرا غرغره
کردن یا تریاق اربعه هر وقتی دو درم پوست هلیله و دو درم
بنفشه پنج درم شکر سفید خورد کند و وقت خفتن تناول
فرماید وقت باشد که مدت سه ماه درد وجراحت کند و هر دو شب
شبی درد کند و وقت باشد که یک هفته درد نکند و بعد از یک هفته
درد کند و این علامات باشد که ریشی غلیظ باشد و هرگز ریم
پاک شود و درد نکند و چون درشتی باشد درد کند از این جهت
وقت باشد که درد نکند و چون درشتی باشد درد کند از این جهت
باشد که درد کند زنهار که شیاف سفید کشیدن و لعاب دانه
مزارشی دریغ ندارد و این ماده را بداروهای تیز تبها بر کشند

باب اندر آبله

و این آبله از طبقی
پدید آید که اندر میان طبقهای قرنی گرد آید و این طبقه قرنی
چهار پوست است بر روی هم دیگر چنانکه شرح شان یاد کرده شد

و این

و این آبله رنگشان بدیگر نماند از دو نوع یکی از گردیدن جایگاه
که رطوبت اندروی گرد آید و دیگر از گردیدن جایگاه است که
چون آبله در پوست اولین پدید آید زود نیک شود و نشان تر از همه
آبله‌ها باشد و علامتش آنست که رنگش سیاه و صافی باشد
و سیاهیش که بچاری باز ندارد و از نور بینایی دور تر است و آبله
زیر پوست نخستین است تنک است و دیدنش آسان و چون آبله اندر
زیر پوست دویم و سیم بینی دیر علاج بپذیرد و دشخوار باشد مداوا
کردن و با مخاطره باشد و درد سخت کند و رنگش سفید باشد و سبب
سفیدی آنست که روشنایی باز دارد از آنکه سیاهی طبقه
قرنی رسد و اگر آبله در پوست دویم پدید آید رنگش سیاه بود
اول و سیم اما از جهت گردیدن رطوبت از دو گونه باشد یکی
از کمی و تیشی ناب یا از سطبری و تنکی رطوبت دیگر آنکه رطوبت
و اسباب این نوع رطوبتها هم باشد و ریزد همه سوزان و همه انواع
آبله ریشها درد و ضربان و خلیدن باشد و هر ریشی که باضربان

بود و بزرگ بود غور بسیار آورد و آنرا او پله گویند و علاج آن
یاد کرده شد و باید دانست که طبقه قرنیه سخت است و تا ماده
گرم و تیز و سوزان نباشد در کوبرا و نتواند گذر کرد و چون درا
درمیان اجزای جای نتواند کرد و ساخت و هر آینه که ماده تیز
و سوزان باشد بی شک آن موضع را بسوزاند و بخورد و سوراخ کند
و اگر سوراخ کوچک باشد و از برابر ثقبه عنبیه دور باشد امید صحت
باشد و اگر برابر و یک بخته نزدیک باشد چون سوراخ بسته شود
بینایی باطل شود و آنچه اندر پوست دویم و سیم باشد و بزرگ
باشد و نزدیک عنبیه باشد آفت عظیم باشد طبقها را بسوزاند
و بیرون خرد و موی سرخ گردد و باشد که رطوبتها چشم از آن
راه پالوده شود و هرچند زود تر فصد و اسهال مشغول شوند به
باشد تا شفا یابند بهر آنکه رطوبت بسیار باشد و تیز بود و بس
درد سخت کند و خطری بزرگ است و چون رطوبت اندک باشد
و سطبر درد کمتر بود و خطرش نباشد و باشد نیز که رطوبت سفید

یا سیاه

بیاض یا باشد از چشم نباید ترسیدن علاج
نیست باید دانست اگر ... آید

یا سیاه با سطبر و درشت باشد آن آسان تر بود و از وی نباید ترسیدن
و چون نزدیک بینایی باشد چون بهتر گردد اندر جایگاهش سفیده
پدید آید و بینایی باطل کند و چون اندر زیر پوست سیم و چهارم
پدید آید علاجش دشوار بود و اگر بدو + در پیش آید چون نقطه
سفید بود اول رگ قیفال زنند و شربت دارو و اسهال دهند و خوردن
قوت و سنال بجا و از طعامهای بد پرهیز کنند و شیاف ابیض و آبار
بهم بمالند و اندر کشند و چون از درد ساکن شود شیاف که
اثر و رت اندر وی باشد در کشند و چون علت با فزونی رسد شیاف
کندر کشند چون بهتر شود شیاف سرخ و نرم کشند تا علت را تحلیل
کند و چون چشم درست شده باشد و سرخی رفته دار وی از وی شیاف
کند و شیاف دینج صفت شیافی که سفیده از چشم ب
دارد که از پس آبله مانده باشد و نشان را بگیرد بور سرخ
و توتیا و قلیمیا و سرطان بحری و شنج سوخته و مازو و سوخته ها را
بکوبند و بپزند و بیند آنگ مشک اندر ش کنند و بار دیگر بسایند

وبکار دارند و اگر در چشم سرخی باشد یا دردی داروی اغبر کشند
تا آن سرخی برود و اگر یکدرم پوست خایه مرغ شسته و یکدرم
نبات مصری بکوبند و بپیزند سفیدهٔ چشم را ببرد والله اعلم

باب اندر بیاض

بدانکه سفیده که بر روی
قرنیه افتد از دو نوع باشد یکی بر ظاهر باشد و یکی در باطن آنچه بر
ظاهر افتد نشان خوانند و اثر نیز گویند و در ذخیره خوارزمشاهی
سحاب آورده است دوم در باطن قرنیه سفید گویند و این
سطر باشد و سبب مرد و قرحه و آبله باشد و باشد نیز که از بسی درد
صعب باشد که سفیده بر روی طبقه پیدا شود و نیز باشد که چشم
بجوشد و داروی تیز اندر کشند اثر پدید آید و باشد که درد
چشمی که از هوا پدید آمده باشد باز آبله بر روی قرنی پیدا شود
والله اعلم و باید که فرق کند میان نشان آبله ظاهر و باطن علاج
می باید کرد بدانکه سبب رنج از چیست چون بدانسته باشد
استفراغ اندرین آبله نباید کرد وقتی که گرمی بچشم رسد

از تیزی دارو کشیدن با عصارهٔ قنطوریون یا عسل عفص کشیدن
سود دارد و اگر سفیده تنک باشد یا سطر اندر چشم داروی
کشیدن چون روی سوخته و قطران سپید و تنگ باشد و بوره
ارمنی و نوشادر و بکابلی و نمک اندرانی و کف دریا و خرچنگ
بحری این سفیده و نشانه را سود دارد و اندر ذخیره خوارزم
شاهی دو درم دانه خردل که بتازی جادی خوانند آورده است
و همچنین داروی که درو نمک و توتیا و کلکی آورده است و آنرا داروی کا
خوانند نیک بود سفیدهٔ چشم و آبله و اثری که بر روی قرنیه افتد
بگیرند خرچنگ بحری سوخته و کف دریا و بعد سرب پوست خایه
شتر مرغ و توتیا خوری از هر یکی دو درم اندر نسخه دیگر از ذخیره آورده است
بگیرند دار فلفل و سنگ سبز که کارد بدان تیز کنند از هر یکی دو درم
و در نسخه دیگر اسفیداج ارزیز و توبال مس و زاج شامی و مروارید
ناسفته و عقیق سوخته و روی سوخته و اقلیمیا زر و توتیای هندی
و سعال سبز و شادنج عدسی و توتیای کرمانی و توتیای محمودی و مس

سوخته از هر یکی یکدرم و اندر نسخهٔ دیگر دو برنگ اندرانی دو درم
بوره ارمنی و نیم درم و قشیثا و شیطرج هندی دو دو درم کف دریا
الجینه بکوبند و ببیزند و دو دانگ مشک اندرش کنند و دیگربار
نیک بسایند و بکار برند چون سرمه صفت این داروها پت
دشت داروست بس بگیرند ده درم و ج اگر نیز گویند دو درم
مامیران چینی نیم کوفته و اندر زمین آب پخته باشد تا سه بهر برود و یک
بهر بماند و بپالایند بکرباسی سخت و داروها بدان آب تر کنند
و بسایند نرم و بهم بدین آب بر شند نافع آید انشاء الله تعالی
شیافی که سود دارد سفیدهٔ چشم را بگیرند سرگین برستوک و عاقرقر
حا و انزروت و زنگار و کف الجینه و اقلیمیا زر از هر یکی نیم درم
بکوبند و ببیزند و با انگبین بر شند و بکار برند و در ذخیره آورده است
که سفیدهٔ چشم را ببرد و سود دارد بگیرند توتیا و اقلیمیای زر و
سرطان بحری و صدف سوخته معصفر از هر یکی راستا راست
مشک نیم دانگ نافع آید همه را بکوبند و بکار برند سرمه صفت

داروی

داروی دیگر سفیده را ببرد و سود دارد بگیرند کف الجینه کف
دریا و سرگین سوسمار و نبات مصری همه را راستا راست بکوبند
و ببیزند و بکار برند صفت داروی که سفیده را و نشان را
زایل کند بگیرند انزروت و بوره ارمنی و نمک اندرانی از
هر یکی دو درم و نیم شیطرج هندی یکدرم بکوبند و ببیزند و با انگبین
بر شند و بکار دارند و خداوند این رنج بگرمابه بیشود تا علاج رود
بزیر و علاج شیافی که سفیده را ببرد بگیرند سرگین سوسمار
پنج درم زنگار یکدرم سه درم اشنه یکدرم پوست خایهٔ مرغ
سوخته ده درم توتیای هندی دو دانگ و نیم مشک دو حبه عدد
داروها ده است سرگین برستوک با انگبین بر شند از سود و ها
و نافع صفت داروی که سفیده را زنگین کند و این دارو را در
تذکرة الکحالین آورده است بگیرند مازوی سوخته و قلقند و بسی
و گلنار کوچک از هر یکی سه درم بکوبند و ببیزند و شیاف کنند
سفیده را سود دارد اگر گلنار نباشد برستوک تنگ گر اندر

بیان انار ترش برنهند و شقایق که لاله کبود باشد که در میان غله
وقت بهار پدید اید صفت دارویی دیگر بگیرند بر پشت خایه
مکلس یکدرم نبات مصری یکدرم بسایند و داروهای در دوری
ازموده است صفت دیگر داروی که سفیده را رنگین کند که تمام
بگیرند مازو و اقاقیا از هر یکی یکدرم قلقندیس نیمدرم همه را باب
شقایق النعمان بسرشند و بیراب کنند و خشک کنند اندر سایه
دیگر باره بکوبند و باز هم باب شقایق النعمان بسرشند چند
کرت و اندر چشم میکشند و شیر خر تازه که هنوز گرم باشد اندر
چکانیدن سفیده چشم و ازرقی را سود دارد و شیر گندم ترا اندر چشم کشند
چشم را سیاه کند و عصاره عنب الثعلب و عصارهٔ پوست جوز تر و عصا
پوست انار ترش اندر کشند چشم را سیاه کند و ازرقی را زایل کند
و بندق را بسوزانند و با روغن زیت بسایند و بر سر کودکی
که ازرق چشم است بمالند اینکه معتز است ازرقی چشم آن
کودک زایل شود و این دارو ازموده است و آب حنظل

بیل

۸۲

بیل اندر چشم ازرق کشند سیاه کرد و زعفران اندرین
علت سود دارد **علاج** سرمه که چشم را سیاه کند و سپیده
که از ریش پدید اید بپوشد بگیرند سرمه صفاهانی سه درم مروارید
یکدرم مشک و کافور از هر یکی دانگی بسایی که از روغن زیت
بگیرند دو درم زعفران یکدرم بکار دارند نافع است و از
موده است انشاء الله تعالی

باب اندر سرطان که در چشم پدید آید

و این سرطان چون خرچنگی باشد که در قعر قرنی پدید آید
بگوشت پاره سرخ که از قعر بر روی قرنی افتد و رگهای چشم
سرخ باشد و قوی درد و شش سخت بود و بیماری بیقرار کرده
باشد که از بیقراری درد سر پدید اید و از روی طعام نخند
و اگر طعام گرم خورد درد زیادت شود و داروی تیز شاید
کشیدن که رنج زیادت کند و نیز وقت باشد که این رگ سرطانی
از طبقه ملتحمه پدید اید و طبقهٔ قرنی را بگیرد و این رنج زایل
شود زیرا که هر رنج که باشد داروی بقوت تر از رنج باید تا رنج

زایل تواند کرد و از بهر انیست که حرام و سرطان دشوار
پذیر در زیرا اگر هیچ داروی بقوت ازین رنج نیست و این رنج
از خلطی سوداوی پدید آید و اگر بیمار حرکتی کند رنج و درد بسیار زیادت
شود و اما رگ سرطان که از بلغم پدید اید و طبقه قرنی را
بگیرد و دو و انگ ماندی و اغلب این رگ از بالا اید و مانند
گوشت پاره است سرخ که بسیار می زند و ما این رنج را بدستکاری
برداشتیم و حق تعالی شفا بخشید اگر چه در کتبها نیاورده است
و این تجربه کردیم و آزمودیم و این دستکاری ان چنان باشد
که دستکاری رگ سبل هم بدان صفت بر باید داشت و لیکن
آن رگ تنگ است و این رگ قوی باشد و اما داروی که کشیدن
بر ضد داروی رگ سبل باشد بعد از پنج روز که رگ سرطان گرفته
باشد داروی ملکایا کشند و اگر درد سخت باشد شیاف ابیض
و داروی زرد و اگر درد وی سری باشد رگ زنند و تن را پاک
کنند بداروی که خلط سوداوی زایل کند و اندر اول رنج شیر تازه

و آب قشیز را اندر چکانیدن سودمند بود و این دستکاری چنان
باشد کران رگها که بر روی ملتحمه پدید آمده باشد و قرنیه را گرفته بهم
بجوابری که در بر نیم ماه آمده باشد و این رگها را بقلاب بردارند
چنانکه در بخش سبل یاد کرده شد و باب زرده و نمک شوید و زرده
خایه با روغن گل بر پشت چشم می نهند و بگذارند که یک شب بخسبد
هر دو شب دو درم اطریفل دهند و علاج صواب اندرین علت
انست که جهد کنند تا آنچه با درد باشد ساکن کنند و رنج بی درد باشد
هم بران بماند و سخت تن را پاک باید کردن از خلطی سوداوی و غذا
شیر تازه خوردن هر اول بامداد و گوشت بره و بزغاله و آنچه
بدین ماند و اعتدال مزاج تن نگاه دارد و نبیذ آب نباید خورد
تا داروی خورد بدین صفت بگیرد افیون یکدرم سنای مکی چهار درم
گاوزبان پنج درم تربد نیم درم بسفایج یکدرم هلیله زرد و کابلی چهار
درم سورنجان نیم درم تخم کاسنی و تخم کشوث و تخم خیار بادرنگ
از هر یکی دو درم خرنوب شامی و نمک از هر یکی نیم درم رب السوس

یکدرم قنطریون دانکی واسطوخودوس وسنک ارمنی وقرنفل مصطکی
از هر یکی یکدرم بکوبند و به بیزند و شربتی ازین پنج درم اندر آب
نبیذ بازند و هر بدو روز یکبار و یکدرم هلیله کابلی با سه درم شکر
سفید بخورد و اگر حاجت باشد حب بسیار فرماید و این دارو اندر
چشم کشد صفت آن بگیرند توتیا وشادنج وشاسته از هر یکی
یکدرم شیاف مامیثا و گل مختوم از هر یکی نیم درم مروارید ناسفته
دو دانگ بکوبند و ببیزند و برشال سره و در چشم کشند و سفیده بازرده
و روغن گل باهم امیخته بر پشت چشم می نهند نافع آید
و این دو نوع باشند باز درد سر پدید آید
یا از مادهٔ فضله که طبیعت از او دفع کند و آنجا بماند و این علت
از رنجی پدید آید چون طبیب نگاه کند مانند ماخته در زیر طبقه قرنی
چند و بعضی بیشتر و بسیار تر و جایگاه بزرگ گیرد و سیاهی پنهان
کند و اسباب این سه است اول آنکه ریش پاک نا شده از غدد جراحت
بسته شود و یا سر ناگرده ساکن شود و غدد اندروی بماند سیم

بر

بسبب درد سرها و ماده انجا فرود آید یا مادهٔ دردی که از تیزی
پدید آید و باشد قدری بماند و نرم شود و علاج این مانند علاج تیره
دریش است می باید کردن دماغ پاک کنند بدارویی که در خور آن
ماده باشد چون قرص بنفشه وایارج فیقرا و حب قوقایا و حب
شبیار و هر به شب دو درم پوست هلیله زرد و یکدرم بنفشه
وقت خفتن تناول کند و نخسبد چون ماده از سر و دماغ پاک شده
قدری آب حلبه اندر چکانند و پس از آن شیاف کنند کشیدن شیر
دختران صفت شیاف کندر بگیرند انزروت اشق ازهر
یک پنج درم کندر ده درم زعفران دو درم همه را خرد کنند و بکرر
ببیزند جدا جدا و باب حلبه برشنه و شیاف کنند نافع آید
صفت داروی مُقل که اندرین علت بکار آید و سود دارد
بگیرند زعفران و مُر و صبر از هر یکی یکدرم شراب سه درم مُقل
شش درم نخست زعفران را اندر شراب حل کنند پس صبر و مر را
سوده با آن بیامیزند و بعد از آن بمقل بیامیزند و برشنه

و در شیشه ابگینه کند و بامداد و شبانگاه میکشند شیاف
احمر لین اندرین علت سودمند است صفت داروی بیلکایا
و شیاف ابیض با شیر دختران کشیدن و ضماد نخ شبشته سود
مند است صفت شیاف انزروت که در چشم سخت درارش
بزرگ را و مورسرخ را و ریدهای کهن را و بیرون خواستن چشم را
و ریمی که اندر پس طبقه قرنی مانده باشد زایل کند ماده را از چشم
باز دارد بگیرند برگ گل سرخ تازه پانزده درم اقلیمیای سیم
محرق مغسول پنج درم زعفران پنج دانگ و نیم سنبل هندی دانگی
و ستو مرصافی نیم دینار و دانگی صمغ عربی پنج درم افیون نیم درم
نرمه یک سو و نیم حبه زنگار دانگی و ستو مه را بکوبند و باب
برشته و شیاف کنند و اگر بدین علاج بهتر نشود علاج طرفه
کنند و اگر بدین نیز کار بر نیاید داروهای که اندر علاج آب فرود
آمدن یاد کرده بکار دارند و اگر بدین نیز زایل نشود قدح گیرند
همچنان که آب را و ریم را بدان راه که آلت قدح در پرده

: م

باشند بیرون از اندر پس جراحت را علاج کنند اما اگر چه ما در روز
کار خویش این عمل نکردیم و از استاد ندیدیم و از استادان آن
زمانه نیز ندیدیم ولیکن در ذخیره خوارزمشاهی یافتیم که جالینوس
حکیم فرماید که اندر روز کار خویش کحالی را دیدم که خداوند این
علت را پیش خویش بنشاند و سر او بر دو دست بگرفت و بجنبانید
سخت ما دیده بودیم که رودیم فرود آمد از آن موضع الا که آب
را که بچشم فرود آید بدارند و بماند ما این صفت نکردیم

اندر رطوبت طبقه قرنیه

سبب ترشدن طبقه

قرنیه ماده غلیظ باشد که طبقه قرنی را تر دارد و علامتش
آنست که بر روی طبقه قرنی همچو دودی یا ابری تیره پیدا
باشد و بدین علت چشم خیرگی کند علاج اندرین علت رگ
باید زدن و پیتر و اندر طعام زیره و دارچینی انداختن سودمند
باشد و تن و دماغ را از خلط غلیظ پاک کند بحب قوقیا و
شبیار و حب ایارج صفت حب قوقیا بگیرند انیسون

دانگی ایارج دو دانگ مصطکی دانگی شحم الحنظل دانگی غاریقون
دانگی سقل دانگی سقمونیا نیم دانگ جمله را کوفته و بیخته کنند حب
سازند و بعد از آنکه پرهیز کرده باشند بخورد و شیاف ازات
و شیاف دیرج و داروی روشنایی و داروی باسلیقون
کشیدن و از طعامهای غلیظ پرهیز کردن نافع بود و اثمد و توتیا

باب [illegible]

بدانکه این علت از دو
وجه پدید آید یکی ماده اصلی کمتر شود و هرچه بخش وی باشد
اندک اندک ازوی ستده میشود و عوض آن بدو نرسد و طبقه
بدان سبب در هم کشیده شود دوم آنکه رطوبت بیضیه کمتر شود
و طبقه در هم کشد و بشناختن هر دو آنست که آنچه بسبب کمی شدن
رطوبت بیضیه باشد مردمک چشم تنگ تر شود علاج بگرمابه رفتن
و شیر زنان بر سر نهاده و روغن گل بنفشه و روغن نیلوفر
و مانند آن به بینی اندر چکانیدن و طعامهای لطیف خوش گوار
شایدن وانچه بسبب کمتر شدن ماده اصلی باشد مردمک چشم

بر حال خویش بماند و این علت بیشتری پیران را افتد علاج هم
دو رنج دشوار است اما اول آنست که تدبیرهای تری فزاینده
کنند و گرمابه معتدل بکار دارند و غذا دهند علت را که گویند تا
سر با ب خویش فرو برد و چشم در میان آب برمیدارد
و بر هم می نهد بعد از آن اگر بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و برگ
خطمی در آن ریخته باشند صافی کرده چون در آن آب چشم باز
کند سودمندتر است و ادامه روغن بنفشه و روغن بادام
و شیر دختران به بینی اندر چکانیدن و بر تارک سر نهادن و برگ
بید و بنفشه و نیلوفر و برگ خطمی اندر آب بپزند و بدان آب
سر شویند در گرمابه معتدل و سپیده خایه مرغ و شیر زنان
اندر چشم بچکانند بدانه اندر شیر زنان می جوشانند و در کتان
پاره میکنند و در چشم میچکانند و بزر قطونا نیز شاید در شیاف
ابیض بلعاب بدانه حل کنند و در کشند و شراب بنفشه میخورد
بدین صفت بگیرند بنفشه پنج درم عناب پانزده عدد تخم

رازیانه یکدرم در صد و پنجاه درم آب بپزند و بپالایند و قدری
نبات برنهاده بازخورد نافع آید

باب

اندر بگردیدن طبقه اما بگردیدن رنگ طبقه از دو نوع باشد یکی
بسیاری ماده که بدو رسد دویم چگونگی ماده یعنی گردیدن رنگ
ماده اما آنچه بسیاری ماده باشد چیزها بیند چون دود وی
یا چون ابری یا چون میغی علاج این در بخش طبقه قرنیه یاد کرده
شد و اما چگونگی ماده اگر ماده خون باشد چیزهای سرخ بیند و اگر
صفراوی باشد چیزهای زرد بیند و اگر بلغمی بود چیزهای سفید بیند
و اگر سوداوی باشد چیزهای سیاه بیند علاج این نوع علاج
بخود دیر قانست تن و دماغ را از ماده که غالب باشد پاک باید
کرد شربتی که در خورد آن ماده باشد چون سکنگبین و آب کاسنی
و باید که غذای موافق خورد و بنفشه و بابونه و گل سرخ و نیلوفر
در آب بجوشانند و سر را ببخار آن دارد سرکه و گلاب بهم آمیخته
و جوشانیده سود دارد و بخارش و شربتی بدین صفت

خورد و بگیرند بنفشه و نیلوفر و گاوزبان از هر یکی پنج درم عناب
و سپستان و آلوچه از هر یکی ده عدد و تمر هندی و کشمش از هر یکی
پنج درم جمله را بجوشانند و بپالایند و پنج درم ترنجبین بر
نهاده و صافی کرده بازخورد و در اول رنج شیاف سفید
و بریو با هم مالیدن بشیر زنان در کشد یا داروی زرد و در کف
رنج شیاف احمر لین کشیدن ما باقی ماده را تحلیل کند و طلیها
نهادن از برگ کاسنی و از عناب و بنفشه و بشیر دختران حل
کرده و اگر ماده باقی باشد حب بنفشه دهند بدین صفت بنفشه
یکدرم تربد نیم درم صبر یکدرم کتیرا دانگی مقل دانگی با آب کاسنی
بسرشند و حب سازند نافع بود انشاء الله تعالی

باب

اندر برداشتن طبقه قرنیه از دیگر اجزاء او
و همچون بثره شدن و باشد که بادی یا ضربتی بدو رسد و طبقه
قرنیه برداشته میشود از دیگر اجزا او همچون بثره خانها
و میان هر دو فرق آنست که بر آمدن طبقه قرنیه را آنرا نتوء خوانند

سخت باشد و اگر میل برد بالای زو نشیند و سر ه باورد و آب ریختن باشد و لونش سرخ باشد که به سپیدی زند علاج دماغ پاک باید کرد با ایارج فیقرا و حب توتیا و اطریفل کوچک و طعامهای لطیف خوردن و چشم خویش بستن بر باده نرم و توتیا باب مورد خوره و شادنج عدسی کشیدن و اگر با درد باشد شیاف ابیض با شیر زنان حل کرده کشیدن و یا داروی زرد و بسیار باشد که این رنج بقرحه کند و گشاده از درد چه با جربی یا باد ه یا پشکی که بر سر آید طبقه قرنیه را از هم جدا کند صواب آن باشد که هر چند زود تر دفع آن رنج کند و بعلاج آن مشغول شود از بهر آنکه دو آفت ازو پدید آید یکی آنکه رطوبتهای چشم ببالا آید و چشم کور شود دوم علت سور سرخ ازش تولد کند علاج صواب آن باشد که چیزهای قابض بر نهند چون سرمه یا گشنیز خشک و بر بندد و مدام بسته دارد و تن و دماغ را پاک کند اول رگ زدن و ایارج فیقرا خوردن با اطریفل کوچک و حب توتیا

و هر بد شب سعوقی از دو ورم پوست بلند زرد و دیگر درم غشه و نیخ ورم شکر وقت خفتن بخورد و بخپبه اگر با درد باشد شیاف ابیض و داروی زرد کشیدن و اگر درد نباشد توتیای پرورده و شادنج مغسول و داروی اگر بن نافع آید

باب اندر انتشار و فراخ شدن لعبتک

چون این لعبتک فراخ شود البته نور چشم پراکنده شود و بینایی باطل شود و این علت از پنج سبب پدید آید یکی چون چوبی که بر سر آید یا از بالای سرنگون بزیر افتد و یا ناگاه سر بر چیزی آید و این علت را علاج نباشد دوم درد سر سخت باشد مدام البته ان ماده از دماغ فرود آید و با طبقات چشم بیامیزد و لعبت را فراخ کند سیم رطوبت بیضیه از آنچه باشد بیشتر شود و با طبقه عنبیه بیامیزد و لعبت فراخ کند و نشان این رنج آنست که گرسنگی و ریاضت بیم روز بهتر باشد و بامداد و شبانگاه بتر و در گرمابه و آب بر سر نهادن بتر باشد چهارم از خشکی پدید آید رطوبت بیضیه

نفع مجربه بکرات دیده ام که از نخم و نیمونی به افراط رفع خیالات مبهم رسید و منتهی به نزول الماء شده علاج او مشکل شده است صدمغ یا رداع باید کرد که الت آن صدمه که به تنقیه به ایارجات و صیونها نیز راید صبر به زهب و لب و مسهلها کردن شدها ولی ابدا نفعه بسیار در علاج تعالی شفاء له

کم کند و بدان علت رطوبتی که در طبقهٔ عنبیه باشد پراکنده شود
لاجرم چون رطوبت بیضیه کم گردد هر آینه خشک شود و ثقبه
فراخ زیرا اگر می بینیم که بر پستی کوتر باشد وانرا سوراخ کنند چون
خشک شود کنارهای سوراخ باز گردد و بدین سبب سوراخ
فراخ گردد والله اعلم و علامت وی آنست که در گرما و در روشنایی
دیگر بینکی تر باشد و گرمابها و طعامهای تری فزاینده سود مند باشد
و نگاه اندر چشم کنی بیماری کوچک نماید چشم اما سی که در طبقه
عنبیه افتد علامت وی آنست که با درد و ضربان باشد و هر وقت
با تب و درد سر باشد و این علامت بترست می باید که این علاج احتیاط
بشرط بدارد و علاجی بصواب کند علاج آنچه از جذب یا ارجاعی
پیشاده باشد اگرچه علاج دشوار باشد اما رگ قیفال زنند
و بر پس سر حجامت کنند و رگ گوشه چشم زنند و بر رگ شقیقه
صندل طلی کردن و چشم بگلاب شستن یا بآب سرکه و نیلوفر آب
تر کردن و بر پشت چشم نهادن و اگر حرارتی پدید آید آرد باقلی

با شراب انگوری تر کنند و بر پشت چشم نهند و اگر حرارتی باقی باشد
آرد باقلی بی پوست دارد و بآب چپد یا بآب برگ خرفه تو له
کنند و طلی کنند و قدری پشم پاکیزه بزرده خایه و در روغن گل و قدری
شراب انگوری بر نهادن سود دارد و در آن که از جای بیفتد یا ضربتی
پدید آید در حال خون کبوتر بچه بچکانیدن سود مند است و روز دیم
شیر زنان علاج درد چشم که از گرمی باشد و این رنج پدید آید
که انتشار گوینده همین علاج کنند و رگ گوشه چشم زنند و بر پس
سر حجامت کنند و داروی کشیدن که حرارت ماده نرم کند و آنچه
از پس درد سر باشد و درد سر زایل کند چون درد سر زایل شد
شیاف مرارات کشیدن و هر دو قسمی روغن بلسان در کشیدن
و علاج آب فرود آمدن کردن صفت شیاف مرارات گیرند
زهره کلنگ زهره جد و بدل زهره جد زهره کفتار نیک باشد از
هر یکی دو مثقال زعفران یکدرم فلفل صد و هشتاد عدد رب السوس
پنج مثقال و چهار دانگ اشق دو مثقال همه را بکوبند و بآب رازیانه

بپالایند و با سکنجبین کهن بر داشته بسرشند نسختی دیگر فلفل سفید
و زهره زنجه از هر یکی دو درم زعفران نیم درم خربق سفید نیم درم
همه را با آب رازیانه بسایند و خشک کنند و باز بسایند و خشک
کنند و بکار دارند نسختی دیگر زهره بز یک مثقال زهره کلنگ دو مثقال
سرگین سوسمار یک مثقال و نیم نطرون نیم مثقال فلفل دو مثقال زعفران
یک مثقال و اشق نیم مثقال خربق سفید نیم مثقال با آب رازیانه تازه
و با سکنجبین مصفی بسرشند نسختی دیگر زهره کرکس یکدرم سرگین سقنقور
یکدرم و نیم نطرون نیم درم همه را با آب رازیانه بسایند و با سکنجبین
بسرشند و اگر انتشار بسیار باشد از رطوبت بیضیه باشد
رگ گوشه چشم زدن و رگ هر دو شقیقه سوختن سود دارد
و استفراغ کردن با ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب شبیار و
اطریفل کوچک صواب باشد و شیاف مرارات کشیدن و مالیدن
علاج کر آب فرو آید کنند سود دارد و آب دریا و آب شور
کردن و بر سر ریختن خام اگر با سرکه بیامیزند علاج نیک باشد

و بر قفا حجامت کردن ماده را به پس بازکشد صفت شیاف
مرارات که انتشار را و آب فرود آمدن را سود دارد و بگیرند
زهره کلنگ و زهره باز و زهره شبوط و زهره کبک و زهره
کرک و زهره بز کوهی و زهره عقاب و زهره کرگ و زهره باشق
کور و زهره کبوتر بچه و زهره دراج و زهره شیر و زهره لقلق و
زهره خوک و زهره روباه و زهره آهو و زهره خرگوش و زهره
گوزن از هر یکی دو درم و زهره آدمی دانگی فرفیون و شحم الحنظل
و سکبینج را با آب رازیانه حل کنند و داروها را بدان بسرشند و
شیاف سازند و اگر سبب انتشار خشکی باشد گرمابه
و تدبیرهای تری فرمایند کردن سود دارد و شیر زنان بر سر
دوشیدن و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو و مانند
آن به بینی در چکانند سود دارد و برگ بید و شکوفه باقلی از
هر یکی یکدرم با گلاب طلی کنند نافع آید و مرهمی پازد از صندل
و شیاف مامیثا و برگ بید و نیلوفر طلی پازد تا گرمی ماده

ساکن کند و نافع است **باب اندر تنک لعبتک**

و اسباب این رنج شش چیز است اول ماده افزونی که بطبقه عنبیه
رسد و انزا است کند دوم ماده بیضیه کم شود و نشان آنست
که چشم کوچک‌تر از آنکه باشد و صاحب این رنج هر چیز که بیند
دشوار تواند دید سیم آنکه ماده سرد و خشک بطبقه عنبیه
رسد روشنایی کم شود چهارم ماده گرم و این علت بازپس
بیماری گرم و سرسام پدید آید پنجم اماس بچشم رسد و برنجاند
[illegible] ششم خشکی محض غلبه کند و بطبقه عنبیه و علامات خشکی آنست
که هر چیز که بیند از آن بزرگتر و تیزتر باشد حق سبحانه و تعالی بصنع
خویش لعبتک نیک آفریده است و آن طبیعی است و کحالان
این را بسنده کردن زیرا که نور چشم مجتمع باشد هر آینه که نور
بصر مجتمع باشد روشنایی زیادت بود باید که این بیماریها را
و مزاج ماده را بتمام و کمال بداند و بعلاج آن مشغول شود
تا رنج و خیانتی حاصل نشود و انزا که عارضه پدید آید و نیک شود

این

این بسنده نیست زیرا که غلبه ماده طبقه عنبیه را در هم کشد چنانکه
غربال خشک را تر کند و والیماء او قوی شوند و چشمهاش تنگتر
شود والله اعلم علاج آنرا که سبب تنگی لعبت غلبه خشکی باشد
علاج از تدبیرها و تری فزای باشد چون شیر زنان بر سر دوشیدن
در روغنهای تری کننده در بینی چکانیدن و گوشت انجیر و اب
خرفه بسیار و آب چغندر و آب کوک و لعاب اسبغول اندر شیر
دختران حل کردن و در چشم چکانیدن و غذاهای چرب و نرم
خوردن و سر او مالیدن بکرمان تا ماده را نرم کند و گاه گاه
چیزی گرم خوردن و طلی کردن هم از بهر گرمی ماده و دیگر باره رفتن
و سر با آب معتدل فرو بردن و چشم باز کردن و اگر سبب غلبه
رطوبت باشد شکم راندن بحب قوقیا و حب ایارج و داروها
نرم و گرم در آب گنجش و بر سر ریختن و این شیاف کشیدن
صفت شیاف بگیر نوشادر یکدرم زعفران یکدرم زنگار یکدرم
اخلاط زعفران چهاردرم با آب باران شیاف کنند و بکار

دارند و اندر نسختی دیگر جاوشیر یکدرم آورده اند صفت اطلاط
زعفران شیاف مامیثا و زعفران و گل سرخ و مرد و فرشیشا
دنشسته و صمغ عربی از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بپیزند
و بکار دارند صفت داروی دیگر بگیرند اشق دو مثقال زنگار
چهار مثقال سرگین سوسمار سه مثقال زعفران دو مثقال صمغ عربی
یک مثقال همه را بکوبند بسرشند و بکار برند که نافع است
صفت معجونی دیگر بگیرند فلفل و اشق از هر یکی دو درم روغن
بلسان یکدرم زعفران یکدرم اندر آب باران حل کنند و روغن
را با او بیامیزند و با انگبین بسرشند و اگر از کمی ماده بیضی
باشد و خشکی بر طبقه علبیه غلبه کرده باشد آنرا علاج نباشد و لیکن
علاج خشکی باید کرد چنانکه گفته شد و اگر از ماده بسیار و خشک شد
آنرا علاج نباشد و اگر از گرمی باشد بداروهای سرد و تر علاج
باید کرد و شیاف سفید با قدری داروی زرد حل کرده شیر زنان
در کشیدن سودمند باشد

باب اندر شکافته شدن طبقه قرنیه

چون طبقه قرنیه شکافته شود از چوبی یا از سنگی یا از ریشی
طبقه علبیه از آنجا برآید در کتاب ذخیره این را نتو گویند و این
از چهار نوع است نوع اول همچون سر مورچه می باشد چنانکه
بر کرینه پندارد که ابله است و فرق میان هر دو آنست که
بدانی که رنگ چشم درست چگونه بود مثلا ازرق یا سیاه این
که از طبقه قرنی برآمده است اگر همرنگ چشمست ابله باشد
و اگر همرنگ چشم نیست و گرد بر گرد طبقه قرنیه خطی مینی که همرنگ
قرنیه باشد و اندکی کج رفته باشد بدانکه طبقه علبیه است که
از آنجا کج برون آمده است که آنرا نتو گویند نوع دویم بزرگتر
باشد همچو سر مگس نوع سیم همچو دانه انگور باشد نوع چهارم
بلندتر از دانه انگور باشد و چون روزگار برآید و دراز گردد
کناره قرنیه بر نتو علبیه روید چون سر میخی که او را صیقل کرده باشند
و گرد و میان او اندکی برآمده باشد و بمک او را نتو اندپونتا
علاج باید که رگ قیفال زنند و اگر با درد سر باشد و مع درد

سرکند با یارج وحب شبیار و شربتهای کرم و از دهان غرغره کند
و شیاف ابیض و شیاف ابار بهم مالیدن بگلاب یا شیر
دختران یا داروی زرد و مدام بکرباس بپسته داشتن و هر چند
زود تر علاج کنند از بهر انکه مدت دراز شود کار بجهت
قوی کردد و علاج نپذیرد و شادنج عدسی برد کردد و کشیدن
باب برک زیتون یا باب برک مورد یا لاله کبود و کرد بیان
غلظ از روید نوع سیم تخته سازد از مس باندازه چشم و وزن
از پنج درم تا شش درم و بر پشت چشم نهند و سخت ببندند یا از
کرباس تخت کیسه دوزند باندازه چشم و پر سرب کنند
و بر چشم ببندند و از داروی کشیدن شیاف آبار و داروی
زرد و داروی وردی صفت داروی وردی بگیرند اسفیداج
ارزیز دو درم اقلیمیای سیم دو درم و دو دانگ صمغ عربی
یکدرم و دو دانگ انزروت نیم درم مس سوخته دو دانگ همه
را بکوبند و بکار دارند صفت اکسیری اندر ...

مند است بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم اقلیمیای سیم و
صمغ عربی از هر یکی چهار دانگ مس سوخته و نشاسته و افیون
از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و خشک
کنند و باید بکار دارند و بسیار باشد که نوع سیم و جمام
چون بگشاید مداوای ان بشادنج و کل مختوم کنند و از اکر غور
که بزرک ان پدید نباشد در ذخیره اورده است که سوزنی
زیر او کشند و رشته کرد ان اندر اندازند و اندکی بکشند و آن
افزونی ببرند و درد و شادنج یا سرمه جراحت برکنند
و بر پشت چشم زرده تخم مرغ نهند با روغن کل نافع اید

باب اندر شکافته شدن صفاق

چون طبقه عنبیه را افتی
رسد و طبقه دریده شود و این افت از دو نوع بیرون
نباشد یا از اندکی باشد و اکر چنان کرده اکر بسیار باشد
و از طبقه بیرون اید روشنای کم کند و انچه بگذرد رطوبت
... شود ... زیان عنبیه و جلیدیه و عنبیه بر سر جلیدیه

نشیند و رطوبت که میان ایشان است پراکنده شود آفتی
بزرگست و پدید آید و آفت دوم نوری که در دماغ است
که اندر عصب مجوف بچشم می آید آنجا جمع نشود و زود از علت
بیرون آید و پراکنده شود و آفت سیم آنکه روشنایی بیرون
بجلیدی سخت نزدیک شود و نوری که در دماغ است قوت
او باطل شود و آفت چهارم رطوبت جلیدیه خشک شود
از ماندگی رطوبت بیضی و این علت از دو نوع باشد یا از
بسیاری ماده باشد تیز و سوزان که ملتحمه رسد و در
زمان از هم جدا کند یا از ماده غلیظ عفن که اندر آنجا پدید آید
و مقام کند علاج تن و دماغ را پاک کند بحب قوقیا
و ایارج فیقرا و رگ زدن و شربتها و سعوطها خوردن بدین
صفت پوست بیخ رازیانه و پوست بیخ کاسنی از هر یکی
دو درم سپستان گل برگ گل و گاوزبان و لبلاب از هر یکی
سه درم پوست هلیله زرد دو درم عناب و سپستان از هر یکی

ده عدد تخم رازیانه و کاسنی و اصل السوس از هر یکی یک درم
ترنجبین بیست درم بر نهاده بازخورد و غذاهای لطیف خورد
و سعوطی خورد بدین صفت بگیرند پوست هلیله زرد دو درم
بنفشه ده درم شکر پنج درم باهم خورد و اول شب
تناول کند و داروهای که در بخش تو یاد کرده شد در گشنه
چون شیاف ابار و ابیض و داروی اکبرین و داروی زرد
نافع است و مجرب

باب اندر فرود آمدن آب

و این آب از جمله ماده غلیظ و رطوبتی عفن که بتدریج جمع شده
باشد و بر سر طبقه عنبیه در زیر طبقه قرنی چون این رطوبت
غلیظ بر سر طبقه عنبیه گرد آید و نوری که از بن نورانی
بجلیدی می پیوندد و جلیدی به بیرون می فرستد ملتحمه
عنبیه چون این ماده غلیظ حجاب گردد میان جلیدیه و میان
سوراخ بیرونی روشنایی باطل گردد اما جالینوس
حکیم فرماید که این علت رطوبت بیضیه است که غلیظ شود

و نه آن میخواهد که گوید بیضیه که کی غلیظ شود و بسبب سردی که بود رسد
فسرده شود اما آن میخواهد که از رطوبت غلیظ و غریب مدد یابد آن
رطوبت بتدریج بیرون آید از طبقهٔ عنبیه و در پس قرنیه گرد آید
و آنجا بماند حال این رطوبت از دو وجه بیرون نباشد اگر مزاج
سرد باشد فسرده شود و اگر حرارتی ضعیف باشد گرد چند و
بهر دو حال مانع روشنایی شوند و باطل کردانند اما سبب فسردن
این رطوبت اندر مقام خود دو نوع باشد یکی آنکه رطوبت خود گرد
و غلیظ بود دویم آنکه از مقام خویش بیرون شده باشد و بیرون
نزدیک آمده و از گرمی اندرونی دور افتاده و بسبب گرفتن
بسیاری رطوبت و ضعیفی حرارت است همچنان که کاسه آش
که شب در خانهٔ گرم بنهند بامداد آن آش گره گرفته باشد و اسباب
این علت شش چیز است اول قوت کردن بسیار دویم
زخمی یا از جایی بیفتادن و سر بر چیزی زدن سیم سرمای سخت
و سردی مزاج یا کسی که در برف و دمه گرفتار شده باشد

و یا ناگاه آب سرد بر سر ریزند چهارم ضعیفی روح باصره چنانکه
پیرانرا و یا کسانی که بیماری دراز کشیده باشند پنجم درد سخت
و علاجش نکنند در روزگار این علت پدید آید ششم از طعامهای
غلیظ خوردن و طعام بر سر طعام خوردن و بی وقت چیزی خوردن
و بر پشت خفتن و این علت بیشتری مردم سیاه چشم را افتد از
بهر آنکه چشم سیاه رطوبت ناکتر باشد و دلیل بر آنکه رطوبت
میان طبقهٔ عنبیه و قرنیه است که چون طبیب اندر چشم بیمار نگاه کند
آب را چنانکه بر روی طبقهٔ عنبیه ایستاده باشد همچون نقطهٔ سفید اندر
زیر قرنیه پدید آید و چون آن آب را کحالان بکشند طبقهٔ
عنبیه را بینند بسلامت و دلیلی دیگر اگر این در میان طبقهٔ عنبیه
بودی و آن آلت که آب را بدان بکشند بدانجا رسیدی رطوبت
بعضی حرکت کردی و بدان راه بیرون آمدی از این سبب است
که سر آن آلت را که آب کشند گرد کرده اند تا مضرتی بطبقهٔ
عنبیه و قرنیه نرسد و اگر نه از بهر این معنی بودی و سر آن

آلت که ابراکش نهند تیز کرده بوذی تا آسان تر بودی کشادن
و کوهر عنبیه خود نرم است که هر چیز که بدو رسد جای بدان
چیز باز کذارد و دو دانه شود و از بهر آن نغز نهاده است که آلتی
که بدان آب کشایند بدو رسد بلغزد و سوال اگر پرسند چون
جای آب میان قرنیه و عنبیه است آب را چگونه در میان عنبیه
پنهان توان کرد جواب گوییم چون آلت آب کشا اندر میان
طبقه شود سوراخ خرد شود و درشتی عنبیه در خود کشد و جای
کند و چون آلت آب کش را بیرون آرند آب آنجا بماند و لیکن
چشم بسلامت باشد بعضی کحالان گفته اند آب اندر روشنی عنبیه پنهان
نمی شود و لیکن آنجا که باده که نهان شود و نزدیک حکما این
درست نیست از بهر آنکه تا بعضی از وی غلیظ شود یا جملگی او
که بعضی از وی غلیظ گردد در حال پنهان نتوان کرد و اگر پنهان
کرده شود و چون بار دیگر اجزا پیوسته است اعتماد نشاید
زیرا که دیگر باره تولد کند و اگر این نیز تقدیر کرده شود که

اندر درشتی عنبیه پنهان بماند و باز تولد نکند شک نیست جمله
بدان سبب که از مقدار طبیعی کمتر شود و منفذ تنها که مانع نقصان
او باشد تولد کند و اگر همگی او غلیظ گردد و همگی بگشودن را یل نتوان
کرد علاج الا بدارویی این که یاد کرده آمد قول متقدمان آ
و لیکن آنها که انگیخته اید اما استاد احمد فرخ رحمة الله علیه
در کتاب خویش می گوید آب یا میان طبقه عنبیه و عنکبوتیه
باشد یا میان قرنیه و عنبیه یا اندکی نورانی و آنچه میان عنبیه
و عنکبوتیه باشد پنهانی باطل کند و اندر میان حدقه تیز کرد پدید آید
کبود بام باشد چون ابری انرا علاج نیست نه بگشودن و نه بدارو کشیدن
و آنچه میان قرنیه و عنبیه باشد اگر سخت غلیظ و پیر شده باشد
چون یخ یا چون یخ افسرده علاج نیست نه بگشودن و نه
بدارو و آنچه در پی نورانی باشد علامتش آنست که باید
تا بیمار یکی چشم سخت برهم نهد و یکی باز کشاید اگر لیکن از آنکه
باشد فراخ شده باشد و اندر لیکن هیچ ترک پدید نباشد

و اگر باشد اندکی نماید آنرا آب سیاه گویند و بعضی از آنچه استاد
احمد میگوید اندر سخن متقدمان عمی آید یعنی آنچه میگوید که مقام
آب یا میان طبقه قرنیه و عنبیه باشد یا درمیان عنبیه و عنکبوتیه
اندر بی نورای و شک نیست که این از خود نگفتست لیکن ما آنچه
در کتبها یافتیم چون ذخیره و دیگر کتبها و دلیلها که انگیخته بود و
و از استادان وقت همین یافتیم اگرچه در روزگار ما کسی
نبود که درکشش درین بند باشد و خاکیانی که این طلب کنند بجز نادانان
و زنان و پوریان و غرض ایشان که درین زمانه اندانست که
میلی دارو در چشم کنند تا اندکی تسلی حاصل شود و زان طلب کنند
که عاقبت چه خواهد بود و علم آن حاصل است یا نه بجنانکه در ما
تقدم علم طب کرده اند و بحثها تا بدانند که علم حاصل است
یا نه اگرچه ما نیز بدان نرسیده ایم و چه چون ما اما بقدر هیچ
خویش طلب کردیم و استادانی که یافتیم تفحص کردیم چون
استادی نیافتیم که این علم بکمال داشت ما نیز بدین قدر

قنا

قناعت کردیم و اما آنچه استاد احمد فرماید اندر سخن
متقدمان انست که اندر علاجها آب گشودن که نیک آید یا نه
بیمار را بفرمایند تا آن چشم که آب خواهد گشودن بر هم نهد و یکی
باز کند و دست برش نماید نیک و بعد از آن چشم باز کند بنگاه
کند که لعبتک چشم فراخ شده باشد پس بداند که ماده در بی نورای انست
چون این معنی در سخن متقدمان یافت میشود بدان ماند که مقصود
ازین بیشتری گفته اند موضع آب جز میان عنبیه و عنکبوتیه نتوان
برد نه به بی نورانی و کمال زیرک بود اما باید تا از شناختن
این حال واقف شود و بباید دانست که ماده اندر کی و پیش
و اندر قوام در رنگ مختلف باشد بعضی بسیار تر و بعضی کمتر و
بعضی قوی تر و بعضی تنک تر و بعضی تیره تر اما اختلاف آن در کی
و پیش انست که بعضی بسیار باشد و تمام لعبتک چشم بگیرد و دور و شناسی
باطل کند و بعضی را یک نیمه بگیرد و اندک باشد و باقی صافی نماید
چون نگاه کنند آن نیمه گرفته باشد هیچ نه بیند و آن نیمه که روش :

باشد چند و نیز باشد که آن ماده در میان گاه لعبتک بسته شود
و گرد بر گرد او گشاده بود روشن هر چیز که بیند میانگاه او تاریک بیند
و اختلاف اندر قوام چنان باشد که بعضی را ماده رقیق و صافی باشد
آفتاب را و چیزهای روشن را بپوشد و از دیدن آن باز ندارد
و بعضی را غلیظ و تیره باشد از دیدن آفتاب و غیر آن باز دارد
بسیار باشد که از غلیظی بدان حد رسد که نام آب از وی بر
خیزد و اختلاف که اندر لون افتد چنان باشد که بعضی بلون هوا باشد
و بعضی بلون آبگینه باشد و بعضی سفید مروارید بام و بعضی برنگ
گچ و بعضی برنگ یخ و اندر ابروی گویند و بعضی آسمان گون و بعضی
ازرق و بعضی فیروزه و بعضی سبز و بعضی زرد و بعضی اغبر لون
و بعضی سیاه و بعضی برنگ سیماب و بعضی سرخ و بعضی بچون
میغ و ازین پانزده لون که یاد کردیم سه لون توان گشودن
یکی که برنگ هوا باشد و یکی برنگ سیماب سیم رنگ مروارید
بدانکه فرود آمدن آب علامتش آن باشد که نخست چیزها بچشم

فرود آید چون پشه یا مگس یا چون موی یا چون نقشهای دو
روعین چون برق و چون انحدار این همه نشان آب فرود آمدن
باشد باید که تیمار کس این مشغول باشی هر چند زودتر بکار بری
و بازی نداری که این رنجها که یاد کرده شد آب خیزد و چون آب
محکم کند بینایی باطل بینایی باطل شود و علاج این نتوان کرد
مگر بدستکاری و از صد یکی راست نیاید و آن نیز که راست آید
یا نه ندانند و این از جهت آن گفته شد تا اول احتیاط کنی و سرسری
نداری و بسیار چشمها را این خیال پیش آمد که نه آب باشد
و فرق میان آنکه آب باشد یا نه از جهت کونه چیز توان دانست
اول آنکه علت آن بتدریج می افزاید و بینایی تاریک میشود تا بیکبار
فرود آید و بینایی باطل کند و مدت این شش ماه باشد چون
از شش ماه بگذشت و چشم بسلامت باشد اغلب آن باشد که از آن
مگر گردد دوم آنکه بپرسند که این خیالها اندر هر دو چشم پیش می آید
یا اندر یک چشم اگر اندر هر دو چشم می آید بلون و گونه و بزرگی

می فزاید و بیگاه بیکسانست یا نه اگر می فزاید و بیگاه بناهار
معده است علامت آب نیست تدارک بباید کرد و ببرد ناهار
که معده و سر و دماغ پاک کند و اگر نمی فزاید و نمی کاهد
همیشه بر یک حکم است و تحت اندر یک چشم بود و بس اندر هر دو
چشم پدید آید بباید دانست که علامت ابتدا است سیم آنکه نگاه کنند
تا رنگ لعبتک تیره است یا نه و بدانند که هر دو یکسانست یا نه
اگر هر دو یکسانست علامت آب نیست و اگر یکی تیره است و یکی
صافی علامت ابتدا است چهارم پس از سه چهار ماه بر چند که در چشم
هیچ تیرگی چون دودی یا چون گردی بر سر لعبتک بدید باشد
نشان آنست و اگر لعبتک روشن و صافی باشد بخار معده است
پنجم بپرسند تا وقت پری معده چیزهای پیش چشم می آید یا نه اگر
در پری معده و تهی معده یکسانست نشان ابتدا است و اگر پری معده
خیالها است بخار معده است و بسیار باشد که بسبب چیزها که بچشم
فرود آید صافی طبقها و رطوبتهای چشم و تیرگی چیزی باشد
و

و توقف کرد چون شنیدنی و بوییدن همچنین نیز باشد هم اندر پیش
پیوسته او را زنها افتد هم پیوسته بوی چیزها بد و میرسد اگر
به ضعیف باشد و طبیبان آنرا ذکاء الحس گویند از شمار بیماری
نباشد هفتم آنکه از پس بیماری گرم چون سرسام و غیر آن بعضی
خیالها پیش چشم آمدن گیرد از بهر آنکه رطوبتهای دماغ لختی
سوخته باشد و از سوختن آن چون دودی یا میغی اندر دماغ
بماند هر که آن دود اندر پی مجوف بچشم آید خیالها پیش چشم
آمدن گیرد و فرق آنست که از پس بیماری دماغی باشد و
خداوند این علت از ماخولیا خالی نباشد و دیده صافی و الا علامات منتهای
که آب گشادنی است یا نه از چهار وجه طلب کن اول آنکه چون آب
تمام فرود آمده باشد رنگ آب چنانکه اگر چون هوا صافی و زرد بنفش
و کبودی آهن یا سرب دارد نتوان گشادن و نشان تمامی
آب فرود آمدن است که صاحب رنج را در آفتاب نشانند
و بگوید تا چشم برهم نهد و کمال دست بر چشم نهد و نیک بمالد

واز هر سوی بگرداند پس بگوید تا چشم باز کند و درنگرد اگر
آب از اندازه خویش گردیده باشد و باز باندازه خویش
آید تمام نرسیده آمده باشد و بتوان گشودن و اگر سپید آب
چون یخ یا چون گچ و از جای خویش نگردد نتوان کشیدن دوم انکه
بگوید تا آن چشم که آب خواهد کشیدن باز کند و چشم دیگر
برهم نهد این چشم که برهم نهاده باشد باندکی چشم که باز کرده
باشد نگاه در پیش بیکبار تا لختک از اندازه خویش بگردد
یا نه اگر اندکی فراختر می شود بدانکه آب می توان کشید و اگر فراخ
نشود آب نتوان کشید از بهر انکه فراخ باز شدن لختک
کرا ده در عصب مجوفست این هر دو علامت یاد کرده
آمد یکی بانکه آب توان گشودن و فایده یکی فراخ شدن
لختک دوم انکه رنگ آهن باشد یا سرب و آنرا که این دو
باشد و دیگر ز آب گشودن فایده نبود سیم انکه صاحب بیمار را
پرسد یا روشنائی آفتاب و چراغ می بیند اگر همی بیند آب توان

کشادن

کشادن و اگر نمی بیند نمی توان کشادن چهارم انکه بگوید تا چشم
باز کند و پنبه بر چشم نهد و بدان پنبه باد درو دمد و بیدکی گرم
بقوت پس آن پنبه را برگیرد و نگاه کند اگر آب اندکی جنبیده
باشد و رنگ او نیکو باشد توان گشودن و این از بودن پنبه بدان
سبب است که اگر با لختک امتحان بسیار کند آب شورش
گردد و کشادن دشوار باشد بدین سبب اندک باید کرد و نرم
پنجم انکه که علامتهای آب پخته آید چنانکه در پیش گفتیم چشم
فرود آید چون نمکی یا پشه اگر هر چند زود تر علاج صد آب
پیش آن باز شود علاج نماید و هرچه اگر علاج لختک آب محکم
گردد باشد که علاج پذیرد و باشد که نپذیرد و خواجه ابو علی سینا
رحمة الله علیه می فرماید که من مردی را دیدم عاقل و معتبر و دانا که
او را آب فرود آمده خویشتن را علاج کرد با سپیغول اغذیه و طعام
کم خورد و از طعامهای تر نشان اید پرهیز کرد و بغلیه خشک
و طبخه اختصار کرد و شربهای بکار داشت آب فرود نشست

و نور چشمها باز آید و طعام و چیزهای خشک باید خورد چون گوشت
کبک و تذرو و قلیه گوشت بریان و مطجنه و نان خشک و نان
جو و مانند این باید خورد و اندر طعامها دارچینی و زنجبیل و سداب
و رازیانه تر و خشک و امثاله بکار باید داشت و علاج صواب
آنست که نخست تن و دماغ را پاک کند بحب قوقایا و حب ایارج
فیقرا و حب الذهب و هر هفته یک شربت از ایارج فیقرا
با عسل در مطبوخ تنقیه میدهند نسخه مطبوخ تنقیه بوزن باریک
درم تربد سفید مجوف نیم کوفته سه درم بسفایج کوفته پنج درم
مویز منقا دانه بیرون کرده پانزده عدد جمله را در دویست درم
آب بزنند تا شصت درم بماند و قدری نبات بر نهند و بالا
و یکدرم ایارج با عسل درین مطبوخ حل کند و باز خورد نافع آید
صفت نسخه حب الذهب بگیرند صبر پنج درم هلیله زرد ده درم
مصطکی و کتیرا و زعفران و سقمونیا از هر یکی نیم دینار گل سرخ
نیم دانگ بوقت حاجت شربت دو درم و نیم نافع بود صفت

نسخه دیگر بگیرند صبر پنج درم هلیله زرد و مصطکی از هر یکی دو
درم حب کنند چنانکه رسم است شربتی پنج درم نافع است صفت
نسخه دیگر بگیرند صبر و سقمونیا از هر یکی یک مثقال هلیله زرد و تخم
کاسنی از هر یکی دو مثقال تربد سفید هفت مثقال شربتی بوقت
حاجت دو درم و نیم نافع باشد زنهار زنهار از وی که سقمونیا بر
نهار و ناشتا نخورند و هر دو هفته یکبار دهند و اگر رنج قوت شد
هر هفته یکبار دهند معجونی که اندر ابتدای آب سود دارد و بگیرند
دارچینی و تخم رازیانه از هر یکی یک جزو همه را کوفته و بیخته
اندر عسل کف گرفته با دو وزن و نیم داروها بسرشند و هر بامدادی
یک مثقال می خورد و یا همین وزن گلقند تنها بوسیدن سود دارد
و نافع است صفت شیافی که اندر ابتدا آب سود دارد بگیرند
بگیرند خرق سفید ده درم فلفل سفید پنج درم اشق یکدرم همه را
باب تره بسرشند و شیاف کنند و آب پیاز و عسل کشیدن
سود دارد و آب پیاز و انگبین خوردن و با عسل در چشم

کشیدن سود دارد و زهره گرگ و زهره کشف و زهره ماهی
کی بتازی شبوط گویند با عسل کشیدن سود دارد و از سنگ
خارش گران پوست کی بروی باشد بگیرند خشک کنند و تخم
اندر کشند و عصاره بخور مریم و برگ او با عسل اندر کشیدن آب را
باز دارد و غرغره کردن باب کامه و ایارج فیقرا سود دارد
و خاصه از پس استفراغ و زهره خرس اندر بینی چکانیدن سود دارد
و هر وقت روغن بلسان کشیدن نافع آید صفت داروی
که بروغن بلسان کنند بگیرند فلفل هشت درم اقلیمیا حجاز درم
مس سوخته شانزده درم مرصافی دو درم زعفران دو درم
روغن بلسان یکدرم داروهای خشک را باب باران بسایند
و زعفران را بروغن بلسان بهم برشند و با داروها بیامیزند و ده
درم صمغ عربی سوده باهم بیامیزند گاهی با عسل بکار دارند و گاهی
باب رازیانه و زهره افعی با عسل سرشته کشیدن سخت نیک باشد
صفت شیاف کی اندر ابتدای آب و علت انتشار زرد و سفید

را سود دارد بگیرند زهره گاو یکدرم انگبین و اندر کرباس
نرم پاپاره بکتان کنند و اندرین زهره همی مالند تا همه انگبین و یکدرم از
و حل شود پس یکدرم روغن بلسان با وی بیامیزند و خشک کنند
و شیاف کنند اندر ابتدای آب نافع آید مجربست صفت
داروی مشک بگیرند سکبینج دو درم حلتیت و عرق سینا
از هر یکی شش درم شیاف کنند با عسل چند انکه کفایت باشد
صفت شیاف مرارات بگیرند زهره کلنگ و زهره کرکس و
زهره شبوط و زهره عقاب و زهره باز از هر یکی را استادانه
هر ده درمی را ازین داروها دو درم فرفیون و یکدرم تخم الحنظل
و یکدرم سکبینج همه را باب رازیانه بسایند و برشند و شیاف
کنند صفت داروی که آب را و ضعیفی بصر را سود دارد بگیرند
حب النار پوست کرده ده درم صمغ عربی یکدرم هر دو را
ببول کودک نارسیده بسایند و بچشم اندر کشند و خداوند
ضعیفی بصر را باب بسایند نافع است و خواجه ابو علی سینا

رحمة الله علیه میفرماید که مردمان معتبر زهره افعی را ازموده اند
داروی حضرت زهر نباشد ازینجا معلوم میگردد و در تجربه احتراز
نمی باید کرد در راه علاج این علت بداروهای خوردنی و بیرونی
اینست که یاد کرده آمده است بصواب و کمال چون این
شرطها بجای آورده باشند و علاجهای که یاد کرده آمده است
بصواب و کمال بجای آورده باشند مدتی درین علاج بسر برده
چون فایده ندیده باشند تدبیر آن جز به پیشکاری
نباشد و پیشکاری را یاد کنیم ان شاء الله تعالی

باب اندر در آب فرود آمدن چنان باید که چون
معلوم شد که آب تمام فرود آمده و علامتهای که یاد کردیم
که آب می توان کشیدن و گشوده شود و فایده دهد و هیچ مانعی
نباشد که ازان باز دارد چون درد سر و زکام و نزله و سرفه
و غیر آن اگر ازین معنی چیزی در راه نباشد نخست علاج آن باید
کردن و دماغ را پاک کند بداروهای که یاد کرده آمده است

دارو

و آن روز که آب کشیدن روزی باید که هیچ ابری و بادی نباشد
و هوا صافی و روشن و خوش شمالی باشد و صاحب این رنج
را اندر سایه برابر آفتاب بنشانند بر بالشتی نرم و بگویند
تا هر دو زانو خود محکم بسینه باز نهد و دستها را بزانو بندد
و خویشتن را گرد کند بدین صفت و کحال پیش او بر کرسی
بالشتی نشیند از بیمار بلندتر و اگر یک چشم بیمار درست باشد بربندد
بکرباسی نرم و غرض این چشم درست بستن آنست تا حرکت
نکند و چشم را از هر سوی نجنباند زیرا که چشم درست چنانکه
بجنبد چشم دیگر در حرکت آید و آب گشودن دشوار باشد و یکی دیگر
چیزهای که حاضر باشند از وی بپرسند چون آب کشیده
باشند تهمت آن نباشد که چشم درست می بیند و چون صاحب
رنج شرطهای که کحال گفت بجای آورد دیگری را بگوید تا از پس
او محکم نگاه دارد و کحال بدست خویش پلک چشم او بردارد
و چشم را تمام بگشاید و صاحب رنج را گوید نگاه بمن کن چنانکه میل

دیده بگوشهٔ چشم باشد که سوی بینی است و کمال سر آلت آب کش جای
بر انجا نهد که آب را خواهد کشیدن و نشان کند از بهر دو کار یکی
آنکه تا صاحب رنج را بیازماید بر درد بودن و دوم آنکه باشد
کرشان برابر لبهٔ دست پایانی باید که سر آب کش بر گوشه
چشم باشد و سوی گوش است بر سفیدهٔ چشم دو دانک یا گوشه
چشم و چهار دانک یا سیاه چشم و برابر لبهٔ تنک اندکی بالاتر
شیب تر نشاید و الت آب کش را میل باید از پس سرخ
و اگر چشم راست خواهد کشیدن آلت کش به دست چپ گیرد
و اگر چشم چپ خواهد کشیدن الت کش به دست راست گیرد و سر آلت
آب کش بر آن موضع نهند که نشان کرده باشند و بگرداند و تعمد
کند بر آلت آب کش بقوتی تمام تا آلت آب کش بگذرد و از پس
آن بباید که آلت آب کش جای کشیده پدید آمد و زمانی بر آلت
آب کش اعتماد کند بر آلت آب کش بقوتی تمام بدست دیگر دو انگشت
همین خداخوان پلکهای چشم را نگاه میدارد تا صاحب رنج

دیده نتواند گردانیدن و چون آلت آب کش گذر یافت
نظر کند تا سر آلت آب کش در زیر طبقهٔ قرنیه بید در سر آلت
آب کش تا برابر لبهٔ تنک بیارد و از وی اندر بگذرد و یکی که اگر بمقدار
نیم جو در گذرد روا باشد و اگر بیشتر درگذرد روا نباشد زیرا که
جای آب کش را ریش کند چون بدین حال برسید دنبال آب
کش بر میان الخنت خداخوان همین او کند تا اندکی جا سازد
و صاحب رنج را سخن فرمایش کو بید و بشارت دهد تا قوی دل شود
و بسیار باشد که اندرین وقت صاحب رنج خواهد که قی کند بدین
سبب باید که آن روز چاشت هیچ نخورد و اندران ساعت اگر
آغاز قی کند اندکی شراب دهد پس نعنع با شراب غوره یا شراب
انار دهد تا قی ساکن شود و پنبه پاکیزه بر چشم او نهند و اندکی
درد دهند با سپیدی دیدن گرم و اگر در میان آنکه کسی چیزی بیابد
زبر گشت صواب باشد و مقصود ازین آسایش چشم است
پس آلت آب کش را باپستگی بگرداند تا از پس قرنیه بلند کرد

سر آلت آب کشی بالای آب باشد پس دنبال آب کش را اندکی برافرازد
و ابر سر آلت آب کش فرو نشانده چون چند گاه آب فرو نشست
و بزرهای غلیه از او در خویشتن کشیده بر کنند و آلت آب کش را
بهودی بیرون نیارد و نگاه کند اگر دیگر باره آب باز آید فرود نشاند
چه بسیار باشد که درشتی غلیظ تر باشد آب را دشوار پنهان کند
باشد که تنگ تر یا غلیظ تر باشد و دشوار فرو توان نشاند و بسیار
باشد که عسری کند و ی باز آید و یکی از وصل نکند بدان موضع که نا...
پراکنده کند و هر پاره از وی بدان جانب که میل کند انجا باید برد
اگر رنج بسیار نماید آلت آب کش را هم چنان نامی باید داشت
و تیزی کش بر گوشه چشم قوت کردن تا اندکی چون بیاید تا آب
را با آن خون فرو باید نشاند و بی قصد کمال از آنکه خون پیاید
نباید رسیدن و آب عسر را با آن قدری خون فرو توان نشاند
و اگر نیز آب عسر باشد خون را هم در آن موضع نشاندن توان کرد
و با آب فرو نشاندن به قوت خون ابرا بسوز ... کنند و اگر

خون

خون را پنهان نکند آنجا بفسرد و علت طرفه پدید آید و تحلیل دشوار
بزیرد و اندران حال که آب فرو می نشانند حاجب رنج
را بفرمایند تا بیکند از راه حلق نه از راه بینی و آب
دهان بحلق فرو می برد تا بدین حرکت آب فرو سوی پل کند و
فرمان بردار تر باشد و چون کمال دید که آب فرو نشست
بپستگی میل را بپیچد و بیرون آرد و سپیده خایه مرغ و روغن گل
بهم بزند و بر پشت چشم نهد و هر دو چشم را سخت ببندد و صاحب
رنج را اندر خانه تاریک برد و بگوید تا بقفا باز خسبد و خود در خفتن
سازد و هیچ حرکتی نکند و سخن نگوید و اگر خواهد که سخن گوید به
اشارت کند و خویشتن را از سرفه و عطسه نگاه دارد و
بر رگهای شقیقه ضمادهای خشک کنند و حذر کنند تا درد سر
تولد نکند و اگر عطسه خواهد آمدن بینی را بدست بمالد تا عطسه
ساکن شود و از سرفه نگاه دارد و اندکی جلاب و روغن
بادام و طعام وی اندک باید و چیزی آشامیدن نه چیزی که بخاید

وهر روز دو بیم چشم را بگشاید و درماده را باپستکی بردارد و
پنبه را بگلاب تر کند و چشم را بدان میشوید چنانکه هیچ
زحمتی بچشم نرسد و هیچ توتیا از دست بر چشم نکند و پنبه را
بسفیده خایه مرغ تر کند و بر پشت چشم بندد و اگر روز سیم
بگشاید بهتر باشد و فرموده باشد تا گل سرخ در آب بجوشانند
و چشم را بدان آب بشوید و بیمار راست بنشیند و پشت
بدیوار باز داده و با پشت بر چپ و راست ننهاد چنانکه
همه جوانب او باشد تا بدان تکیه نکند و آسوده باشد و حرکتی
نکند چیزی سیاه بر دو فرو او نزده و اگر خواهد بعد از شش و پنج
شبینه با سرمه اندر کشد روا باشد و اگر پس از ده بیست روز
آب تولد کند اگر اماسی گرم تولد نکرده باشد باز آلت آب
کش را با جای خود برد و چه بدان زودی که ملتحمه رسته نشود
و بعضی باشد که ملتحمه نرم باشد آب کش را بر وی نیسته که بروی قوت
کند پس بمیل سوراخی پدید کند پس آلت آب کش بدان سوراخ

در بیرون درگاه باشد که بدان سوراخ گوشت افزونی برآید
بسر ناخن برای بر باید داشتن و هیچ اندیشه نباید کردن و بعضی
کحالان فرو سوی قرنیه بشکافند و آب را بیرون آرند و اندرین
راه خطری است انست که اگر آب غلیظ باشد رطوبت بیضیه
بجوی گشته بیرون آرد و ما این دستکاری کردیم و ایت اعلم
و اما خیالهای دیگر که در مقدمه آب نباشد علاجش آنست
که نخست هر یکی را سبب و علامات بداند انچه از معده باشد
بایارج فیقرا و حب قوقایا علاج کند و معده از گلشکر و افسنتین
و مصطکی و غیر ان که قوت دهد و انچه مصالح معده است بکار
آورد چنانکه در موضع خویش یاد کرده آمده و اگر معده گرم
باشد بمطبوخ هلیله زرد پاک کند و شراب انار و لیمو قوت
دهد و انچه از دماغ باشد بخارها از دماغ سوده طلی بکند و صندل
و گلاب می باید صدعبا صندل و گلاب سوده طلی بکند و صندل
و فلفل و گلاب می باید و طلی بکند نافع بود باب اندر رستن دنبلها

در لکه که بر جامه افتد اول قیر که در جامه رنگین افتد بردن آن این
نوع باشد بستانند پاره روغن شیر تخت و بجوشانند و انجا که لکه
دارد در میان آن روغن نهند انگاه در روغن بمالد و بعد از ان
پاره گل بصری تراشد و بدان جامه ریزد و چون گل بماند استخوان
سوخته گوسفند خرد سایند برو ریزد و پاره کاغذ بر بالای آن
نهند و اتوی گرم کرده بر بالای ان لکه نهند تا تمام روغن از
بر چند و بدست بمالد برود باب اندر در بردن روغن از
جامه سفید جای لکه را بصابون نیک بمالند و بافتاب بنهند تا خشک
شود و بمالند برود مجربست باب در بردن رنگهای مختلف
بلیغ یعنی لکه چند که بر چیز الوده باشد جای لکه را بسرگین شتر بیالایند
و یک شب بنهند و دیگر روز بشویند پاک شود و بعد از ان با قدری
صابون بمالند و بشویند پاک شود باب بردن موم از جامه
بروغن گاو بیالاید انگاه باب باقی گرم کرده بمالند و بصابون
بشوید پاک شود اندر بردن بصابون چون جامه بزعفران رنگ

گرد

گرد و خواهند که بردن برود بستانند زهره از صابون و باب گرم
بشوید پاک شود باب در بردن رنگ انار از جامه بهر رنگ
که باشد بردن رنگ انار رخجان باشد که بستانند صمغ عربی و در آب
کنند و ان آب را گرم کنند و بدان بشوید پاک شود باب
اندر بردن بهر رنگ باشد زهره بز و بول ادمی بشوید و
بعد از ان بصابون بشوید پاک شود باب اندر بردن لکه
بسته شده سرکه یا شراب ان قدر که تمام باشد و بجوشانند و جای
لکه در ان نهند بعد از ان بصابون بشوید پاک شود باب
بردن لکه روغن که روغن ریخته باشد بستانند ماش ترش و بول
ادمی در هم بیامیزند و جای لکه را در ان نهند و بمالد پاک شود
باب دیگر سرکه گرم و سرگین کبوتر بشوید آن
لکه که ان پاکیزه تر شود
بستانند شیر تازه و نمک بشوید و با زهره گاو و یا گوسفند بشویند
بعد از ان بصابون بشویند و باب سرد و اشنان بشوید پاک شود

باب بستانند نان گرم و آرد

نخود بیار بمالند و بعد از ان بصابون بشویند پاک شود

باب بستانند شوره و بکوبند و جای لکه

را دران نهند و پس بصابون بشویند و یکساعت بعد از ان بس

و بدست بمالند و بشویند پاک شود باب

پشمینه را بروغن بیالاید بستانند سبوس آرد جو و در آب گرم

و بدان بشویند و بکوبند دیگر دو دو دیگر پاک شود باب

از جامه اگر خود آید که موم از وی بستانند و رنگ او تغیر نیابد سرگین

گاو بمالند پاک شود باب بستانند روغن کنجد

و جای لکه دران لکه دران نهند و بمالند و بشویند برود باب

بردن داغ طلی یا تی بگیرند آب غوره و بدو بشویند برود باب

بردن زنگ از جامه باب لیمو بشویند برود باب جامه که روغن

گرفته باشد بستانند سرگین گنجشک یا کبوتر و تخم خربزه

در هم بکوبند و جای لکه را در و نهند و بمالند و پس بصابون

بشویند برود و از مجربات نوشته شد باب اندر بردن

رنگ رودناس از جامه بستانند ظرف ترش و دوغ ترش بمالند

و صابون بشویند پاک شود باب بردن رنگ توت

اندر بستانند بوره و کثیرا خرد جای لکه دران نهند و بمالند

و بصابون و آب گرم بشویند پاک شود باب اندر بردن شیر

خر توت از جامه بستانند صمغ عربی و اشنان کوفته و در وی بمالند

پاک شود و بصابون بشویند و بکوبند دو و دیگر بار پاک شود باب

اندر بردن میوه که بر جامه افتد و بود بیالاید با اشنان بشویند

پاک شود و بکوبند دو و دیگر پس صابون و آب گرم بشویند

پاک شود باب اندر بردن خبر شش که بر قندس بستانند

استخوان سوخته و خرد باید و بر روی قندس ریزد و هموار

درا بر آرد وی گرم ببندد و بپیچد و در تنگی نهد و یکشبانه

روز بعد از وی عده فرو افشانند و دست بوی نرساند اگر تمام

شده باشد دیگر باره همچنین کند تا وقتی که پاک شود باب
اندر سفید کردن مس بستانند نمک بر روغن زیت دیر بساید
بسیار تا چنانکه چون شود پس سنگ کرده بمالد و بر آتش گرم
گرداند و در سرکه ریزد تا سفید شود باب در صنعت ممنت
جوشش بستانند تخت درم سنگ قلعی سره و یک درم سنگ سکر
و نیم مس پاکیزه و زمین با قلعی بیامیزد و پس برد و درا باسیس
بیامیزد آنچه خواهد باب بساید توتیا ده درم
دار فلفل چهار درم زرده جوبه پنج درم زنجبیل پنج درم کتیرا پنج درم
هلیله زرد ماميران پنج درم نمک هندی و در بعضی نسخها سمع نوشته
هشت درم حضیض مکی دو درم زعفران دو درم شیاف میشا
دو درم مجموع کوفته و بیخته بحریره در آب غوره و آب خیار دو
سیاه سوخته پرورده پس نوبت اگر یکنوبت دیگر بحق کنند و شاف
سازند و بکار برند که نافع است صنعت حب بنفشه
پوست هلیله زرد یک مثقال تربد سفید یک مثقال مغز کل

یها

یک مثقال کتیرا دانگی نیم سوس دانگی سقمونیا دانگی
همه را جدا جدا در هاون بکوبند و به پرند بایکدیگر خلطه
کنند صنعت شیاف از برای بیاض سرگین خطاف عاقر قرحا
انزروت زنگار کف دریا انگبینه قلیا همه کوفته و با انگبین
سرشته بکار دارند صنعت شیاف حصرم که سبل و ناخنه
ناخنه را و خارش چشم را و بخار صفرایی را و پیر بارده
و نزول آب و انتشار آب دیدن و شب کوری را دارد
فلفل دو درم و نیم ماميران و صبر دو درم و نیم نیک بود نمک
هندی یکدرم هلیله زرد پنج درم زنجبیل پنج درم زرجوبه دو درم
توتیا دوازده درم نرم بکوبد پس بار باب غوره خشک
کند باز سلایه کند بوالا بدر کند والله اعلم بالصواب
صنعت شیاف اصطفطفان که سود دارد تاریکی چشم را
و ابتداء آب را و پراکندگی مو دکمرا اقلیمیا زرد و فلفل
سیاه و افیون از هر یکی چهار درم و هلیله دو درم صمغ

عربی و شیاف مامیثا انزروت یکدرم بوره ارمنی دوازده درم و
اندر نسخهٔ دیگر صبر و مر از هر یکی دوازده درم بکوبد ببیزد و بشراب
انگور شیاف کند و اندر سایه خشک کند والله اعلم
صفت شیاف ابار که سود دارد ریشهای چشم را و گری
را و ابله را که اندر طبقهٔ قرنی براید بگیر آبار سوخته
و توتیا و صمغ عربی و کتیرا از هر یکی هشت درم افیون نیم درم
بکوبد و باهم بساید و با سفیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و شیاف کنند
و بکار برد صفت شیاف احمر لین بگیرد شادنج عدسی
مغسول ده درم مس سوخته هشت درم بسد و مروارید و سادنج
هندی از هر یکی چهار درم صمغ عربی و کتیرا و مر صافی از هر یکی
دو درم دم الاخوین و زعفران از هر یکی درمی جمله را بکوبند و ببیزند
و بشراب انگوری کهن بسرشند و شیاف کنند صفت شیاف
سرخ تیز شادنج شش درم صمغ پنج درم داک دو درم روی
دو درم افیون پنج درم صبر نیم درم زنگار دو درم و نیم زعفران

درم از هر یکی نیم درم بپرورد و شیاف کنند جهت نزول آب صفت
شیاف مرارات کبیر نیک بود ابتدای آب را بگیر زهرهٔ کلنگ
و زهرهٔ ماهی شبوط و زهرهٔ بزکل و زهرهٔ خروس و زهرهٔ خوک
و زهرهٔ سگ تازی و زهرهٔ آهو و زهرهٔ کبک و زهرهٔ مرغ
آبی زهره گشاده جمله خشک کرده از هر یکی سه درم فربیون
و عاقرقرحا و سکبینج از هر یکی درمی جمله باهم بکوبد بآب بادیان
حل کند و ده روز اندر آفتاب نهد تا غلیظ گردد و شیاف
کند و بکار برد صفت شیاف که سود دارد ابتدای آب
را و خیرگی و سفیده و رقیق ببرد بگیر خلطهای زرد و زعفران و
فلفل و افیون از هر یکی چهار درم صمغ عربی و شیاف مامیثا و
انزروت از هر یکی سه درم زاج سرخ یکدرم مر یکدرم نیم
مرو را بشراب حل کنند و بکار برند صفت شیاف دیگر
شیاف زعفرانی سود دارد و سبل را و بیاض را بگیر اقلیمیای زر
قلقند از هر یکی ده درم زعفران یکدرم فلفل دو درم زاج

سرخ یکدرم و نیم نشا و نیم درم صمغ عربی ده درم بجمله بکوبد و بیخته
وشراب خمیر کنه و شاف کنه و عمل فرماید باب اندر
نقصان منی یا از ضعفی باشد یا **نقصان** آلت منی از ضعیفی
بدن یا از آنکه غذا اندک خوردن علامت آنکه از لاغری بدن بود و زردی
رنگ بدن باشد علاج تقویت بدن باید کرد و از حرکات نگاه
داشتن و اگر از آنکه کمی غذا خوردن بود غذا بیشتر باید
خوردن و خواب کردن و بلهو و لعب مشغول بودن و مدتی
ترک مجامعت کردن و اگر سببش آنکه کمی منی باشد غذا این
مرطب دادن چون حلوای ترنجبین و معجون لبوب و هریسه از گوشت
بره و بط و مرغ بریان و زنجبیل پرورده و تقلع مویز طایفی و پسته
و مغز بادام و غذا اکثر ... باید که در وی [illegible]
منی باشد **صفت معجون** که نیک بود و تولید
و تخمه را و سرفه را و سردی معده را و بادی که اندر روده گان
افتد ببرد بگیر فلفل و دارفلفل و مارمشک و زنجبیل و فلفلمویه

و دارچینی و برگ سنبل و قرنفل و سعد و قرنفل از هر یکی ده درم
زعفران شش مثقال ... یا سه مثقال ترنجبین مجوف سه درم شکر ... درم
جمله را بکوبد و ببیزد و با انگبین معجون کند شربتش دو درم [illegible]
درم نیک بود **صفت معجون** نیک بود درد جگر
را که گرم باشد و دردی سپرز را و ضعف معده را و استسقا را
و درد پهلو را که گرم باشد و آب زرد را که اندر شکم و روده گان
باشد و دردی را بعمل کند بگیر سنبل و زعفران و از هر یک مثقال مرد
تخم کرفس ... وخرو و دارچینی از هر یکی مثقال جمله را بکوبد و با تمجبین
معجون کند شربتش دو درم **صفت حب** خداوند شقاق
را طبع نرم کند و مجرور را موافق بود بگیر هلیله کابلی پوست ده درم
سقمونیا دو درم کتیرا پنج درم انجیر سی عدد در آب بزند و بپالاید
دیگر بار بجوشانند و سقمونیا و کتیرا اندر آن حل کند و هلیله کوفته بدان بسرشند
و حب سازند شربتی مرتب ده درم **صفت حب** سقل که درد
را و معده و بواسیر را ... کنه بگیر هلیله سیاه ده ... هلیله

از هر یک یک جزو مقل برابر همه و در آب حل کنند و داروها را بدان
بسرشند و حب کنند شربتی دو درم و نیم صنعت حب مقل که
باسور باز دارد بگیرند هلیله و بلیله و املج از هر یکی درم سه و کهربا
و صدف سوخته و سنگ سرگوی سوخته از هر یک پنج درم شب یمانی
دو درم مقل در آب کنند تا حل شود و داروها را بدان بسرشند
و حب کنند شربتی تر بامداد دو درم مفید است نسخه دیگر بگیرند هلیله
کابلی و روغن گاوی ده درم کهربا ده درم مقل چهار درم در آب حل کنند
و داروها بدان بسرشند شربتی دو درم مفید است صنعت حب السعال
که خداوند دق و سل را سود دارد بگیرند صمغ عربی و کتیرا و مغز
دانه آبی پاک کرده و تخم خطمی از هر یک سه درم رب السوس [illegible]
و تخم خرفه از هر یکی پنج درم مغز بادام شیرین سفید کرده و دانه
باقلی مغز تخم خیار و مغز تخم کدو از هر یکی پنج درم شکر ده درم
همه را بکوبند و بلعاب اسپغول بسرشند و حب کنند و پیوسته در دهان
میگیرند و اگر بجای آرد باقلی آرد [illegible] کنند و کهربا سوخته و پنج درم خشخاش

با

کنند اضافه کنند شاید و اگر خواهند که تشنگی بنشاند در رب غوره
بسرشند مجربست صنعت حب السعال که [illegible] و سینه پاک
دارد بگیرند بنفشه و رب السوس و پرسیاوشان و کتیرا و صمغ
بادام و صمغ عربی و نشاسته از هر یکی یکدرم مغز بادام و دانه باقلی
از هر یکی چهار درم خشخاش دو درم زعفران و اندکی تخم رازیانه یکدرم
شکر دوازده درم حب سازند حب السعال از جهت سرفه که
که شب بیشتر آید بگیرند رب السوس پنج درم فلفل و [illegible]
دانگ [illegible] و مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم کوفته و بیخته بعسل بسرشند
و حب سازند درین حب اگر تخم رازیانه و [illegible] زیاده کنند
بهتر باشد حب السعال که سرفه بلغمی را نافع بود بگیرند رب السوس
و کشمش از هر یکی پنج درم نشاسته و صمغ عربی و کتیرا و مغز دانه
کدو از هر یک یکدرم مجموع کوفته و بیخته با هم وزن نبات سفید بلعاب
دانه بسرشند و حب سازند حب السعال که سرفه گرم را نافع بود
بگیرند مغز بادام شیرین سفید کرده و مغز تخم خیار و نشاسته و صمغ

عربی و خشخاش سفید از هر یکی دو درم رب السوس ده درم باقلی
سفید کرده سه درم کوفته و بیخته بلعاب شکر بسرشند و حب سازند
صفت حبی دیگر که سرفه گرم را نافع بود دیگر بند بوست بیخ رازیانه
و تخم کرفس و بر سیاوشان و مغز بادام بیخ اذخر استادی کوفته
و بیخته بلعاب شکر بسرشند و حب سازند صفت حبی دیگر که اسهال
خون باز دارد دیگر بند بارود ثمره الطرفا و افیون راستارات حب
کند مانند فلفل با ب صمغ بسرشند صفت حبی که اسهال بلغمی باز
دارد دیگر بند هر دو قرفه و چند سه ستر و افیون راستارات و حب سازند
مقابل فلفل دو حب پانج حب سازند صفت حب المسک
که بوی دهان خوش کند و بوی چیزی که خورده باشد ببرد دیگر بند
بویا و قاقله کبار و خولنجان و قرنفل دار چینی و پوست ترنج
و برگ سبز ترنج راستارات کافور نیم دانگ مشک دو دانگ حب
کنند و صمغ عربی و از جهت کسی که پیوسته دهان او رطوبت ناک بود
یک بار در سوراخ دو نیم درم نمک هندی زیادت کنند صفت حب

برای کرخداوند استسقای حار سود دارد دیگر بند جبر دوازده
درم افیون شش درم سقمونیا چهار درم سنبل و سلیخه و تربد
مصطکی از هر یک دو درم زعفران یکدرم و نیم عاقرقرحا پنج درم
حما ما نیم درم حب سازند شربتی دو درم نافع بود باب
اندر دار و های قی و غرغره صفت دار وی که بلغم برآورد دیگر بند
اسفیدان سفید دو درم بوره یکدرم کندش نیم درم نمک هندی نیم
درم همه را بکوبند و در صد درم طبیخ شبت بگدازند و چهل درم سکنگبین
عسلی بر بنهد این تمام دو شربت صفت دار وی دیگر بگیرند
گنگرزد و حور الفی از هر یک درمی تخم ترب سه درم همه را بکوبند
و با نگبین بسرشند و در طبیخ شبت و سکنگبین عسل یا آب گرم بدهند
قی بسیار آرد صفت دار وی دیگر بگیرند ترب ده خشک کنند
و بکوبند و دو درم ما العسل بدهند صفت دار وی دیگر
بگیرند یک ترب و پاره پاره کنند و شبت بگدسته نمک هندی
یکدرم در دو من آب بجوشانند تا بنیمه آید و پالایند و قدری

سکنگبین عسل اضافه کنند صفت غرغره که دماغ پاک کند بگیرند
عاقرقرحا و دار فلفل و زنجبیل و سعتر و خردل سفید در وخانگ
و ایارج فیقرا از هر یک استار است برکه عنصل تر کنند و با انگبین بسرشند
و بعد از صد ساعت بالکاد غرغره کنند سود دارد صفت غرغره
که خداوند لقوه و فالج و صرع را سود دارد بگیرند عنب الثعلب و
عصی الراعی بجوشانند با عدس و بپالایند و بکار دارند صفت
غرغره که اماس بنشاند بگیرند تخم حلبه سی درم خرمای هندی بیست درم
انجیر خشک سی عدد در دو من آب ریزند تا به نیمن آید و بکار
دارند صفت غرغره که فرو آمدن کام باز دارد بگیرند انار دانه
ترش و مازو و سماق از هر یک استار است و بکوبند و در شیر گاو کنند یک شبانه
روز و بعد از ان بکار دارند صفت غرغره که فرو آمدن کام
از تری بود سود دارد بگیرند شبت یمانی بریان کرده سه درم
سماق پنج درم نمک طبرزد سه درم گل سرخ و تخم گل از هر یک ده درم
کوفته و بیخته با شراب رب بکار دارند مفید است صفت غرغره

دها

دیگر بگیرند رب ترب ده درم فلوس خیارشنبر سه درم آب عنب
الثعلب بیست درم با هم بیامیزند و بکار دارند صفت غرغره
دیگر که ماده خناق باز دارد بگیرند مرو شبت یمانی و زعفران و
عاقرقرحا و گل سرخ و یامران و نوشادر و بیخ سوس و شیاف
ایشا و عصاره لحیة التیس و سماق و دار فلفل و اقاقیا و پوست انار
ترش کوفته و بیخته با آب ترب بکار دارند نافع است صفت
غرغره که خناق که ماده آن سرد باشد سود دارد بگیرند تخم [illegible] سفید
و خردل و عاقرقرحا و تخم ترب و مرو حلتیت و نطرون و نوشادر
و فلفل و پودنه از هر یک استار است با انگبین بسرشند و بعد از انکه
چهار روز بگذرد با شیر گرم بکار دارند صفت غرغره که [illegible]
بگیرند سپستان انجیر بیست درم سپستان ده درم خمیر ترش پنج درم بکار
دارند نافع است باب در بیان غرغره که در اطفال
بکار دارند بگیرند تخم کتان و حلبه از هر یکی پنج درم عناب و سپستان
و مویز منقی دانه بیرون کرده و عدس مقشر و بیخ سوس و بیخ بادیانه

از هریک یکدرم همه را اندر یکمن آب بجوشانند و گل سرخ و بنفشه از
هریک یکدرم و هفت درم فلوس خیارچنبر ده درم شراب توت
یا شراب انار در وی گدازند و بدان غرغره کنند نافع است

باب اندر بیان سعوطات و لوخات و شمومات و بخورات و
قطورات سعوطات داروها باشد که در بینی چکانند و شموم داروی
باشد که ببویند و بخور داروی باشد که بسوزند تا بوی کند و آن بوی
بدماغ و علت رسد و عطوس داروی باشد که عطسه آورد و قطور
داروی باشد که بگوش و بینی چکانند یا بلته بدان آلوده کنند و
در وی نهند صفت سعوط که درد سر گرم و خشک را سود دارد
بگیرند آب کوکنار تازه کوفته و روغن نیلوفر از هریکی یک
جزو شیر زنان دو جزو بهم برنند و در بینی چکانند صفت سعوط دیگر
که درد سر گرم را سود دارد بگیرند طباشیر ده درم و بسباسه
و کافور از هریکی نیم درم زعفران دانکی و نیم همه را بپزند و اندکی
از وی با روغن نیلوفر اندر بینی چکانند صفت سعوط دیگر که درد

چشم را سود دارد بسبج کوهی و کافور اندر بینی چکانند و بهم گرفتن
چشم کودکان را سود دارد بگیرند کندش و خشخاش کمی و کندر از هریکی
یکدرم سقمونیا و زعفران و صبر از هریک نیم درم همه را بکوبند و بشیر زنان
کنند و بوقت حاجت بسایند و بشیر زنان یا روغن بنفشه در بینی کودکان
چکانند نافع است صفت سعوط که در سر بادی و بلغمی و گشتن
بر و صبر و درد کند و خشخاش و جندبیدستر و زعفران و سعتر و فلفل
و دار فلفل از هریکی یکدرم کندش ده درم مشک نیم درم همه را بکوبند
و با آب مرزنگوش بسرشند و حب کنند و در بینی چکانند صفت سعوط
که سر را بادی را ببرد بگیرند موبیاهی و مشک و جند بیدستر و زنجبیل
همه را بپزند و بیامیزند و در روغن زنبق در بینی چکانند صفت
سعوطی که سده بگشاید و درد سر بلغمی را ببرد بگیرند شونیز چهار درم
و زنجبیل و دو درم از هریکی یکدرم همه را بکوبند و بپزند و با روغن بادام
تلخ یا روغن سوسن اندر بینی چکانند صفت سعوطی که فالج و لقوه
را ببرد بگیرند جاوشیر و سکبینج و فرفیون هر دو اسفند و فلفل و دار فلفل

وانگه دو واش و حمه بند شبرو قرنفول و داستارات همه را بکوبند
و بشراب انگوری بر کنند و یک شبانه روز بیالایند و یک قطره در بینی
چکانند صفت دارویی که سکته و لقوه را ببرد بگیرند زهره کلنگ
و آب مرزنگوش با آب سداب بیامیزند و در بینی چکانند چند
شربا بالقسل سود دارد و زهره باشق و زهره کلنگ و زهره
کرکس نیک باشد و رتعد از یک عدد قرنفول با شیر زنان سوده
صفت دارویی که کند بینی را ببرد بگیرند مرو بوشانا رزنی
از هر یکی یکدرم تقبیا ازیره و سک ادرم یکی دو درم قسطار و قرنفل
از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بیرند قه شراب برکنند و بدین
دارو دالوده کنند و در بینی نهند کند بینی را زایل کند صفت دارو
که خون آمدن از بینی باز دارد بگیرند مازوی سبز و بر آتش نیم پخته
شود و از آتش برگیرند و در سرکه افکنند و ازین مازو دو درم
و زاک چهار درم بر آب شب یانی شش درم کافور دانگی
بکوبند بکمه کتان شراب برکنند و بدین دارو دالوده کنند و در
بینی

بینی نهند سعید ست صفت دارویی که ریش بینی را سود دارد
بگیرند اسفیداج ده درم مرداسنگ وحشت الفضه و سرب سوخته
منسول کرده و از هر یک پنجدرم بکوبند و بشراب و روغن مرزنگ بسایند
و بر رفته طلا کنند و در بینی نهند نافع است باب الشموم
شمومی که خداوند سرسام گرم را نافع بود بگیرند سیب و آب امرود
و گلاب و صندل را اندکی کافور بهم بزند و می بویند و بوی بید
شیت و بنفشه و نیلوفر و بوی سیب و بوی آلی سود دارد صفت
شموم که خداوند صداع سر در او فرامشی را سود دارد بگیرند
جوز بویا و شیح و قرنفل و مرزنگوش از هر یکی یک مثقال و بسایند
چهار مثقال همه را بکوبند و بر بندد یا رب اسرس شبت بر شنند
و می بویند صفت شموم که مصروع را سود دارد بگیرند سداب
و مرزنگوش و شبت چند سته می بویند سود دارد و اگر عاقرقرحا
سوده بمصروع راعطه آورد امید باشد که خلاص یابد المحررات
صفت بکوری که سده بینی را بگشاید با قلی را بسرکه ترکیده و بر آتش

انگه و سر بنجاران دارند و سک و صندل سپید سوختن و سرمه و
آن و اشتن سود دارد و سنک آسیا باتش گرم کردن و اندر سر
کرانه ختن و سر بنجار آن و اشتن سود دارد صفت کوری
کو زکام باز دارد و بگیرند سعد خشک و مرو سندروس و قسط از هر
یک یکجزو و بکوبند و ببرند و اقراص کنند و دود کنند در حال ز
کام باز دارد المطوسات صفت داروی که عطسه اندر بینی
حکاند عطسه آرد و سود دارد بگیرند کندش و خربق را سابیده
و بکوبند و اندکی اندر بینی دمند مغیبت صفت داروی که بیماری
دماغ که از سردی و تری بود سود دارد بگیرند عاقرقرحا سه
درم کندر چهار درم برگ تر بره که سه ماه در مطبخ او کنند باشد
و دود خورده باشد شش درم سقر بارسی و زراوند طویل
و دم الاخوین از هر یکی نیم درم بکوبند و ببرند و اندک اندر بینی
دمند مغیبت صفت ولادهای که در گوش چکانند صفت
قطوری که درد گوش را ببرد که از گرمی بود بگیرند روغن گل شش

درم روغن بادام شیرین سه درم خل الخمر ده درم باتش
ببرند تا سرکه برود و روغن بماند و هم گرم بگوش اندر چکانند
نافع است صفت قطوری که درد صعب را ببرد بگیرند آب
کاو ده درم روغن حری ده درم باتش کنند و ببرند تا زهره
برود و روغن بماند و یک قطره از آن روغن در گوش چکانند
نافع است صفت قطوری که مردم چون آن را که درد گوش
دارد سود دارد و سر آب خورده باشد سود دارد بگیرند
افیون یکدرم شیاف ابیض که اندر درد چشم سازند سه درم
روغن گل چهار درم خل الخمر سه درم شیاف و افیون در سرکه بگدازند
و با روغن گل بیامیزند و یک قطره اندر چکانند هم گرم نافع است
صفت قطوری که درد گوش و پالودن ریم کهن سود دارد بگیرند
دم الاخوین و صبر و انزروت و مر و کندر و خبث الحدید و زنگار
از هر یکی دو درم همه را بکوبند و ببرند و پیه با انگبین آلوده
کنند و بدین دارو اندر گردانند و بگوش فرو نهند نافع است

صفت قطوری که درد گوش را که از سردی و از باد سرد بود
سود دارد و بگیرند فرفیون دو درم برگ سداب تر پنج درم
روغن زیت پانزده درم شراب کهن هفت درم همه را
بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند و نگاه دارند تا بوقت
حاجت بکار دارند قطره قطره در گوش چکانند نافع است
صفت داروی که آماس گوش و پالودن ریم را سود دارد
بگیرند شب یمانی و فلفل سپید و نطرون و زعفران و افیون و کندر
و مر و سنبل و پوست انار از هریکی دو درم جند بیدستر یکدرم
خل الخمر ده درم انگبین ده درم داروها را کوفته و بپخته با انگبین
بیامیزند و نیم گرم اندر گوش چکانند صفت داروی
که گرانی گوش را ببرد بگیرند خردل سپید و بکوبند و انجیر علک
را بگیرند و تخم او بر چینند و خردل بدان بسرشند و فتیله کنند
و بگوش اندر نهند و اگر بوره ارمنی و فرد ما را استار است بکوبند
و با انجیر بسرشند و در گوش نهند شوخ را پاک کند صفت داروی

دیگر که گرانی گوش را ببرد که پس از بیماری پدید آمده باشد بگیرند
تخم حنظل سه درم بوره ارمنی یکدرم جند بیدستر یکدرم و نیم درم زرد
یکدرم و تخم عصاره افسنتین یکدرم فرفیون و قسط هر یک یکدرم
زهره گاو چندانکه دارو را بدان بسرشند و شاف کنند و اندر روغن
بادام تلخ حل کنند و بوقت حاجت در گوش چکانند صفت
داروی که درد گوش را بنشاند بگیرند افیون و جند بیدستر از
هریکی دو درم هر دو را بکوبند و اندر دو درم سکنجبین بیزند تا بتمام
و بگوش اندر چکانند باب اندر طلاها و ضمادها صفت
طلایی که خداوند صداع گرم را سود دارد بگیرند صندل سپید
و سرخ از هر یکی چهار درم شیاف مامیثا دو درم تخم کرنب سه درم
زعفران یکدرم افیون دو درم صمغ عربی یک مثقال همه را بکوبند
و بیزند و بعصاره کوکنار بسرشند و اقراص کنند و بوقت حاجت
بسایند و بر صداع طلا کنند صفت طلایی دیگر همه بیماریهای
گرم را که سخت گرم بود نافع است بگیرند تراشه کدو و برگ

خرفه و برگ بید و برگ خطمی و حی العالم همه را بستارات بکوبند
و بگلاب بر زنند و اندکی سرکه بر جکانند و صندل سفید و سرخ
بدان بر شنند و بر نهند که نافع است صفت ضمادی که در دی
پیطاقت بود بگیرند صندل سرخ و سفید و انزروت از هر یکی دو درم
افیون دو دانگ بآب خشخاش تر یا بآب کاسنی بمالند آن
و بران موضع نهند نافع است صفت طلای دیگر که اندر
صداع گرم را سود دارد و اندر سرسام گرم عشی کوبند روز اول
و دوم سود دارد بگیرند زرور و روغن گل ده درم گلاب پنج درم
از هر یکی پنج درم همه را اندر شیشه کنند و بزنند تا آمیخته شود و طلا
کنند اما اندر سرسام سرد روز دوم اندکی سرکه عنصل کنند و اندکی
جند بیدستر بود در افکنند و طلا کنند صفت سرسام بگیرند
عنصل و اندر سرکه سرد بریان و ساقها نهند تا ماه و درا از سر
فرود آورد و بار بر سر تر بنهند بگیرند عنصل تازه و اندر
شکن یا چینی کنند [illegible] درم بکوبند و سرکه حل کنند و طلا کنند

بعوزه

صفت ضمادی که صداعی را که از رمی سودا شود ساکن کند بگیرند
اطراف مورد تر و اطراف سرو تر و روغن سوسن و لادن
و اکلیل الملک و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی
را بستارات و انچه خشک بکوبند و بیزند و انچه تر است
و پس بکوبند و داروهای کوفته را بدان بر شنند و طلا
و اگر مورد تر نباشد برگ مورد خشک و سرو خشک بکوبند
و بیزند و همه را بآب صافی بر شنند و طلا کنند صفت ضمادی
که نافعش کشتن بود سود دارد بگیرند مورد سبز و زعفران و
قسط و صمغ و انزروت و فقه جند بیدستر و کندر همه را بستارات
بکوبند و بیزند و شراب خوش بوی که بآب آن بر شنند
و بر سر نهند صفت ضمادی که اماس بن گوش را نافع بود
بگیرند سه بطه سه مرغ خانگی از هر یکی پنج درم بهروزه و انگبین
پنج درم اشک کوفته نرم کنند و بیزند و بدان بر شنند
و بر آن موضع نهند صفت طلا که چون اندر آن ارمنی بازدارد

بگیرند آرد جو و گلنار و اقاقیا و عصاره لحیة التیس و افیون
و صندل سفید از هر یک سه درم کافور دانگی بگلاب برسرشند
و بر پشت پای طلا کنند نافع است صفت ضمادی که درد و آب
العنب بشاند بنفشه و بابونه و شبت و سبوس گندم و تخم
خطمی و تخم کتان کوفته و آرد حلبه و آرد جو و آرد گندم از هر یکی
پنج درم همه را بپزند با آب صافی بگیرند باریک بپالایند
و آب عصاره را دیگر باره بروغن بنفشه بپزند تا سطبر شود
و ضماد کنند صفت ضمادی که بر معده نهند تری بلغم کمتر کند
بگیرند سک و رامک و عود خام از هر یکی سه درم گل سرخ
چهار درم سنبل و مصطکی از هر یکی دو درم مشک دانگی
همه را بکوبند و با آب مورد کوفته یا با آب تمام برسرشند و بر معده
که خالی بود برانجا نهند صفت ضمادی دیگر که معده را قوت
دهد بگیرند سنبل و گل سرخ و مصطکی و قشور رازی کندر همه را
بپزند و بشراب انگوری خوش بوی یا با آب شب و آلو برسرشند

نافع

نافع باشد صفت ضمادی که معده سرد را سود دارد بگیرند سعد
و اذخر و قصب الذریره از هر یکی پنج درم مصطکی و سنبل
از هر یکی سه درم همه را نرم بسرشند با شراب کهنه و بر معده
نهند ضمادی که آماس را حل کند بگیرند مقل ده درم اشق پنج
درم حب بلسان ده درم تخم کرنب ده درم سنبل و مصطکی
از هر یکی پنج درم موم سه درم روغن بادام و پسته و پنجدرم
مقل و اشق را بشراب حل کنند و دارو بدان برسرشند و روغن
سوسن بدلا کنند و بر معده نهند نافع باشد ضمادی که آماس
صلب را اگر در معده باشد سود دارد بگیرند بنفشه و آرد حلبه
از هر یک ده درم گل سرخ پنجدرم سنبل و مصطکی هر یک سه درم
سعد و اذخر و قصب الذریره از هر یکی دو درم بابونه و خطمی و آرد
جو از هر یک هفت درم بلعاب تخم کتان برسرشند و ضماد کنند
وقتی که معده خالی باشد صفت ضمادی که چیزها را سود دارد
بگیرند عصاره لحیة التیس و اقاقیا و پوست انار ترش از هر یکی

پنجدرم سماق ده درم بست جو ده درم همه را باب سرد
و آب سیب و اب الی بر شنه و ضماد کنند صنعت ضمادی
که خداوند حرارت عظیم را سود دارد دیگر بگیرند ارد جو و باب
مورد بر سرشند و ضماد کنند صنعت ضمادی دیگر بگیرند نان خشک
کنه و سرکه فرغاره کنند و ضماد کنند صنعت ضمادی دیگر که بلغم
باز دارد دیگر بگیرند سک و قصب الذریره از هر یکی پنجدرم مصطکی
و افسنتین و عود از هر یکی سه درم زعفران یکدرم کافور
دانگی باب برگ مورد بسرشند و بر معده نهند نافع است تجربتی
صنعت ضمادی دیگر که جگر را سود دارد بگیرند صندل سفید
ورم بنفشه و تخم خطمی و نیلوفر دارد و جو از هر یکی سه درم
زعفران دو دانگ کافور از هر یک نیم درم موم پنجدرم روغن چندانکه
کفایت شود بسرشنند و بر جگر طلا کنند نافع باشد صنعت ضمادی
دیگر حلق بوس در معده را و جگر را اماس رحم بار تحول
سازند سود دارد صنعت ضمادی دیگر بگیرند مقل دوازده درم

مصطکی

مصطکی و اشق و صبر و سعد را از هر یکی هشت درم موم سربط
دوازده درم روغنها وباشد خشک سی درم روغن ناردین
چندانکه کفایت باشد ضمادی دیگر که جگر ضعیف را سود دارد
بگیرند صبر و مصطکی و افسنتین از هر یکی دو درم زعفران یکدرم
همه را بکوبند و باب برگ مورد بسرشند و بر جگر نهند نافع است
ضمادی دیگر که جگر صلب گرم را سود دارد بگیرند بنفشه و تخم
الماء و گل سرخ و صندل سفید از هر یک چهار درم قصب الذریره
و ساذج هندی از هر یک دو درم روغن گل سی درم ضماد کنند
و بر نهند صنعت ضمادی دیگر که جگر را سود دارد بگیرند سنبل و
درم مصطکی دو درم سعد سه درم اذخر سه درم زعفران
یکدرم قصب الذریره پنج درم مورد دو درم باب سیب با ابی
بسرشنند صنعت ضمادی دیگر که جگر گرم را و اماس را سود دارد
بگیرند زرل عنب الثعلب و بنفشه و تخم کوکی دارد و جو دارو
عدس پوست مخلب و عصاره عصی الراعی و برگ لسان الحمل همه را

سنا را است بکوبند و بر جگر نهند نافع است ضمادی دیگر که جگر
سخت را سود دارد بگیرند برگ سداب خشک ده درم بابونه
خشک سه درم بوره ارمنی سه درم اشق هفت درم بول بچه
اندر خل الخمر بگذارند و سداب و بوره بدان بسرشند و ضماد
نافع است ضمادی دیگر که ورم سپرز سخت را سود دارد بگیرند
مقل ازرق ده اوقیه و اشق یک اوقیه و آرد باقلا و کرسنه
و اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان و بابونه و سنبل و آرد ترمس
از هر یکی یک اوقیه انجیر سیاه چهل عدد انجیر را بخل الخمر
بر کنند و بدست بمالند و بعد مالیدن بگذارند و مقدار روغن
بابونه و روغن سداب بر افگنند و داروها را بدان بسرشند
و بر سپرز نهند نافع است ضمادی دیگر که درد سپرز را که از بادها بود
سود دارد بگیرند اشق و مقل و صبر و سکبینج و جاوشیر از هر یکی
یک اوقیه حلبه و بنگ کوهی از هر یکی یک اوقیه بخل الخمر
بسرشند چنانکه رسم است و ضماد کنند ضمادی دیگر که خداوند

استسقا زقی را و آب را که در خایه افتد سود دارد بگیرند
آرد جو و سعد و بنگ کو سفید خشک و بوره کرمانی از هر یکی
راسارات با آب عمانی بسرشند و ضماد کنند ضمادی دیگر که
خداوند استسقا را که از سردی معده بود سود دارد بگیرند
حماما و سنبل و قوه ماما از هر یکی ده درم مقل و اشق از هر یکی
هشت درم سعد پنج درم صبر و مر و کندر و حب البان از هر یک
هشت درم لادن شش درم سیمه و قسط و عاقرقرحا و سعد خشک
و گل سرخ و سیسالیوس و زراوند و اکلیل الملک و فلفل و
مصطکی از هر یکی پانزده درم قنار الحمار و تخم حنظل از هر یکی
ده درم همه را مانند خشک کنند و داروها را بدان بسرشند و ضماد
کنند صفت ضمادی دیگر که خداوند استسقا را که اسهال کند
بگیرند تخم حنظل چهار درم تربد و سقمونیا و فرفیون از هر یکی
هشت درم تخم شبت و نمک هندی و شونیز و مرزنجوش و فلفل و دار فلفل و زنجبیل
از هر یک دوازده درم هلیله زرد و زراوند و فلفل از هر یک

دو از ده درم بادام تلخ و اشق و حماض و شیرخشک از هر یک هفت
درم نوره و کوکرد زرد از هر یک شاتره ده درم حلبه و بابونه
تخم کتان از هر یک ده درم موم ده استار روغن گاو و روغن
بادام چندانکه کفایت بود و بر ریشه و بر معده و شکم طلا کنند
صفت ضمادی دیگر کزاز اگر سبب آن ضعف قوت ماسکه
باشد بازدارد بگیرند مورد و کندر و مصطکی و اقاقیا و شب یمانی و لادن
و صبر از هر یک چهار درم گل سرخ و پوست مورد و سماق و سک و کلناره
عصاره لحیة التیس و عفص و مامیثا و حضض از هر یکی پنج درم با برگ
مورد بر شنند نافع است ضمادی دیگر اسهال صفراوی را بازدارد
بگیرند اقاقیا و حضض و کندر و مصطکی و زعفران و سماق از هر یک
دو درم کعک بغدادی پنج استار اطراف مورد تر و اطراف
درخت آس و حب الآس از هر یکی دو استار گل سرخ یک استار
کافور نیم مثقال با آب مورد و آب آلو و روغن گل و روغن
مورد و روغن مصطکی بر شنند ضماد کنند صفت ضمادی دیگر

کرنب را بپزند و بگیرند مقل و کوهان اشتر و مغز ساق گاو
و مغز دانه شفتالو و سعتر و بیارند و بر روغن گاو بریان کرده
و زرده خایه مرغ خانگی همه را استار استار مقل را اندر روغن
با نان بر سرشته ضماد کنند سودمند است ضمادی دیگر که اماس
بواسیر را سود دارد بگیرند زیره و مویز دانه بیرون کرده و روغن
شیرخشت بر شنه و ضماد کنند مفید است صفت ضمادی دیگر که اماس سپرز
سخت باز کند بگیرند تخم کتان و حلبه از هر یک ده استار
رفت ده درم اکلیل الملک هفت درم زعفران دو درم موم
پنج استار روغن سوسن یا روغن کنجد چندانکه کفایت بود
روغن بگدازند و مقل و اشق سحیق حل کنند و همه را بهاون بر شنه
و ضماد کنند صفت ضماد اماس خایه و قضیب را اگر از گرمی بود
باشد سود دارد بگیرند باقلی و آرد حلبه و زیره کرمانی کوفته
همه را بیامیزند و آنگه مویز دانه بیرون کرده و کوفته بر شنند
و درم روغن کنند از سه بط و موم زرد و روغن بادام نه همه را بهم

برشته و ضماد کنند ضمادی دیگر اماس خایه که از باد پیدا بود
سود دارد بگیرند برگ کرنب سبز انجیر ده عدد همه را بکوبند
و ببرند و ضماد کنند مفید باشد ضمادی دیگر اماس خایه را که از سردی بود
سود دارد بگیرند آرد باقلی و حلبه و بابونه و زیره و مویز دانه
بیرون کرده بروغن شیر بخت برشته صفت ضمادی دیگر کرون
آمدن از شانه باز دارد بگیرند گل ارمنی و گل مختوم و صمغ عربی
تخم خرفه و کثیرا و گلنار و گل سرخ و عصاره لحیة التیس همه را دستاس
باب لسان الحمل برشته ضمادی دیگر که بسیار آمدن بول را که از
شکی بود سود دارد بگیرند کندر دو درم اقاقیا عصاره لحیة التیس
و انکه از هر یکی دو درم برگ مورد برشته و ضماد کنند ضمادی
دیگر که عسر البول را که از سردی بود سود دارد بگیرند سنبل و
حب الغار از هر یکی ده درم اکلیل الملک بیست درم آرد نخود با
درم تخم چرچیر دشتی و تخم ترب و تخم کرفس از هر یکی هفت جانه
فطراسالیون از هر یکی پنج درم همه را بکوبند و ببیزند و بروغن
ارد ۱۰

برشته و ضماد کنند ضمادی دیگر که بول خون باز دارد بگیرند اقاقیا
و ببرند حضض را بسایند و برگ کسنا بسایند و ضماد کنند صفت ضماد
دیگر اماس تب و بول خون را باز دارد بگیرند تخم سداب و
حلبه و تخم شبت از هر یکی ده درم شکوفه بنفشه ده درم مقل سفید
چهار درم روغن بابونه بنفشه ده درم برشته خایه بچه را سم است
و بجوشانند و طلا کنند بر آن موضع نهند ضمادی دیگر که فتق را ببرد
بگیرند جوز سرو ده عدد مرزنگوش و سداب و حب الغار و مازو و سماق
و صمغ را بسایند همه را بکوبند و بر پشم های ضماد کنند ضماد
دیگر که فتق را ببرد بگیرند اقاقیا و جوز سرو و مرزنگوش و سداب
و حب الغار و مازو و سماق و صمغ بر پشم های برشته و ضماد کنند
بر آن موضع نهند و بگذارند تا خود بیفتد کمتر از ده روز بر وی بسته
دارند و اگر حیض بر پشم بصمغ برشته روا باشد ضمادی دیگر که
حیض زنان استحاضه باز دارد بگیرند عدس مقشر و پوست انار ترش
و مازو و برگ مورد خشک از هر یک یکجزو بکوبند و ببیزند و گل

برشته و ضماد کنند بر پشت زهار ضمادی دیگر شیر زنان از پستان
کنند بگیرند آرد باقلی ده درم تخم بادرنج ده درم همه را باب
بادرنج برشته و طلا کنند صفت ضمادی دیگر که شیر را باز
گرداند بگیرند تخم بادرنج و آرد جو و آرد باقلی را بابونه و سنبل
همه را استعمال است ضماد کنند ضمادی که اماس پستان گرم را سود
دارد بگیرند نان گندم کوفته و پخته و آرد جو و آرد باقلی و آرد
حلبه و خطمی را استعمال است و زعفران همه بگیرند و زرده خایه مرغ
همه خوب برشته و ضماد کنند صفت ضماد دیگر که اماس پستان را
که از ورم بود و باشد سود دارد بگیرند تخم حلبه و کتان و کنجد
بگیرند و بیخ سوسن و بنفشه تر و سرگین کبوتر و سرگین تر و عطر دان ابنج
همه را استعمال است و روغن سرخ بند اگر حاجت بود ضماد کنند
دیگر که پستان را نگذارد تا بزرگ شود بگیرند کند یک جزو آرد
جو دو جزو همه را به سرکه برشته و طلا کنند ضمادی دیگر اصناف
را سود دارد بگیرند علک الانباط شبت و روغن سوسن از هر یکی

ن

جبت درم شداب و عاقرقرحا از هر یکی هفت درم فلفل و سیسم
و شونیز و بروده کوهی از هر یک پنج درم اکلیل الملک هشت درم
همه را در هم برشته و بر شکم و ناف و زهار رد نی کاه و که کاه و
استخوان سرین طلا کنند ضمادی دیگر که بگذارد که ناف بیرون آید بگیرند
شب یمانی سه درم مازو سه عدد و برشته و طلا کنند ضمادی دیگر که
ناف را از بیرون آمدن باز دارد بگیرند آرد باقلی و مازو دو
پوست انار ترش و پوست خایه مرغ را استعمال است و پوست خایه
را بکوبند و بیزند و دیگر باره بیزند تا جدا شود و آنگاه برشته
و طلا کنند ضمادی دیگر که تشنج عصب را نرم کند بگیرند باسته و
علک الانباط بکوبند و بیزند و بگیرند پیه بط و مغز ساق گاو
و پیه مرغ خانگی و پیه گرده یه را استعمال است بگدازند و مقداری
روغن یاسمن با این روغنها بگداخته با هم نهند و باسته و علک کوفته
بدان برشته و بدان موضع نهند ضمادی دیگر که دبل را بپزد بگیرند
خردل سفید بکوبند و انجیر فربه بکوبند و تخم اسفند اگر توانند برشته

و بروغن کتان یا روغن سوسن بمالند و برشند ضمادی دیگر داء
الثعلب کرم را بنشاند بگیرند آرد جو پنج درم میعه تر چهار درم
روغن یاسمن چندانکه کفایت بود و برشند و طلا کنند و چون خشک
شود بشویند و دیگر باره برشند و طلا کنند ضمادی دیگر که داء الثعلب
کرم را بنشاند بگیرند آرد جو پنج درم افیون سه درم با عنب
الثعلب برشند و طلا کنند و چون خشک شود بشویند و دیگر باره طلا کنند
ضمادی دیگر که داء الثعلب کرم را بنشاند بگیرند تخم خطمی و زرده
خایه مرغ و آرد جو و در سرکه و بروغن گل سه بار برشند و طلا کنند
نوعی دیگر داء الثعلب بلغمی را بگیرند موی زردانه پروین کرده و آرد
باقلی و روغن گل را استادانه بیزند و با شراب گرم و برشند و چون
حاجت آید قطره چند آب در افکنند تا نیک برشته شود نوعی دیگر
که داء الثعلب سرد را ببرد بگیرند میعه تر و چند بند ستر و فرفیون
و مرو جیره و اقاقیا را استادانه با شراب کهنه برشند و ضماد کنند
ضمادی دیگر که داء الثعلب مرکب را که از ماده آن صفرا و رطوبت بود

مدی و بلغمی بود بگیرند حضض و صندل و مر و مامیثا و زعفران از
هر یک دو درم و کرنب نخلی سوخته چهار درم با آب عنب الثعلب برشند
مفید است ضمادی دیگر که تحلیل کند و همه اوجاع مفاصل را سود دارد
بگیرند بابونه و اکلیل الملک و خطمی از هر یک پنج درم اشق و جا
و شیر و مقل از هر یکی ده درم سه کرده بر روغن ساق گاو و در روغن
گاو و انگبین از هر یک ده درم موم پنج درم روغن شبت پنج درم
سرکه پنج درم ضماد کنند ضمادی دیگر که درد عرق النسا را ببرد و همه درد
مفاصل را سود دارد بگیرند برگ کرنب و با آب بپزند و با زرده
خایه جوشانیده بپزند و با درد سرکه ضماد کنند نوعی دیگر که همه دردها
را تحلیل کند بگیرند سبوس گندم و خطمی و بابونه و شبت و آرد حلبه
و تخم کتان همه را بکوبند و بعصاره کرنب برشند و ضماد کنند نوعی دیگر
که درد عضله را که از باد باشد سود دارد بگیرند شوخ و بیه ارکاریه
پنج درم خاکستر تاک پنج درم علک البطم پنج خاکستر چوب
رز پنج درم بوره ده درم بروغن برشند و ضماد کنند نوعی دیگر

کرعرق البان را سود دارد بگیرند ریشش عار ده درم عاقرقرحا
پنجدرم قسط هفت درم سپیدان چهار درم بطرون سه درم همه را
بکوبند و ببیزند و پانزده استار زفت رومی و مقدار دو اوقیه روغن
یاسمن برکاغذ طلا کنند طلای دیگر که داءالثعلب را ببرد بگیرند فرفیون
و نقسیا و خردل سفید از هر یک دو درم بروغن زیتون بسرشند
و طلا کنند طلای دیگر که داءالثعلب بلغمی را سود دارد بگیرند زرنیخ
و سنداب از هر یکی دو درم حرتق سیاه و سفید از هر یک مثقال
موم زرد و بیست مثقال بروغن بیدانجیر بگدازند و داروها را بدان
بسرشند و طلا کنند و پس از طلا و پیش از طلا یک ساعت سر را [illegible]
در بالند طلای دیگر که داءالثعلب صفرایی را سود دارد بگیرند
کف دریا و بطرون و سرگین موش و مغز بادام تلخ سوخته و پنج
نی سوخته را استار است کل الحمر بسرشند و طلا کنند و از پس بکف
دریا و بجرقه کتان بمالند طلای دیگر که بردالثعلب سود دارد
بگیرند شهر زنان کرده سه درم پنج سنه سوخته و بندق سوخته و سرگین

نوفی

موش و بشک گوسفند سوخته و برسیاوشان و عاقرقرحا و شبح سوخته
از هر یک یکدرم در بروغن بادام بسرشند و طلا کنند طلا کنند دیگر
و شش بیرد بگیرد بادام مقشر و تخم ترب ده درم کندش و قسط
دو درم از هر یک قدری در نخل الخمر طلا کنند و باید که فصد نیز کنند و
چند بار مطبوخ افتیمون اسهال کنند نافع است طلایی که موی
روی بریزد سود دارد بگیرد لادن چندانکه خواهد و در شراب
عفص تر کنند پس گاهی بروغن موردی بسایند و گاهی شراب
هموزن لادن و برسیاوشان کوفته و پخته بدان بسرشند و در
گرمابه یا نزدیک آفتاب طلا کنند طلایی که موی بازدارد بگیرد
ابله و برگ مورد در آب بپزند چندانکه سرخ شود و بدست بمالند
و بپالایند و لادن بشراب حل کنند و نان بیامیزند و در بن
موی طلا کنند طلایی که ابتداء اصلعی بازدارد بگیرد برسیاوشان
و برگ مورد و پوست صنوبر و کندر از هر یک یک جزو و مرد و لادن از هر یکی
نیم جزو همه را بکوبند و شراب و روغن ترب بسایند و طلا کنند

طلایی که سبوسه را بر دیگر نهد آب چغندر چهل درم بود و دو درم
زهره گاو یکدرم با سکنجبین بیامیزد و سر را اندران بشوید مفیدست
طلایی دیگر سبوسه را بر دیگر نهد آرد جو و آرد باقلی و آرد عدس
و حمص را استار است و ولعاب حلبه برشند و سر را بشوید
طلایی دیگر که ریشها دلک که بر سر کودکان بر آید بگیرد زراوند طویل
و حب القصه و مرداسنگ را استار است و بروغن زیتون برشند
و طلا کنند طلایی که خارش و گر را سوده آرد بگیرند سیماب کشته
پنجدرم گندش ده درم زراوند طویل هشت درم همه را بکوبند
و بیزند و بروغن برشند و طلا کنند سه روز پس از آنکه شوید و
بشوید طلایی دیگر آزموده است جهت گر خشک و خارش خشک
بگیرند مغز زردالوی تلخ بیست درم تخم ریواج کوفته و بیخته بیست درم
نمک طعام دو درم سیماب کشته ده درم مغز زردالو را بکوبند نرم
و همه را بیامیزند و بوقت حاجت مقدار سه درم بسرکه برکنند
و اندر مقدار دو سیر خرات بیامیزند و اندر گرمابه طلا کنند و

طلا

یکساعت بنشینند پس بشوید پس از سه بار طلا کردن حاجت نباشد
طلایی دیگر که گر تر را سود دارد بگیرد گندش شش درم زراوند
طویل چهار درم حب القصه شاذنه ده درم همه را بیامیزند و بسرکه
برکنند و بروغن گل حل کنند و طلا کنند طلایی دیگر که خارش را برد
بگیرد حلبه و تخم حنظل و در آب بپزند و بسرکه حل کنند و در گرمابه
طلا کنند نافع است طلایی دیگر بگیرند آرد و با طلا و گوشت خرزهره
با تخم او و آب گرفتن را استار است بوره هم چو اندر گرمابه طلا
طلایی دیگر خارش بیش را سود دارد که اندر پوست پدید
آید بگیرند مورد و زرنیخ و سیماب کشته را استار است و بروغن
زیتون برشند و شب طلا کنند و بامداد در گرمابه بشویند طلایی
که بهق سفید را ببرد بگیرد قسط و صطبا ما و زراوند و عاقرقرحا
از هر یک یکدرم تخم ترب چهار درم گندش هشت درم بسرکه
حل کنند و طلا کنند نافع باشد طلایی دیگر که قوبا را و سعفه را ببرد و سود
دارد بگیرند تخم گندش و گوگرد و دوراج از هر یک سه درم ما بیت

ست درم مرداسنگ چهار درم کرم قز خشک کرده ده درم
کشته پنج درم روغن زیتون پانزده درم برشنه و طلا کند طلای
دیگر که برص را ببرد بگیرد شیطرج و عاقرقرحا و حضض و هزرل
و شونیز و گل تغابی و زرنیخ زرد و سرخ از هر یک را استارات
بخون بز کشن برشنه و طلا کند طلایی دیگر عسل بلا در منفعت درم
عاقرقرحا و سداب و فرفیون و شیطرج از هر یک سه درم
همه را بعسل بلا در برشنه و طلا کند طلایی دیگر که کلف را
و کنجد را ببرد بگیرد تخم ترب و تخم خربزه و آرد باقلی سرکه
تر کرده و خشک کرده و مغز بادام تلخ و قسط و اکلیل الملک
و کتیرا از استارات مجاز و بسازند طلایی دیگر کلف را دور
را ببرد بگیرد تخم خربزه و فلفل و تخم ترب را استارات و طلا کند
شب و بامداد بارد نخود و بشویند مفیدست طلایی دیگر که کنده
را که بتازی ثالیل گویند ببرد بگیرد نانخواه و شب یمانی و زرنیخ
جوجز بکوبند و بزهره گاو برشنه و بروی چند بار طلا کند طلا

دیگر که ثالیل را ببرد بگیرد نشاسته پارسی و زنگار و مس سوخته
و تخم حنظل و بوره و نوشادر و اشنان و زرنیخ و آهک آب ناکشیده
هر را استارات بکوبند و بزهره گاو یا باب صابون برشنه
و طلا کند و دو ساعت بسته دارد طلایی دیگر که سوختگی آتش
را ببرد بگیرد برگ خطمی و برگ بید خیار و خربزه و باب صافی تا
همه را شوید و از وی برگشته و جدا کنند و بنهند پس بگیرد
مرداسنگ پرورده و سفیداج و روغن گل و آب شنبر
الثعلب همه را برشنه و طلا کند طلایی دیگر که اورا ترش جوید آب
از زخم و غیران ببرد بگیرد صابون و بوره و اشنان را استارات
باب حل کنند و بر آن موضع طلا کند طلایی دیگر که خشکی و عدد
اندامها را که از افتادن خیزد سود دارد بگیرد مغاث و ش
سنخ و گل ارمنی از هر یکی ده درم اقاقیا و صبر از هر یکی سه درم
باب برگ مورد برشنه و طلا کند طلایی دیگر که حکه را سود دارد
اگر حرارتی باشد بگیرد مغاث و گل ارمنی و برگ مورد را استارات

بگوبند و بسرشند ضمادی که معده و جگر و دیگر جایها را سود دارد
بگیرند ماش و لادن و گل ارمنی از هر یک ده درم صبر و سک
و زعفران از هر یک سه درم بگلاب و آب برگ مورد بسرشند
نافع بود و اگر جایگاه عصای شیعوراب و روغن نرگس بدان بیامیزند
ضمادی دیگر آماسها و دنبلها را ببرد بگیرند خمیر ترش و روغن بنفشه
بسرشند و ضماد کنند طلایی دیگر که گوشت فزونی را ببرد شاید
و نخورد ولی آنکه توبال مس ده درم زرنیخ سرخ و حرنی سیاه از
هر یکی ده درم صمغ صنوبر سی درم روغن گل شصت درم صمغ را
با روغن گل بگدازند و داروها را بدان بسرشند و طلا کنند ضمادی
دیگر که آماسها را تحلیل کند بگیرند موم زرد یک جزو و روغن
شبت شش جزو موم را در وی بگدازند و داروها را با پیه و بدان
بسرشند و ضماد کنند ضمادی دیگر که آماسهای گرم را سود دارد
و ماده را از بر آمدن بان موضع باز دارد بگیرند شیاف ابیض
و اقاقیا و فوفل و صندل سرخ و عنب الثعلب بسرشند و طلا کنند

طلایی

طلایی که بر ناخن اثر کرده باشد ببرد بگیرند زرنیخ سرخ و شب یمانی
و گوگرد از هر یک یک جزو و رفت دو جزو و رفت را در سرکه و انگبین
بگدازند و داروها را بدان بسرشند و طلا کنند طلایی دیگر ناخن
سفید شکسته را بیفکند بگیرند دردی شراب سوخته سه درم زاج
ده درم موم سه درم روغن گل ده درم همه را بسرشند و اندر
یکروز سه بار ضماد کنند نافع است ضمادی دیگر که بوی پستانها را
کار کرد اگر در ناخن باشد برخیزد و سود دارد بگیرند خردل
و نمک را ستاره است بکوبند و بیامیزند و بر آن موضع نهند نافع است
ضمادی دیگر که ضربت گزیدن جانوران زهرناک باز دارد بگیرند
چند بید ستر و سکبینج و جاوشیر و حلتیت و کبریت و سرگین کبوتر و بوره
دشتی و نمک را ستاره است و بروغن زیت بسرشند و ضماد
کنند نافع است باب اندر تطولها تطولی که خداوند
سام گرم را سود دارد و کسی را که خواب نیاید سود دارد و تطول
داروی را گویند که آب ایزند و بسر بیماران فرو دارند و بدان

بشویند بگیرند بنفشه و تخم کوکی از هر یکی ده درم کشنک جو نیم
کوفته پنجاه درم اندر چندین آب بپزند تا نیمه باز آید و سر بخار
آن فرو دارند و اگر اندر افشاه با آنچنین کنند بهتر بود و وقت
نحس باید که سر افشاه بربسته باشد نطولی که خداوند صداع
سرد را سود دارد بگیرند بابونه و اکلیل الملک از هر یکی ده درم
شبت و مرزنگوش از هر یکی شش درم بپزند چنانکه رسمست و سر را
بخار آن بدارند نافع است نطولی که دیوانگان را سود دارد
و آن را نطول الحمقی گویند بگیرند بنفشه تر و خشک و نیلوفر و بیخ خیلی
و برگ بید تر و خشک جو نیم کوفته و برگ کوکی و تراشه کدو از هر یکی
یک کف برگ عنب الثعلب و برگ حماز و برگ بزرقطونا از هر یکی
یکدسته پوست خشخاش سی عدد و خشخاش سفید یک کف روغن بابونه
یک اوقیه بروی بچکانند و سر را بنجاران دارند بامداد و شبانگاه
و سر بدان بشویند و اگر بجای روغن بابونه روغن بنفشه کنند و یک کف
بابونه اندر نطول بپزند صواب بود نطولی دیگر که صداع سودا را سود دارد

بگیرند بنفشه و نیلوفر و سوسن و بابونه و اکلیل الملک و بابونه
و سادج هندی و قرنفل و کشنک جو نیم کوفته همه را استار استار
بپزند و سر بدان بشویند نطولی دیگر که خداوند بیماری سرد
و خشک را سود دارد بگیرند کله و پاچه بره و بابونه و اکلیل الملک
و حلبه و شبت بپزند و آب آن بر سر بچکانند نافع است نطولی
که بر سر و مهره های پشت می باید چکانید بگیرند سیح ارمنی و شبت
و مرزنگوش و برگ ترنج و سعتر و اکلیل الملک و بابونه و شتی
و حاشا و سداب از هر یک چندانکه خواهند بپزند و چنانچه رسمست
بکار دارند **باب** اندر مرهمها و داروها و صفت آن مرهم
کافوری که طرقیدن لب را و ناسور را که از سوزش بود سود دارد
بگیرند مرداسنگ سفید و سفیده ارزیز از هر یکی ده استار
بکوبند و بیزند و موم روغن کنند از دو استار موم و شش استار
روغن گل و داروها سوده بر وی افکنند و مقداری کافور
سوده در هاون باشد تا هموار شود و نافع است صفت مرهم

سرخ کردن شیافها گرم را که بر سر همه اعضا بود سود دارد و گوشت
برآورد بگیرند مرداسنگ دو جزو زرد چوبه جزو برده را
نرم بپالایند و بسرکه برکشند و بروغن گل برسرشند صنعت مرهم
داخلیون کرنم اما بیهای سرد را و خوکک را سود دارد
و نرم کند بگیرند مرداسنگ زرد ده استار بسایند و بپالایند
سره و با نیمن روغن زیتون در پاتیله کنند و ماسی نرم همچو شان
دان مرداسنگ را بکفچه اندر میان روغن می جنبانند تا
بگدازد و روغن سیاه گردد و بس نیمن لعاب تخم کتان
و ده استار لعاب اسبغول و ده استار لعاب تخم خطمی با وی
بیامیزند و بکفچه بزنند تا همه یکی شود و همی زنند تا سطبر شود چنانکه
مرا بریزد صنعت مرهم وشلیخی که به تازی مرهم الرسل
خوانند و بعضی مردم مرهم الرسل گویند این مرهم عیسی که حواریان
عیسی علیه السلام ساخته اند و داروها دوازده عدد است
از حواریان هریکی دارویی اختیار کرده اند و ترکیب کرده

اما بیهای سخت را و خنازیر را نرم کند و ناسورهای صعب را
برتق صلاح باز دارد و درد و ریش و جراحتها را از گوشت بد
و ریم پاک کند و درد بنشاند بگیرند مقل چهار جزو اشق هیچ جزو جاوشیر دو
جزو کندر سه جزو مرداسنگ چهار جزو حرتبرز دار هر یکی دو جزو
موم زرد بیست جزو روغن زیتون صد و بیست جزو و ریتیا سه
ست و چهار جزو زنگار دو جزو زراوند سه جزو زرنکا دو درم
نمک ازرق چهار درم صمغها را بسرکه حل کنند و مرده با موم و روغن
بگدازند و داروها را بدان بسرشند و در نسخه دیگر موم و ریتیا
از هر یکی چهار درم و جاوشیر و زنگار از هر یکی دو درم اشق
هفت درم و زراوند طویل از هر یکی چهار درم پیر دو مرا از هر یکی
دو درم نمک ازرق چهار درم مرداسنگ چهار درم و نیم روغن
زیتون نیمن اندر تابستان سی استار و اندر زمستان صنعت مرهم
باسلیقون بزرگ که اما بیهای سخت را نرم کند و ریم اندرون و ریم
بیرون آورد و گوشت برویاند و در شیافها بجای عصیها زنگ

باسلیقون صغیر

باشد سخت سوده باشد بگیرند موم زرد و نیم زفت شش اوقیه
مرور میانه و علک الانباط از هر یکی چهار اوقیه روغن زیتون
دو من و نیم با هم بسرشند صنعت باسلیقون کوچک بگیرند راتیانج
و زفت و موم از هر یکی راستا راست و روغن زیتون چندانکه
کفایت باشد صنعت مرهم زنگار که ریشهای کهن را خشک کند
و گوشت فزونی را بخورد و بگیرند زنگار ده درم موم و علک البطم
در میانه با روغن زیت بگدازند و زنگار بر روی افکنند و اندر
هاون بمالند تا هموار شود صنعت مرهمی دیگر که خون گنگ را بگدازد
بگیرند خاکستر چوب انجیر پنج درم شب یمانی یکدرم بوره ده
درم زفت هشتاد درم روغن زیتون چندانکه کفایت بود زفت
را با روغن زیتون بگدازند و داروهای دیگر بران بسرشند
صنعت مرهمی دیگر که ریشها را بر دیابند بگیرند مرداسنگ ده اوقیه
سوده و اندر سه اوقیه روغن زیتون بپزند تا حل شود پس بگیرند
کندر و تبرزد و موم و انزروت و دم الاخوین و زفت از

ایا

هر یک ده درم بسرشند چندانکه رسمست صنعت داروی که جراحت
تازه را بر دیابند و گوشت برآرد و بگیرند کندر و مر و انزروت
و دم الاخوین راستا راست و بکوبند و بپزند و بکار دارند
صنعت مرهمی دیگر که ریشهای بسیار که از رطوبت باشد سود دارد
و گوشت برویاند بگیرند مرداسنگ شش درم و گلنار و سپیده
بیضه دو درم دم الاخوین و زرد چوبه و شب یمانی و قلیمیای سیم از هر یکی
یکدرم مرداسنگ را بسرکه و روغن زیتون بپزند و داروها
را بدان بسرشند نافع است صنعت مرهم شنجرف که خنازیر
و سرطان و اماس صلب را نافع است بگیرند مرداسنگ
و اشق از هر یکی ده درم علک البطم شش درم موم زرد ده استار
شنجرف پنج درم روغن زیتون چندانکه کفایت بود اشق را
بسرکه حل کنند و موم را با روغن بگدازند و همه را بهم بسرشند
مجربست صنعت مرهم مقل که خنازیر را و اماسهای سخت سود دارد
و ناسور را سود دارد بگیرند زفت نیم موم پنج استار و علک البطم

پنج درم مقل بجایه درم کندر و سفیداب ارزیز و مرداسنگ از
هر یکی سه درم تبرزد پنج درم زنگار سه درم روغن زیتون چندانکه
کفایت بود مقل و تربد را بمیبختج حل کنند و موم و علک البطم
بگدازند باروغن همه را بیک جای برشنه صفت مرهم مصری
که گوشت را که ازوی ریم بسیار آید نافع است بگیرند سرکه
هفت انگبین مصفی بیست درم انگبین را با سرکه بزنند و کف
بردارند و بقوام آرند و دو درم زنگار سوده بروی برشنه
صفت مرهم خیر که ابهای سخت را نرم کند و خنازیر را بگشاید
بگیرند نمک طبرزد و زرنباد از هر یکی چهار درم خمیر گندم و سه مرغ
از هر یکی بیست درم روغن زیت چندانکه کفایت بود و آتش را
برکر حل کنند و همه را باروغن بگدازند و داروها را بدان
برشنه مجربست صفت مرهم آهک که سوختگی آتش را سود
دارد و ریشها را خشک کند بگیرند آهک را و بشویند چند بار و
در روغن زیتون برافکنند و برشنه و می مالند تا آب ازوی برود

و بروغن برشته شود و بقوام مرهم باز آید صفت مرهم
باسالی گوشت را برویاند بگیرند مرداسنگ پنج درم بسرکه بسایند
گاه گاهی بروغن گل چندانکه مرداسنگ برغنده شود و پس پنج درم
سفیداب ارزیز و اندکی کافور با وی برشنه و بکار دارند صفت مرهم
گلنار که آبله و حاکله را سود دارد بگیرند مازوی سبز و مرداسنگ
و زرد چوبه از هر یک پنج درم و گلنار و برگ مورد و عصاره لسان الحمل
از هر یک دو درم موم صافی و روغن گل چندانکه کفایت باشد صفت
مرهم سادج جهت بواسیر و شقاق مفید است بگیرند روغن بنفشه
ده درم روغن بادام تلخ ده درم عصاره لحیة التیس و طین قبرسی
و طین ارمنی و شادنج مغسول از هر یکی سه درم افیون نیم مثقال و چهار
جه موم سفید پنج درم اسفیداج دو درم زعفران یک درم را باروغن
بگدازند و باز در هاون کنند و ده درم شیر دختران در آن ریزند
و نیک بمالند تا نرم شود صفت مرهم دیگر که سر جراحت پیدا
کند حاجت به نیش نباشد بگیرند عسل و بلاذر و زفت رومی

برابر یکدیگر مرهم کنند و بر جراحت نهند صفت مرهمی دیگر اگر گوشت
مرده را بخورد و گوشت نو برویاند بگیرند زنگار دو درم انزروت
دو درم سوده و پنجه اشق را در سرکه کهنه حل کنند و در روی آتش نرم
بجوشانند با اشق و سرکه بهم خلط شود بگیرد زرنگ بگرداند بعد از ان
روغن کنجد چندانکه کفایت باشد بر سر ان نهند و دو سه کرت بجوشانند
دوا ر و را بدان بر سند مرهمی نافع است صفت مرهمی که
جهت بواسیر و شقاق مقعد نافعست بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی
و پیه کرده بز و پیه کبوتر بچه و همه را در یکدیگر بجا لند تا نرم شود
و در روزی دو نوبت بنهند مجربست صفت مرهم توتیا سود مند
بود درس عصب را و هر ریشی که در اسافل بدن باشد بگیرند کل ای
درم موم صافی ده درم توتیا سحق کرده ده درم موم و روغن
بگدازند و توتیا بران باشد و نیک بجا لند تا نرم شود مرهم
مصری که ریش کوشی که بسیار ریم بالاید و همه اندامها را نها
سود دارد بگیرند سرکه هفت درم عسل هشت درم هر دو در یکدیگر

بطنا:

بجوشانند و کفش بر دارند و بتوام آرند و دو درم زنگار سوده
در وی بر شنند و بکار دارند باب اندر داروهای
کام و زبان و علاژه صفت داروی که گرانی زبان را ببرد بگیرند
نوشادر و فلفل و عاقرقرحا و خردل سفید را استاده است سه را
بکوبند و ببیزند و بر روزی چند بار زبان را بجا لند و زیر زبان را
صفت داروی که بن زبان را سود دارد بگیرند دارچینی و [illegible]
سنبل از هر یک پنج درم سادج هندی و ما کوراه و زرراوند طویل
و تخم کرفس و تخم شبت از هر یکی یکدرم مصطکی بسباسه دو دو قرا
وانیسون از هر یکی یکدرم و مرواریده و کهربا از هر یکی دو درم تریاق
یکدرم با سه درم با شراب کهن مجربست صفت داروی دیگر
علاژه را بجای مار برد بگیرند گلنار درم شب یمانی دو درم نوشادر
و زعفران از هر یک نیم درم کافور دانگی را ملک یکدرم همه را بکوبند
و ببیزند و در صره مثل کنند و در زیر علاژه ریزند چندانکه علاژه
بگنجه نشینند و بر دارند مگر ان همچنان بدارند پس گنجه برون آورند

ولعاب خطمی و بزر قطونا دهانند آن مضمضه کنند صفت داروی که
ملازه فرو آمدن و خناق را سود دارد بگیرند جوز سرو سه درم
ملح انزروت و نوشادر از هر یکی دو درم سماق و مازو و اقاقیا
الرمان و عصاره لحیة التیس از هر یکی چهار درم شب یمانی یک درم
و حضض و کرمازو و گل سرخ و گلنار و ورد الطاطیف و شیاف
مامیثا از هر یکی سه درم قیصوم سوخته دو درم همه را بکوبند و
بیزند و عموده میل بلازه رسانند از جهت خناق و حلق اندر و مینهند
صفت داروی که دمندگی دهان را اگر از گرمی بود سود دارد و
دمندگی دهان را اساری طلاح گویند بگیرند شیاف مامیثا و کبابه
و لسان الحمل و بزر البورد و هلیله زرد و گلنار و برگ زیتون و کرمازو
و شب یمانی برابر بکوبند و بیزند و شب اندر دهان باشند نافع است
صفت داروی دیگر ثرها را که بر گوشت بن دندان برآید و
خوره را سود دارد بگیرند پوست انار ترش ده درم شب یمانی
عاقرقرحا از هر یکی هشت درم گل سرخ و سک و کرمازو و سماق

دندان

و نمک هندی از هر یکی چهار درم همه را بکوبند و بیزند و ادرس
کنند بوقت حاجت بکوبند و در باشند صفت داروی که خوره
بیخ دندان را و جرب بدن را سود دارد بگیرند مرو نوشادر و
سه درم و زرنیخ سرخ و عاقرقرحا را ستاره است بکوبند و بیزند
و بدهان اندر باشند نافع باشد صفت داروی که خون از بن
دندان بازدارد و خوره را پاک کند بگیرند زرنیخ سرخ و زرنیخ
زرد و آهک و مازو را ستاره است اقراص کنند و بوقت حاجت
در آبکی بسایند و بدان مسواک کنند و از پس آن روغن گل اندر
دهان گیرند تا سوزشی که کند بنشاند صفت داروی که سستی
گوشت بن دندان را و جنبیدن دندان را سود دارد بگیرند گلنار
و پوست انار ترش از هر یک شش درم زرنیخ سرخ و شب یمانی
از هر یک سه درم سماق از هر یک بیست درم سنبل و صلاح الاد
حرار هر یکی ده درم بکوبند و بیزند و اندر بن دندان باشند نافع است
صفت داروی که دندان جنبیدن را سود دارد و سخت کند

بگیرند مر و توتیا و شب یمانی و نشاسته و سماق و گل سرخ دو
پوست انار ترش و استخوان هلیلهٔ زرد و سک و گلنار و مازو
و کرمازو و اسپار راست بکوبند و بیزند و در بن دندان مالند
نافع است صفت دارویی که دندانهای سیاه را براید
قلقل ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم ساذج هندی
سه درم مازوی سوخته هشت درم بکوبند و بیزند و بدان
سواک کنند نافع است صفت دارویی دیگر که دندانها را از زرد براید
و سفید کرداند و بوی دهان را خوش کند بگیرند کرمازو و زنجبیل
و زند البحر و دار فلفل و قاقله از یک دو درم نمک بریان کرده
ده درم عود سوخته پنج درم سک دو درم جو سوخته هفت درم
همه را بکوبند و با هم بیامیزند و در بن دندانها باشند صفت دارویی
دیگر که درد و دندانرا خورده شده را سود دارد بگیرند فلفل
و عاقرقرحا بکوبند و تر زده بکوبند و با هم سرشته و اندر مغاکی
دندان نهند نافع است صفت دارویی که درد دندان کرم از طرف

دکاوک

ملالا باشند نیشا نه بگیرند زنجبیل و اندر سرکه و انگبین بیزند تا مهرا
شود پس بکوبند و بسایند و در کاواک نهند باب اندر
حقنها و شافهای سهل و غیره صفت حقنه نرم اندر بیماریهای
گرم و تب نیز که از گرمی بود و بگشاید ثقلها که اندر روده‌ها باشد
و خشک شده روده را و بگشاید بگیرند انجیر پنج عدد و سبوس یک کف
برگ خطمی یک کف برگ چغندر ده عدد و بیخ سوسن نیم کوفته
ده درم سپستان سی عدد و کنگر جو نیم کوفته ده درم سپستان
بنفشه یک کف ماده یک کف برگ ترنج یک کف همه را اندر
شش رطل آب صافی بریزند تا دو بهره برود و یک بهره بماند
و بپالایند و مقدار ده اسپار از وی بسایند و یک اوقیه
و نیم لعاب اسبغول و یک اوقیه روغن بنفشه یا روغن کنجد سفید
دو درم ابکامه و دو درم بوره و نیم درم نمک هندی ربع
مطبوخ افکنده و نیم گرم کنند و حقنه کنند نافع است صفت حقنه
دیگر که قولنج بگشاید و درد پشت و درد سرین و عرق النسا را و

همه اوجاع مفاصل را سود دارد دیگر بگیرند تخم کتان و قنطوریون
وشبت و خشک از هریکی یک اوقیه تخم معصفر دو اوقیه بابونه
یک اوقیه و نیم بید انجیر خشک یک اوقیه و نیم کوفته و یک اوقیه تخم
حنظل و مقل و سکبینج و تخم سداب و مغز بادام تلخ نیم کوفته از هریکی
پنج درم برگ چغندر و برگ کرنب از هریکی دو دسته کوچک برگ
سداب دو اوقیه همه را اندر شش رطل آب بپزند تا بدو رطل
باز آید و بپالایند و بنفشه دو درم یک اوقیه ابکامه دو درم بوره
و یک اوقیه انگبین و یک اوقیه روغن زیتون و یک اوقیه روغن
نان و یک درم زهره گاو و ترکیب کنند و بکار دارند صفت حقنه
که بچه بیند شکم را و بچه را که از اسهال صفراوی باشد سود دارد
بگیرند کشک جو و کرنج هر دو را با کرده نه تو بپزند و بپالایند
و برافکنند و شیاف سپیده که از بهر چشم سازند مقدار نیم درم
سوده و یک تخم مرغ پخته و حل کرده بروغن گل حقنه کنند صفت حقنه
که درد پشت را و سردی رحم را سود دارد و درطوبتها از

آورد

آورد دیگر بگیرند داشن و مقل و سکبینج از هریکی پنج درم حاوشیر دو درم
جندبیدستر یک درم تخم بادیان و کرفس و نانخواه و سپستان بزرگ
از هریکی چهار درم حلبه و بابونه خشک و شبت از هریکی یک کف
اندر سه رطل آب بپزند تا یک رطل باز آید بپالایند و یک اوقیه
انگبین و یک اوقیه و نیم روغن کنجد برافکنند و بدان حقنه کنند تا فایدت
صفت حقنه دیگر که سردی کرده و مثانه و رحم را سود دارد
بگیرند روغن بادام تلخ و روغن حبة الخضرا و روغن زیتون از
هریکی یک اوقیه روغن گاو سه اوقیه همه را با دو استار شکر
بیامیزند و بدان حقنه کنند صفت حقنه دیگر بروج الامعا را
سود دارد بگیرند گل سرخ چهار درم صمغ یک درم افیون و زعفران
از هریکی نیم درم همه را بکوبند و با آب عصا الراعی تا آب خرفه
بیامیزند و زرده خایه مرغ بروغن گل حل کنند و برافکنند و بدان
حقنه کنند صفت حقنه دیگر که قروح الامعا را و خون آمدن را
سود دارد بگیرند کشک جو و کرنج و سه کرده بزند از هریکی

پنج استار همه را بیزند و بپالایند و بقدر ار جبل درم ازوی
بپستانند پس سفیده ارزیزه و نشاسته و اقاقیا و گلنار از هریک
یکدرم و دو درم و نیم زعفران و شیاف ابیض از هریک یکدرم
زرده خایه مرغ پخته بروغن گل حل کرده و یک عدد همه را با این
مطبوخ بیامیزند و بدان حقنه کنند صفت حقنه دیگر که شحج را
و اسهال صفراوی باز دارد بگیرند اب برگ خرفه و اب لسان
الحمل و اب عصی الراعی از هریک یک اوقیه و نیم و یک سفید
خایه مرغ پخته بروغن گل حل کرده و یکدرم بر طاس پس سوخته
و نیم درم اقاقیا و چهار دانگ و دم لاخوین و دو دانگ سفیده
ارزیز و دو درم کهربا دو درم سه و یکدرم گل مختوم ترکیب
کنند و بدان حقنه کنند صفت شیاف که خون بواسیر را باز دارد
بگیرند گلنار و مازو و گل و شب یمانی و اقاقیا و صمغ از هریک
ساوی بکوبند و بکار برند چنانکه رسمست صفت حمول
که از برای درد بواسیر و رحم نافعست بگیرند صمغ دو درم و نیم

و نیم

و تخم بط و افیون را استارا است بکوبند و برپاره شم حمول
سازند صفت شیافی که قولنج را بگشاید بگیرند اشق و مقل
و سکبینج و جاوشیر و نمک هندی و تخم حنظل و بوره و سقمونیا
و حب النیل و تربد را استار را ست صمغها را با اب سداب
حل کنند و داروها خشک را بکوبند و بیزند و بدان بسرشند و بکار
دارند صفت شیاف که قولنج را بگشاید و اندر بیماریها گرم
سود دارد بگیرند بنفشه پنجدرم تربد و سقمونیا از هریک سه درم
بوره سه درم نمک هندی دو درم رجبین و فانید از هریک پنجدرم
جبین را باتش نرم کنند و فانید را بکوبند و با داروها خشک
کوفته و بیخته با رجبین بسرشند و شیاف کنند صفت که زحیر را و درد
را قرار ساکن کند بگیرند زعفران و کندر و حضض و مرار از هریک
یک جزو و افیون دو جزو همه را بسایند و شیاف کنند
و بکار برند صفت شیافی دیگر که قولنج را بگشاید بگیرند نمک
سرخ ده درم مقل ده درم بوره و خطمی از هریک سه درم

شیاف

زهره گاو یکدرم تخم حنظل و سقمونیا از هر یک یکدرم همه را بسرشند
و شیاف کنند صفت شیاف لواق فی المثانة القروح چهار اسفیداج
و کندر و انزروت و صمغ و نشاسته و افیون ودم الاخوین
مالویه محدد شیافها کنند صفت ضمادی در شابه نشند از اول
خورد برو سداب و جوزبج و سنبل و مرزنگوش و تمام فسطی و
برگ ترب و شلغم و نخ و بابونه و کرنب و شبت درهم بزنند
و در ان اب نشینند و درعابه نما و کنند صفت حمول که حیض
فرود آورد و در کتب آورده که حمول آزموده است برگی
که هشت سال بود که حیض ایشان بسته بود گشاده شد بگیرند
مرد بودینه کوهی از هر یکی چهار درم صفت روغن که موی
برآمدن را منع کند بگیرند امله و برگ مورد و با آب بپزند
تا خمر شود و یک رطل زیت انفاق بگیرند آب امله و مورد را در
برند تا آب بسوزد و بار یک رطل لادن شراب حل کرده
در رو حل کنند و بموی در مالند نافع است صفت روغن شونیز

که فالج ولقوه و شنج را سود دارد بگیرند شونیز چهل درم مغز بادام
تلخ شصت درم همه را در یکدیگر بکوبند نرم و در روغن بردان
اور نهند و در گردن و مهرها پشت مالند صفت روغن که درد گوش
را که از گرمی بود سود دارد بگیرند روغن ده درم روغن بادام
شیرین پنجدرم خل الخمر سی درم پیاز نیم مد بجوشانند تا سرکه برود
و روغن بماند و در گوش چکانند صفت روغن که درد گوش
را که از سردی بود سود دارد بگیرند جند و مر و مصطکی و حضیض
و جندبیدستر و زهره گاو از هر یک یکدرم کترا پنجدرم روغن
بادام تلخ بیست درم شراب کهن با روغن بادام بیامیزند
و با آتش نرم بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند و بپالایند
و بگوش اندر چکانند نیم گرم صفت روغن مصطکی که استرخا را
و ضعف معده را سود دارد بگیرند روغن کنجد پنجاه درم
مصطکی و راسن از هر یکی پانزده درم را نیم کوفته کنند و با روغن
اندر شیشه آبگینه کنند و با شکنگبین بر آب کنند و در میان

ویک درازه برند و آتش کنند تا آب بجوشد و گرمی شده برند
همچنان آتش بکنند که مصطکی گداخته شود و بعد از آن گرم می کنند
در معده می مالند صنعت روغن مسوه که رحم گرم کند و مثانه سرد
را گرم کند و اما سپهای سرد را سود دارد و بگیرند روغن کنجد
یکمن سه چهار استار اندر آتش نرم اندر روغن بگدازند و نگاه
دارند صنعت روغن افسنتین که معده و همه اندامها را قوت
دهد و گرم کند بگیرند روغن زیت بادام تلخ یا روغن زرد از شیر
یا روغن جوز هرکدام که حاضر توان کرد و یکمن افسنتین رومی ده استار
و نیم در سه من آب بجوشانند تا به نیمی باز آید در روغن بریزند
و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند اگر تازه بود چهل
روز با روغن در آفتاب بنهند و بعد از آن بکار دارند
صنعت روغن فرفیون که همه دردها را که از سردی بود سود
دارد و زایل کند و خداوند فالج و عرق النسا و استرخا را
سود دارد بگیرند قسط ده درم جند بیدستر پنج درم بوره نکوی

ده از ده درم عاقرقرحا هفت درم کندش چهل درم مویزج
سه درم همه را نیم کوفته کنند و در چهار صد درم شراب انگوری
بپزند تا ثلثی بماند و هم وزن آن روغن چیزی با روغنی دیگر از
روغنها با آن بیامیزند و بپزند تا شراب برود و روغن بماند پس
بر هر درم روغن دو درم فرفیون پاره در افکنند و یک جوش
بدهند و بر دارند و بکار برند صنعت روغن شاهسفرم که درد
زانو و درد همه بندها را زایل کند بگیرند آب شاهسفرم یک جزو
و روغن کنجد هم جزو با آتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
چیزی از این روغن از پنج مثقال تا ده مثقال اندر نخود آب که زیره بر سر آن
در آن ریخته باشد نافع باد صنعت روغن لاله که معده سرد را
گرم کند با پیه بط و پیه مرغ طلی هیچ زایل بگیرند لاله که اورا شقایق
النعمان خوانند و برگهای آن از نبات جدا کنند و ده اوقیه
در روغن زیت یک رطل در شیشه کنند و چند روز در آفتاب
نگاه دارند نافع باد صنعت روغن که موی را نگاه دارد

در سرکه کنند و آنچه ریخته باشد بیاورد و از ریختن نگاه دارد دیگر بهه
مازو و هلیله و برگ مورد و سازج هندی و حماما و اقاقیا لطف
و قسط از هر یکی ده اوقیه لادن یک اوقیه زعفران یک اوقیه
حرزانم اوقیه روغن زیتون یا کنجد خالص یک رطل نه اوقیه نیم
رطل شراب سه رطل داروها نیم کوفته کنند و اندر شراب کهنه شبانه
با شراب برده و روغن بماند و هر شب موی را با آن روغن
چرب کنند و صباحی بطبیخ مورد می شویند و اگر خواهند که موی سیاه
شود مازو و اقاقیا نافع است صنعت روغن گل بادام معتدل بود
در پرورده و حرارت دماغ و ابتدای ورم را و قوت دماغ
بدهد و فهم بیفزاید و اسهال مراری ببندد و درد سر که از گرمی
بود زایل کند چنانکه با آب زنند و قدری سرکه اضافه کنند خارش
اندام را ببرد و چون روغن بنفشه بگیرند بجای بنفشه ورق گل
صنعت روغنی که موی را ببرد بگیرند آهک ده مثقال زرنیخ ده مثقال
قلیا ده مثقال کوفته در یکدیگر بیامیزند و یک چهاریک روغن کنجد

بر وی کنند ده روز رها کنند روز چهارم در پاتیله کنند و بجوشانند
تا روغن زرد و بر روی آید و در موی مالند که موی را ببرد صنعت روغن
بابونه و حلبه گرم و خشک بود دفع را که در رود و [illegible] بود و گرم بود و در ماه اعتدال
و مسکن جذب و محلل با جذب بگیرند روغن زیت یا روغن کنجد یمین
سر بابونه ده اوقیه تحلیل قدری در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نگاه
دارند و روغن گل و روغن یاسمن و روغن زنبق و روغن خیری و امثال
این تمام گل را با روغن در آفتاب نگاه دارند چهل روز و بعد از آن
بکار دارند نافعست صنعت روغن خشک که گرمی و بول را کم کند
و گرده و مثانه را و قوت باه زیاده کند و مجاری بول را پاک کند
بگیرند روغن کنجد و شیر گاو و خشک تر کوفته و تخم تره از هر یکی
سه رطل خایه را بکوبند و بپزند و زنجبیل نیم کوفته چهار درم اضافه
کنند و نیک بپزند و پالایند و یک چهاریک روغن اضافه و آب
خشک و شیر گاو را باتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند
خوردن و طلا کردن نافع است صنعت روغن پیه انجیر ساده

مسهل بلغم بود و اعصاب را از رطوبت لوح پاک کند و در چشمها استعمال
کنند بگیرند بیدانجیر و بریان کنند و نرم کنند بهاون و در آب بجوشانند
و کف آن بیگیرند تا روغن صاف پیدا شود صفت روغن
ترب مانند روغن زیت بود و گرم تر از روغن بیدانجیر بود و نافع
بود جهت باد سرد که در گوش بود و بگیرند آب ترب سه جزو و روغن
کنجد یک جزو و باتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند صفت روغن
شبت که اماسهای صلب را و سردی را تحلیل کند مانند کهربا بود بگیرند
روغن کنجد یکمن تخم شبت و تخم خشک ده اوقیه با هم بکوبند و در آن اندازند
شیشه کنند و چهل روز اندر آفتاب نهند صفت روغن سداب که گرده
و مثانه و رحم سرد را سود دارد و درد پشت و استرخای
عصبها را سود دارد و بگیرند روغن کنجد دو من برگ سداب
بر چهار اوقیه با آب صافی یکمن باتش نرم بپزند تا آب برود
و روغن بماند و بالا نهند صفت روغن زعفران که علت
بواسیر را سود دارد و بگیرند روغن زرد آلو ده درم سبعه

یکدرم

آجر

یکدرم مقل دو درم مقل را و همه را با روغن حل کنند و طلا نمایند نافع است
صفت روغن آجر که آنرا دهن المبارک گویند و گرم بود از خلط
سفید بود و در مرضی و علتی که سبب آن از سردی بود و نهایت
سودمند بود بگیرند آجر سرخ آب ندیده و پاره پاره کنند هر کدام
مقابل یک بادام و در آتش اندازند تا گرم شود و در زمان
روغن زیت کهنه اندازند و بعد از آن بیرون آورند و نیم کوفته کنند
و در شیشه را در گل حکمت گیرند و خشک گردانند و آجر نیم کوفته در آنجا کنند
و سر شیشه را بلیف با موی اسب بگیرند چنانچه از شیشه بیرون نیاید
و شیشه را باز گونه در آتش دان نهند چنانکه روغن بیرون آید
و روغن بید و گندم و شونیز باین طریق گیرند و این روغن وضع
عملها کنند و وضع افیون دهند را بیخ و نافعست که ضماد آجر ابو علی
سینا ساخته من بر یاران ساختم و از سود و دارد و نفعهای
بسیار یافتم و در اقوت دهد و قوت باه دهد و زیادت کند
و منفعت معجونهای دیگر یاد کرده اند است بیکبد بود است

ترنج حیطا ما ومر وحب بلسان آره برگ ها ورکنبویه ودرونج از هر یکی
چهار درم مشک تبتی وعنبر از هر یکی یکدرم عود هندی دو مثقال کافور
ریاحی نیم مثقال نسطه ودارچینی دو درم زعفران ومازریون وا
از هر یکی سه درم دوقو ومیوه وفطراسالیون از هر یکی دو درم
تخم بذر الجرجیر وتخم شلغم وتخم کندنا ولسان العصافیر وحب فلفل
از هر یکی دو درم افیون پنج درم همه را بکوبند وبا انگبین بسرشند
چنانکه رسم است پس از شش ماه استعمال کنند معجونی که حیض
بند واگشاید ودرد را دور کند وبچه مرده بیرون آورد دیگر تخم
مرو دارچینی از هر یک دو درم برگ سداب وبرگ بودنه
کوهی وتودری ودانک طراثیث وحلبت وسکبینج وجاوشیر از
هر یک سه درم ایهل ده درم با انگبین مصفا بسرشند شربتی
سه درم اندر طبیخ خرما اندکی اوقیه روغن کنجد بدهند نفخه
معجون برودکر قولنج بگشاید وبادهای غلیظ را بگشاید وبچه
رحم وبراموش کاری را وعلتها نازا اگر حامله باشد واز

سردی

سردی بود وسوء دارد نافع است بگیرند فرفیون وعاقرقر
حا وسنبل وزعفران از هر یکی هفت درم افیون وبزر البنج
الابیض از هر یکی پنج درم با انگبین بسرشند وپس از شش ماه
نگاه دارند معجونی بود دیگر که درد معده وجگر وتهیگاه بسب
ریحا را سود دارد بگیرند بودینه کوهی وبودینه دشتی وفطر
اسالیون وسیسالیوس از هر یکی پنج درم تخم کرفس وبادیان
وحاشا از هر یکی چهار درم کاشم پانزده درم فلفل سیاه چهل وچهار
درم با انگبین مصفی بسرشند نافع است معجونی دوری که حاد و
درد معده وجگر را سود دارد وبادها بشکند بگیرند سنبل وجا
وسنبل وتخم رازیانه وتخم کرفس وانیسون وسیسالیوس وحب
پیستره وتخم شبت وزراوند طویل ومصطکی واسارون کود
راستا راست با انگبین مصفی بسرشند نافع باشد معجون نمک
هندی معده را پاک کند وقی باز دارد وخاصه قی بلغمی وسودا
زایل کند بگیرند هلیله سیاه وانده کابلی واسطوخودوس

از هر یکی پنج درم افیمون چهار درم بلیج سطلی دو درم ایارج فیقرا ده
درم غاریقون چهار درم با انگبین بسرشند شربتی سه درم در آب
نیم گرم بیاشامند نافع است معجون خمیر که فالج و لقوه را
سود دارد و همه بیماریهای بلغمی را ببرد و بر عضو معلوج طلا کنند
سود دارد بگیرند افیمون و غاریقون و جند بیدستر و فرفیون
دارچینی و دار فلفل و سنبل و زنجبیل و زعفران همه راست بارات
بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یکدرم مفید است معجون فیقرا این ازرد
مه چون آرزوی گل و نمک و انگشت و مانند آن برد و خداوند
درد سر را سود دارد بگیرند ایارج فیقرا دوازده درم هلیله
کابلی و هلیله و امله از هر یک ده درم نمک سطی دو درم با انگبین
بسرشند شربتی دو درم تا سه درم نافع است معجون مقل که بادها
بواسیر را و بادی را که در روده باشد بشکند و اما پس متعد را
که چون آمده نافع است بگیرند هلیله کابلی و هلیله و امله و تخم
سپیدان و سپیدان خردل بکوبند و تخم گندنا و تخم شاهسفرم

از هر یکی پنجدرم مقل پنجاه درم مقل را آب کنند تا حل کند و داروها را
بدان بسرشند شربتی دو درم معجون رب که خداوند ضیق النفس
بلغمی را و سرفه بلغمی را و خلط غلیظ را از سینه و شش پاک کند
بگیرند رب سوس و زوفا خشک و پرسیاوشان از هر یک ده درم
فودنج و فلفل و تخم خطمی و تخم کتان سپید و بنفشه و بادام تلخ و زراوند
گرد و تخم انجره از هر یک پنجدرم با انگبین بسرشند شربتی سه درم
اندر طبیخ زوفا بدهند نافع باشد معجون فرهی این معجون را خواجه
بو علی سینا ساخته است بگیرند خشخاش و کوزه و بهمن سرخ و سپید
و زرنباد و کثیرا و کهربا و تخم خشخاش از هر یکی سه درم همه را بکوبند
و بروغن گاو بریان کنند و دو من مست گندم با آن بیامیزند
و یکمن شکر طبرزد هر روز بیست درم ازین معجون بسرشند و
و روغن شیر تازه و پیه و حلوی سازند با عسل و روغن گاو و بر آن آنکه
از کوهان برآمده باشد بخورد نافع است معجون مدو را این
معجون در امر مجامعت فعل عجیب بکند بگیرند تخم گندنا و تخم شلغم

وتخم پیاز و تخم ترب و تخم سپست و تخم بلیون و مغز جلغوزه دو
مثقال و فلفل و برزیدان و قسط شیرین و نوادری از دو
لسان العصافیر و شقاقل و بهمن و دار فلفل و حب الرشاد و حلتیت
و فرفیون از هر یکی شش درم مجموع کوفته و بیخته با سه چندان عسل
بسرشند شربتی سه درم با شیر بادام یا با شیر تازه معجون انانا اکبر
سود مند بود جهت مرضها جگر و درد شکم و ریشها روده و سپرز
و درد اعصاب و درد گرده و دشواری نفس سرفه که
از کثرت رطوبت بود که در سینه جمع شده باشد ناسور را
نافع بود گر بران طلا کنند بگیرند زعفران و مر و فرفیون و خشخاش
سیاه و سنبل الطیب و اصل غافث و جگر گرگ و سر بز کوهی سوخته
از هر یکی یکدرم کوفته بسرشند و در ظرف چینی یا کاشی کنند و بعد از
شش ماه استعمال کنند صفت انانا کوچک سود مند بود جهت
درد جگر و سرفه و درد معده و ریش سینه و جهت دفع بلغم
غایت نافع است بگیرند میعه تر و مر صافی و زعفران و قسط

بیخ و سنبل و لسان و افیون و سلیخه از هر یک پنجدرم عصاره
غافث و بیخ غافث از هر یک پنجدرم مجموع کوفته و بیخته با
چندان عسل کف گرفته بسرشند و در ظرفی چینی یا کاشی کنند و
استعمال بکنند صفت برشعثا از نسخه حکیم ابوالبرکات و سود
مند است جهت مرضهای قلبی از همه نوعی و درد معده که
از باد گرم و سپرز بود و مالیخولیا و استسقا و درد چشم
و درد دندان و درد گوش را نافع بود و خفقان را زایل گرداند
و قوت دل دهد و گرمی مزاج و خشکی و سردی مزاج
را نافع بود و بیخوابی را زایل کند و در بوس اثری عظیم دارد
و صرع و فالج و مفاصل را سود دارد و دفع سرعت انزال بکند
بگیرند فلفل سفید رجا و شیر و تخم بنجشک و فوه و بذر البنج کبود
از هر یک ده درم زعفران و زراوند طویل و حبطانا رومی
و سنبل الفار و شوی کرده و خردل کرده و خانجه رستم آست
و عدد از هر یکی چهار درم و حب الغار و افیون و مر از هر یکی

دو درم جند بیدستر و فرفیون از هر یکی یکدرم
مجموع کوفته و بیخته بس کف کرفته بسرشند و بعد از آن در بان و
کنند و نیک بکوبد و در ظرف چینی یا رصاصی و بعد از شش ماه استعمال کنند
نسخت شیاف کحل الذهب از نسخت خواجه حکیم ابو البرکات بغدادی
بگیرند مرد و صبر و زعفران و کندر از هر یکی مثقالی کل سرخ بی تخم و اقاقیا
از هر یکی نیم درم سنگ بپزند و باب [illegible] ازیانه بسرشند و شیاف
کنند **شرابی** که منفعت کند چشمی که آب بسیار آرد **بگیرند** اروا
ی درم سنگ عناب صد درم سنگ مرد و در دیگی کنند و یکمن
آب درش کنند و میجوشانند تا بصد درم باز آید پس فرو گیرند
از آتش تا سرد شود و بدست بمالند و بپالایند و پنجاه درم سنگ شکر
سفید بروی نهند و دیگر باره بآتش نرم یک جوش بجوشانند که این شراب
نفعی عجیب است **شیاف کحل الذهب** از نسخت رییس ابو القوم ابن الحسن
الکحال النیسابوری **بگیرند** اشق سه درم سنگ عنزروت پنج درم
سنگ کندر و ده درم سنگ زعفران دو درم سنگ اشق را حل

کند

کند باب شنبلیده و دارو های دیگر کوفته و بیخته بوی در آمیزند
و شیاف کنند و بکار برند و چون از ریم پاک شود حاجت آید
بشیاف ابار تا کوشت برویاند و موسار [illegible] باز دارد و حفر را
و اثر ریش ناپدید کند **نسخت شیاف ابار هم از نسخت او**
بگیرند ابار سوخته و سرمه و سفیده ارزیز و روی سوخته و
توتیا و قلیمیا سیم و نشاسته و صمغ عربی و کثیرا از هر یکی ده درم
افیون ده درم کندر و عنزروت از هر یکی دو درم خون [illegible]
و شان یکدرم سنگ و نیم بپزند و بسفیده خایه مرغ بسرشند و
شیاف کنند **سفت زرور زرد** هم از نسخت وی از بهر جرب و سبل
بگیرند عنزروت ده درم سنگ خضض کی و صبر و زعفران از هر یکی
دو درم هر یکدرم بسایند و بکار برند **از بهر دمعه هم از نسخت او**
توتیا دو ی بسد هلیله زرد صبر از هر یکی دو درم فلفل نیم درم بسایند
و بیزند و بکار دارند **از بهر غرب هم از نسخت او** بگیرند صبر و کندر و
عنزروت و خون سیاوشان و کلنار و شب یمانی از هر یکی دو درم

زنگار نیم درم بسایند و برشته شیاف کنند و بآب می‌سایند
و در چشم می‌چکانند تا خشک شود و بکمال صحت شود طلی از بهر
توحلة العین بگیرند صبر و حضض و اقاقیا و عصاره لحیة التیس باب
و بگلاب طلا کنند و بر نعافچینه صفت ذرور بیاض از نسخت
خواجه ابوجعفر استعمال کرده است و مجربست بگیرند بوالعب
دو درم کف دریا و پوست خایه مرغ از هر یکی درمی شنج پرورده
مثقالی نبات درمی زعفران نیم درم عنزروت جلالی درمی بسایند
و بکار برند صفت ذرور دیگر که بیاض قوی را سود دارد از نسخت
وی مجرب بگیرند مسحقونیا بوالضب و کف دریا و زنگار سپاهانی
و سرطان بحری و بوره ارمنی و شنج پرورده و شکر حجازی از هر یکی
درمی توتیا هندی ده دانه فرندی مامیران چینی پوست خایه اشتر
مرغ زعفران از هر یکی نیم درم جمله را بکوبند و در آب وج بپرورند
سه بار و بس خرد بسایند و بوقت حاجت چند جوی در چشم کنند
شیاف آبار ز خواجه ابوجعفر که بیاض از چشم ببرد کحل نافع فی بوسید

که در پلکهای کهن باشد و بسایند و بحریر بیزند و برابر وی
شکر طبرزد در وی نهند و بکار برند و باید که چون از گرمابه بیرون
آمده باشد این دارو را بر سفیده کنند نافع بود ان شاء الله تعالی
صفت کحل زعفرانی آبار دو درم روی سوخته دو درم
توتیا سره از هر یکی درمی شادنج دو درم قلیمیا نیم درمی صمغ
عربی و کثیرا از هر یکی دو درم عنزروت اسفیداج از هر یکی
درمی افیون نیم درم کحل نافع درد کهن را و خیرگی و گرانی
اجفان و آب ریختن را و ضعف بصر را بگیرند شادنج ده درم روی
سوخته شش درم بسد و مروارید خرد و شنج سوخته از هر یکی
سه درم صمغ عربی و کثیرا و مر از هر یکی پنج درم زعفران یک درم کهربا
دو درم سفیده ارزیز پنج درم خون سیاوشان دو درم کوفته
و بیخته در چشم میکشند صفت کحل زعفرانی نافعست جرب را و خارش را
و تاریکی را و سداق را و شب کوری را و سبل ناخنه را بگیرند
زعفران سنبل از هر یکی دو درم دارفلفل یک درم فلفل سفیده از هر یکی

دنیم نوشادر نیم درم تازه سه درم بپزند و پالایند و بکار برند کحل
نافع مرتار یکی چشم را و خارش را و آب دویدن را بگیرد شنج
پنج درم خون سیاوشان یکدرم روی سوخته دو درم ساذج هندی
نیم درم سنبل یکدرم مازو دو درم قاقله بزرگ نیم درم مشک و کافور
نیم دانگ خرد بسایند تا همه یکی شود حکیم با [illegible]
صفه اغبر که نافع است جرب را در جفنها واقع میشود و ریش و
وسبل نو و کهنه را و این نسخه بغایت مفیدست توتیای کرمانی
سنج سوخته شسته از هر یک خرد بابا بنات سفید چهار یک جزو
و مجموع را بکوبند و به بیزند تا همچون غبار شود و استعمال نمایند
صفه اغبر لولوی که سابق اختیار کرده است مروارید ناسفته
توتیا شسته از هر یک ده درم نبات سفید پنج درم مجموع
بکوبند و به بیزند همچون غبار و استعمال نمایند بغایت مجرب
و مفیدست صفه بزرو و کافور لحته که دارد و اکرم استعمال نماید
ست بیضه مرغ شسته پنج شسته سفیدشا پسته از هر یک

دو درم طباشیر شش درم مجموع کوفته و بیخته بحر مرغل نمایند صفه
جلال که سابق اختیار کرده انزروت شسته چهار جزو صمغ عربی دو جزو شیافه
ارزیز اقلیمیا نقره اثمد از هر یک جزو مجموع شسته و خشک کرده
کوفته و بیخته همچون غبار و استعمال نمایند صفه که برود و دو درم
نافع است سلاق و دمعه و تیرگی که در چشم واقع میشود مجموع جزها
توتیا و هلیله زرد از هر یک پانزده درم زنجبیل هشت درم و نیم
دار فلفل سه درم و نیم زرد چوبه پانزده درم نمک هندی
از هر یک دو درم مجموع را بکوبند و بیزند بجوید و در سازند
باب غوره تازه در شیشه بزیاده کاسه چینی و بگذارند تا هشت
شبانه روز و خشک کنند و استعمال نمایند بغایت مجربست
در امراض که دیگر رفته صفه برود حکیم دیگر نافعست کثافات
کرم گرم و ادمعه و مفیدست سلاق را و کرمی چشم را و بغایت
عجیب النفع است توتیای شسته را باب غوره تازه به
پرورند هشت شبانه روز و بعد از آن نیک بکوبند و استعمال

نمایند صفت دوائی دیگر نافعست سبل را و چشم را قوی گرداند شیاف و درد
اشقر با توتیای هندی یا توتیای کرمانی شسته و توبال
مس و شنج سوخته شسته از هریک جزو مامیران چهار یک جزو
مجموع را باید کوفت و باید بیخت بحریره صلایه کرده استعمال
نمایند صفت دوائی دیگر نافعست تاریکی چشم را قوی گرداند چشم را شیاف
رطوبتها و منع کند شحمه وی اقلیمیا طلا توبال مس توتیای هندی
سرطان دریایی سوخته شاذنج هندی شسته صبر اسقوطری مس
سوخته شاذنج هندی فلفل سیاه فلفل سفید دار فلفل نوشادر
از هریک یکدرم زعفران دو درم فرنجمشک نیم درم مشک قیراط
مجموع را بکوبند و بیزند و نیک صلایه کنند و استعمال نمایند
بغایت نافع است و شافی بره و حصرم نافعست سلاق و رطوبت
و جرب و سبل و دمعه را منفعت دهد توتیای کرمانی چهار درم زرد چوبه هلیله
زرد زنجبیل از هریک ده درم دارفلفل مامیران از هریک چهار
درم مجموع را بکوبند و بیزند و با آب غوره بپرورند و خشک

سازند

سازند و باز بکوبند و بپرورند تا چهار بار و بعد از آن عمل
نمایند اغبر سفید است سلاق و تاریکی چشم را منفعت دهد توتیا ده درم شنج
دو درم مروارید ناسفته دو درم پوست بیضه مرغ دو درم
نیم نبات مصری دریا از هریک درمی ما ذ خلط سازند و کحل
سازند و استعمال نمایند صفت برود احمر نافعست ورد و سبل را
و سبل ... است و سفید شاذنج سه درم مس سوخته چهار درم
باهضا دو درم حضض چهار درم صبر چهار درم توتیا دو درم
سرطان دریایی درمی مرجان درمی مروارید ناسفته دو درم
افیون یکدرم زعفران نیم درم مامیران کافور قیراط مجموع خشک نبات
صلایه سازند و استعمال نمایند صفت دوائی اسقلیون ... غبار و دردی
چشم و تاریکی را نافعست اقلیمیای ذهب کف دریا پاک کرده از هریک دو درم
از هریک ده درم مس سوخته پنج درم سفیده ارزیز نمک هندی
با نمک اندرانی جمده نوشادر دارفلفل فلفل سیاه از هریک دو
درم و نیم قرنفل اشنه از هریک یکدرم مجموع بکوبند و بحریره بیزند

و نیک صلایه سازند و استعمال نمایند برای کمی چشم و غبار و سبل
و رگ ناخنه و جرب و دمعه را نافعست و سفیدی را با شادنج شسته
مس سوخته شسته اقلیمیا نمک هندی بوره ارمنی زنگار فلفل
سیاه فلفل سفید دار فلفل کف دریا پوست کرده از هر یک
چهار درم صبر سقوطری سنبل خوب قرنفل از هر یک یکدرم و نیم زنجبیل
نیل از هر یک دو درم زعفران نوشادر از هر یک درم مجموع را
بکوبند و به پرند بحریر تا غبار شود و استعمال نمایند کحل جواهر
نگاه دارنده صحت چشم است و ضعف را قوه دهد صفته اثمد شش درم
توتیا مرقشیشا ذهبی مرجان مروارید ناسفته از هر یک دو درم زعفران
نیم درم سادج هندی درم مشک قیراط مروارید و مرقشیشا و
توتیا را بآب صلایه کنند هفت شبانه روز و خشک کنند و بکوبند
باقی دارها را تا همچون غبار شود و به همه خلط سازند و اگر یاقوت
و الماس و دُر و خوب مقدار بان جمع سازند نفع وی زیاده است بغایت
و بغایت مفید باشد نقاشان و او را برود رمان میخوانند نگا

دارنده

دارنده صحت چشم است و چشم را تیز گرداند و نافع است بران
کسی را که کارهای تاریک بکند صفت وی توتیای شسته را
بآب انار سرخ ترش به پرورند هفت شبانه روز و خشک سازند
و به نهایت بسایند و به پرند بحریر در استعمال نمایند برود آس نافعست
دمعه را صفت وی توتیای شسته آن مقدار که خواهند بآب برگ
مورد نیز به پرورند و خشک سازند و نیک بسایند و استعمال نمایند
و اگر برگ مورد تازه یافت نشود بگیرند برگ مورد خشک و در آب
جوشانند یک شبانه روز و بکوبند و آب وی بگیرند و بجوشانند تا
بقوام آید و بعد از ان توتیای شسته را آن مقدار معهود با
خلط سازند و خشک کنند و نیک خشک صلایه سازند و عمل کنند
این نیز مفید است. برود آس دیگر صفت وی توتیای شسته
ده درم اقلیمیا ذهبی ماميثا ممیران چینی از هر یک دو درم زنجبیل
هشت درم هلیله زرد شش درم سادج شسته پنج درم مجموع را
بکوبند و به پرند و به پرورند بآب مورد و آب سماق و هفت

شبانه روز در آفتاب خشک کنند و استعمال نمایند و بعضی شیاف
ماشا بان خلط می سازند برود دیگر درون تریها چشم را خشک گرداند
و دمعه را رد نماید اگر از اسهال باشد سرطان دریایی پنج درم اقلیمیا ذهبی
پنج درم مروارید ناسفته کحل شده نیم درم سادنج شسته
ده درم مجموع را نکو بنده و بپزند و استعمال نمایند کحل نافع
دمعه را اگر از گرمی باشد صندل سادنج توتیای شسته مرقشیثا از
هریک درم مرجان مروارید ناسفته از هریک سادنج نیم درم
شاف ماشا صبر از هریک دانگی نیم مجموع را نکو بنده و بپزند و
استعمال نمایند کحل که بجهت دمعه و ترن و حکه نافع است فلفل
اعله هندی سیاه دارفلفل از هریک دانگی کف دریا نیم خرد اثمد
سه برابر مجموع ادویه مجموع بدستور بکوبند و بپزند و استعمال
نمایند صفت برود دیگر گرمی چشم را دفع کند و مقوی چشم باشد
سفیداج ارزیز پنج درم مرقشیثا مروارید ناسفته از هریک سه درم
مس سوخته سه درم صمغ عربی دو درم کافور مشک از هریک قیراط

صفت اسمادی که چشم را قوت دهد و گرمی چشم ببرد سرمه توتیای شسته
پنج سوخته شسته توبال مس مامیران چینی مجموع برابر بدستور خسته
کرده عمل نمایند صفت برود دیگر که مأمول مرکب گرداست مفید بیاض و دمعات
پوست بیضه مرغ چهار درم خضض مکی سه درم زعفران یک درم
کافور دانگ مجموع بدستور سازند صفت برود دیگر سرخیهای چشم را ببرد
و چشم را قوت دهد پوست بیضه اشتر مرغ یا مرغ خانگی شسته
سرطان دریایی کف دریا توتیا نبات مصری مجموع بسایند صفت
کحل که چشم را قوت بدهد و نافع بود توتیای هندی سرمه اصفهانی از هریک
دوازده درم مرقشیثا ذهبی سه درم مروارید ناسفته دو درم
سادنج درم زعفران نیم درم مشک دانگی کافور نیم دانگی مجموع را
چنانچه معهود است کوفته و بحریر بیخته عمل فرمایند صفت کحل که صحت چشم
را نگاه دارد و نور باصره را تیز گرداند و این ترکیب جالینوس است ایلاقیم
کحل فردوس سادنج سی درم توتیای کرمانی سه درم اقلیمیا ذهبی ده درم مجموع
را موزون کنند و بدستور بکوبند و بپزند و استعمال کنند بغایت

نافع است انشاءالله تعالی صفت باسلیقون که جرب و کهنه و دمعه و سبل
را دفع کند فلفل دارفلفل از هر یک مثقالی کف دریا شش درم
زنجفر پنج درم سنبل قرنفل از هر یک چهار درم نوشادر درم زنجبیل
دارچینی پوست هلیله زرد و هلیله سیاه از هر یک پنج درم جبیر
سقوطری مثقال مجموع یازده دارو است مجموع را بدستور ببایند از بهر
دو خواهند درد و عمل فرمایند و خواهند کحل صفت کحل که نافع بود در سبل
و ظفره و راه پیاض را واشراقی که در چشم بود و بیرد سرطان بحری
بوالضب فانیه خباری توتیا حجری قشور بیض نعام اسفید از هر
توبال انکبه شادی مروارید ناسفته عقیق سوخته مس سبز نو
دارفلفل حرف اجاره سبز اقلیمیا ذهبی توتیا هندی مرجان طین
مولیا رس البحر مس سوخته توتیای کرمانی توتیای محمودی از هر یک
درم و در نسخه دیگر از هر یک دو درم است نمک اندرانی بوره ارمنی
از هر یک درم فرفیون شرح از هر یک نیم درم زبد البحر دو درم
مجموع بیست و نه دارو است مجموع معجون عسل خشک صلایه سازند

ناز

دمشک دانکی بوی خلط سازند و استعمال فرمایند و شفا از حضرت
واهب العطایا دانند صفت مشک صغیر که بیاض را ببرد و در نجات مجرب و معروف
بوالضب عمل درم نطرون پنجاه درم زبد البحر اکر پنجاه درم مروارید
ناسفته سه درم زنجار مرجان سه درم طرشنه نیم پوست بیضه اشتر
مرغ ده درم توتیای هندی دو درم نیم مشک از هر یکی دو حبه مجموع
را بدستور عمل فرمایند صفت قطور که از باغ و این مرکب داشت
دیگر را لان عزیز داشته اند آب انار ترش و انار شیرین آب مرزنجوش عسل از
هر یک دو سیر مجموع را بجوشانند با آتش نرم نرم و از آتش فرود
آورند فلفل درم دارفلفل درم سنبل الطیب کباشه قرنفل از هر یک
ده قیراط زعفران سه درم مامیران مثقال مامیران را در خرقه
کتان بندند و در آب کرده بجوشانند و اندر حل صفت برود که ظلمت چشم را
نگاه دارد و نور باصره را تیز گرداند و این برود را بیرد بیاض بخورانند و مجرب است
انار شیرین و انار ترش بگیرند و آب وی را بگیرند و در ظرف کنند
و سر ظرف را استوار سازند چنانچه گرد و غبار قطعا بروی ننشیند

و از اول تموز تا آخر تموز در آفتاب بنهند و در هر هفت روز
یکبار از ثفل پاک کنند و بعد از آن هر یمن را از مجموع آن آب انار
رسیده و صبر سقوطری فلفل و دار فلفل نوشادر از هر یک درم مجموع را
بکوبند و به پزند و بهم خلط سازند و استعمال نمایند بغایت در آن
فایدها که ذکر رفت نافع و مجرب است و هر چند کهنه شود بهتر باشد
صفت قطوری دار ریاح نافع بود و بخار چشم را نفع دهد باصره تیز گرداند این
مرکب را عزیز باید داشت آب انار که بغایت ترش باشد و آب مرزنگوش
و آب بادیان تر و آب لاله که آن را بعربی شقایق خوانند از هر یک
سی درم آب پیاز سفید بیست درم مجموع را بهم خلط کنند و در یک
کنند و عسل پاکیزه ده سیر با آن ضم کنند و بعد از آن این داروها
را در خرقه کتان بندند قرنفل سنبل الطیب دارچینی ماکیاباه(?) مامیران
چینی زنجبیل فلفل دار فلفل زعفران از هر یک یکدرم مجموع را بجوشانند
تا بقوام جلاب گردد و استعمال نمایند نافع است در جمیع مرضهای
را در چشم از جهت کار پیدا شود کحل جواهر که از تذکره معتمد الملک

نوشته اند صفت دوای کف دریا کف آبگینه کهربا بوی ذهب التفراز(?) توتیا
اقلیمیای ذهبی مروارید ناسفته اقلیمیای نقره پوست بیضه
خام مس نو مرقشیثا ذهبی عقیق یمانی مرجان بیخ کحل اصفهانی کحل
شلوذی(?) بد الغب(?) سواد اسنه(?) آبگینه شامی توتیا مرداسی توتیا
معدنی سرطان دریایی سوخته بادنج(?) شسته از هر یک دو درم
توتیا هندی زنگار طباشیر از هر یک یکدرم و نیم سنبل الطیب
مامیران چینی قرنفل بادج هندی از هر یک یکدرم کافور ریاحی
قیراط مشک قیراط مجموع را بکوبند و بیزند بحریر و نیک صلایه
صلایه کنند و استعمال نمایند بغایت نافع و مجرب است انشاالله
برود هندی نافع است سبلق و دمعه و تاریکی چشم و بیاضی
دیده که در افتاده باشد توبال کاسن(?) مس سوخته زنجار از هر یک هشت
درم بوره ارمنی صبر سقوطری نمک اندرانی از هر یک چهار
درم فلفل سیاه زنجبیل زاج سوخته از هر یک ده درم حرف(?)
سوخته کف آبگینه از هر یک یکدرم مجموع را بکوبند و به پزند در روده

کنند سرکه شراب کهنه و باز صلایه کنند و استعمال نمایند مرود اطفال
کرمانی باشد فایده دهد و موی اجفان را برویاند صفت وی
دانه انار و دانه خرمای سوخته از هر یک جزو مجموع را یک صلایه
کنند و استعمال نمایند برود که موی اجفان را برویاند و جزو چشم
دو امود را مجربست محلب لازورد و دانه خرمای سوخته دخان نیج
از هر یک جزو مجموع را بکوبند و بیزند و استعمال نمایند اطلاه
توتیای هندی سفیدی را که در چشم پیدا شود نافع است
کف دریا اقلیمیا ذهبی بر الفف کف آبگینه مرجان مس نو سرطان
دریایی مرقشیثا ذهبی حرف چینی پوست بیضه نعام توتیای هندی
صمغ سداب از هر یک دو درم کحل شلوذی مقشر شسته سادج
مرآد ارسنه مامیران چینی نمک هندی آبگینه شامی از هر یک یک درم
زنجار و نوشادر دارفلفل و دارفلفل و زرنفل سنبل الطیب از هر یک نیم
مثقال مجموع را بکوبند و بیزند و نیک صلایه و استعمال نمایند
کحل کری هندی را برویاند صفت وی اثمد شسته فلفل با

مس سوخته شسته اقلیمیا از هر یک دو درم آبار سوخته شسته
سنبل الطیب از هر یک چهار مثقال و نیم زعفران شش درم و از
خرمای سوخته مثقال انزروت شسته شیخ سوخته که خاکستر شده باشد
بشویند از هر یک سه درم و دخان کندر و مثقال کحل صاف فلفل
از هر یک درم مجموع را بکوبند و بپزند بحریر و استعمال نمایند شافی
و نافع است کحل که چشم را قوی گرداند صفت وی توتیای
هندی طباشیر از هر یک پنج درم کحل شلوذی توتیا از هر یک ده درم
سنبل پاکیزه سادج شسته محلب لازورد و شسته از هر یک سه درم
مجموع بکوبند و بپزند و مبالغه تمام نمایند در صلایه کردن وی
بعد از آن بمیل بکشند نافع باشد دوای که نافع است تاریکی و بخار
چشم را توتیای کرمانی شسته ده درم سرطان دریایی
سرمه اصفهانی مرقشیثا ذهبی مروارید ناسفته از هر یک سه درم
مجموع را بکوبند و بپزند بحریر و پرورده کنند بعصاره مرزنجوش
چندانکه آب در رکوس از سر او ده نگردد و بعد از یک ساعت

باز صلایه کنند و در آفتاب بدهند تا خشک شود و باز صلایه کنند
دیگر روز در آب مرزنگوش بان خلط سازند و از آن آب مرزنگوش
صلایه میکنند باشد دایم چنانچه یک ساعت غافل نباشند تا سه شبانه
روز یا شش شبانه روز و آن مقدار که ممکن باشد صلایه کنند و استعمال
نمایند **دوائی که نافع دمعه است** و این نسخه است که مولانا
هبة الله بن صاعد از برای بعض اکابر عجم ترکیب کرده است **صندل**
توتیای کرمانی صلایه کرده و پرورده کرده با آب بادیان تا بیرون آب
از آن در رشش وقت که خشک شده باشد و دیگر توتیای هندی
اقلیمیا ذهبی اثمد ای قصبی سرطان دریایی فلفل سیاه صمغ عربی
مرجان مروارید ناسفته از هر یک مثقال کحل [illegible] درم کحل
اصفهانی [illegible] کف دریا حرف الفضه [illegible] ساذج
هندی مس سوخته شسته ساذج شسته از هر یک دو درم [illegible]
یاقوت نیم درم سنگ دانکی جمیع اجزا را بکوبند و با آب صلایه کنند
و در صلایه کردن وی [illegible] تمام نمایند و خشک کنند و باقی داروها را

بکوبند و بحریره بیزند و باهم خلط کنند و عزیز دارند که بغایت مجرب
و نافع است بتوفیق الملک العزیز العلام **کحل** که نافع است بیاض را
صفت وی انزروت هشت درم بشیر حمار پرورده کنند زعفران
دو دانگ شاف مامیثا دو دانگ مجموع را بکوبند و به بیزند و نیک صلایه
کنند و استعمال نمایند **دواء** که نافع بیاض است و این ترکیب منقول است
از افلاطون که شیخ جمیع فلاسفه بوده است **صفت وی** کف [illegible]
کف دریا [illegible] صمغ سداب مجموع را بکوبند بعد از آن بگیرند
باران حصرم از هر یک ده درم و هم کوفته سازند و بجوشانند همی
آب تا ثلث بماند و صاف کنند و بعد از آن داروهای کوفته را بمقدار
که کفایت باشد با آن خلط کنند و خشک سازند و باز خشک کرده صلایه
کنند و باز بمقدار از آن آب دیگر کوفته با آن خلط کنند و خشک کنند و باز صلایه
کنند تا چهار کرت داروها را خلط کنند و خشک کنند و صلایه کنند
و بعد از آن نیک نیک صلایه کنند و هر روز بحریره استعمال نمایند بغایت
نافع و مجربست و در باب دفع بیاض نظیر ندارد انشاءالله تعالی

کحل مرطوبات دمعه را و تقویت چشم بدهد و نور باصره را تیز
گرداند و سبل و جرب آن مقدار امکان نافع است صفه دل
توتیا سنگ هشت درم اثمد چهار درم اقلیمیا فضه دو درم سادنج
مس سوخته شسته هلیله سیاه و توبال آهن از هر یک ده درم
مجموع را بکوبند و بپزند و پرورده کنند بشراب و باز پرورده
سازند باب سماق و خشک کنند و بگیرند زیره کرمانی صمغ فارسی
ماميران صینی از هر یک درم و نیم این داروها را جدا جدا گرفته نیم
کوفته سازند و در همین سرکه شراب بجوشانند تا ثلث ماند
و صاف سازند و بازان داروها را که پرورده اند بان صافی
کرده پرورده سازند و خشک کنند و بکوبند و بیزند و استعمال
نمایند بطریق کحل یا بطریق ذرور مجرب است و نافع زرود که از
سطاطالیس ترکیب کرده است بجهت جرب و سبل و دمعه مجرب
صفه دکا توتیا دو سیروری ماميثا سه درم ماميران صینی صمغ از هر یک
دو درم سنگ دو درم و نیم هلیله کابلی پاک کرده پنج درم مجموع را

بار

بکوبند و بیزند و بگیرند صمغ سماق و مازوره و زیره کرمانی و صبر
سقوطری از هر یک نیم درم مجموع این داروها را نیم کوفته سازند
و بجوشانند در ده از ده سیر آب سماق و شش سیر آب انار ترش
و باید که اول صمغ سماق را درین آب حل کرده باشند و بعد
از آن بجوشانند و صاف کنند و بیزند و بغایت صلایه سازند
و استعمال نمایند دوا که بجهت حفظ تندرستی چشم اسکندر ترکیب
کرده است بغایت غریب است صفه دل توتیا پنجدرم و مرقشیثا
و اثمد از هر یک مجموع را بکوبند و بیزند یک روز در بابونه و بادیان
تر بپرورند و روز دیگر باب مرزنجوش بپرورند و روز دیگر باب
ماورد بپرورند و خشک سازند و نیک صلایه کنند و بحریر بیزند
و استعمال نمایند بطریقه کحل زرود که در آخر رمد عمل نمایند نور چشم
را صافی سازند و در دمعه و مجموع تریاچشم و انواع سبل و جرب را
نافع بود و بقیه که از رمد مانده باشد ببرد صفه دل توتیای پاکیزه
ده درم پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی هلیله سیاه از هر یک

ده درم شیح پنجدرم مامیران صینی سه درم مجموع را بکوبند و بیزند
و بآب کاسنی تر بپرورند و خشک کنند و باز بآب بادیان تر بپرورند
و خشک کنند و باز بآب سماق تر بپرورند و خشک کنند و باز مطلا به
کنند و بحریر بربیزند و استعمال نمایند بطریق کحل ذرور دو کحل
که از برای ظلمه ترکیب کرده اند و میگویند که بجهت جرب نیز نافع است
لیکن درین باب حلافت صفة دی زاک قبرسی بریان کرده شش
درم زعفران که از سنگ بیگیرند سه درم زنگار درم و نیم پس
سوخته اقلیمیا ذهبی بسحج (?) از هر یک درم نیمدرم مجموع را بکوبند
و به بیزند بحریر و بگیرند زهره کرمانی درم و نیم گرفته سازند و نمک
اندرانی درم و بجوشانند تا نشیند (?) سر شراب احمر عفص و صاف
سازند و داروهای که گفته اند باین شراب خلط سازند
و سه روز بگذارند تا خشک شود و بعد ازان بکوبند و به بیزند
و مقدار اندک برمرود بر دارند یعنی بر میل و در چشم
کنند و باید که در چشم که مجروح باشد نکشند و چون در چشم کشند

و باید که در چشم که مجروح باشد نکشند و چون در چشم کشند صبر کنند
تا چشم قرار گیرد و از سوزش فرو نشیند دوا که نافع است
اندر دقه را و درد سخت که در چشم پیدا شود و سالی گرد آمده
و در وی استعمال نماید صفة دی طباشیر و سفیده ارزیز شسته
و شیح و ورق مامیثا از هر یک سه درم اقلیمیا نقره و صدف سوخته شسته
و بسد سوخته بیضه مرغ و انزروت سفید از هر یک پنجدرم مجموع ادویه
را بکوبند و به بیزند بحریر و به پرورند بآب کاسنی و خشک کنند
و باز به پرورند بگلاب و خشک کنند و بگیرند اکلیل الملک و حلبه
از هر یک ده درم و بجوشانند این دو دارو را در هشت سیر آب
لسان الحمل ها سه روز بگذارند و بعد ازان بکوبند و به بیزند و استعمال نمایند
ذرور دیگر که نافع است مرضهای کهنه را و بادهای که در چشم اطفال
پیدا شود و مجربست صفة دی انزروت که پرورده باشند بشیر
دختران سی درم سفیده ارزیز شسته نشاسته صمغ عربی و قلمی (?)
دمع از هر یک پنجدرم ورق مامیثا و صبر و زعفران از هر یک درم و نیم

چشم و عدس مقشر از هر یک درم و رتی مامیثا و صبر و زعفران از هر یک
یکدرم مجموع را بکوبند و بیزند و استعمال نمایند. برود دیناری
که مجموع اطبا تجربه کرده اند و بسند مجموع اتفاق داده و بی نظیر است از
دفع جرب و سبل و بیاض چشم صفة دیگر توتیا و مس سوخته اقلیمیا
نقره و اثمد و لولو ناسفته و کف دریا و لاجورد و مرقشیثا ذهبی
و فیل بوست هلیله کابلی و هلیله سیاه و مرجان از هر یک پنجدرم
مامیران چینی و ورق مامیثا از هر یک دو درم مجموع را بکوبند و بیزند
و به پرورند باب به خاص اترج و خشک سازند و باز باب لیمو
به پرورند و خشک سازند و باز باب انار ترش و آب عنب الثعلب
از هر یک چهار سیر بگدازند و فلفل و دار فلفل سیاه و فلفل سفید و
زنجبیل و سنبل و جند و ساذج هندی و زعفران از هر یک نیم درم
این داروها را نیم کوفته سازند و در آب بجوشانند تا از آب ثلث
بماند و صاف کنند و زعفران نیم درم کوفته در این آب بپاشند
و آن داروها بان خلط کنند و سه روز نگاه دارند تا خشک شود و

بعد از آن صلایه سازند و استعمال نمایند نافع و شافی باشد دوا
از برای دفع سفیدی و جراحت صفة دیگر کف دریا سرطان
دریایی سوخته پوست بیضه نعام سوار اسفیده و قلعی توتیا مس
و مروارید و عقیق و مس سبز و اقلیمیا از هر یک دو درم مرجان
مس سوخته و بوالقب از هر یک درم و نیم مجموع را بکوبند و بیزند
و بعد از آن بگیرند زیره و نانخواه و مامیران چینی و وج و جند و قونج
و زرنیخ و نمک هندی از هر یک سه درم این داروها را نیم کوفته
سازند و بجوشانند در هشت سیر بول اطفال تا ثلث بماند و صاف کنند
و داروهای بیخته را در وی به پرورده می سازند و بعد از آن بکوبند و
صلایه کنند و استعمال نمایند و باید که بسیار نکشند و بر اندک از وی
اقتصار نمایند و این دارو از ترکیب بغایت شریف و عزیز است
اکحال بجهت چشم کودکان که آبله در چشم ایشان ظاهر شده
نافع است صفة دیگر توتیا حنیف پنجدرم سانج دو درم کحل
اصفهانی دو درم پوست بیضه مرغ که بچه بیرون آورده دو درم

دارو ها را بکوبند و نیک صلایه کنند و برورده سازند بگلاب کردان
گلاب کنند و ورق ماميثا بگشايد چون نیم باشند و استعمال
نمایند و این نسخه نقل کرده اند از خط شیخ زمان متقدم و متاخر
شیخ حکیم ابن النفیس و این نسخه منقول است از بسیار حکیم باید و بغایت
معتمد است و در صحه دیگر براین نسخه هیچ شک و شبهه نیست رضی الله
عنهم و عفا عنهم اجمعین و اسکنهم تحته و مثواهم جنته کحل کر پرورده
کرده اند باب بادیان و آب الله چشم را قوة میدهد و نور چشم
زیرک انجبرست صفة دن توتیای هندی و توتیای کرمانی از
هریک پنج درم اقلیمیا ذهبی و اقلیمیا فضی و مس سوخته از هریک سه درم کحل
اصفهانی و ساذج از هریک ده درم مجموع را بکوبند و به پرورند بآب
بادیان جوشیده صاف کرده و کرت دیگر به پرورند بآب کرامه
و هلیله کابلی در آن آب جوشانیده باشند و خشک کنند و بکوبند و
بیزند و استعمال نمایند کحل ساذج نور باصره و چشم را قوة
دهد و کرمی که در چشم پیدا میشود فرو نشاند صفة دن کحل درم توتیا

هندی نیم درم اقلیمیا و تریتیا از هریک درم فلفل صبر و ورق
از هریک نیم درم ساذج هندی و مرارید ناسفته و نوشادر از هریک
دانگی مجموع را بکوبند و بیزند بحریره استعمال نمایند بهر برد
منقول از ذکره الکحالات صفة دن مس سوخته اقلیمیا ذهبی زبال کمال
ساذج هندی صبر توتیا هندی از هریک درم زعفران دو درم
فلفل دار فلفل نوشادر از هریک نیم درم مشک و کافور از هریک دانگی
مجموع را کوفته بحریره استعمال نمایند باسلیقون کراز ابا سهل
سهل کحال منقول است و بغایت در کحال و علو دیگر فاضل بود تاریکی
چشم را اندر نزول آب را نافع است و بسیار تجربه کرده اند
مجرب افتاده صفة دن مس سوخته شش درم اقلیمیا
ذهبی از هریک دو درم قرنفل و سنبل از هریک درم هیل و عاقله
دهاییران و زعفران از هریک درم کف دریا سه درم شیاف
ماميثا صبر سقوطری از هریک سه درم فلفل دار فلفل از هریک درم
نوشادر و ساذج هندی و اسارون از هریک درم نمک هندی

دو درم نمک اندرانی سه درم مشک جارحه کافور دو دانگ مجموع
کوفته و بیخته بحریره استعمال نمایند برود دیگر مقوی چشم است و چشم را جلا
تمام بدهد و مجربست صفت دیگر کحل اصفهانی توتیا هندی اقلیمیا
ذهبی مرقشیشا سادج سرطان بحری توبال شبت از هر یک درم مجموع
را بکوبند و بپزند بحریره در هاون صلایه کنند و آب بادیان را کوشانند
و با یکدیگر در هاون صلایه تمام کنند و خشک کنند و بپزند بحریره و استعمال
نمایند برود دیگر این را سید البرود است نام نهاده اند یعنی مهتر مجموع برودها
مقوی نور چشم است و صحت چشم را نگاه دارد و دمعه قوی را دفع
کند و مقوی چشم و نور باصره ضعیف باشد و برود فارسی نیز
میگویند صفت دیگر اثمد را در آب باران چند شبانه روز یا ده شب و روز بنه
خشک کنند و از این اثمد خشک کرده پنج درم و مرقشیشا پنج درم
توتیا سبز اقلیمیا زرد از هر یک دو دانگ مروارید ریزه ناسفته
دو درم مشک نیم دانگ کافور دانگ زعفران و سادج هندی از هر یک
نیم بکوبند اثمد و مروارید و مرقشیشا را با آب سه روز خشک
را

کنند و بعد از آن مجموع را باهم بکوبند و نیک صلایه کنند و ببیزند و کحل
سازند بامداد و شام بدانکه در نفع مرضها که ذکر رفت بی نظیرست
و بسیار فواید دیگر دارد و که ذکر رفت کحل خفته جرب و حکه
و سرخی چشمها و ریختن موی پلک را نافع است صفت دیگر بوره ارمنی
شش درم زنگار شست درم سادج هندی شست درم فلفل
پنج درم صبر سقوطری چهار درم مجموع را جدا جدا بکوبند و باز یکدیگر بکوبند
و بپزند بحریره سنگ چشمه و میل در پلکها و ماق در موضع که درد باشد
سه میل بکشند بامداد و سه میل آخر روز بدانکه در نفع بی مثل است
و مجموع کحالان فاضل که صره دهی داشته اند و دیده کحل بحریره
کرده اند بی مثل حاذقان روزگار علیهم اللعنة والطیبان کحل زعفران
تاریکی چشم و حکه و سلاق پلکها را نافع است صفت دیگر زعفران
دو درم فلفل سیاه دو درم فلفل سفید دانگ نیم نوشادر نیم درم
ماردو سه درم سنبل طیب دو درم کافور قیراط مجموع این دارو ها
را صلایه کنند و بحریره بپزند و استعمال نمایند باب در درد و رات

نافع بقیه روست درور که چشم وجزها که متعلق بان باشند
وحداوی قشاند صفه دی انزروت که پرورده کرده باشند
بشیر حاره و نشاسته و نبات سفری از هر یک جزوی و بعضی کف دریا
بوست کرده بوی خلط می سازند و صمغ عربی شسته جزو نیز بوی
صمغ یکشنه مجموع را بکوبند و بیزند و استعمال نمایند درور اصغر
رمد کهنه دور ونیج را بغایت نافع است صفت آن انزروت پرورده
پنج درم ماشا دو درم صبر سقوطری و بزرورد و زعفران و مرصافی از
هر یک نیم درم افیون درم مجموع را کوفته و بیخته و ذرور سازند صفت آن
درد ونیج را نافع است صفه دی وزدور اصفر و ذرور ابیض از هر یک
جزو هر دو را بهم خلط سازند و ذرور سازند درور دیگر فروخ
شور ورمد را نافع و مجربست صفه دی سفیده ارزیز پخته درم
اقلیمیا فضه صمغ عربی پا ذیح شسته چهار درم افیون مصری
ومس سوخته و زعفران از هر یک درم کافور قیراط مجموع را بکوبند و
بیزند و ذرور استعمال درور صفر بوست بیضه مرغ که کرده باشند

شسته ساذج شسته از هر یک جزو مجموع کوفته بیخته ذرور سازند
وبعضی از حکما این طریق ساخته اند بوست بیضه مرغ که صفت شسته
ده درم و ساذج صلایه کرده شسته دو درم مجموع کوفته بیخته
وبهم خلط کرده عمل نموده اند درور محدث درم رمد گرم را نافع است
و دو وقت که عظیم در چشم باشند احتیاج نباشد که مثل سبل گشته بحدیده
صفه دی توتیا شسته سنبج سوخته شسته از هر یک و دیرسنگ دو
باره و دندان ماهی سوخته از هر یک دو قیراط زرنیخ سه قیراط
مروارید نیم قیراط فیروزه دو قیراط و دو حبه مجموع کوفته و بیخته و بهم خلط
کرده بگلاب بجوشانند و خشک سازند و ذرور استعمال نمایند
و باید که بعد از آن استعمال درور چشم را بسفیده ارزیز صلایه
کرده شسته از هر یک چهار درم نشاسته درم مجموع را بکوبند و
بیزند و ذرور استعمال نمایند درور که نافع است شبکوری
را و نور باصره را تیز کرداند صفه دی توتیا شسته دو هیر ما میران
صینی دو مثقال بوست هلیله زرد و بوست هلیله کابلی و هلیله سیاه

از هر یک نیم مثقال نبات مصری و انزروت از هر یکی درم کهربا
درم مجموع را بکوبند و صلایه کنند و بگلاب بپرورند سه روز
و آب را از وی بگیرند و باز صلایه سازند و به آب انار شیرین و انار
ترش سه روز دیگر بپرورند و باز دیگر از آب پاک سازند و باز به آب
شاخ بادیان و آب مرزنگوش هر دو برابر پرورند و بعد ازان سه
روز دیگر صلایه کنند و ذرور استعمال نمایند بغایت نافع و عزیز
و مجرب و شافی و شریف است باذن الله تعالی ذرور جلای چشم
بر مدور رطوبات را پاک گرداند صفه دی ساذج شیشه و مس سوخته
شسته از هر یک پنج درم صبر سقوطری درم بوره ارمنی درم زنگار فلفل سفید
دو ... از فلفل و تخم حنظل و زعفران و یا نخود از هر یک نیم درم مجموع
بکوبند و به حریره بگیرند و ذرور ساخته استعمال نمایند ذرور صفیده
نافع است مر سفیدی که در چشم واقع میشود و این نسخه بیقدر کمال است
شیح سوخته و سرطان دریایی سوخته و لؤلؤ العفص و اقلیمیا ازهب که نبات
نیک باشد از هر یک نیم درم مجموع را کوفته و بیخته ذرور سوده استعمال

نمایند در روز دو کرت که بغایت قوی و مجربست صفه دی سرتین خطاف
را در شهد یا در عسل حل سازند و بدان اکتحال سازند بیاض قوی
دیرینه را البته دفع کند و در غایت بتجربه آمده باذن الله تعالی
ذره روردی و این نسخه سعدون کمال است و کمال صاحب تجربه
بوده نافع دیده و قروح و بثره است و مجرب صفه دی اسفیداج
ارزیز پیت درم و اقلیمیا فضی چهار درم ساذج و صمغ عربی
از هر یک چهار درم افیون درم نشاسته شش درم مس سوخته
زعفران از هر یک درم کافور قیراط مجموع را بکوبند و بیزند
و ذرور استعمال نمایند اکری قرحه را و ماده بسیار را اگر در چشم
باشد و مورسج را نافع است و مجرب صفه دی ساذج سوخته شسته
مروارید ناسفته مرجان توبال مس اسرنج و مس سوخته شسته و اقلیمیا
ذهبی از هر یک دو درم کحل اصفهانی و مرقشیشا و کف دریا از هر یک
درم کوفته و بیخته ذرور سازند ذرور ابیض باید که این ترکیب
را بوضع عمل کنند قرحه را نافع بود و درد چشم را تسکین دهد

واین نسخه سنج ربان وابقراط و ان سنج زکریای کحال جمع کرده است
صفه دن ازروت که پرورده کرده باشند چهار درم سفیده
سرب دو درم و نبات مصری و نشاسته و کثیرا از هر یک چهار درم
بورالقسب دو درم وافیون نیم درم مجموع کوفته و بیخته ذرور سازند و
باید که شاف ابادو کحال کنند ذرور که پر بسازد و حفر که در قرنیه پیدا
میشود صفه دن صدف بزرگ سوخته و ساذج از هر یک درم
مجموع کوفته و بیخته ذرور سازند ذرور که مورسرخ را نافع است
و مجرب صفه آن که روغا فلاصفار و جوربوا و اسنماه و اران اشد
و کلنار مس سوخته صلایه کرده و سفیده سرب و تخم کرفس و بادیان
و سنج امسون و کردیا و بالحرا و سونج از هر یک نیم درم و ج
ربا دو درم … وفندر قری وفرادیح و سماق و قرنفل و فلفل
سیاه دو دار فلفل سفید دو درم سوخته و کافور و خرق سفید و عاقرقرحا
زنجبیل و در صاف انزروت و ملح و زعفران و حاشا بری و دار حینی
و شکار از هر یک درم مجموع را بکوبند و بیزند و بعد از آن بکیرند
قو

صمغ فارسی دو درم دانه انار ترش پنج درم در آب جوشانند
جوشانند روز و بعد از آن مالند و صاف کنند و در دیگ مسین کنند و بجوشانند
تا نیک بقوام آید و بعد از آن داروهای کوفته بآن خلط کنند و سرد سازند
و در طرف مسین کنند با آبگینه و خشک کنند و بسایند و بیزند و ذرور
سازند بغایت نافع باشد انشاء الله تعالی اکحال ضعیفی چشم را
و غشاوه را نافع بود صفه دن بوره ارمنی درم نوشادر فلفل سرطان
دریای کحل بوست کف دریا از هر یک دو درم مجموع بکوبند و بیزند
بحریر و استعمال نمایند اکحال مورسرخ و بثره و قرحه را نافع و مجرب است
صفه دن سفیده سرب بیست درم اقلیمیا فضی و صمغ عربی از هر یک
چهار درم مس سوخته نشاسته و افیون از هر یک دو درم مجموع را
بکوبند و به پرند بحریر پرورده سازند بلعاب اسغول و خشک کنند
و نیک بسایند و استعمال نمایند **باب شیافات**
شیاف ابیض رمد گرم و حراره چشم و سوزش چشم را نافع بود
و قرحه را نیز مفید است و مجرب صفه دن صمغ عربی و نشاسته و کثیره

از هر یک ده درم سفیده سرب پنج درم افیون مصری دو دانگ
دو دانگ مجموع را بکوبند و بیزند و بر سرشند سفیده بیضه مرغ
یا با آب باران و شیاف سازند در بعض اقلیمیا نقره درم با آن خلط
بکنند و بعضی افیون درم با آن مخلوط می سازند و استعمال می نمایند
شیاف کندر قرحه و طرفه غلیظ را که در چشم پیدا شود نافع است
صفه وی مس سوخته شسته اثمد شسته و توتیا هندی و سرب سوخته
بگوگرد و شسته و این سرب بدین صفت اما دیگر خواتند و کتیره
صمغ عربی از هر یک هشت درم افیون نیم درم و در بعضی نسخها درم
آورده اند و در بعضی نسخها اسفیداج شسته و اقلیمیا ذهبی از
هر یک هشت درم بکنند مجموع را با آب باران شیاف سازند و در سایه
و در سایه خشک کنند **شیاف باد دیگر** قرحه چشم را و سور مرغ را و
گرمی سخت و حفر قرنیه را نافع و مجرب بود **صفه وی** اقلیمیا ذهبی
و سفیده سرب و مس سوخته و کحل اصفهانی که پرورده کرده باشند
و توتیا و صمغ عربی و کتیره و آبار سوخته از هر یک هشت درم مرصافت

وافیون

و افیون مصری از هر یک ده درم مجموع را با آب باران شیاف
سازند و این مجموع دارو ده جزو است **شیاف ناصور** و این مرکب — مجرب
بختیشوع حکیم است و ناصور را باین علاج بکنند وقت که احتیاج
و حدید نباشد **صفه وی** جبر سقوط و کندر و کرد ارزبت ده درم
و گلنار و اقاقیا و زنجار و بلور از هر یک جزو و نمک زرنیخ جزو و در نهند مجموع
را شیاف سازند باید که مریض بر طرف چپ خوابانند که صحیح است ناصور
ها بزرگ راست و باز قطره و کر نگاه ندهند تا سه نوبت و برین
طریق عمل نمایند تا جمله ناصور را بیفشارند هیچ بد و جرکب برون
باید بعد از آن دیگر استعمال کنند **شیاف سماق** سلاق و حکه و غلط اصفهانی را
نافع بود و گرمی چشم و افور مد را مفید بود سماق با گرد
از زانه جزو در آب بجوشانند دو روز و بعد از آن بجوشانند
تا ربع بماند و بمالند و صاف کنند و باز بجوشانند تا غلیظ شود بعد از آن
بگیرند بهر ده درم ازین آب سماق سفیده سرب شسته ده درم
کافور نیم درم و افیون از هر یک شش درم مجموع را بکوبند و بیزند

و شاف سازند شیاف ابر ابتدای نزول و بخار را نافع بود
زهره صفدع و زهرهٔ عقاب و زهرهٔ کلنگ و زهرهٔ گاو و زهرهٔ
شبوط و زهرهٔ کرگ و زهرهٔ زاغ از هر یک درمی سکبینج نیم درم
قیراط مجموع را کوفته و بیخته با آب بادیان تر حل شاف بندند شیاف
سازند شیاف کرتایا مقام حرارات است و این نیز نافع ابتدای
نزول را و انتشار را صفدع سداب مری و ستانی و بوره ارمنی
و تخم ترب و جبر سقوط و زعفران و خردل و نمک هندی و فلفل سیاه
و زنگار و ماهی خواه و رما از هر یک چهار درم اقلیمیا ذهبی و مرقشیثا
و مس سوخته شسته و حضض از هر یک پنج درم قراخ خطا طیف سوخته
و نشا و دو پوست پوده و آب پده خشک کرده از هر یک ده درم
مرجان شش درم دار فلفل و سیاه دانه و توتیای هندی از هر یک
از هر یک سه درم و نیم عدد داد و یه ست و هشتاد است مجموع کوفته
و بیخته با آب بادیان بشویند و آب سداب و آب ترب
هفت روز و شاف سازند و در سایه خشک کنند و بامداد و شام

بو

بکند شیاف نافع بود کشیدگی را که در بیوحدقه پیدا شود از غیر
سبب صفدع زهرهٔ بزغاله و زهرهٔ کلنگ و فلفل سفید از هر یک
دو درم زهرهٔ کرکس و زعفران از هر یکی یکدرم بطراسالیون و حرلیق سفید
از هر یک دو درم و دارو های خشک را بکوبند و بزهرها شاف سازند
شیاف اسطفطقان اشرفای چشم را و ابتدا نزول و انتشار
و تاریکی چشم را نافع شود صفدع اقلیمیا ذهبی و فلفل سیاه و دار فلفل
از هر یک چهار درم نیل دو درم صمغ عربی و شاف بیاض از هر یک
پنج درم انزروت و نمک هندی و زرنیخ سرخ از هر یک درم بوره
ارمنی دوازده درم مجموع را بشراب ریحانی شاف سازند و در سایه
خشک کنند شیاف مجرب نافع بود ابتدای نزول را و معاشرت دارا
صفدع زهرهٔ گاو در کفچهٔ آهنی کنند و حلبت درم در خرقه شد بندد در زهره
بمالند تا تمام برون آید و یک درم روغن بلسان بان خلط کنند
و خشک سازند و استعمال نمایند بغایت نافع و غریب و مجرب شیاف دیگر
نافع بود بیاض را صفدع کف دریا و ماهیران چینی و وج و [illegible]

وکف ابگینه و بوره ارمنی از هر یک جزو دوح و مامیران را بکوبند
و در دیگر بجوشانند در ده برابر این رود از دآب تا ربع بماند و باقی
دارو ها را بعد از کوفتن با آن خلط کنند و خشک سازند و استعمال
نمایند بغایت نافع و غریب و مجربست شیاف دیگر
نافع بود بیاض را صفه دو کف دریا و مامیران چینی دوح و بعرالضب
وکف ابگینه و بوره ارمنی از هر یک جزو دوح و مامیران را بکوبند
و در دیگر بجوشانند صفت بیاض را ببرد وقتی که در قرنیه نقو باشد
صفه دو الکنده و خطاف و عاقرقرحا و انزروت و کف ابگینه و اقلیمیا
زرد از هر یک جزو بعسل کف گرفته شاف سازند شیاف دیگر
بیاض را اگر دفعه واقع شود ببرد صفه دو بوره سرخ به پرو درند
سرشت و با مداد و شام بکشند دوا دیگر بیاض را رنگ کند که
سبب ابله بوده باشد و چشم درق را از رنگ دهد صفه دو
بیر خرگرم را در چشم چکانند پایانی شیاف دیگر که رنگ و چه اثرها
را که در چشم بود سمره دو زعفران و اقاقیا را ابرد صفه دو

اقاقیا و سنگ و حضض و صبر و شاف ماینا و مرجان زعفران و مرصاف
از هر یک جزو مجموع را با آب مورد شاف کلان سازند و بعد
از ان برسی با آب بخشند و بپزند درند حضض طلا کنند شیاف اصفوحا
که او انیال کحال ترکیب کرده است منفعت بسیار دارد
هلیله زرد دانه بیرون کرده پنجدرم توتیای هندی پنجدرم فلفل سفید
ده درم و نیم صمغ عربی دو درم و نیم زعفران دو درم مجموع را با آب بادیان
تر شاف سازند شیاف مرالیدم معنی بر... آنست که در روز
نیک می سازد قرحه و تیره را ببرد و این ترکیب سوحس کحال که
افضل این طایفه است صفه دو اقلیمیا نقره سوخته شسته و مس
سوخته شسته از هر یک چهار درم زعفران دو درم اقاقیا و صمغ
عربی از هر یک دو درم مجموع را شاف سازند و باید که بعد از وی
سفیده بیضه مرغ استعمال نمایند و بعد از وی که از چشم بیرون
آید بیاض بیضی در چشم چکانند نافع است و بعد از ان وزرد
ابشیر خریر ورده کرده اند و شاف ابار استعمال نمایند شیاف

اصفر حاد دیگر چشم را جلاء دهد **صفت او** فلفل سفید و شاف مامیثا و انزروت
کرپرورده کرده باشند بشیر خر و شیر دختران هفت نوبت و مرجان
و بوره ارمنی از هر یک چهار درم زنج سرخ دو درم زعفران درم نیم
مجموع را با آب باران شاف سازند و استعمال نمایند **شیاف**
الفاخر حاد دیگر این در بیمارستان منصوری ترکیب کرده اند
صفت او توتیا اشقف چهار درم مرسیاه دانه سرسی سر عود
و لح سی سرکیره سفیده نیمن مجموع را بکوبند و به بیزند و شاف سازند
شیاف زعفران نسخه این شاف بسیار است ولیکن این نسخه معتبر است
و در بیمارستان منصوری ترکیب کرده اند **صفت او** انزروت
دویست و چهل درم مرسیاه دانه صد و بیست درم مامیران صد و بیست
درم عود و لح و زعفران و قند و صمغ عربی و کتیره سفید از هر یک چهل
درم مجموع را شاف سازند **شیاف حی عالم** این شاف مستعمل بیمارستان
منصوری است **صفت او** توتیا سوده پرورده کرده با آب حی
عالم صد درم مامیران مداقی و کرکم و زعفران و هلیله زرد و از هر یک

کرده

کرده از هر یک سی درم پوست هلیله کابلی و زنجبیل و انزروت
و خولنجان هندی و مرسیاه دانه از هر یک بیست درم صمغ عربی
چهل درم سنبل و کاشم و تخم و کتیرا از هر یک پانزده درم مجموع را با آب
حی عالم شاف سازند **شیاف اخضر حاد** جرب و بیاض کهنه صلب را
و ظفره و سبل را ببرد **صفت او** اقلیمیا دوازده درم اشق یازده
درم مس سوخته یازده درم جاوشیر دوازده درم قند فرفیون دو درم
افیون سه درم ریکان سه درم ساذج بیست درم مرزه سه درم
زهره گاو بارده دو درم نوشادر درم صمغ عربی ده درم مجموع
با آب باران شاف سازند **شیاف اصفر** این ترکیب این خشک است
درد چشم را تسکین دهد و درمد و قرحه را دفع کند و مجرب است
صفت او انزروت هشت درم جمجم سی درم املی پوست کرده
دو درم مامیثا ده درم زعفران و افیون مامیران و کتیرا از هر یک
درم عصاره مروح نیم درم مجموع را شاف سازند سفیده بیضه
مرغ **شیاف صندل صفت او** مامیثا و حضض و گل و زعفران و عروق

صفر و صبر و فوفل شیاف دیگر که یکی از فضلا ترکیب کرده است که وقت
که در چشم کشد بر سبیل کرکشد و در مجلس براند و باید که در وقت کشیدن
برس بجنبد و بکشند صغدوی ریحان پنج درم محمود و هفت درم صمغ
عربی و اقلیمیا فضی از هر یکی سه درم اشق درم اشق را در آب کاسنی
و شراب کهنه حل سایند باقی ادویه را کوفته بوی شیاف سازند
شیاف اسود مس سوخته و زعفران از هر یک مثقال مروارید
و مرجان از هر یک درم افیون مثقال اقاقیا پنج درم شادنه نیم
درم شیاف سازند شیاف طوطیای معمول که جرب و باد و سبل و سلاق
را و موها چین را نافع بود صغدوی شادنج شسته ده از ده درم صمغ
عربی ده درم ربکار صافی یازده درم ملکاوچ مس سوخته سی درم
افیون مصری و زعفران از هر یک درم مجموع را با ب باذیان ذ شراب
کنه شیاف سازند شیاف دیگر نافع بود گوشت را که در یاقات
باشد صغدوی مامیثا درم زعفران و صبر سقوطرا و دخان کندر از هر یک
نیم درم شب یمانی و زنگ مجموع شراب شیاف سازند شیاف اسود

نافع ملتهب اسبل سبل را ببرد صغدوی اقاقیا شسته و صمغ عربی
و مس سوخته از هر یک پنج درم مرصاف و افیون مصری از هر یک مثقال
مجموع را با ب باران شیاف سازند شیاف دیگر نافع درد و حکت
چشم را و قروح رمد را که در عهد باشد و موی سرخ را و جرم را
و سده را که در چشم مانده باشد و را کرده میشود و دور مه کهنه را
این درد علت را ابته ببرد و تونقیه صغدوی در کل مازه مثقال
مثقال اقلیمیا سوخته شسته مت و چهار مثقال زعفران شش مثقال
افیون سه مثقال اقلیمیا سه مثقال ربکار صاف دو مثقال توبال مس
و سنبل هندی از هر یک دو مثقال مرصاف سی مثقال صمغ عربی
پت و چهار مثقال مجموع را با ب باران شیاف سازند شیاف دینار جرب
شیاف دینار چون طه و ارد حکت را ببرد و کرمی چشم را لتباع
صغدوی اقلیمیا ذهبی و مس سوخته از هر یک ده درم مرجان
و مروارید ده درم اسرب از هر یک درم اقاقیا نیم درم مجموع را با ب
نبره کندم شیاف سازند شیاف بهار جرب را و باد و سبل و پیاز

سنگ ا صفهدی سفیده سرب اشق و صمغ عربی از هر یک دو
درم زنگار سه درم نشا درم اشق را در آب سداب حل کنند
و مجموع را بهم شاف سازند شیاف اصفر ترک ایناتلیه چون در چشم
کشند بیمار را در آن ساعت در خواب کند صفدی شاف مامیثا
هشت درم و زعفران و انزروت و کتیره از هر یک سی درم افیون
و عصاره نروح از هر یک درم صمغ عربی ده درم مجموع را با آب باران شاف
سازند شیاف ذهبی حکه و خشکی جفنها را و سلاق نو و کهنه را دفع کند
و نور باصره را قوی کرده اند صفدی توتیای کرمانی شسته پوست
هلیله زرد و زنجبیل از هر یک پنجدرم دار فلفل دو درم زعفران دو درم
خولنجان سه درم نمک هندی صمغ عربی شش درم اقلیمیا فضی سوخته پنج شسته
پنجدرم اقاقیا سه درم خولنجان و صمغ را در آب عوره جوشانیده
باقی داروها را کوفته بوی در سایه شاف سازند شیاف قرمز
زردی چشم ببرد و گوشت زاید را بخورد صفدی جاوشیر شسته ده درم
درم صمغ عربی و مس سوخته از هر یک شش درم قلقطار سوخته و زنگار از

هر یک دو درم شیاف اصفر زوال آب و نار یکی چشم ببرد و این
ترکیب از قرابادین ملکی نقل کرده اند صفدی انزروت
و شاف مامیثا از هر یک هشت درم مرصاف و بلادر و صمغ
و فلفل سفید از هر یک سه درم زرنیخ سرخ ده درم و زعفران
درم مجموع را شاف سازند شیاف احمر صفدی شاف مامیثا شانزده
درم زعفران و افیون از هر یک شش درم کتیره پنجدرم انزروت
که پرورده باشند بشیر خر هشت مثقال مجموع را شاف سازند
شیاف احمر دیگر ترکیب استاد فرج ... شاف مامیثا رجانی و انزروت
که پرورده باشند بشیر حمار و کتیره از هر یک سی درم افیون و مرجان
و سادنج شسته از هر یک نیم درم صمغ عربی درم زعفران دو درم
مجموع را شاف سازند شاف اصفر دیگر ترکیب ابن الجنیس
شاف مامیثا و انزروت پرورده از هر یک هشت درم کتیره
درم زعفران دو درم افیون دو دانگ شیاف اصفر ترکیب
افضل الباحثین کتیره مثقال زعفران دو مثقال انزروت پرورده

چهار مثقال شیاف ابیشار رهبانی شش مثقال باید که مجموع را بغایت
صلایه کنند و شیاف سازند شیاف اصفر شیاف محذر شیاف ابیض
دانزروت از هر یک شش درم زعفران دو درم کتیرا دو درم افیون
نیم درم مجموع را شیاف مثلث سازند یعنی سه پهلو شیاف قاروره
تیری چشم و جرب کند و ظفره و موی زاید و آکله اماق را دفع کند
و مجرب است صفت وی داج هشت درم مر سی درم عسل مشمش
ببر مجموع را کوفته بهم خلط کنند و در قاروره کنند و بامداد و شبانگاه
میل کشند با نخ و این بغایت دوا تیز است شیاف کرنبه
فعل را خاک سیماب و شب یمانی و زرنیخ سرخ و سونج از هر یک جزو
صمغ عربی چهار یک جزو مجموع را باب سداب شیاف سازند و بر
صفحها طلا کنند شیاف دیگر سبزی چشم و خون مرده را و ظفره را ببرد
و مجرب صفت وی زرنیخ سرخ [illegible] فلفل نمک درانی مرداسنج
محلوده را باب گشنیز تر شیاف سازند شیاف قاقیا این ترکیب
منقول از ده مقالات چنین است در دردها صعب و بادهای غلیظ
را اماره لطیف را اگر بسیار باشد و قرحه کرده غور باشد و سخت

که در طبقه قرنیه باشد و آتش خشم را از هم بچیدن عشاء را اگر آن را نبود
بینخوانند و مجموع علتها کهنه را نافع بود و مجموع کحالان برین ترکیب
عمل کرده اند و مجرب است و این ترکیب را عزیز باید داشت صفت وی
اقلیمیا ذهبی و زعفران و توبال مس از هر یک دوازده مثقال مرواج
هندی و سنبل هندی و گل خشک و افیون مصری از هر یک سی مثقال
فلفل سفید هشت و چهار درم صمغ عربی دوازده مثقال مجموع را نیک
بکوبند و شیاف سازند بشراب کهنه و در سایه خشک کنند و استعمال آن

باب در مرهم‌ها امثال نافعست مر گرمی و شورش
بسیار را و درد مقعد را و گزیدن جانوران که زهر دارند و
گوشت بر رویاند و قرحه را خشک کنند و ریش و دمل را منفجر بود
نسخه سفیده سرب شسته دو سیر موم شسته اگر تموز باشد و دو سیر
و اگر زمستان باشد ده درم روغن کنجد با روغن گل شست سیر موم
را در روغن بگدازند با تش نرم نرم و لت میزنند تا سفیده در هاون
دوایم صلایه کنند تا سرد شود و به بندد و استعمال نمایند مرهم فصل

واین مرهم را مرهم اسفیداج نیز میگویند واین بهترین داروهاست
بجهت قرحها سودایی که بر روی پوست باشد و بجهت سعفه تر وجرب
وگوشت برویاند وقرحه را خشک گرداند مرداسنج خرد و روغن
زیت ده جزو سرکه شراب چهار جزو مرداسنگ را بکوبند
و در طرقی بزرگ کنند و بدست بزنند بروغن زیت بعد ازان بسرکه
بزنند وگاه بروغن بزنند وگاه بسرکه تا ساخته گردد مرهم ریحان
نافع بود قرحه دیرینه را و گوشت زاید را بخورد و گوشت برویاند
و جراحتها را پاک گرداند مرهم سر شمع درخت چه الخضرا و سر اشق
چهار سیر بجوشانند اشق را بچهار سیر سرکه شراب یکشبانه روز
بجا مانند و صاف کنند و موم را بگدازند و در دیشان [illegible] استار روغن
زیت و روغنشان پانزده سیر در خریف و بهار زمین و سرکه را
بوی خلط سازند و از آتش فرود آرند تا سرد شود و زنج [illegible] زنگار
سا و بدو بوی خلط کنند و استعمال نمایند مرهم زنگار ناصور گوش
غیر گوش را نافع بود زنگار ده درم زرنوت واشق از هر یک نیم درم

مجموع

مجموع بسرکه صلایه کنند و بعسل بسرشند مرهم ریاطیون منفعت وی
انست که لعابات که نافع است اورام و جراحتها را که در تمامی اعضا
باشد و خارنده سلع را لعاب تخم کتان و لعاب حلبه و لعاب تخم
خطمی سفید و مرداسنگ از هر یک شش سیر لعابها را بجوشانند تا
نصف بماند و مرداسنگ کوفته را در وی دو ده سیر روغن بجوشانند
تا لعابهای بر روغن می باشد بپرد و موم دو ده سیر لعابات خلط
کنند و بجوشانند تا روغن از لعاب جدا شود و باید که دایم حرکت
دهند تا لعاب از روغن و موم گرفته شود و استعمال نمایند و در عمل
این مرهم زحمت تمام است کسی را که وقوف نباشد و لیکن باید که از
اول تا آخر حرکت دهند تا خلط شود و نضج باید مرهم آسود و این
مرهم زفت است گوشت فاسد بخورد و برویاند و جراحتها را مفید است
و مجرب موم جزو نیم زفت و راتیج از هر یک جزو زیت
جزو علک جزو بجوشانند مرتب تا بگدازد و بعضی بدو نیه و بعضی جز
مرداسنگ جزو بان خلط می سازند و این را مرهم باسلیقون

می‌نمایند مرهم نوره نافع است سوختن آتش را و توده را خشک
کرده‌اند و آکله را بغایت است نوره سوخته شسته چند بار
باب شیر گرم بشویند و بروغن زیت حرکت اندک اندک تا آب
از نوره بیرون آید در روغن بمانند و بعضی اطبا گفته‌اند که در تموز بروغن
گل بسازند و در زمستان بروغن زیت مرهم رسل و این مرهم است
که اطبای اثنی عشر بر این اتفاق کرده‌اند جراحت‌ها و ناصور و قرحه را
نافع است گوشت مرده بخورد و جرک ابرو استخوان فاسد را
بیرون آورد و گوشت تازه برویاند بهترین مجموع داروهاست
که بجهت قرحه دیرینه زراوند مدحرج و موم خام از هر یک سی درم زراوند
طویل کندر و مقل ازرق از هر یک ده درم مر صاف و قنه از هر یک
پنج درم مرداسنگ ذهبی ده درم زنگار و جاوشیر از هر یک چهار درم
اشق پانزده درم روغن زیت در تموز یمن و در زمستان سی سیر بچشانند
مقل و اشق را در سرکه شراب یکشبانه روز بمالند تا بگدازد و دواهای
و موم در روغن بگدازند تا محکم شود و شیب گیرند تا سرد شود و سرکه

را با آن خلط سازند و بر آتش نهند تا دو جوش بیاید باز شیب گیرند
باز دو جوش دیگر بدهند تا سه نوبت بعد از آن داروها را کوفته
و بیخته با آن خلط سازند و استعمال نمایند مرهم که قروح سر را و ابتدا
سعفه را نافع بود دانه هلیله و مازو از هر یک پنج درم مجموع را نیم کوفته
سازند و در روغن کنجد بسوزند بعد از آن در هاون صلایه کنند و
ده درم آس کوفته با آن خلط سازند و درم و نیم نمک اندرانی بگدازند
دو سیر موم سفید در چهل سیر روغن حل دادویه را با آن جمع کنند و بهم
خلط سازند و طلا کنند و ورق سبق یا کاغذی بر روی وی بندند مرهم
شمع نافع بود شقاق مقعده و زخره و قرحه فرج و قضیب را وقت که با شیر
دختران و در آن موضع بچکانند روغن بنفشه و روغن گل
در تموز از هر یک دو سیر و در زمستان از هر یک چهار سیر و در خزان
و بهار را از هر یک سیر و نیم موم سفید شش درم موم را در روغن
بگدازند و در هاون کنند و این داروها را با آن خلط و اسفیداج سرب
ده درم سا... شسته و کحل ارمنی و کحل قبرسی از هر یک ده درم

عصاره لحیة التیس سه درم افیون درم زعفران نیم درم مجموع را مرهم
سازند **مرهم الکحل برص سفید نوره** مس سوخته درمج وشسطج
نوره ابار سپیده داشغار از هر یک جزء مجموع را بگدازند و بول
کودکان بپرورند یا سرکه شراب تا چهار روز و هر روز یک کرت
حرکت دهند و استعمال نمایند **مرهم دیگر از جراحات بواسیر مجرب**
کندر پنج درم احرض ده درم سناداوران نیم درم اسفیداج
مامیران درم مجموع را مرهم سازند **مرهم مرقا طاماس** مختصرست
و مجرب و اثر تام دارد بجهت قرحه و ریشه غایره سفیداب سرب
شسته مرداسنگ سفید کرده از هر یک ده سیر موم نیم درم شب یمانی
و زراتج از هر یک درم درمج علک البطم ده درم و نیم زیت چهار سیر
بگدازند علک و زراتج را در زیت و مرداسنگ را با آن خلط کنند
وقت که گرفته باشد دایم حرکت دهند و در هاون کنند و طلا کنند
تا محکم شود **مرهم عفص** بجهت شقاق لب نافع بود تخم بط و روغن
کل از هر یک ده سیر ده را بهم بگدازند شش درم موم سفید شسته

بان بگدازند و نشاسته و کتیرا دو مازو سوخته و سفیداب سرب
شسته و زرد و کوفته از هر یک دو درم و نیم بان خلط کنند و روغن
بکوبند و مرهم سازند **مرهم** که شقاق وجه و لب و پشت را
نافع بود موم و روغن و تخم بگدازند و داروها را کوفته بهم خلط نمایند
و مرهم سازند و در حمام بران عضو طلا کنند و باید که بشویند **مرهم**
نقل وسنا بواسیر و شقاق مقعد را نافع بود موم زرد و روغن
گنجد و تخم بط و مه ساق گاو و کوهان اشتر و شحمه کران را فربهی خوانند
و مقل ازرق از هر یک جزء و مقل را بلعاب تخم کتان و لعاب اسپغول
حل کنند و باقی داروها را با آن خلط سازند و بر آتش نهند تا مرهم شود
مرهم بجهت گزیدن تو دو سگ دیوانه توبال مس سوخته و جنه
درنجیار و اصل سوسن آسمانگونی از هر یک جزو خبث و حنا جزو مجموع را
بهم خلط سازند و در موضع گزیدن نهند **مرهم بجهت دفع بواسیر مجرب**
مرداسنگ و سفیداب سرب شسته از هر یک شش درم موم سفید
شسته ده درم توتیا شسته سه درم مقل ازرق شقاق روغن گل

سه سر کوهان اشتر کرنگ بکوره پاشند شش درم مقل و موم و کوهان
را در روغن حل کنند و داروها را کوفته و بیخته با آن خلط کنند و در هاون
بکوبند و مرهم سازند و باید که آن موضع را با آب که در آنجا بابونه
و حلبه و تمام جوشانیده باشند بشویند و بعد از آن این مرهم را طلا کنند
مرهم مرکب وقت که در وصب باشد این مرهم حمول سازند
سازج شسته دو درم سفید شسته درم کحل شسته درم
اهرس شاخ بز کوهی سوخته و طین ارمنی و گل رومی و کاغذ مصری سوخته
از هر یک درم و نیم افیون درم مجموع را بکوبند و بیزند و هشت درم
سفید در سه بیر روغن گل بگدازند و داروها را با آن خلط سازند و مرهم
کنند نافع بیشه الله تعالی **مرهم** جراحتها منفجر سازند و در ساعت
و سیج ایزا زسانه دبق پوست کرده و صابون شامی و عرق
صفر کوفته از هر یک جزو مجموع را با هم مرهم سازند **مرهم احمر**
سرد از سنگ و سفیده و سرب شسته از هر یک پنجدرم سازج شسته
قاقیا و دم اخوین از هر یک دو درم گل ارمنی و گل قبرسی و رخام گل

از هر یک سه درم جاورس و بذر درد و افیون از هر یک مثقال صمغ لو
و کهربا و صمغ عربی از هر یک درم مجموع را بکوبند و مقدار کافور با
با آن خلط کنند و در پیه درم روغن گل چهار درم موم بگدازند و نیم خلط
کنند و مرهم سازند و بعضی مقدار صفر ساق گاو با آن خلط سازند
مرهم احمر لطیف نافع به بود و بقوة دواء اول بود سفیده
سرب شسته دو سر گل ارمنی و سازج شسته از هر یک دو درم
قاطر یکی دو درم افیون درم موم چهار درم روغن گل چهار سر مرهم
سازند **مرهم که خنازیر را دفع کند** صابون و اشخار و فلفل و اشنان
بنزر از هر یک جزو مجموع بکوبند و بم خوش سازند و اندک موم و روغن
گل را بگدازند و مجموع را با هم مرهم سازند **مرهم که فضول از اعضا
بیرون آورد** زفت رومی و علک انباط و علک صنوبر و اشق و مقل
ورق و جاوشیر و شکینج از هر یک مثقال زنجار سه درم روغن گاو که کهنه
باشد پنجدرم زرآوند مدحرج دو درم موم تازه چهار درم بگدازند آن
چیز را که بتوان کوفت بکوبند آن چیز را که نتوان کوفت در ظرف کنند

و برحرقه بر ان عضو نهند ان عضو را بکشیده بعد از ان ازین دارو
بر فتیله طلا کنند و در ان عضو نهند و بر ان موضع نیز طلا کنند آن چیز را
که در ان عضو باشد برون آرد **اکسیریا** نافع قرحه را که گوشت
بر وی آورد مر و شب و لبان و کندر از هر یک جزو اسفیداج برابر مجموع
بروغن خیری سازند و بشراب مرهم سازند **مرهمی که خشک کند قرحه را**
مرداسنگ و خبث فضه و قیمولیا و جفت از هر یک ده
درم زرد چوبه ده درم اقاقیا و حنا از هر یک پنج درم مجموع را کوفته بروغن
گل و سرکه شراب خمیر سازند **مرهمی که درد مقعده و شقاق مقعده**
را دفع کند ساذج شسته و اقاقیا و اقلیمیا نقره از هر یک
نیم درم موم سفید درم موم را بگدازند در پنج درم روغن گل بنفشه و
پنج درم روغن گل و ده درم روغن ساق گاو و مجموع را مرهم سازند
مرهم دیگر دمهای که نضج سافته باشد و سرطان و خنازیر را نافع
و به مرداسنگ پنج درم کندر و اشق از هر یک درم علک الانباط شش
موم سفید ده درم بجوشد و سرکه بگدازند آن چیزها که بتواند کو آ

در روغن کنجد و زیت بقدر حاجت و مرهم سازد **مرهم آبار** و این
را مرهم اسرب خوانند قرحه کهنه را نافع **مرهم آبار دیگر** و دمهای صلب را نرم
گرداند ده درم سنجه را منفرد سازد و خنازیر را ببرد آبار که سوخته باشند
بگوگرد و بیست درم و موم و سه بط و روغن آس خوب از هر یک شش
مثقال اقلیمیا و مرداسنگ از هر یک هشت سیر مجموع را بکوبند و نیم
و موم را در روغن بگداز بعد از ان داروها اندک اندک در وی ریزند
و مرهم سازد **مرهم آبار دیگر** سرطان و خنازیر را نافع بود و در جبین ها
نافع است و مجموع دمهای صلب را آبار سوخته بگوگرد و شب یمانی
و زنجفر از هر یکی سی درم مرداسنگ بیست درم خرده بس و زنجار
و قنه از هر یک چهار درم موم و زفت و لبان و اشق و کندر از
هر یک بیست درم زراوند طویل و ایرسا از هر یک هفت درم روغن
زیت دوازده سر آن را که بتوان گرفت بکوبند و آن چیزها که
شدان انداخت بگدازند و مجموع را یکجا کرده مرهم سازند **مرهم**
این ترکیب یحیی بن منصور است خبث نقره شش سیر و اصل سوسن

اسمانجونی دو درم افیون از هر یک دو سیر مجموع را بکوبند و بیزند و در روغن
زیت دوازده سیر بر آتش نهند و داروهای با آن خلط سازند و آتش
را آهسته کنند تا بپزد و باید که بسوزند و استعمال نمایند مرهم که
ورم گرم را نافع بود و خار را از عضو بیرون آورد و سوختگی
آتش را نافع بود پوست انار خشک و گل سرخ خشک و عدس پوست کنده
از هر یک جزو و مجموع را بجوشانند تا نیک جوشیده شود و مقدار
آرد جو و روغن گل با آن خلط کنند و مرهم سازند مرهم جالینوس و این
مرهم معروف بمرهم تحلیل جراحت تازه را نافع بود و کهنه را بر بردارد
بسیار و قرحه و سوختگی آتش را نافع بود بانجاح الله تعالی بستان بنام شفا
دهنده مجموع چهار بیمار دیگر که الله تعالی شحم خر هر کدام یک مکرر دو باشد
و کهنه باشد نیم من و چهار سیر روغن زیت کنجد و شش سیر مرداسنگ
سی و شش سیر قلقطار و هشت سیر شحم را پاک سازند و بگدازند و مرداسنگ
و قلقطار را جدا جدا بکوبند تا همچون غبار گردد و در روغن زیت با
میزند و در ظرف کنند و در نسخه دیگر مرهم آمده است مجموع را بکوبند و بیزند

و با آب باران و بلعاب تخم کتان شیاف سازند و بعضی بلعاب
حلبه شیاف می سازند شیاف جالب النوم یعنی کشنده خواب
دردهای سخت را که در چشم پیدا میشود و فایده مند است
صفته ورق ماميثا جزو و انزروت نیم جزو و زعفران و مر
صاف و افیون و زاک مجموع را کوفته و بیخته با آب باران و
سفیده بیضه مرغ شیاف سازند شیاف بربیار درد را ببرد و بگویند
هم در آن روز درد را رفع کند و مجرب است صفته اقلیمیا فضه
و مس سوخته شسته از هر یک سه درم ماميثا دو درم اقاقیا و
افیون از هر یک درم مجموع کوفته و بیخته با آب باران شیاف سازند
شیاف که معروف است بشیاف حلبه دردهای صعب چشم را بنشاند در روز
و درد را تسکین دهد و اشهار را منفجر سازد و بی زحمت خواب پیدا آرد
وقت که درد سخت و صعب باشد و این ترکیب صحیح است
کحالان مجموع اعتماد برین ترکیب کرده اند و مجرب اتفاق
صفته حلبه پاک کرده و شسته با آب شیرین شیره گرم سه توت

وبجوشانیده در آب گرم یک شب و نیم روز و مالیده و لعابش
بیرون آورده و خشک کرده جزو را فیون و زعفران از هر
یک نیم جزو مجموع بکوبند و بیزند و شاف سازند باب استعمال
نمایند مجرب است **شیاف که نام نهاده اند بکایت الیون** درد سخت
را ورد چشم فرو نشاند از مردم کو باشد و از سرما و که باشد
صفة وی اسفیداج مست و چهار مثقال انزروت و زعفران و مرحان
و زاک سوخته شسته از هر یک هفت مثقال صمغ عربی دوازده
مثقال باب باران شاف سازند **شیاف اخضر** خواب می آرد
وقت که درد چشم سخت باشد در مدکرم را دفع کند **صفة وی**
اقلیمیا زاک تبری سوخته شسته از هر یک سه درم عصاره مامیثا
انزروت حضض از هر یک ده درم افیون پنج درم زعفران دو
سفیده بیضه مرغ شاف سازند **شیاف اصفر** رمد را دفع
کند و رطوبت و غلظ جفنها را و پراکنده شدن مویها را **صفة وی**
صمغ عربی و کتیره و سنبل الطیب و زعفران و اقاقیا از هر یک درم

ک

مس سوخته شسته دو درم افیون مصری نیم افیون در آب شیره
بجوشانند و باقی را و دیه را باوی خمیر سازند و شاف سازند
شیاف اصفر دیگر نافع رمدهای گرم و سخت باشد و دردهای
صعب که در چشم باشد **صفة وی** اقلیمیا ذهبی و مس سوخته شسته
از هر یک درم مرداسنگ نا سفته دو درم احوین از هر یک دو دانگ
رصاص و زعفران و نشاسته و عرق و اقاقیا از هر یک دانگی
زرنیخ سرخ نبات مصری از هر یک نیم دانگ مجموع را شاف سازند
شیاف ممذر در رمد گرم خواب می آرد و دفع میکند **صفة وی**
حضض و انزروت و زعفران از هر یک نیم درم عصاره لفاح
هندی و افیون از هر یک دانگ و نیم صمغ عربی و کتیره از هر یک دانگی
مجموع باب باران شاف سازند و در سایه خشک کنند و وقت
حاجت بسرکه شراب و آب کتیره یا سفیده بیضه مرغ استعمال
نمایند و به پردن جفنها طلا کنند **شیاف ممذر دیگر** بروغن زیت
مرهم سازند **قبیل** گل سرخ و اشق و مازو و مرداسنگ از

هر یک درم موم خام ده درم روغن گل و روغن بنفشه از هر یک
ده سیر روغن و موم را باهم بگدازند و داروها را کوفته و بیخته با آن
خلط سازند و مرهم سازند **مرهم جاذب** جراحات رو سلها را نافع
بود و قرحه را که غور شده باشد و آهن را از عضو بکشد شمع و علک
بطم از هر یک چهار سیر راتینج سه سیر از روغن زیت دو از ده سیر
مجموع را بگدازند بر آتش و بوره ارمنی چهار سیر با آن خلط سازند
و حرکت دهند تا مرهم شود **نسخه** ترکیب این عراب است از باب
نضج اورام و رها صلب عطرت و مجرب خشک و بابونه و اکلیل الملک
و تخم شبت و حلبه و تخم کتان و تخم خطمی از هر یک پنج درم بهار حسی
دو عدد و موم خام چهار سیر روغن کنجد شش سیر داروها را کوفته و بیخته
در روغن و موم بر آتش قیروطی سازند جر جیر و بعد از آن داروها را باهم
خلط سازند و حرکت دهند تا مرهم و اگر خواهند که قوت وی
زاید شود مقعد را افکنده کبوتر با آن خلط کند **مرهم زرده**
نافع است شقاق مقعد را و قرحه فرج و زهیر را و بایه که سفیده بیضه

مرغ با روغن گل یا بشره زعفران بدوی مرهم تا از وی استعمال نمایند گل
کیلی و گل زرد و گل رومی و سنا فیح عدس و سفیده و سرب شسته
صلایه کرده از هر یک عود و عصاره لسان حمل و عصاره لحیه الشمس
کهربا و اقاقیا و کافور مصری سوخته و ودع سوخته و دم الاخوین و کلنار
و قاطر کمی و خون دهیجان از هر یک دو مثقال مرد ارسنک مثقال و نیم
افیون مصری مثقال مجموع را بکوبند و ببیزند و بپرورند و بعد از این داروها
سه سیر روغن گل و روغن بنفشه و موم خلط سازند و مجموع را در دهان
بقاعده معهود مرهم سازند **صفه در زنده این را مرهم اخضر خوانند**
و اب استعمال کرده شق که در باطن پیدا شود و دو درم باطنی را خراج
باطنی نافع بود سفیده و سرب سنا فیح شسته و گل ارمنی و گل رومی
و گل زرد و گل قبرسی و گل کیلی و دم الاخوین و اقاقیا مصری و شاخ بزکوهی
سوخته و کاغذ مصری سوخته و ودع سوخته و عصاره لحیه التیس و قاطر کمی
و کلنار و کهربا و عصاره لسان الحمل و مرد ارسنک ذهبی از هر یک یک درم
افیون مصری دو درم کافور مثقال مجموع را بکوبند و ببیزند بحریر

و روغن گل و روغن بنفشه و موم مقدار که کفایت باشد بگیرند و دوا را
در هاون کنند و روغن سرکهای زیر ندوی مالند تا مرهم شود و اگر کسی را
پیچ روده ها باشد ازین ترکیب مقدار درحقنه وی کنند نفع عظیم رساند
نسخه که ورامها صلب را نرم کند قایم مقام داخلیون است
بنفشه و نیلوفر و حلبه و تخم کتان و کنجد و اشنه و بیخ و پیاز نرگس از هر یک
جزو مجموع را بکوبند و بپزند و بهر دو سیر دریا چهار سیر موم و شش سیر
روغن کنجد خلط کنند بعد از آن که موم در روغن را بر آتش گداخته باشد
و مرهم سازند و استعمال نمایند نافع و شافی بتوفیق الملک القدیر القادر
مرهم کافوری و این مرهم اپیض نیز خوانند سوختگی آتش را و
گرمی صعب را و درد مقعده را و ریش روده ها را و گزیدن جانوران را
که زهر دارند نافع بود و بگیرند مرداسنگ پنجدرم سفیده ارزیز
پنجدرم هر دو را بکوبند و بپزند و موم چهل درم بروغن گل مقدار آن
که کفایت باشد بگدازند و مجموع را باهم خلط سازند و مقدار کل ها با
خلط کنند و مرهم سازند و استعمال نمایند **صندوی** مرداسنگ

دو سیر توتیای کرمانی بگیرند گلنار فارسی نیم سیر زرد چوبه نیم سیر خون سیاوشان
نیم سیر موم یکسیر روغن گل بقدر کفایت مجرب است قدری کافور که کهنه
اضافه کرده . از جهت قروح کثیرالمده والقیح و مرهم سازند **مرهم اشق**
فلوس نکی و قاطاکمی و سفیده و اسفیدباج و صمغ بلوط و سازج و مروارید
از هر یکی جزو مجموع را بکوبند و بروغن بنفشه و موم مرهم سازند
مرهم مجرب بجهت ناصور مقدار شب را و رطا پس کنند و در زیر طبق
آتش کنند تا بجوید و بجوشد و رطوبتهای وی بیرون آید و خشک گردد بعد از آن
دیرا بروغن گاو مرهم بسازند فایده ناصور را که اطبا از دوا
عاجز شده باشند و عرابه که در چشم واقع میشود و نیز مقعده را بهت
مرهم دیگر بجهت ناصور مجرب است روغن گاو و پیاز کهنه هر دو
را باهم مرهم سازند **مرهم دیگر که نافع بود دستی مقعده را و بیرون**
دیرا و فایده و رسانند و تب که در مقعده انسان باشد
مازو و پوست انار و سماق از هر یک دو درم سفیده سی درم مرداسنگ
هشت درم لبان دو درم مجموع را مرهم سازند **مرهم مجرب بجهت باب**

شحم بط و شحم ماکیان و کوهان اشتر و مغز ساق گاو و لعاب حلبه و لعاب
اسبغول بلعاب تخم کتان و مقل و موم و روغن کنجد و ساذج شسته
و روغن بنفشه و روغن گل تخمها را در آنکه شب در آب کنند و لعاب
از وی بگیرند و مقل را هم کوفته سازند و شحم و موم را با آتش نرم بگدازند
و صاف کنند و مجموع را بهم خلط سازند و با آتش نرم نرم بجوشانند و دایم
و پیوسته حرکت دهند تا بهم رسیده و بعد از آن فتیله استعمال نمایند
و بر آنجا طلا کنند مرهم دیگر حکما نافع بود افیون درم موم خام درم
روغن گل پنجدرم موم و روغن را بگدازند و افیون را بسایند و بر روغن
و موم مخلوط سازند و درسته نادان مرهم سازند و بدان عضو طلا کنند
در شب و در نهار گاه بحمام روند مرهم دیگر نافع بود خلطهای سودای
و خارش را اینها را این مرهم را مرهم گرفش میخوانند گرفش تازه
بکوبند با آن خلط سازند و دایم حرکت دهند و مقدار مرداسنگ
با آن خلط سازند و مرهم سازند مرهم دیگر که نافع بود گریها
که در روی کودکان پیدا شود بادام سوخته درکفچه آهنین و توتیا هر دو را

در آن بپاشند و مرهم بسازند مرهم دیگر که نافع بود و در بهای را
که در روی صبیان پیدا میشود نار رو دو درم هلیله زرد و زعفران سوس و
از هر یک سی درم مجموع را بکوبند و با موم و روغن خلط سازند و مرهم سازند
مرهم دیگر که نافع بود خلطهای گرم را که در روی کودکان پیدا شود
طباشیر و حاو شیر و مرداسنگ ذهبی و دم الاخوین و صبر سقوطری اقاقیا و توتیا
و کف دریا و ورق مورد و اسفیداج و سرب مجموع را کوفته و بیخته بر روغن
بنفشه بادام و موم خام گداخته مرهم سازند مرهم اشق
ساذج شسته اسربعون اسفیداج سرب پوست بیضه اشتر مرغ توتیا
و صمغ سماق و کافور و دم الاخوین و صدف سوخته مجموع برابر مجموع گرفته
و بیخته بروغن گل و روغن بنفشه بادام و موم مرهم سازند مرهم
دیگر باسلیقون کبیر گوشت بر ویاند و قرحه را دفع کند و صمغ
قرحه را پر سازد و خراجات و عضدها کند و را نافع بود و زفت و
راتیج و موم سفید از هر یک سی درم مجموع را بروغن زیت مرهم سازند

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل اول در صداع و شقیقه صداع درد سر است از خون می باشد علامتش بیشتر
سرخی روی و چشم و گرمی سر و شیرینی دهان و امتلای رگها بر بدن و عظم نبض
علاجش فصد قیفال و حجامت بر ساق و شراب عناب و آلو و تمر هندی
غذا ماش مقشر و عدس بتمر هندی و آب غوره و بعد از فصد آرد جو و گشنیز تر
و برگ بید و خرفه و عنب الثعلب و صندل مجموع را خمیر شود بر سر طلا کنند و از صفرا
می باشد علامتش تلخی دهان و زردی روی و شدت درد و گرمی سر و زردی
قاروره و تشنگی و خشکی دهان و بینی و سرعت نبض علاجش تلیین طبیعت بتمر
هندی و آلو و ترنجبین و شیرخشت پس طلا خنک که گذشت بکار داشتن شراب
بنفشه و نیلوفر و تمر هندی و آلو ترش کرده از میوه ها هندوانه و خیار و آلو
غذا ماش مقشر بتمر هندی و اسفاناخ و در وقت غلبه و هیجان درد گل خطمی
در آب جوش کنند و پای تا زانو در آنجا نهاده دست می مالند چنانچه از بالا بزیر میکشند
و در همه اقسام صداع پاشویه عاجل النفع است و بنفشه و نیلوفر و خبازی و پوست
خشخاش و جو مقشر نیم کوفته از هر یک کفی در آب بجوشانند و صاف کرده نشسته و در

ایرقی

ایرقی کرده نیم گرم بر سر ریزند این عمل را تنطیل گویند و آن آب را نطول
و از بلغم می باشد علامتش گرانی سر و غلبه خواب و تری دهان و بینی و عدم حرارت سر و سفیدی
و غلظت بول و بطوء نبض یعنی دیر جستن نبض علاجش شراب اسطوخودوس با ماء
الاصول با شراب لیمو و گلنگبین با هم غذا نخود و آب شوربا کاه زیره یا کبوتر و
گنجشک و کبک و شنو و سبوس و گل گرم کرده بر سر بندند و این عمل را تکمید گویند و آن سبوس
و گل گرم کرده را کماد و گل سرخ و بابونه و خطمی و تخم کتان کوفته و با آب گرم سرشته
بر سر ضماد کنند بوی عنبر و مشک و نفس موافقت است بعد از نضج ماده حب صبر و ایارج
فیقرا دادن و از سودا می باشد علامتش گرانی سر از ملتقی کمتر و خشکی دماغ و بدن و تیرگی رنگ
و باریکی و بطوء نبض و فکرهای فاسده و تیرگی و بی نکی قاروره علاجش استفراغ
سودا بمطبوخ افتیمون بعد از آنکه ماده را نیک نضج داده باشند و بجهت ساخته بشراب
گاوزبان و بادرنجبویه و غذا نخود و ماش در شسته بگوشت بره و بزغاله و مرغ و
روغن بنفشه و روغن بابونه با هم ضم کرده بر سر مالند ضماد از بنفشه و بابونه و گل
خطمی سازند باید دانست که درد سر یکه از خون و صفرا بود و از سوء مزاج
حار ساده می بینم چنانچه از گرمی آفتاب و غیر آن و از خوردن چیزهای گرم نیز

حادث کرده علامتش تقدم وجود این اسباب بود و بعضی از علامات حرارة
که در درد موی صفراوی گذشت علاجش آنچه در صداع دموی و صفراوی مذکور شد
غیر فصد و تلیین که بجهة اسهال رسد و طلا و ضماد در صداعی که بواسطه خوردن
چیزهای گرم مثل آن و جوز و شیر تر و خیار و کشنیز کنند زیرا که چیزهای قابض چون صندل
و برگ بید موافق نیست و از سوء مزاج بارد ساده یعنی بی آنکه از بلغم و سودا
بود بی بهتر چنانکه از هوای سرد یا از خوردن چیزهای سرد عارض شود علامتش تقدم
این اسباب و بعضی از علامات برودت که در سودا و بلغم مذکور شد علاجش
آنچه گذشت در بلغمی و سوداوی الا مسهل و از تری و خشکی بی ماده بی بهتر و از
سوء مزاج رطب ساده و سوء مزاج یابس ساده گویند علامت و علاج رطب از بلغمی و علامت
و علاج یابس از سوداوی فرا باید گرفت و از بخار غلیظ بی بهتر که در سر محتبس گردد
علامتش تمدد و آواز باد در گوش و انتقال درد از موضعی بموضعی و گرانی
و عدم گرانی پس علاجش از چیزهای نفاخ پرهیز نمایند و تحلیل سازند از بابونه
و شبت و اکلیل و قیصوم و سعوط پاشند ازین ادویه چند بیستر و فیون در
روغن بابونه حل کرده در بینی چکانند سعوط چیزی را گویند که در بینی چکانند و شموم
سازند

سازند از زعفران و مشک و صعتر و سنبل و عنبر و بوسته بوئی میکنند و طبیعت را
نرم گردانند علاج باقی انواع صداع آنچه بشرکت معده یا عضوی دیگر یا از ضعف دماغ
یا از بسیاری مجامعت و غیر آن بود از علاجات مذکوره بیرون نیست چه آنچه
سوء مزاج ما دست و آنچه سوء مزاج ساده علاج بدستور مذکور خواهد بود
اما شقیقه دردی بود در یکی از دو جانب سر راست یا چپ
و اقسام و علامات و معالجات بدستور صداع است فصل اول در
سرسام برسام لفظی پارسی است که معرب کرده اند مرکب از سر و سام که
بمعنی آماس است و این عبارتست از آماس حجاب دماغ یا نفس دماغ از خون
بی بهتر و این را بزبان یونانی فرانیطس بفا و قاف میگویند علامتش
تب دایمی و گرانی سر و سرخی چشم و زبان مایل بسیاهی و عظم نبض علاجش
فصد قیفال و بعد قوت احتمال خون برداشتن و نرم داشتن طبیعت بعناب
و آلو و ترنجبین و بنفشه و تمر هندی و روغن گل و انداختن سر که در مالیدن و
حقنه نرم مثل عناب و بنفشه و نیلوفر و آلو و ترنجبین کردن و از صندل و کشنیز تر
لخلخه ساختن غذا آب جو و عدس و اسفاناخ و در وقت غلبه هذیان پای تخته

وپای را بمالند و ببندند وازصفرا می باشد واین را قرانیطس خالص گویند
علامتش تب تیز و بیخوابی و سبکی سر و خشکی چشم و بینی و دهان و زردی
روی و زبان و سرعت نبض و جنگ و بدخویی و هذیان علاجش بدستور
صداع صفراوی وازسودا می باشد علامتش هذیان و ترس و ترشروئی
و بیخوابی و خشکی دهان و بینی و صداع و تب ضعیف و گریه و زاری و بر
دور ربع تغیرات علاجش بطریق صداع سوداوی وازبلغم می باشد
واین را لیثرغس گویند علامتش صداع و تب نرم و بسیاری آب دهان
و خواب گران و کسالت تا بغایتی که از چشم گشادن و دهان بهم نهادن
کاهلی و کسالت نماید و نسیان از لوازم این مرض بود و لهذا این مرض را
نسیان گویند علاجش حقنه نرم در اول و مالیدن و بستن اطراف و
برین موجب شربتی بدهند زنه گاوزبان پنج درم بادرنجبویه سه درم
پرسیاوشان دو درم بنفشه پنجدرم بیخ سوسن تراشیده یکدرم قند پنجاه
درم شربتی دو بیرشاهی در صباح و یکبیرشاهی در وقت خفتن این شربت را از آخر
روز با آب گرم میدهند و بعد از چهار روز سبلی و چه ملینی دهند سنا مکی

پنجدرم

پنجدرم اسطوخودوس دو درم زنه سفید مجوف تراشیده دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان
سه درم گل سرخ سه درم گلقند ده درم غاریقون تخم کشوث سفید سه درم غذا در ایام اول مرض تا انتهای
مرض آب جو و نخود و مشمش اختیار در اخلاط نخود آب برنج انار فصل سیم در سدر
و دوار سدر آنست که وقت برخاستن چشم تاریک شود و دوار آنست که جهان نماید
که چرخ میکرده و دوران میکند علاجش اگر در معده غثیانی بود قی کنند و هر خلطیکه باشد بحسب
آن نقا کنند که در صداع آن خلط معلوم شده و در امراض معده نیز خواهد آمد عمل نماید
واگر ماده در نفس دماغ بود علامت خلط غالب و علاجش هم بدستوری بود که در صداع گفته شد
فصل چهارم در سبات و سهر اما سبات خوابی بود در کمیت دراز و در کیفیت قوی علاجش
اگر تب عارضی گردد علاج تب بود چه زوال آن بزوال تب بود و اگر تب نباشد از رطوبت
دماغ بود بدستور صداع تدبیر فرمایند و دست و پای مالیدن و بحکم کشیدن و
موی کشیدن و پای بستن و نعره زدن و بوجهی از وجوه بیدار کردن در هر دو حال
مناسب است اما سهر بیخوابی مفرط است از سوء دماغ و خشکی ساده و یا با ماده که
صفرا باشد می باشد علامت و علاج هر یک در صداع گذشت و از رطوبت بورقیه
می باشد علامتش مرکب بود از علامات بلغم و صفرا با شوری دهان علاجش مرکب

از علاج مرد و سم و حمام که عرق نشود و آب بسیار ریختن و بر وی روغن بادام و کدو و بنفشه
بینی و گوش و کف دست و پای و فصد و حوالی آن و ناف را چرب کردن در هر اقسام
مفید است فصل پنجم در نسیان و آن فراموشکاری است از تری و سردی یا و خشکی و از گرمی ساده
یا از غلبه صفرا بعضی در دماغ می باشد علامت و علاج هر یک بهتر رسانیده است فصل ششم
در مالیخولیا مالیخولیا یعنی خلط سیاه است این مرض را بنام سیاه مینامند از سودای دموی
می باشد علامتش سرخی روی و بسیاری اندیشه و سرخی چشم و خنده و فرح و عظم نبض و سرخی
قاروره علاجش فصد رگ کحل کرده و رگ [illegible] غذا اکثرش برشته
بگوشت بزغاله و بره از میوه ها هندوانه و سیب و انار و امرود و شفتالو و ترنجبین
عناب و گاوزبان و تخم کاسنی و بادرنجبویه و بعد از نضج ماده مطبوخ افتیمون اخراج نمایند
عناب [illegible] عدد سپستان [illegible] شاهتره پنج درم هلیله سیاه سه درم گاوزبان سه درم گل
چهار درم سنای مکی پنج درم بسفایج فستقی سه درم افتیمون سه درم [illegible] چهار جزو ده درم
تمرهندی [illegible] یک سیر ریختن دو سیر اگر [illegible] مثقال اضافه کنند قوی تر [illegible]
و از سودای صفراوی می باشد علامتش کثرت اضطراب و غضب و زردی روی و بد خوئی
و جنگ و بیخوابی و حرارت نبض و زردی قاروره علاجش غذا اکثرش برشته و گوشت
بزغاله و بره و اسفاناخ و کشنیز تازه [illegible] و تمرهندی تازه کرده و از میوه ها آلو

و انار [illegible]

و انار ترش و شیرین و هندوانه و زرد آلو و از اشربه شربت لیمو و نارنج و غوره و برگ عرق گاوزبان
بنفشه [illegible] مطبوخ مقدم [illegible] بنفشه [illegible] گاوزبان [illegible] آلو [illegible] تمرهندی [illegible] خیارین [illegible] قند [illegible]
خوردنی یازده درم [illegible] مطبوخ عناب [illegible] هلیله [illegible] درم شاهتره پنج درم
پنج درم سنای مکی پنج درم افتیمون سه درم گاوزبان و گل [illegible] از هر یک چهار درم تمرهندی [illegible] شیر خشت
دو سیر روغن بنفشه [illegible] دیده اند و از سودای سودا می باشد علامتش تنهائی دوست
داشتن و کم گفتن و کثرت ترس و گریه علاجش اگر خون غالب بود فصد کنند غذا [illegible] گوشت
بره یکساله و مرغابه [illegible] گاوزبان [illegible] بادرنجبویه [illegible] بنفشه [illegible] سپستان [illegible] تخم خطمی [illegible]
بیخ سوسن [illegible] گل سرخ [illegible] قند [illegible] مجموع [illegible] مطبوخ [illegible] عناب
سپستان از هر یک [illegible] هلیله سیاه پنج درم بسفایج [illegible] افتیمون از هر یک سه درم
گاوزبان گل سرخ بادرنجبویه از هر یک چهار درم سنای مکی [illegible] غاریقون [illegible] درم [illegible]
[illegible] گاوزبان و گلاب [illegible] ریحان [illegible] شراب سیب و گاوزبان و از سودای [illegible] می باشد علامتش
[illegible] علاجش [illegible]
[illegible] گاوزبان [illegible] و آنچه گوشت [illegible] سودا [illegible] فصد
نمایند فصل هفتم در صرع صرع در لغت [illegible] است و در اصطلاح [illegible] است و سبب آن
سده [illegible] است در دماغ [illegible] منع [illegible] و سبب سده
بلغم بود یا سودا یا صفرا یا خون و این [illegible] غلیظ [illegible] دماغ می باشد [illegible] اعضای بدن
مثل معده [illegible] انگشت [illegible] علاجش در حال نوبت اگر از عضوی دیگر [illegible]
بود بالای آن را ببندند و آن عضو را [illegible]
بعد از خلط غالب بقوانین سابق و تقویه دماغ [illegible] خاصیت فایده دهد [illegible]
[illegible] گوشت [illegible] و همچنین [illegible] نخورند فصل هشتم

در سکته سکته حالتی است که حس و حرکت جمیع اعضا الا تنفس معطل شود و گاه بود که تنفس نیز در تناول
یافت نشود و گمان برند که زنده است یا مرده پس در چشمش نگاه کنند اگر خیال ناظر در چشمش دیده شود زنده است
و سبب این مرض سده و ماده است در بطون دماغ علاجش در حال قی کردن با دوای [illegible] در آب جوشانده عسل
با نبات شیرین ساخته نیم گرم در حلقش ریزند و حقنه کنند و حقنه تربد و بوره و نمک و سنا و قنطوریون
و شحم حنظل کنند و تابه گرم کرده بر بالای طاقیه نمدی بر سرش نهند و این بر تقدیر بود که بلغمی باشد و علامتش سپیدی
رنگ و علامات بلغم و تقدم اسباب تولد آن و اگر خونی بود علامتش سرخی روی و خفقان غایت که گلوی
و پری رگهای گردن و غیران و ابتدای عرق اهون و تنفس غلیظ باشد و غطیط آن آواز است که از
مخنوق و بعضی مردم مسبوب در خواب برون آید علاجش فصد قیفال و حجامت ساق پس حقنه لزم و از ورم
دماغ باشد علامتش تقدم تب و علامات اورام دماغ و از این قبیل بود آنچه از سقط و ضربه واقع شود
زیرا که ورم غش که از سقط و ضربه حادث شده باشد موجب آن گردد علاجش علاج اورام دماغ است

فصل نهم در فالج و استرخا اما فالج در عرف بطلان حس و حرکت نصفی از بدن بود در طول و سبب
آن فرو رفتن فضله رطوبی بود از بطون دماغ به اعصاب آن جانب پس منع کند قوت حس و حرکت را
از نفوذ در آن یا نفوذ کند لکن اعضا به سبب فساد مزاج سردی و تری متاثر نشود و گاه بود که دو
جانب را فرا گیرد و تمام بدن فرو رود یا منقلع کرده و این را [illegible] گویند العلاج تا چهارم
ماء العسل عوض غذا و آب [illegible] نمایند و بعد از چهارم در صباح بدین وجه جلاب دهند ادویه
انیسون گاوزبان بادیان [illegible] در آب جوشانده تا به نیمه رسد پالایند و [illegible]
عسل در آن حل کرده بدهند غذا نخود آب [illegible] و دارچینی و زعفران [illegible] و عوض آب
گلاب و عرق گاوزبان دهند و تا یازدهم بدین وجه بکنند بعد از آن حقنه که در سکته ذکر شد
احتقان نمایند دو سه بار پس با استفراغ بلغم [illegible] استعمال نمایند [illegible] زنجبیل
غاریقون [illegible] هندی [illegible] در ورم و در این ایام نخود آب [illegible] و کبک خورند
و بعد از آن گوشت آهو دهند دارچینی و زنجبیل و زعفران و قرنفل و مصطکی [illegible] و گاه باشد که
حرارت مزاج بود و سبب آن بود که دل و دماغ با هم مقاومت کنند پس آن وقت که [illegible] از دماغ
فرو آید مقاومت نمایند حرارت دل و جگر غلبه کند پس در این حال تسکین حرارت کنند ترنجبین لیمو

دوق

دوق گاوزبان غذا نخود و برنج با آب لیمو و شراب سیب هم در این وقت توان داد و باشد که
حرارت چنان مستولی گردد که آب جوشیده داد و چون حرارت ساکن گردد با معالجه فالج اشتغال نمایند
و اما استرخا در عرف حالتیست مثل فالج در عضوی از اعضا و از این جهت گفته اند که فالج استرخا نصف
بدنست در طول نسبت میان استرخا و فالج عموم و خصوص مطلق است در عرف لغویان و سبب
استرخا آن بود که عصب در عرض [illegible] و این علاج به زیت و ورم نخاع می باشد
علامتش درد و تمدد و تب علاجش فصد کردن و در ابتدا صندل و نوفل و گشنیز تر
و سنگ و ورق خرفه و بید مجموع یا بعضی به گلاب طلا کنند و در تزاید آرد جو و خار پشت
و در انتها گل خطمی و بابونه و بر فصد جرات نمایند تا غلبه خون متحقق نشود و سقط و ضربه
باشد اگر حادث شود بعد از آن دفعة قابل علاج باشد زیرا که دلیل بود بر پاره شدن عصب
و اگر بعد از دو سه روز عارض شود دلیل بر ورم عصب و ریختن ماده بدان باشد
تنقیه کنند و داروهای محلل و مقوی بر موضع ضربه نهند چنانچه در فصل اول از باب
بیست و نهم بیاید و سوء مزاج بارد و رطب ساده می باشد علامتش اگر به تدریج حادث
گردد و علامات دیگر نباشد علاجش تبدیل مزاج و گاه باشد که تشنج عارض گردد از جهت ماده
که بعضی اعضا بر سبیل بحران دفع کند و بیشتر در قولنج واقع شود و علاج این صاحب [illegible]
جالینوس روغنهایی گفته که گرم باشد بسیار و تقویه عضو کنند و ماده را از آن
مواضع منع کنند مثل روغن بابونه و اگر روغن گل و روغن قسط را با هم جمع کرده
بمالند می شاید و باید دانست که عموم و خصوص میان فالج و استرخا لحسب لغت و
در نزد یک معظم اطبا بر دو لفظ مترادف اند و استرخا را یکی انگشت را فالج
میگویند فصل دهم در تشنج تشنج انقباض عضو است و ورم کشیدن آن
خارج از انبساط و گشادن عاجز آید از بلغم می باشد علامتش اگر دفعة حادث
شود با علامات بلغم علاجش تنقیه بلغم بشرایط و بعد از تنقیه روغن

فرفیون مالیدن واز خشکی یعنی علامتش تقدم اسباب خشکی آرند مثل تبهای قوی
مدتی دراز و اسهال گرسنگی و رنج بسیار و این را تشنج یابس گویند منفع نگردد
مگر در کودکان و جوانان نادرا علاجش انواع مرطبات از غذا و شربت و
طلا بکار داشتن واز ورم عصب می باشد علامتش علاج آماس بود چنانکه در باب
دوازدهم بیاید واز جراحت موذی یعنی مثل آنکه جراحتی بود بر عصب یا خلطی تیز یا گزیدگی
زهرناک چنانکه کسی را کژدم بر عصب بگزد و ازین قبیل بود تشنج کی که خلط تیز جا یابد
می کند و تشنجی که از دیدان خارج شود مناسب هریک معالجه کنند فصل یازدهم
در تمدد و کزاز تمدد تشنج عصب بود از هر دو جانب پس عضو راست بماند
و میل بجانبی نکند و این تشنج اصطلاحی بود و مشارک او در سبب
و کزاز بعضی اطلاق میکنند بر تشنجی که ابتدا از عضلات حنجره
گردن کنند و بجانب پیش کشد یا پس یا هر دو و بعضی کزاز را
بر مطلق تمدد اطلاق کرده اند و بعضی مخصوص گردانیده اند
بدانکه سبب آن بردی محمد بود از داخل یا خارج که در یک جانب
باشد یا در دو و علامات و معالجات آنچه در تشنج مذکور شد

فصل دوازدهم

فصل دوازدهم در رعشه و درین مرض حرکات
ارادی یا ثبات ارادی بحرکات غیرارادی مخلط گردد و صبغرا آنکه
که در جانب چپ بود از سوء مزاج سرد مادی یا غیر مادی می باشد
علاجش انگبین بآب بادیان و انیسون غذا نخوداب بشیره چگاه
با گنجشک و کبوتر یا گوشت آهو دارچینی و فلفل و زعفران اندا…
و اگر مادی بود تنقیه بلغم بود واز خشکی عصب یا چیزهای موذی می باشد
علاج آنچه در تشنج گذشت و از ادمان خمر می باشد علاج ترک آن
فصل سیزدهم در لقوه این مرض آنست که روی از یک جانب
فرو کشیده شود و بجانب دیگر میل کند و سبب این می باشد که
تشنج آن جانب … باشد که بدو میل کرده یا استرخای آن جانب که ازو
میل کرده تا … علاج آن از تنقیه و دادن ماء الاصول و دواء المسک
و امثال اینها جایز نیست آنچه رطوبی باشد جالینوس بود مطلقا جایز
و درین ایام بر نخوداب و شیره کاچره و ماء العسل اقتصار کنند و غرغره
مضوغات را تأثیر ظاهر و نفع حاضر است فصل چهاردهم

اختلاج حرکت موضع باشد از بدن بخلاف عادت در عرف گویند فلان
عضو می پرد علاج سبوس گرم کرده بر آنجا نهند و از چیزهای غلیظ
و بیوها و خمیر بیه و لبنیات پرهیز کند و اگر این حال کسی را کم واقع شده
باشد و بعد از آن دایم شود بیم لقوه و صرع بود تنقیه بلغم کند با ایارج
شعوی به غاریقون **فصل پانزدهم** در زکام و نزله فرود آمدن
فضلهای مخاطی را از دماغ بجانب بینی زکام گویند و بجانب گلو نزله
و بعضی از طبیبان این فرق نکرده اند **از گرمی** می باشد علامتش
سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم و تقدم مسخنات دماغ
چون در آفتاب مقام داشتن و خوردن چیزهای گرم و امثال این
دگاه بود که حرارت جمیع بدن بود علاج استفراغ بدن اگر ممتلی
بود بفصد و اسهال و شراب عناب و بنفشه و نیلوفر و آب مود آب
هش و استنشاق دادن **از سردی** می باشد علامت او گرانی
سر و کندی حواس و کسالت و راحت یافتن بچیزی که سر را گرم کرده اند و
تقدم اسباب خارجی که از آن بود مثل آب و هوای سرد که بدماغ

رسد علاج اگر از امتلای بدن بود و غلبه خلطی بعلامات آن معلوم شود
تنقیه کنند اگر سوء مزاج ساده بود بنطولات و کمادات و شمومات
اکتفا نمایند باید دانست که حمام در اول زکام سرد مضرات
و در آخر مفید باشد و در زکام گرم در اول و آخر لیکن حمام بحسب
مناسب آن باید و نزله گرم را بشراب خشخاش و بمرش عناب مسکن
اگر بسینه فرود آید و اگر نزله شور بود یا تر واجب و منع آن زیرا
که در آن خوف سل است سیاه دانه بریان کرده و در بغچه یک شب
و روزی آغشته بوی کردن ماده بجانب بینی کشد و اگر بینی گرفته
بود چنانکه نفس از دهان باید زدن فی الحال بگشاید **باب**
دویم در امراض چشم مشتمل مطلق رمد باید که از دود و غبار و بادها
و سرما و روشنی و سفید بسیار نگاه دارد و در یک چیز بسیار نگاه
کردن بی آنکه نظر از او بگرداند و مجامعت احتراز نماید مگر آنکه
اوعیه منی ممتلی و استفراغ او عادت بود و از گرسنگی مفرط و
امتلا خصوصا در عشا و از چیزهای بخارناک مثل سیر و پیاز و کرنب

و شوریها و ترشیها که بسیار ترش باشد و بیداری و خواب مفرط

فصل دوم در طرفه نقطه باشد سرخ که بسبب گشاده شدن
رگی که از رگهای ملتحمه ملطخ باشد به ظاهر شود یا حرکت عنیف مثل قی
و نعره قوی علاج خون کبوتر یا فاخته خاصه آن خون که از زیر پر کبوتر چون
برکنده بیرون آید در ابتدا اکحالی ازینی ضم کنند و در آخر اکحال لطیف
شسته در چکانند فصل سیم در سبل عشا است که بر سطح ملتحمه
متولد شود از اجسام غریبه که شابه رگها باشد در غشاء رقیق در هم بافته
گردد علاج وی فصد کردن و مسهل و شیاف احمر لین و احمر حاد و دیباخ
کون کشیدن و اگر غلیظ و دیرینه بود بر باید داشت فصل چهارم
در جرب چشم است که اندرون پلک درشت و سرخ گردد و با خارش
آب ریختن بود خرده که سرهای آن سفید بود
و پوست تنگ از و باز میشود یا رنجها بر صورت دانه انجیر بود علاج آن
فصد کردن و بتقرص ... تنقیه آن کردن و شیاف احمر لین و شیاف
سماق و دو نوع آخر شیاف احمر حاد و اخضر فصل پنجم

در غرب در گوشه از جانب بینی ریشی بود که ناصور گردد و دیرگاه که
هست بر پلک زیرین نهند جز که برون غرب و اجزای او آنست
صبر کندر انزروت پر سیاوشان دم الاخوین سه ماصفهانی شب
گلنار از هر یک یکدرم زنجار ربع یکدرم در چکانند بعد از آنکه از جرب
پاک شود و برین مداومت نماید و اگر این تدبیر کفایت نبود
داغ باید کرد فصل ششم در نزول آب که رطوبت غریبه
باشد که در ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه و طبقه قرنیه بایستد
و مانع دیدن گردد بسبب منع نفوذ اشباح مبصرات یا خروج نور بصر
را اختلاف هر دو مذهب علامات هرگاه در پیش چشم خیالات
مثل پشه و مگس و موی پیدا آید پیش نزول بود و سبب بودن این اشیا
توقف چیز غریب غیر شفاف میان جلیدیه و مبصر لیکن این خیالات
از بخار معده و نیز می باشد علامات آنست که هر دو چشم بود و دایم
نباشد و بعقب امتلای معده زیاده شود و بوقت گرسنگی کم گردد
و علاج در ابتدا آن گردیدن را تمام منع نکرده باشد تنقیه بود

بابارج و بعد از ان غرغره کردن بس با پیلیقون و شیاف مرارات
کشیدن و از شوربا ها و میوه ها و خمیرینه و لبنیات پرهیز نماید و قلیه و
کباب و مطجنه و نان خشک خوردن و بر تشنگی صبر کردن بغایت بدتر ضار
است و اگر مستحکم شود و منع دیدن کند تمام قدح باید کرد و اگر سده
در عصب مجوف بود بغیر تنقیه و استعمال مفتحات تدبیر نبود و قدح را
دران فایده نبود و آب که قابل قدح بود سفید رقیق صافی باشد
و آنکه علیل روشنی آفتاب و چراغ احساس کند و آنچه قابل قدح نیست
غمامی و زرمتی و حصی و اسمانی و خفی و منتشر رقیق که هنوز بکمال نرسیده
باشد و همه را تدبیر قابل قدح گردانیدن حکمت و گفته اند که هر گاه
شش ماه بگذرد و برخیالات مذکور خوف ان نزول نباید داشت
فصل هفتم در عشا شب کوری از غلظت روح باصره بود
تنقیه بایارج و از طفل ابراکه از جگر بز که کارد کشند و بر روی
آتش نهند بیرون آید بسایند و در چشم کشند زایل گردد ان شاء الله تعالی
فصل هشتم در جهت روز کوری از رقت و قلت روح باصره
بود علاج تنقیه بایارج تغلیظ و ترطیب غذا بود و جنس شراب عناب و هریسه اگر خفت کار و

بود نی چشم همیشه سیلان علاج اگر بدن ممتلی باشد تنقیه کنند و سرمه
و توتیا با هم ضم کنند و پوست می کشند و از میوه ها و شوربا پرهیز نمایند
برشی عشا در این باب عاجل النفع بود و فصل دهم در بیاض
سفیدی بر ظاهر قرنیه پیدا شود و اگر بعد از قرحه بود و تمام زایل نشود و اگر
بعد از رمد یا صداع و شقیقه عارض شود بعد از زوال سبب اکتحال الکحل
صبر و حرم کپر و حرم منغل کنند فصل یازدهم در ستر زاید موی
افزونی از رطوبات عفن حاصل گردد علاج تنقیه کنند موی افزون
خارشت طلا کردن یا کندن یک یک را و داغ کردن یا بسوزن کنده ازین
بجانب بردن یا تشمیر کردن چنانکه کحالان دانند و گفته فصل
دوازدهم در ظفره ناخنه حرست عصبی که از گوشه چشم پیدا شود و علاج
وتد پرش شل سل کنند فصل سیزدهم در تمل شش که در
پدید آید علاج تنقیه کردن بایارج یا غرغره کردن بعد قرص حار
و ببندان وابکاه و چشم را بان شوید و آب بنفشه یا نی جستن
فصل چهاردهم در سلاق آنست که پلک غلیظ شود و رگی

مجرب ... [illegible]

خار و شره مرد را اگر ابتدا حدوث آن بود سماق در گلاب آغشته
صاف کنند و بکشند و از برگ خرفه و کاسنی در روغن گل ضماد نهند
یا سفیده تخم مرغ در روغن گل و اگر ریم غلیظ بود فصد و حجامت
کنند و بعد از آن مطبوخ هلیله دهند و بر بخار گرم میدارند و شیاف
ابرو بین و دیرج کشیدن و ضماد و بعد از نشره و تخم انار در بیخته کنند

فصل پانزدهم در قرحه ریش چشم اگر در جانب راست بود
بر چپ تکیه کنند و اگر بر چپ بود بر راست تکیه کنند و اگر حرکت آشفته
باشد به آب عسل و شیر دختران بشویند و شیاف کنند بیکشه امراض چشم
بسیار است آنچه وقوع او بیشتر است درین مختصر ایراد شد

باب پنجم در امراض گوش و بینی مشتمل بر نه فصل

فصل اول در درد گوش متولد شود اما آنچه از گرمی باشد یا
سوء المزاج ساده بود یا مادی و ماده یا از خون بود یا از صفرا
یا باد گرم که در گوش بود یا از معده بدماغ بر آید یا اماس بود از خون
یا از صفرا اما آنچه از سردی بود درمان طریق یا سوء مزاج ساده

بود یا مادی و ماده بلغم بود یا سودا یا بادی سرد که در گوش جای
گرفته بود یا از معده بر می آید یا اماس بود از بلغم یا سودا و علامات
سوء مزاج ساده و مادی و تدبیرات آن در صداع گذشت اما اول
معده بعد ازین خواهد آمد و علامات باد گرم و سرد و مبطل مزاج
و امتیاز آن از مزاج آنست که باد از موضع بموضع نرود و در
گوش آواز و حرکت آن محسوس میکرد و بس آنچه درین موضع باید
گفت آنست که هر گاه از حرارت شیاف ابیض بشیر دختران سوده
نیم گرم سه قطره در گوش بچکانند یا افیتمون بشیر دختران ضم کنند بعد از آن
تدبیر لعاب بهیدانه به نیم گرم بچکانند و طلاهای حنک چون
سنگکوره و برگ کاسنی و برگ خرفه و امثال این بر بیرون گوش و حوالی
آن از سروری و سوء مزاج در همه وقت در ورم در ابتدا بکار دارند
و هر گاه که از برودت باشد روغن بادام تلخ و روغن شبت و روغن
ترب و روغن کمی و خربیان اگر درین روغن ها حل کنند اقوی باشد نیم گرم
بچکانند و بر بخار آب گرم و تشنج دارند و گوش بر زمین گرم جام

نهند و ضماد از بابونه و اکلیل و گل خطمی و شبت و سداب و امثال
نهند و اما جراحت و علامات خروج مده و تقدم ورم بود و اگر نو باشد
مرهم اسفیداج را بروغن گل رقیق کرده اندند و بچکانند و اگر کهنه باشد
مرهم رسل یا باسلیقون کنند و بر شعلا جهت تسکین درد نیم مثقال
بر نهند و اما کرم علامتش خاریدن بود و احساس بحرکت آن و احیانا
تا بیرون آمدن علاج آب برگ شفتالو یا برگ آلو بچکانند یا صبر
با آب سداب سوده یا فتیله بصبر و سرکه سوده آلوده کرده در گوش
نهند این همه تدبیر کشتن کرم بود بعد از این عطسه آورند تا بیرون
افتد یا بگوش کاو بیرون آورند و بباید دانست که هر چه در گوش
تعطیر کنند باید که نیم گرم باشد خواه در مرض گرم خواه سرد فصل
دویم در آواز گوش از حرکت بادهای غلیظ از فضله که در بود
حادث گردد علامتش تمدد بود بی گرانی در گوش و گاهی تسکین
یافتن و از ریختن فضله بگوش می باشد علامتش گرانی سر و گوش
و پیوسته بود در آواز علاج تنقیه دماغ بانچه مناسب خلط غالب بود

و سرخشکی در بخار ابی که در وی بابونه و اکلیل و قیصوم و شبت
جوشیده باشد داشتن و در ابریق کرده که لوله آنرا بگوش دارند و از آن
سبب بود در روغن بادام تلخ یا روغن بابونه یا روغن شبت در گوش
بچکانند و از اخلاط که در معده بود بخار بگوش بر آید این حال
حادث گردد و علامتش آن بود که در سیری و گرسنگی مختلف
گردد و در سر و گوش گرانی بود تا علامات امتلاء معده
علاجش تنقیه معده بقی و اسهال و بر اطریفل مداومت نمایند
و از خشکی و خلاء دماغ می باشد علامتش انکه گرسنگی غلبه کند
با علامات خشکی دماغ و حالات گذشته علاج مرطبات دماغ
از اغذیه و اشربه و روغن کدو و بنفشه و بادام در گوش بچکانند
و از مجامعت و ریاضت اعراض نمایند فصل سیم در اندر آمدن
جانوران بگوش آب آنچه در باب کرم گذشت بکار دارند و
جهت در آمدن ریگ جای که از جانب آن گوش بود بایستند
و گوش را بر کف دست نهاده چند بار بر جهند تا آب بیرون

آید یا ماشوره در گوش نهند و بمکند یا چوب بادیان که خشک
بود بگیرند و یک طرف آنرا در گوش نهند و طرف دیگر را جرب کرده بپنبه
مشتعل سازند تا نشف آن آب کند **فصل چهارم**
در طرش کری انچه مولود و مشبود یا عارض بود از پیری یا از
فسخ عصب مفروش بواسطه ضربه و سقطه قابل علاج نبود اما انچه
در تپها حادث شود بسبب تصاعد صفرا بدماغ علاج مسهل صفرا
دهند مثل شیرخشت و تمر هندی و مطبوخ هلیله و روغن گل با اندک
سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند یا روغن کدو یا روغن
بادام شیرین بچکانند و شراب آلو و بنفشه و نیلوفر و تمر هندی
دهند و انچه بسبب سوء مزاج آلات سمع بود علامتش دردی
بودی گرانی و تمدد اگر سرد بود از سر دیدا شود و اگر گرم بود
بضد این بود و حرارت و سوزش محسوس گردد و اگر خشک بود
علامتش لاغری روی و دیر کرا فتادن چشم و تقدم تعب و ریاضت
و بی خوابی علاج تبدیل مزاج گرم بسردی و سردی بگرمی و خشکی

بتری بطریق که گذشته بعد از خرو سبقت یافته و از ریختن اخلاط غلیظ
بالت سمع می باشد علامتش گرانی سر و سبات و رطوبات مجری
و صداع و طنین و احساس ثقل در گوش و اندک دردی در همه وقت
بتخصیص در وقت تجرد علاج شراب اسطوخودوس دادن و تنقیه
با ایارج و قوقایا روغن بادام تلخ در روغن قسط تقطیر کردن و از سبیل
چرک می باشد علاج روغن بادام در گوش بچکانند عطسه آورند
و بینی بگیرند تا بیرون افتد و از شوله یا گوشت نزدیک می باشد علاج
بریدن اگر ممکن بود **فصل پنجم** در رعاف خون آمدن بینی بحرانی
می باشد چنانکه در روز بحران واقع شود منع جایز نبود الا بوقت
افراط و چون ضعف و مثل این بود انچه بواسطه امتلاء و غلبه خون بود
تا بری رگها و سرخی رنگ عارض و گرانی بدن زایل شود منع نباید
کرد و از حدت و تیزی خون می باشد علامتش اندک اندک آمدن
و بسیاری وقت و حرارت خون بود علاج فصد قیفال و تسکین
و تغلیظ خون مثل شراب عناب یا آب زرشک و از غذاها گرم

خوردن و از مقام در هوای گرم پرهیز کردن و آب سرد بر سر
و پیشانی ریختن و برگ امرود و برگ به و برگ بید [illegible] بسرکه
خمیر کنند و در وی که در بینی دمند چون باز دارد و گلنار و مازو و قیمولیا
گرد اسیا کافور خون سیاوشان کاهربا یا مجموع یا بعضی نرم سوده
اول بینی را بگلاب بشوید و قدری از وی در ما شوره کرده در دمند
و اگر خانه عنکبوت با باد روح که جنبلا گویند تر کنند با سیاهی
دوات و از آن دارو در آنجا چکانند و در بینی نهند منع کند و قول
تر بود سرگین خر تازه بفشارند آب که از آنجا بیرون آید بچکانند
و مارودها را محکم به بندند و حجامه بر جگر نهند اگر رعاف از جانب راست
بود بر سپرز نهند و اگر جانب چپ بود کشیدن انثیین و بستن
هر ان منع رعاف کند **فصل ششم** در خشکی بینی از حرارت
و خشکی مفرط بود یا خلط لزج که در وی حرارت تاثیر کرده باشد
علاجش آنچه از حرارت و خشکی بود از خوردن چیزهای گرم و قلت
طعام و بیخوابی و ریاضت و مجامعت اجتناب نماید و بروغن

بنفشه

بنفشه و کدو و بادام چرب کنند و خیار و هندوانه خوردن داد
بوی کردن گشنیز تر و آنچه از خلط لزج بود که حرارت در وی تاثیر
میکند و پیوسته در بینی بسته میشود و خشک میگردد به تقریحی بنفشه
تنقیه کنند **فصل هفتم** در نتن بینی بحسب اخراج و حب الصبر
تنقیه کنند و بسکنجبین و خردل غرغره کنند و هر صباح بینی را ببول شتر شوید
و مرکی را با بقونج و جلاب بینند و بدان استنشاق کنند
فصل هشتم در عطسه بسیاری عطسه از گرمی دماغ باشد
از گرمیها پرهیز فرمایند و از دود و غبار و طلاهای خشک بر پیشانی
و سر اندازند و بوییهای خشک مثل گشنیز و صندل می بویند **فصل نهم**
در ریش بینی آنچه تر بود مرهمی سازند از موم و روغن گل و مرداسنگ
و سفیده قلعی و حشا الغضه و اگر بدن ممتلی بود فصد کنند و آنچه خشک بود
بروغن بنفشه و مغز ساق گاو و لعاب دانه بهی [illegible] می مالند
باب چهارم در امراض دهان و حلق مشتمل بر پانزده فصل
فصل اول جوشیدن دهان بیشتر از خون و صفرا بود علاج

فصد و اسهال بطبوع هلیله و مضمضه کردن بآب کنگر و کاسنی
و گشنیز تر و اندک سرکه و آب سماق و آب شاه توت و تخم خرفه
و طباشیر و گل سرخ و آرد جو و عدس مجموع را برابر نرم کوفته و
درد دهان میگیرد **فصل دوم** در گنده بوی دهان از حرارت
معده می باشد علامتش کمتر شدن رغبت تناول طعام و تشنگی دهان
علاجش در صباح آب گشته زرد آلو و زرشک خوردن و از چیزهای گرم
پرهیز کنند و از بلغم عفن که در قعر معده بود می باشد علاجش انکه
تشنگی دهان و طعام خوردن زیاده ساکن نگردد علاجش
معده و اسهال و قی و زنجبیل پرورده در دهن گرفتن
مداومت نمودن و از نزف و غمور می باشد بسبب فرود آمدن رطوبت
فاسده و عفن از سر بدان و غمور جمع غمرات یعنی گوشت میان دندانها
علامتش انکه اگر مضمضه کند بچیز ترش یا شور رطوبات تلخ بد بوی
بدهن ریزد و درین هنگام تسکین یابد علاجش تنقیه دماغ با یارج
و مضمضه کردن بسرکه و گلاب که برگ مورد و زرد چوب جوشیده باشد و حب الملک

در دهان میگیرد و از نزف و غمور و عفونت دندان و دوام ترشح چون
از ان بود علاجش فصد و اسهال و مضمضه بگلاب و آب
برگ مورد و گل سرخ و سماق و ترک شیرینی کردن و آن خورده و سیاه
شده می باشد و اگر شستن و پاک داشتن و سعوط خوش بوی و درد دهان
ساکن نگردد دندان را از بکنند **فصل سیم** در شکافتن زبان
از حرارت و خشکی دماغ می باشد علاجش سپیوش و بهدانه و برگ
خرفه و در دهان گیرد و خیار و بادرنگ را برند و در هم مالند و ان کف
که از انجا برون آید در زبان مالند و از اخلاط که در معده بود می باشد
معده پاک گردانند و از خوردنیهای گرم و خشک اعراض کنند و بچیزی که
تعدیل دماغ و معده کند مداومت نمایند **فصل چهارم**
در آماس زبان از خون می باشد علامتش سرخی زبان و درد با تمدد
و باقی علامتهای غلبه خون علاجش فصد کردن و طبیعت را نرم گردانند
و غرغره و مضمضه بآب کنگر و کاسنی و خرفه و کاهو و آب شاه توت
و از صفرا می باشد علامتش زردی و سوزش شده و درد و گاه بود که

زبان با وجود ورم جوشش کند علاجش انچه گذشت الا فصد و از
بلغم می باشد علامتش سفیدی اماس و بسیاری آمدن لعاب زیاده از
نوع دموی علاجش حقنه کردن کردرو تربد و تخم حنظل و غرغره و مضمضه
بصعتر و عسل و از سوداوی باشد علامتش سیاهی و خشکی و درشتی زبان
علاجش اسهال بمطبوخ افتیمون و مضمضه باب انجیر و لعاب خطمی و روغن
بنفشه مجموع **فصل پنجم** در اماس لبها علامت هر خلط که غالب
بود استفراغ ان کنند غذا مناسب آن دهند اگر خون و صفرا بود ضماد
بکشنیز تر و عدس و سبوس کنند و اگر بلغمی و سوداوی بود بابونه و اکلیل
و گل خطمی و کتان و کنجد **فصل ششم** در درد دندان
اگر علامت حرارت ظاهر شود و باب سرد تسکین یابد فصد و حجامت
کنند و مطبوخ هلیله دهند و سنگکور و بذرالبنج و برگ خشخاش در آب
بجوشانند و صاف کنند سرکه و گلاب و روغن گل با ان ضم کنند مضمضه
نمایند و اگر تسکین نیابد قدری افیون بر موضع درد نهند و قدری
موم بربالای ان نهند و اگر علامت سردی ظاهر بود عاقرقرحا در

گیرد و وج و صعتر و عاقرقرحا و بذرالبنج در اب بجوشانند و صاف
کرده نهند و بدان مضمضه کنند و برش عشا خوردن و دندان کوفتن هم نافع
است بباید دانست که هرگاه گوشت بیخ دندان کم شده باشد که دندان
داشته باشد و پیش ازان سبب بوده باشد دایم قبول ماده میکرده باشد
دراز و جدا بیرون می آمده برکندن دندان درین صورت ضرورت فی
اگر لثه قوی بود و اماس نداشته باشد و درد دور رازی دندان بود
و سوراخ و ریمگی درد پیدا شده باشد برکندن مفید باشد و اگر درد دور
عمودر بود و گاه بکندن دندان تسکین یابد بجهت تحلیل ماده و گاهی نیابد
و گاه باشد که سبب درد دندان دود یعنی کرم که در بیخ دندان تولد
کند باشد علاجش تخم گندنا و تخم پیاز و بذرالبنج کوفته باسه بر جمع کنند
و بر اتش نهاده دهن بخاره و دخان ان وادرند و اگر خواهند که دندان
و اگر خواهند که دندان را بشکنند بی انکه اهن بدو رسانند قدری عاقرقرحا
نمک ماه در سرکه یکماه اندازند تا مثل خمیر گردد و بر دندان
نهند و دندانهای دیگر را ازو نگاه دارند **فصل هفتم**

درکندی دندان از برگ زردآلو و خرقه و برگ سرو خوابیدن زایل شود
و موم یا مغز بادام شیرین نیز همین عمل کند و صعتر و جبلا و نمک مالیدن هم
مفید باشد و مضمضه کردن بشیر تازه و گرم و گاه بود که از خوردن چیزهای ترش
دندانها حالتی پیدا شود که گاه گاه چیز سرد بدو رسد درد کند علاجش
دندان بر نان و زرده تخم مرغ چند کرت نهند و باید که چنان گرم باشد که از
گرمی ان آب از چشم بیرون آید فصل هشتم در دندان برهم کشیدن
درخواب علاج آن تریها نخورند و روغن قسط را در بینی چکانند و باید
و قیصه طلا کنند فصل نهم در اماس لثه اماس گوشت بن
دندان از حرارت می باشد بعلامات شناسند و اگر دموی فصد
کنند و اگر صفراوی بود مطبوخ هلیله دهند و مضمضه باب بیکنکدر و
برگ خرفه و برگ بید و برگ کاسنی کنند و هرکدام که باشد از رطوبت
و برودت می باشد علامتش سفیدی ان و دردی که بزبان محسوس شود
علاج مضمضه بسل و لعاب حلبه و روغن کوسفند و روغن مصطکی فصل
دهم در خون آمدن از بیخ دندان علاج اگر غلبه خون بود فصد کنند و اگر

از

از حدت خون بود از کرمها خورده و دراشاب مقام کردن پرهیز
کند و بر معلقات مثل شراب عناب و زرشک و آب غوره و عدس مداومت
نماید و سفوف ازین اجزا ساخته شب بر بیخ دندان میریزند کزمازو
گلنار طباشیر سماق گل سرخ پوست انار ترش شاخ گوزن سوخته مجموع را
کوفته و بیخته فصل یازدهم در جنبیدن دندان اگر از پیری
بود قابل علاج نیست و اگر از طول مرض بود یا از کثرت ریح و ریاضت
یا آنکه گوشت لثه آفتی یا نقصان رسیده بود علاج غذاها چرب
و دسم باید خورد چون گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه و سفوف
قابض بکار داشتن و استرخاء لثه بسبب رطوبت می باشد علامتش
آب از دهن رفتن و احساس سردی لثه و لرزیدن در وقت سخن
گفتن علاج ترک سردی و تری کردن و برین موجب سفوف را ساختن
قرنفل مصطکی سعد گل سرخ گلنار سنبل جوز السرو مجموع برابر یک یک درم
کوفته بر دندان میریزند شبها و از نقصان گوشت بیخ دندان می باشد
علاجش فصد و حجامت و ترک شیرینی و ازین ادویه سفوف ساختن کنند

کوسه نوراوند مدحرج دم الاخوین ابرساج سوسن و ازهریه و سقط
می باشد علاج استعمال سفوف بارد قابض که در اول مذکور شد

فصل دوازدهم در درد ملازه و استرخاء ان درد که آنرا
لهات گویند از خون می باشد علامتش سرخی و آماس و حرارت
در گلو و باقی علامات خون باندک دردی زیرا که عضو ملازه اندکیست
علاج فصد و غرغره بسماق و گلاب و سرکه و از صفرا می باشد علامتش
نخس یعنی مثل سوزن درجای زدن و بسیار حرارت و خشکی دهن و درد
زیاده از دموی بود علاج تلیین طبیعت و شیرخشت و آلو و تمر هندی
و غرغره بسکنگور و رب شاه توت و آب کاسنی و خرفه و فلوس خیار
چنبر در آب سکنگور حل کرده و از بلغم می باشد علامتش نرمی آماس و سفیدی
رنگ ان و درد بغایت اندک علاج غرغره بآب کامه و گلاب سکنجبین
و خردل و از سودا می باشد علامت حکمی و صلابت آماس و سیاهی رنگش
علاج مطبوخ افتیمون دادن و غرغره بصعتر و حلبه و کتان و انجیر و تخم خطمی
در آب جوشانند و صاف ساخته انگاه و گلاب اضافه کرده و می باشد

که ملازه فرو می آید و آن بواسطه حرارت و رطوبت می باشد و انرا استرخاء
لهات گویند علاج آنچه گذشت در درد از چون سردی و تری می باشد
علاج آنچه در درد بلغمی مذکور است پس حجامت و نمک و شبت و آس
بردارند و میان سر را داغ کنند که دکان را نرم می باشد بگل و دیگر ان یا بو ضعفی
کرده و بسیار رسیده باشد و سرش و سبوس در که برشته طلا کنند
و بر مداو از خطری نباشد **فصل سیزدهم** در خناق نارسیدن نفس بدو
بس و دل یا دشواری ان و سبب آن آماس لوزتین است و عضلها
که بگرد ان در آمده از عضلات پرده ای و این را خناق مطلق گویند
و این آماس از خون می باشد علامت سرخی روی و پری رگها و ضربان
و حس ان و غلبه خون بر تمام بدن علاج فصد قیفال و حجامت ساق و
تلیین بحقنه نرم پس غرغره بسرکه و گلاب و رب شاه توت و آب
کشنیز تر و چون ورم متغیر شود و زود نرم کرده انگشت یا آلتی بر و بمالند
تا بکشاید و از صفرا می باشد علاج هم فصد می باید کرد و از شیرخشت و
عناب و آلو و تمر هندی و بنفشه ملین ساخته و غرغره چنانچه گذشت

و هندوانه و ادون و امثال آن و اگر از بلغم می باشد علامتش تهیج آماس روی
و چشم سفید رنگ و بسیار رفتن لعاب از دهن و اندک درد و شدت تنگی
حلق و باشد که دهن شور باشد علاج حقنه تیزی کردن و شحم باشد حنظل و تربد
بود و غرغره با بکاه و عسل سکنجبین عنصل یا عسل یا رب ترب و سپندان
یا رب جوز و طبیخ انجیر و از سودا می باشد علامت محکمی ورم و تیرگی
و بسیاهی مایل بود در رنگ پاره خشکی و ترشی دهن و تمدد موضع ورم
علاج فصد باسلیق و حقنه متوسط میان حاد و لینه و غرغره با آنچه بلغمی
گذشت و گاه سبب خناق ورم عضلات اندرونی حلق می باشد
یا بیرون رفتن مهرهای گردن از موضع خود بسببی ضربه و سقطه یا بواسطه
ماده بادی غلیظ که در میان مهرها درآید یا تشنجی که در عضلات یا حادث
گردد و این را خناق کلبی گویند و این از خناق مطلق اردأ بود و علامتش
آن بود که بیمار قادر نبود بر آنکه سر برآرد یا بجهت التفات و بر گشادن
دهن البته قادر نباشد و این وقتی باشد که از بیرون رفتن مهره باشد
از جای خود اما اگر از ورم عضلات بود گاهی باشد که دهن تواند

گشاد و زبان بیرون کرد علاج فصد و حقنه متوسطه آنچه گذشت و در رد
مهره بموضعش بقاعده بردادی و بعد از رد این اجزا ضمادی انداختن مناسب
را تا قیاس برش **فصل چهاردهم** در ذبحه و در حلق رفتن
ذبحه ورم گرم باشد در عضلات از هر دو جانب حلقوم آن عضلات
که فرو بردن طعام و آب بآن می باشد و عضله که بر دهن مری و حلقوم اندرون
مری نهاده شد علامات آنکه قادر نبود بر چیزی فرو بردن و اگر جهد کند از
بینی بیرون و سخن تواند گفت و چشمها میل بیرون کرده بود و بلند شده و آب
دهان سیلان میکند و گاه بود که سرخی و ورمی طلای از گوش تا گوش در
پیش حلقوم برگرد از طوق پدید آید و این را ذبحه ازین جهت گویند
علاج و فصد قیفال کنند اما خون اندک بدر آرند تا قوت باقی ماند و بس
حقنه نرم طبیعت را نرم کرد اند و با آب شاه توت و آب مکنکور غرغره
کنند و اگر قوت بود دیگر بار فصد کنند و اگر مریض احتمال کند تا سه بار
اعاده کنند اما در حلق رفتن زیره اگر بتوان دید با آلتی بگیرند و با اسفنجی و
رفق بیرون آرند و اگر دور بود سرکه و نمک و سپندان غرغره کنند یا

جرعه جرعه میخورند تا بچسبند و اگر تشنگی بسیار برند و در حمام روند و گریه
کنند و در پیش من قدری خربزه با نخ یا لوش بنهند بدان میل کنند و
بیرون آید **فصل یازدهم** در گرفتگی آواز و در عربی بحوحة الصوت
گویند از فرود آمدن نزله می باشد بحلق و قصبه شش علامات احساس حرّ
و سوزش و دغدغه درین موضع علاج منع نزله بشراب خشخاش و غرغره
که منع نزله کند مثل پوست خشخاش و بزر البنج والعدس و گلنار و گل سرخ
در آب بجوشانند و بپالایند و بدان غرغره کنند و باید که خشک باشد و اگر
سوی مزاج حاره می باشد در حنجره و اگر این در تنها باشد و تناول خرما
تشنگی بافراط در هوای گرم علاجش آب جو و خیار و هندوانه و انار
شیرین و شراب بنفشه و عناب و خبازی و لعاب دانه بهی و اسپغول
از سوی مزاج بارد حنجره می باشد و بیشتر حدوث این از خوردن یخ
و برف و بافراط تنفس در سرما و هوای خشک بود و علاج حبی سازند
برین وجه و پیوسته در دهان گیرند فلفل و خولنجان زعفران سنبل قرنفل
بسباسه دارچینی مجموع برابر قند بوزن همه و از سوی مزاج رطب باشد

علامتش

علامتش عدم احساس تشنگی و درشتی و تقدم مرطبات علاج غرغره باب
کرامنون و بادیان و صعتر و ابرسا جوشانیده در زنجبیل و عسل و پیاز
دانه خوردن و انجیر زرد و بسته شوربریان و منقی و از سوی مزاج خشکی
می باشد علامتش آنکه با گرفتگی در آواز حدت و صفا اندک بود و با درشتی
و در بیشتر حدوث این حال از گرد و غبار و دود باشد علاج روغن بنفشه
تازه که متغیر نشده باشد یا روغن کدو یا روغن اندک اندک بتجرع
و لعاب اسپغول یا دانه بهی و قند و نبات سفید و شوربای مرغ فربه و آب
جو و گوشت بزغاله و بره و اسفاناخ و از سخن بلند و بسیار گفتن می باشد
بواسطه خشونت یا ورم و ام حنجره و قصبه علاج حمام که معتدل الهوا
باشد و ریختن آب فاتر و زرده بیم برشت گرم خوردن و شوربا حلیم
گندم و باقلی و اسپناخ و مغز بادام و شراب بنفشه و قند و نبات سفید
با کمکان و سپیوش و نالوده قند یا ترنجبین بروغن بادام

باب پنجم در امراض صدر و ریه و قلب مشتمل بر نه فصل

فصل اول در تنگی نفس از بلغم غلیظ می باشد علامت

خرخر در سینه و سرفه و در آمدن بلغم و تنگی نفس بوقت حرکت و اگر بر
و بر آمدن بلغم نباشد خوف استسقا بود علاج منضج از زوفا سه و انجیر زرد
او مویز ده صمغ ل و بادیان ل و ارسا ۲ و ح سوس مقشر تراشیده
و تخم خطمی و نبات ده ساز نده و بتی و اسهال تنقیه کنند و از حرارت
دل می باشد بواسطه کثرت بخارات علامتش بزرگی نبض و نفس و تشنگی
و سوزش دل علاجش فصد یا سلیق و تسکین حرارت دل بعرق کاسنی
و کاو زبان و شیره تخم خرفه و شراب صندل و نیلوفر و طلا ها بر دل اندا ختن
از صندل و گشنیز تر و برگ کاسنی و از استرخاء عضلات و ضعف
حرارت غریزی می باشد علامت نرمی نبض بود و نفس بر شال کشی
اگر سنه باشد و تار است نشیند و گردن راست ندارد نفس
اول را نفس کاذ و دوم نفس انتصاب گویند علاجش علاج فالج و روغن
قسط در سینه مالند و از خشکی شش می باشد علامتش باریکی آواز و
سرفه خشک و کم شدن آن از تریها علاج آب جو بگوشت بزغاله و
مغز کدو و شیر تازه بز و قند سفید و میوه های هندوانه و انار شیرین

و شقاقلو **فصل دویم** در سرفه آنچه از ذات الجنب و سل
و ذات الریه و ورم جگر باشد عرض و تابع آن امراض است که
مذکور خواهد شد و اما آنچه خود مرض است اینجا مذکور شود و باید دانست
که سرفه خشک آنست که با او چیزی بر نیاید و از نزله تیز و رقیق می باشد
که پیوسته از سر فرو می آید علامتش آنکه در شب و در عقب خواب زیاده گردد
و سر قصبه و حلق خاریدن گیرد و سرفه گزنده و منع آن احتیاط تمام باید نمود
سل باشد علاج منع نزله شراب خشخاش و غرغره ازین اجزاء عدس پوست
خشخاش گل سرخ سنگدر بذر البنج کثیرا رب السوس کوکنار را غلیظ
کرده و منع سیلان کند ازین اجزاء ترتیب کند خشخاش بذر البنج تخم کاهو
تخم خرفه ۳ مغز تخم کدو ۲ مغز تخم خیار ۲ نشاسته ۲ کتیرا ۲ افیون
کوفته و بیخته بلعاب دانه بهی سرشته و حب سازند و پیوسته در دهن
میدارند و سر تراشیدن و حرها و روغن در سر مالیدن و از سوی مزاج
گرم و خشک در شش می باشد علامتش زیادتی سرفه در وقت حرکت و تشنگی
و گرسنگی و حرارت هوا بالا عری بدن و سرعت نبض و تنگی یافتن

در هوای خشک و در خشخانه حمام و امثال آن علاج آب جو و مرغ کدو
و اسفاناخ و سرمه و شراب بنفشه و نیلوفر و لعاب دانه بهی و سپیدوش بریان
کاسنی و گاوزبان از میوه‌ها و هندوانه و انار شیرین و صندل و آب گشنیز
و گلاب و برگ خرفه و تراشه کدو تر بر سینه طلا کنند و از سوی مزاج
می باشد علامت ضد آنچه در حرارت گذشت و باقلی و لوبیا و زعفران
و دارچینی انداخته و سینه را روغن‌های گرم مالیدن و از جوشش قصبه
شش می باشد و این را شرات السعال گویند علامت آنکه از سخن گفتن
و چیزی خواندن و دود و غبار الم یابد و از هوای گرم و شربتهای گرم
علاج فصد کردن و مسهل صفرا دادن و بربید بر سوء المزاج گرم مداومت
کردن و از درشتی قصبه بسبب دود و غبار و بسیار گفتن می باشد علاج
لعابها و جوزهای چرب و نالو و حات اما سرفه تر آنست که با او چیزی
برآید از امتلای شش از خون صفراوی می باشد علامتش بزرگی نبض
و حرارت بدن و تشنگی و سرخی روی و از هوا و آب سرد لذت یافتن
و بیشتر این سرفه چیزی بر نیاید اما گاهی چون برآید هم از قسم

او

سرفه تر دانند علاج فصد کردن و آنچه در سرفه گرم گذشت از شربه
و اغذیه و ضماد عمل نمودن و از اخلاط غلیظ می باشد علامتش خرخره
سینه و برآمدن چیزهای غلیظ علاج آنچه در تنگی نفس مذکور شد و باید
دانست که بسیار باشد که در سرفه اگر ترشی دهند سرفه زیاده گردد و اگر
شیرینی دهند بصفرا مستحیل گردد و دهن تلخ گردد و درین محل شراب
نیلوفر دهند و اوقات در همه اشخاص و در بعضی اشخاص و در همه اوقات
شاید و امثال که ترشی ازاله سرفه کردندی و الحال بوده که سرفه بیان
مرد و عموم یافته شود و ترشی زایل شدی و چند کس را دیدم که هر گاه ترشی خوردی
سرفه عارض می شد ازاله به ترشی کردندی پس اگر امتحان کنند بدان آید
در بعضی سرفه‌ها که صفرا و حرارت غالب بود و رزنیت **فصل**
در خون که با سرفه برآید اگر اندک بود با اندک سرفه برآید از قصبه
بود علاج غرغره بقابضات و گل ارمنی و صمغ عربی پیوسته در دهان
نگیرند و از گرمیها و نوره زدن پرهیز نماید و اگر سرفه بسیار برآید اگر
رنگ سرخ بود از سینه است و اگر نیم رنگ بود از شش است و از اقسام

این فصد کنند و شراب حب الآس و قرص کهربا دهند غذا برنج و
باقلی بشیره خشخاش و مرغ و اگر تب باشد در آب جو پزند و از میوها
امرود و سیب مناسبست **فصل چهارم** در ذات الریه
ورم گرم بود از شش در صفرا یا خون یا بلغم شور عفن علامت تب
دائم تیز و سرفه و گرانی سینه و تنگی نفس و درد از سینه بجانب پشت کشد
و انتفاخ و سرخی روی و چشم و تیرگی چشم و تشنگی و خشکی زبان و نبض
موجی و منشاری بیشتر بود علاج اول فصد و اسلیق کنند پس تلیین طبیعت
بمثل شیرخشت و ترنجبین و بنفشه و آلو غذا آب جو و شراب عناب و بنفشه
و نیلوفر و شراب انار شیرین بعرق گاوزبان دهند و در وقت غلبه حرارت
و تشنگی بشیره تخم خرفه و تخم خیارین و اگر بلغمی بود پرسیاوشان و تخم
خطمی و بیخ سوسن در اشربه مذکوره بیفزایند و ضماد از آرد جو و بنفشه
دهند یا از موم سفید و روغن بنفشه موم روغن ساخته در سینه می نهند
و در آخر خطمی پس تخم کتان با آن ضم کنند و حب السعال برین وجه سازند
مغز تخم خیار مغز تخم کدوی شیرین و خشخاش و مغز بادام مقشر از هر کدام

سه درم بنفشه دو درم رب سوس یکدرم ترنجبین پاک کرده مثل
مجموع بلعاب دانه بهی یا بسبیوش بسرشند و حب کنند بیک دو دانگ
و سر انگشت بر دهند تا لین شود و به حب السعال را بدین صورت می باید
ساخت **فصل پنجم** در سل ریش بود و بعضی کسان باشند
که اگر چه شش ایشان ریش نباشد لیکن حال ایشان مثل حال مسلولان باشد
و این کسان باشند که پیوسته رطوبتها از سر لثتین فرود آید
و گذرهای دم زدن که مجاری نفس گویند تنگ کرده اند و تنگی نفس و سرفه
صعب و ضعف و لاغری و کاهش بدن پدید آید و اگر این فی الحقیقه از قبل
تنگی نفس باشد لیکن این کس را مسلول خوانند اما سل حقیقی که مر جراحت
شش باشد علامتش لزوم تب دق و سرفه بر آمدن مده و چرک و فرق
میان بلغم و مده آنست که مده با خون زنگکرش بر آید و بدبوی
باشد خاصه اگر بر آتش اندازند و اگر بر آب اندازند بعد از دو
ساعت بانک آب رود و اگر در ابتدا بود و هنوز مده استحکام
نرسیده باشد اگر معالجه و تدبیر بصواب اتفاق افتد ممکن که صحت یابد

واگر بسرحد استحکام نرسیده باشد چنین بود والا علاج نه وانما تتلطف
وللهون امره علاجش در اول که خون باید رگ باسلیق زنند وچون
بسیار برآید از دو انچه برود از بدن بجهد کرت بردارند خایجه سرک
بیکرند و مار رها بکنند بعد ازان قرص کهربا با شراب حب الاس دهند
و بر تدبیرات که در تب دق در باب پانزدهم ایراد یافته مواظبت
نمایند نافع باشد انشاء الله تعالی **فصل ششم** در ذات الجنب با
شوصه و برسام نیز گویند و بعضی اطبا ازین جمله فرق کرده اند و بیان
انرا در معالجه زیاده مدخل نیست ورم گرم است در حجاب داخل
یا حاجز یا خارج یا عضلات داخل یا عضلات خارج ورم قسم آخر
چون در خارج است محسوس گردد علامتش تب تیز و لازم و وجع
ناخس یعنی درد چنان مانند خاری سر تیز که درجای فرو برند و نبض منشاری
یعنی سریع و متواتر و اجزای او مختلف در بلندی و پستی و صلابه
مشابه منشار و درد دیگر و تنگی نفس و سرفه خشک و راتبه ابس در آخر خون
براید علاجش در ماده موی فصد باسلیق از جانب مخالف و بعد از

دوم یا سوم بازفصد کنند از جانب علت اگرچه که مریض را قوت واحتمال
آن هست و شراب عناب و بنفشه و لعاب دانه بهی و اسپغول و آب
جو و اسپناخ و طبیعت را نرم داشتن و ضماد از آرد جو و بنفشه سازند
فصل هفتم در ذات الصدر و ذات العرض ورم حجاب
که سینه را ازدرون گرده اگر در جانب سری سینه بود ذات الصدر
گویند و اگر در جانب مهرهای پشت بود ذات العرض گویند علامت
ذات الصدر احساس درد بود در درون سینه از ترقوه تا نائم
معده و عدم قدرت میل بر نظر کردن بر زمین و آسمان و از تکیه کردن
بر پهلوها و پشت راحت یافتن و علامت ذات العرض احساس درد میان
بود یعنی میان هر دو شانه و بر پشت تکیه نتواند کرد و بجانب راست
و چپ نگاه نتواند کرد و در وقت سرفه زحمت بسیار رسد علاج
هر دو علاج ذات الجنب بود الا آنکه در اول ضماد بر سینه و در دوم
بر میان هر دو شانه باید نهاد **فصل هشتم** خفقان
خفقان طپیدن دل که بیرون اعتدال بود و سبب آن سوء مزاج ساده

می باشد یا ماده و علامات سوء المزاج تکرار شد که گذشته معلوم گردد
و ساده را تبدیل و ماده را تنقیه و تعدیل تدبیر نمایند و در صیدلات
و مسهلات تقویت دل مثل گاوزبان ربا و رکمونه و زعفران لازم
دارند و از دیدان می باشد علامات و علاج آن در باب معم بیابد ادویه قلبیه گرم
مشک عود و عنبر نعنین ابریشم زعفران و قرنفل مثل
دارچینی ادویه قلبیه سرد مروارید نا سفته بسد صندل گل سرخ طباشیر
کشنیز سیب نیلوفر کافور ربا ادویه قلبیه معتدل گاوزبان زرنباد فیروزه
یاقوت مرکبات مفرحات یاقوتی سرد و معتدل و گرم و دواء المسک

فصل نهم
در غش معطل شدن قوت حس و حرکات بواسطه
ضعف دل و سبب آن چیزی بود موذی که بدل رسد چنانچه در نوبتها
بعضی تبها گزیدن هوام برهنه ناک از خون خوردن زهرها و از
نزول بخارات ردیه بدینه چنانچه در اختناق رحم با خارجب خانچه
تن حیف و امثال آن و ان از سوء مزاج ساده یا ماده یا قلت
روح و رقت آن علاج در آن وقت رش آب سرد بر روی و

بویهای

بویهای موافق خوش و گاه گل و گلاب و دست و پای مالیدن
و حرکت دادن و در وقت تسکین و با هوش آمدن سبب معلوم باید
و در دفع آن احتیاط نمودن لا ناتشی اذا افرط اوجب الموت

باب ششم
در امراض معده و جگر و سپرز مشتمل بر
پانزده فصل

فصل اول
در سوء مزاج معده یا سوء مزاج
گرم ساده باشد علامتش تشنگی و جشاء دخانی و ناشیدن غذاها
لطیف و اندک و گرم و خشکی دهان و قلت شهوت طعام علاجش شراب
زرک و غوره و انار و ریواج و شراب صندل و لیمو و نارنج غذا ارزنگه
رحمیه و سماقیه و تفاحیه و آب شدید ابر دیا با ماده صفرا علاماتش
الخ گذشت با تلخی دهان و غثیان و بیرون آمدن صفرا بقی علاجش تنقیه
بقی و اسهال و باقی تدبیرات مذکوره و از گرمی و تری می باشد
علامتش اعتدال از روی طعام و بسیاری آب دهان خاصه نزدیک
گرسنگی و تقر برآمدن صفرا و بلغم و از صفرای محرین مثل زرده تخم مرغ
علاجش قی کردن و بعد غاریقون اسهال آوردن و شراب لیمو دادن

کلنفند افشاید پنجدرم کم سه یا نوش دارو نیم درم رب بهی ده درم
یا شراب نارنج در صباح ناشتا خوردن و از گرمی و خشکی می باشد
علامتش علامات حرارت با زیادتی خشکی زبان و دهان و خشکی طبیعت
و لاغری بدن علاجش جوجه مرغ فربه و بره و بزغاله و انار و سیب شیرین
دهند و انه و شراب انار بعرق کاسنی و از سردی ساده می باشد
علامتش ضعف هضم و دیر گذشتن طعام از معده و تغیر ان بترشی و نرمی
طبیعت و بسیاری نفخ و ارزوی طعام علاجش خوارشنات گرم و از
سردی و تری می باشد علامتش کمی ارزوی طعام و میل بغذاهای تیز و
غثیان و تشنگی کاذب و اروغ ترش و نفخ در شکم علاجش تنقیه معده
بقی آوردن باب شبت و عسل و اسهال بلغم مداومت بر نوش دارو
و خوارشنات و تلیین و از سردی و خشکی بامادۀ سوداوی می باشد
علامتش بسیاری ارزوی طعام و برآمدن سودا بقی چنانچه دندان
کند شود بزرگی سر علاج تنقیه معده بمطبوخ افتیمون شود و معجون نجاح
پس مداومت بر مرطوبات مذکوره و از سردی و خشکی بی ماده

باشد و این در معالجه بذیرد علاج اغذیه و اشربه گرم و تر و طلاها
گرم و تر بر معده انداختن و از تری بی ماده باشد علامتش قلت
تشنگی و تنفر از غذا و چیزهای تر و ضرر یافتن از ان و بسیاری آب
دهان و سرعت نزول طعام از معده علاجش اطریفل معجون صعتر و قرص
و از سردی بی ماده می باشد علامتش هضم و سط نزول طعام از معده
و تغیر ان بترشی و نرمی طبیعت و بادناکی شکم و بسیاری شهوت طعام
علاجش خوارشنات حاره از سردی و تری ساده می باشد علامتش
مرکب از علامات سردی منفرد تاسیدی رنگ و سستی گوشت بدن علاجش
چیزهای گرم و خشک **فصل دویم** در ورم معده از سوء مزاج
می باشد علاجش تنقیه و از ورم می باشد علاجش هم درین باب
بیاید و از باد می باشد علاجش کمد کاورس بسبوس و نمک خوردن
خوارش کمون و اشاله و از ضعف می باشد علامتش تهیج درد معده از
تناول طعام و تسکین نایافتن الا بقی تمام علاجش تقویت معده
فصل سیم در رفع شهوت این ارزوی خوردن گل

و امثال آن بود و سبب آن اجتماع اخلاط ادویه است در معده پس
طبیعت مایل بما باشد بچیزی که ضد آن باشد و گاه باشد که آرزوی بیمار دفع
طلب ضد نباشد بلکه طلب آن خلط دوست مشابه و مشاکل خود را و
فرق میان هر دو آنست که آنجا که طلب مشاکلت صحت با محفوظ
نیست و آنجا که طلب ضد است برای دفع موذی با وصحت محفوظ باشد
علاجش تنقیه معده بقی و اسهال و تسکین این آرزو بمرغ بریان و شود
و مشمش استخوان طیهور و نقلها امرود فصل چهارم هیضه هیضه حرکت مواد فاسد
غیر منهضم بود که از بدن باز گردد بسبق وشدت واقعه و بقی و اسهال اندفاع
کرده و گاه باشد که قی نباشد اما از تهوع و غثیان خالی نبود و از تغیر
طعام و چرب و امثال بصفراویه می باشد علاجش دفع آن بقی و اسهال
و تقویت معده بشراب انار و به و شراب لیمو و گلاب و رب
ریواج و امثال این تسکین دهند و از تغیر طعام سرد بلغمیه می باشد
علامتش بر آمدن ترشی و بلغم با قی و اسهال بلغمی علاجش آب گرم
دهند که در وی انیسون و زیره و مصطکی جوشیده باشد و بگذارند

تا شکم خشک شود پس باید پس گوارش بشهد عسل تا نفع دهند و اشتها
هیضه سه نوع است یکی خوردن طعام بسیار که از احتمال معده زیادت
بود دوم خوردن طعام لطیف و سریع الهضم بعد از چیزهای کثیف و بطی الهضم
خوردن سوم تباهی جوهر ماکول و در معده تباه تر شدن آن پس باید
که پیوسته ازین اسباب اعراض و اجتناب لازم دانند که گاه بود
که این مرض بغایت صعب گردد و نبض ساقط گردد و رنگ
مریض مثل رنگ اموات باشد که تشنج پیدا آید در دست و پای و در آن وقت
باید که تر شده معالجه باز گیرد و صاحب هیضه هیچ طعام نباید خورد
فصل پنجم در جوع کلبی زیادتی آرزوی طعام و حرص بر ماکولات
بود چنانچه از طبع کلاب آید از سوی مزاج سرد در خم معده می باشد
علامت و علاج مذکور شده از بسیاری سودا بفم معده می
باشد علامتش علامات اندکی شهوت آب و ترشی جشا و اروغ
و سوزش و دغدغه بسیار دلی جبری بر ما خوردن و کثرت بر آن
علاجش اسهال سودا بعد از فصد باسلیق و طعام چرب دادن

دار اشتیاق تمام بدن بغذا می باشد چنانچه حال ناقهان علاجش
غذاهای کثیر التغذیه دادن بکرات و اندک و از ادخال نمک
محترز باشند و بدن را از تحلیل و طبیعت را از نرمی نگاه دارند
و از دیدن آن چه باشد در باب اینده ازین باب ثمه بیاید
فصل ششم در رجوع تری گرسنگی اعضا بغایت
بغذا احتیاج بغذا باشد و طالب بعد از ان تشنه و غیره را تب از
سوء مزاج سرد فم معده باشد که قوت حس و جذب را ...
و یا نقصان غذا و شدت شهوت اعضائی باشد علامتش ضعف
قوت و لاغری بدن و بطلان شهوت و چون دست بر فم معده نهند
بردی محسوس شود و اندک دردی باشد در ان موضع و در بعضی اوقات
غشی عارض گردد و بسیار بود که مسافران که سرمای قوی
خورد و خاصه اگر پیش از ان گرسنه بوده باشد بتقلیل غذا کرده این
حال عارض گردد علاجش در حال غشی انچه در غشی مذکور شد و معده
را بمقویات مثل سعد و سنبل و گل سرخ ضماد کنند و چون از غشی برون

اینه نان اندر آب گوشت تر کرده بدهند و اگر آب گوشت
برین طریق گیرند قوی تر باشد بگیرند گوشت یکساله سفیدی
از وی جدا کنند و سرخی را کباب کنند و در دیگی سنگین نهند و اندکی
گلاب بر وی چکانند و سر دیگ را بپوشند و بر سر آتش نرم نهند
تا آب از گوشت جدا شود و گوشت هنوز خام بود گوشت را
بفشارند و آب که برون آید و آنچه از فشردن برون آمده باشد را
یکدو جوشی بدهند تا پخته تر شود و اندک نمک در اندازند و
از اخلاط غشی بلغم زجاجی می باشد که بفم معده آید و بقوت شهوت
را بگیرانند و این برخلاف آن بلغم بود که شهوت کلبی احداث کند
زیرا که آن ترش فم معده را بگزند و شهوت بجنبانند و این گرسنگی
غشی گردد و بی طعم و غلیظ و لزج بود علاجش سوء مزاج را دفع
باز باشد علاجش تنقیه معده و تسخین و این از اشکال حالی است
زیرا که با استفراغ حاجت بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع
استفراغ گردد و از ضعف قوی و از فم معده و حرارت شدیده

برای خوردن تخصیص بر آب اول و چیزهای گرم خوردن مثل عسل و شکر
طرد و تسکین باید و این را عطش کاذب گویند علاج تنقیه بقی و
اسهال اگر خلطی بود و اگر غذایی بود ترک اغذیه موصوفه
نماید **فصل ششم** در قی و تهوع و غثیان و قی الدم قی حرکت
معده باشد بدفع چیزی از طریق دهن مقترن با او حرکت انحدار
دفع و تهوع حرکت دافع باشد یعنی معده بی حرکت مندفع یعنی آنچه
که معده دفع آن و غثیان حالتی بود معده را که بآن حالت اقتضا
تحریک کند و سبب این حالات صفرایی شود علامتش تشنگی و حرارت
و خروج صفرا بقی علاجش تنقیه معده بقی و حقنه و تعدیل با شربه
و اغذیه طلاعه خوش بوی و از بلغم و سودا می باشد بعلامات هریک
معلوم کنند علاجش بعد از تنقیه بقی و حقنه شراب انار بودینه
دادن اما قی الدم یعنی برآمدن خون بقی از گشاده شدن رگ
در معده می باشد علاجش فصد باسلیق و جرع آب بهی با شراب
حب الآس کردن و انجا ضمغ عربی و گل ارمنی و دم الاخوین اقاقیا

در جمیع بدن می باشد علامتش علامات سوء مزاج گرم و تشنگی
و خشکی طبیعت و توت و تهوع و غشی در وقت گرسنگی علاجش
در حال غشی آنچه معلوم است بعد از آن غذاهای سرد بالفعل بالقوه
و مقوی فم معده مثل نان در آب انار و سیب و بهی و انار و زرشک
و شراب لیمو و نارنج و ریواج و غوره که خ خشک کرده باشد ترید
کردن **فصل هفتم** در تشنگی مفرط از حرارت دل
و تشنگی می باشد علامتش اگر با اشتیاق هوای خنک و تسکین یا به
علاجش بوییدن چیزهای خنک مثل خیار و صندل و گلاب و برگ
بید و اغذیه و ضمادها و اطلیه سرد بکار داشتن حرارت معده
می باشد علامتش علامات حرارت و تسکین یافتن باب بیشتر از
هوا علاجش شیره تخم خرفه و سکنجبین و شراب زرشک و خیار
و هندوانه و امثال این و از غلظت یا لزوجت یا شوری خلط
یا غذای باشد معده و های شور جامع این همه صفت بود علامتش
اگر هرچند آب خورده شود تشنگی زیادت گردد و چون صبر کنند

کرده باشد و بلوط و خرنوب و سماق نیز موافق است و از ادمان جلر
با سر معده می باشد علامت آنست آن عضو علاجش استفراغ
آن بجانب دیگر **فصل نهم** در فواق قوا و حرکت
هم معده باشد برای دفع چیزی موذی از حرارت می باشد
چنانچه در تبهاء محرقه یا از خوردن چیزهای که بسیار گرم باشد علاجش
اغذیه و اشربه و ادویه خنک بکار داشتن و از برودت که عارض
معده شود می باشد علامتش علامات سردی و میل علیل بچیزهای گرم
و برودت فزان را در سرما بسیار واقع شود علاج معده را از
بیرون و اندرون گرم کنند و درین نوع و در نوع ریح و رطوبت که
بعد ازین ذکر رود حرکات عنیفه و نعره زدن و نفس نگاه داشتن
و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعراض نفسانی بغایت
مفید و موثر است و از چیزهای گزنده و سوزنده که معده را تیز
چنانچه زنگاری و خوردن چیزهای تیز حادث شود علاجش قی کردن
بسکنجبین و آب گرم و شراب لیمو با زنگ دادن یا سپیدش و از گرانی

طعام بسیار و غلیظ یا بلغم لزج و غلیظ می باشد علاج قی کردن
بآب گرم و بلغمها بآب ترب و سکنجبین عسل و از دواهای غلیظ
می باشد علاجش جوارش الاصول و گلقند مقوی بمصطکی و روغن شبت
مالیدن و از ورم جگر می باشد و گر بیاید و از خشکی می باشد
علامتش آنکه در معده خلطی یا ثقلی یا بادی یا حراری نبود و بعد از
استفراغات و تبها گرم بسیار عارض شود علاج شیر و روغن
بادام خوردن و در معده مالیدن غذا آب جو و مرغ فربه کدوی
تر و اسپاناخ انداخته قند و نبات سفید آب هندوانه و لعاب
دانه بهی و اسبغول **فصل دهم** در اورام معده ماکه
معده از خون صفرایی باشد علامتش تب و حرارت در معده
و درد و ظهور درشتی زبان و شدت تشنگی و سقوط اشتها علاج
فصد باسلیق کردن و آب انار ترش شیرین دادن و آب
جو و شراب و تمر هندی و شراب بنفشه و نیلوفر و رب کاسنی
و سکنجبین زوری و در ابتدا اضمده از آرد جو و برگ خرفه و لسان

الحل و آب بهی سیب نهند بعد از چهار روز گل خطمی بابونه ضم کنند
و چون حرارت تسکین یابد ضماد از بابونه و اکلیل و گل سرخ و گل
خطمی کنند و با اشربه مذکوره آب بادیان و آب کرفس دارند و از اینها
و از بلغم می باشد علامتش تب آهسته و بسیاری آب دهان و سقوط
شهوت طعام و باد و گرفتن معده بی آنکه محکمی در زیر دست آید و سفیدی
روی و زبان و ترتیع علاجش ماء الاصول و غذا نخود و ماش مزعفر شدانه
انه خشت و مدا کرده اما جرم تبهو نهند و باشش اقتصار کنند در وقت
گل و اندکی سرکه بهم در معده مالند و بعد از چند روز شعیره و سنبل و
خاک رعوب انگور برگ و گلاب سرشته ضماد کنند و اگر تحلیل نیابد
برفق استفراغ نمایند با سهال مطبوخ خیار چنبر اگر در آب
حل کرده و صاف ساخته و با آب بادیان سه و آب کرفس سه و گل
قند اقبالی و اجنه صباح بدهند و از سودا می باشد علاجش صلابت
و تنگی ورم و انکار رضا بد خلقی و درد و گواشادن چشم و تنگی روی
علاجش ماء الاصول و روغن بادام و مطبوخ خیار چنبر با شیاع

دارد

و آب کرفس و ضماد از حلبه و کتان و بابونه و گل سرخ و اگر تحلیل
نیابد ایارج بتعوی با فیتمون و غاریقون دهند و ضماد از اشق
و مقل و برنج نبخذ و کشت و سنبل و سعد کنند

فصل یازدهم

در اورام کبد ورم جگر از خون می باشد علامتش تب و تشنگی و
گرانی و درد و سوزش در موضع جگر و سقوط شهوت طعام و پلیدی
ورم و سرخی زبان و روی و سرفه خشک و تواتر اگر ورم بزرگ بود
معده را از بزرگی آن زحمت بود و اگر در جانب مقعر بود علامات
قی و قبض شکم و قراقر و دو ناب رفتن شهوت طعام بیشتر بود و اگر در جانب
محدب بود سرفه و تنگی نفس و گرفتن بول و فرو کشیدن کی چنبر کردن
ببرد علاجش فصد باسلیق و شراب انار و آب زرشک و آب کاسنی
و سکنگور رز و سکنجبین قندی غذا آب جو ضماد از جو و برگ
خرفه و لسان الحمل و گل سرخ و صندل و بعد از سه روز ضماد از آرد جو و
بنفشه و گل خطمی و گل سرخ و بعد از هفت که حرکات تسکین یابد بابونه
اضافه نمایند و بعد از آن بر بنفشه و گل خطمی و بابونه و گل سرخ اقتصار

نمایند و میان ذات الجنب و ورم جگر التباس میشود و جهت تحقیق آن
مریض را بگویند که نفس بکشد و چندانکه تواند نگاه دارد و بعد از آن
سوال کنند اگر در این وقت درد زیر یا در زیر دندانها یابد ورم
جگر است و الا ذات الجنب است و از صفرا باشد علامتش زردی
روی و زبان و جوشش و شدت تب و حرارت و تشنگی صفرایی علاجش
اسهال صفرا بمطبوخ شیرخشت و ترنجبین و تمر هندی و تخم کاسنی و برگ
بیخ کاسنی و گلنگور زرد اگر ماده در محدب بود چیزی که ادرار بول کند
بیشتر دهند و اگر در مقعر بود چیزی که اسهال کند و در هر دو صورت طبیعت
نرم باید ساخت و از بلغم می باشد علامتش سفیدی روی و زبان
و قلت تشنگی و احساس نرمی ورم و عدم درد و تب علاجش
حقنه تیز و شراب اصل السوس و شیره تخم خربزه و ضماد از بابونه
و اکلیل الملک و گل سرخ و تخم کتان کنند و از سودا می باشد علامتش ادراک
صلابت در موضع جگر و فساد رنگ روی و لاغری بدن و قلت تشنگی
و عدم درد و تب و گاه با حرارت مزاج می باشد علاج اسهال سودا

بعد از آنکه ماده را سکنجبین بزوری معتدل و اقراص مقل نضج کرده باشد
داخل کرده و غذا و شربت بحسب گرمی و سردی مزاج از آنچه ذکر شده ترتیب
کنند **فصل دوازدهم** در سوء القنیه ضعف و سوء المزاج جگر را
سوء القنیه گویند مقدمه استسقاست علامتش زردی روی و سفیدی
اسفنجی و پیچ روی و ماسک و دست و پای گاه بود که بهمه تن رسد و از
لوازم این مرض است بسیاری نفخ و قراقر در شکم و بی‌ترتیبی و
اختلاف اجابت طبیعت گاه نرم و گاه محکم آید و گاه دیر و گاه
زود و علاجش علاج حقیقی استسقا **فصل سیزدهم** در استسقا
در لغت آب خواستن و علت استسقا تشنگی است و در اصطلاح اطبا
مرضی مادی بود که بسبب تحلیل و در آمدن ماده غریبه بارده بتجاویف
اعضا آلی جریان بمواضع تدبیر غذا و اخلاط و این مرض سه نوع باشد
و در اراده او بر آن خلاف است بقول اصح زقی بود و پس لحمی پس
طبلی علامت زقی گرانی شکم و بزرگی و درشتی پوست شکم و جنبیدن
شکم مانند مشک زقی یعنی خیک پر آب نماید و آواز آب مسموع گردد

وقت دست برو زدن و از پهلو بپهلو گشتن علاجش علاج ورم
جگر گرم اگر علامات ورم بود و اگر سوء مزاج بود گرم را سکنجبین و آب
کاسنی و سرد را سکنجبین بزوری و غذا مناسب هریک و استفراغ
زرد آب مثل گل کلاج شرد با گرم بحسب حرارت و برودت مزاج
مریض و بعد از آن مدرات و مقویات سرد یا گرم مواظبت نمایند
مدرات تخم کرفس انیسون رونا پس پرسیاوشان بادیان تخم
خربزه تخم خیارین تخم کاسنی **مقویات** قرص امبرباریس سرد و گرم
و قرص گل و شراب دیناری و سکنجبین بزوری علامات ترهل و فربه شدن
جمیع بدن و چون انگشت بر موضع فرو برند مدت در گو بماند و سفیدی
بول و تری طبیعت و پیش بعضی این اسلم انواع است علاجش
مداوات سردی مزاج جگر و تقویت و تسخین با نچه در سوء مزاج معده
مذکور شده و در یک گرم تراز کردن بزیر صمان شده علامت طبلی
عدم گرانی چنانچه در زقی و چون دست بر شکم زنند او از طبل مسموع
شود و ناف برون آید علاجش اسهال بزقی بچیزها که احداث گرمی

نکند

نکند و تعدیل جگر و معده کردن چه این نوع از گرمی جگر و سردی معده
حادث گردد پس تحلیل بادهای بزودن و حقنهاء و شافها و ضمادها
ادویه موضعیه سرگین بز و سرگین گاو و گوگرد و سرکه مجموع
با بعضی ترکیب کرده نمی را بر جمیع بدن و زقی را بر شکم و طبلی را بر
اطراف هم کاو چادرس و سبوس و نمک گرم کرده و اعمال بخشهای
و حمام عرق آرنده مفید است و حمام ترفزاینده یعنی حمام گرآب بسیار
ریزند خاصه آب خوش شیرین مضرات و شیر شتر گرم خصوص و امثال
آن چرا که اگر عوض آب غذا و چند بجایت مفید باشد و تجنبین بود
بول شتر و بز گرم خصوص و در مذ خوردن باشند و آورده اند که ضعیف
۲ استسقا عارض شده با حرارت خورد و گراز ذکر او شم
می آید و خلاص یافت **فصل چهارم** در یرقان و ارقان
مرض او نیز آمده است (در لغت) اما در طب مستعمل نیست این نوع است زرد و سیاه
اما یرقان زرد از جهت دفع طبیعت می باشد و صفرا را بظاهر
بدن بطریق بحران چنانچه در تبهای صفراوی (در روی) در روز های بحران

واقع شود و اگر چنین از هضم بود تنگ شود پس اگر طبیعت نمود دران تب
نرم باشد بوی و فساد کمتر بود و علاجش و طبیعت بر دفع باید کرد
بنفول در آب نیز گرم و سکنجبین و از گرمی مزاج جگر باشد علامتش
گرمی
علامت مزاج جگر باشد و بسیاری زردی قاروره و کف زرد علاجش
مسهل صفرا و شربتها که جگر را خنک گرداند و غذاها و خانه‌ها از بیرا
تبیل و اگر می زهره می باشد و فرق میان این و آنکه گرمی از جگر آ
آن بود که آنچه از گرمی جگر بود در رنگ زرد بود و الا روی گران بود تیرگی
زند و بدن لاغر شود و طبیعت قبض داشته باشد علاجش مثل
علاج جگر و از سده جگر می باشد علاجش علاج سده و علامات
سده جگر گرانی در موضع جگر باشد بی درد و بی تب و اگر سده
در جانب محدب بود بول دقیق و اندک بود و اگر در جانب
مقعر بود براز نرم و ابناک آید علاجش اگر در جانب محدب بود
مفتح و مدر دهند مثل سکنجبین با آب بادیان و تخم کرفس و تخم کاسنی
و تخم خیار و اندک نمک مسهل و اگر در جانب مقعر بود استعمال

تمام بدن

ادویه مفتح مسهله کنند مثل ریوند سکنجبین و آب بادیان و کرفس
و کاسنی و سکنگور و از گرمی هوای باشد و این قسم کودکان را
و زنان را بسیار افتد علاجش جاهای خنک و اشربه و اغذیه و میوه‌ها
از این جنس و از ورم زهره می باشد علامتش تب دق بی گرانی
موضع جگر و درشتی زبان و تهوع علاجش علاج ورم جگر و از ضعف
زهره می باشد علاجش علاج ضعف جگر و از سده در مجری که میان
زهره و جگر است می باشد علامتش قی صفراوی باشد که ثقلی در جگر
و براز اندک سفید گردد و علاجش استفراغ صفرا و استعمال
مفتحات مثل آب کاسنی و سکنگور زرد و تخم کرفس و بادیان و زر
از راه تفرقه
و سکنجبین بزوری و بجهت گرمی و سردی مزاج در مرکب و مفرد تصرف
نمایند و از سده که در مجری که میان زهره و روده است می باشد
علامتش آنکه براز یکبار سفید گردد و بعد بیرون آید و بابن ضعف قی
باشد و یکی که قولنج تولد کند علاجش آنچه گذشت و در کتب
گفته این مجری اگر تنگ شود و خفقه که در قلیوس چهار جبر حل کنند و در

راوند

در مفتاح شده

بادام حقنه کردن بغایت مفید است و اگر سکنکور و تخم کرفس زیان
کنند قوی‌تر باشد و از قولنج می‌باشد علاجش علاج قولنج اما یرقان
سیاه از سده میان جگر و سپرز و میان سپرز و فم معده باشد علامت
این هر دو سده آنکه یرقان اندک حادث شود و فرق میان هر دو
آنکه در ثانی شهوت دفعه ساقط شود و گرانی و تمدد در جانب چپ بود
علاجش سکنجبین بزوری و اسهال سودا و از بسیاری حرارت جگری باشد
که خون را بسوزانده و فرق میان کبدی و طحالی آنست که کبودی را سیاهی
کمتر بود با علامات سوء مزاج کبد و طحالی یک سیاه بود و یا سیاهی
بول و براز شکایت مریض از جانب چپ بود و الم داند و بی‌سببی و جهت نقش
علاجش فصد و بیرون کردن خون فاسد پس اصلاح و تعدیل جگر و از
ضعف جاذبه دماغ که سپرزی باشد علامتش کدورت سفیدی چشم
و سقوط شهوت و خروج سودا بقی و اسهال علاج تقویت سپرز و نهادن
نخجه بی‌نیش زدن و ضمادهای مقوی و دلک و ریاضت و اگر سکون
دختر باشد و از جهت دفع طبیعت و بحران امراض سوداوی می‌باشد علامتش
ارتطالت

آنکه دران امراض حادث گردد و در عقب آن حمی حاصل شود
علاج بد کردن بر خروج آن و از ورم سپرزی باشد

فصل پانزدهم

در ورم و باد سپرز اما ورم بیشتر سوداوی بود و بعد از آن دموی لیکن بردی
بسودا مستحیل گردد و بلغمی صفراوی اندک و نادر بود و بیشتر اورام در زیر
در زیر سپرز عارض شود و فرق میان باد و ورم آنست که از باد
درد مالش یعنی در ورم در زیادت شود و بنفخ تسکین یابد و بود که
او از قراقر مسموع شود اما دموی علامتش درد در جانب سپرز و حرارت
و تشنگی و تب گرم و اشتداد و بعضی بلهبی و سیاهی قاروره و گاه باشد
که در موضع سپرز سرخی پیدا شود علاجش فصد باسلیق و اسهال بخیار
چنبر و آب کاسنی و سکنکور زرد و ضمادهای خنک و غذا آب جو و آنچه
که در اورام جگر مذکور شد اما صفراوی علامتش سوزش مفرط در
سپرز و تب تیز و اشتداد حمی و زردی چشم و زبان اندکی سیاهی
آمیخته علاجش اسهال بطریق ورم صفراوی جگر و اما بلغمی علامتش زیادتی
زیادتی حجم سپرز و اندک دردی بان و سفیدی روی و زبان و

بسبب خشم و اندوه آن و سفیدی بول و سیاهی بعد از بود علاجش تنقیه
بلغم تضمید سپرز به تخم سپند و حرمل کوفته و با خاکستر درخت
انگور و سرکه در روغن گل جمع کرده اما سوداوی علامتش صلابت
سپرز و برون آمدنش از موضع خود و نفخ در شکم و نفس منقطع و سرعت
نبض در شریان که بر دو جانب حلقوم است چنانچه بجهد دریافته
شود و لاغری بدن علاجش اگر غلبه خون بود فصد باسلیق و دائم
زنند پس سکنجبین بزوری و اسهال بمطبوخ افتیمون و تضمید بسرکه و سداب
و فودنج و بیخ سوسن کبود و اشق کهنه و قرص کبر و قرص ابر سکنجبین
بسرکه کبر دادن اما باد سپرز از سردی مزاج سپرز و غلبه سودا در
می باشد علامتش تمدد در زیر پهلوی چپ و ورم غیر صلب چنانچه
اگر دست بدو فرود برند در رود و نشیند و قرقر کند و چشا بر آید علاجش
ماء الاصول که در روغن حکشت و سداب کرده باشند و سفوف
و صبر بر تشنگی بغایت مفید است و نهادن محجمه آتش و ضمادها
محلل عاجل النفع نکاد
باب هفتم در امراض روده و مقعده مشتمل

جرف

بر دوازده فصل **فصل اول** در اسهال هر اسهال که
بود یا از ماکولات بود یا از اعضا و از هر دو نیز گاهی می باشد
به ضعف و بلا خصوصیه سبب الطلاق میشود اما انچه از ماکولات
بود از ادویه مسهله می باشد که قوت او در معده یا روده بماند
علاجش اسپغول بریان در روغن گل چرب کرده بشراب سیب
دهند و از بسیاری خوردن که موجب تخمه شود یا چیزی مزلق مثل
شور کننده
الو یا غذا اگر خودش طعم نبود یا نیم شورت خورده یا نفاخ بود
و تولید ریاح کند و آن مانع اشتمال معده بود بر غذا پس بعضی
بماند و موجب اسهال گردد علاج این مجموع یکشبانه روز غذا ندهند
و بعد از ان غذای لطیف و سریع الانهضام و خفیف و بعد معده
بسبب خصوصیه در مزاج تقویت کند اما انچه از اعضا بود از جمیع
بدن می باشد و این را اسهال بدنی گویند بسبب اجتماع فضلات
از ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیاری رغبت و سکون
و امتلای بدن می باشد یا از جنس استفراغ که عادت بوده باشد

علامتش تقدم این اسباب و خفت یافتن از ان علاجش تنقیه
بفصد و اسهال اگر بدن قوی باشد و ریاضت و حرکت و دلک و حمام
متفرق و از غلبهٔ صفرا می باشد در بدن علامت و علاج اسهال مراری
خواهد آمد و بر سبیل بحران می باشد و منع کردن این مجموع خطر باشد
و بسبب ذوبان و گداختن اعضا می باشد و این در عقب حمیات دقیه
عارض شود علامت مثل التهاب و حرارت و افتن مرار و اختلاف
و عدم علامت آفتی در عضو که موجب اسهال گردد و اگر از ذوبان
شحم لحمی بود صدید غلیظ و چرب بود و در آخر مثل شحم بود متشابه القوام
گردد و ذوبان لحم نیز در اول صدیدی بود اما چرب نبود و در آخر
متشابه القوام گردد و از عضو غیر معین می باشد و این مدی بود و
بهم پیش انفجار دبیله داند بود در عضوی و وقوع لرزه و فراشا که
نافض و قشعریره گویند علاجش تند و گلاب بشیرهٔ تخم خیارین
با سکنجبین یا شراب زرشک بحسب احوال غذا آب جوجه مرغ جوجه انداخته
و چون فتح گردد گل ارمنی و طباشیر و خون سیاوشان و گل سرخ

جمعی که از صحبه و ریسه نیز
باشد علامتش تقدم ورم
در ان عضو

از هر یکی یک جزو و تخم کاسنی دو جزو مجموع کوفته و بیخته یکمثقال با آب
سیب و به بدهند و موضع را بمقویات ضماد کنند و در آب جو
برنج اسفاناخ پایند اگر حرارت نبود دیگر حاجت نبود و غیر مدی
باشد چنانچه فضله جمع میگردد در یک عضو یا زیاده و خون ممتلی گردد
باسهال منع گردد و علامت آنکه در ان عضو ثقل ظاهر گردد قبل
از اسهال و بعد از ان خفتی و راحتی پیدا آید و بوقت نوع خلط
بلون برازد یا دیگر از ور و عضو و اسهال حاصل آید اگر غب بود صفرای
بود و اگر ربع سوداوی و اگر مواظبت رطوبی و این نوع اسهال
را ذوالبطن گویند و اگر دوری نبود بل دایم بود و در بعضی
اوقات قوی تر شود و از خلط ناسد در خونست علاجش تنقیه
بدن از خلط غالب و تقویت ان عضو که در و مجتمع می شود و بضمادات
و از عضو معین می باشد مثل دماغ و معده و جگر و سپرز و زهره و
روده اما از دماغ و این اسهال را نمی گویند بغود و آمدن نزله
و انصباب غذا از معده باشد علامتش ان بود که در اول روز گرم از

برخواسته باشد بکثرت بجای نشینند پس ساکن گردد با علامات نزله
و فساد مزاج دماغ علاجش تنقیه کنند و بالین بست کنند چون
ازانکه عادت از خواب برخواستن و بمجالس نشستن بود پیدا
کنند و قی بایند و آنچه بقی برنیاید و در معده باند باید رود و فرود
آید بجز مزلق و دفع بارگیرد و دوش تخم ریحان یا تخم زوفه یا تخم مرو یا
اسپغول بشراب سیب یا قند یا شراب صندل و دواهای
قابض که اسهال باز دارد و ورزش بدو دادن و تدبیر بازداشتن
نزله باید کرد و چنانچه در باب اول گذشت اما از معده و این
را اسهال معدی گویند از ضعف ماسکه بسوی مزاج یا از زایدن
ماسکه از کار خودش بسبب ملاست سطح معده از رطوبت می باشد
علامتش بیرون آمدن طعام بی تغیری و احساس بثقل و فرود آمدن آن
برمثال سنگ که از بلندی ساقط گردد علاجش قی کردن
و مداومت خرنوب و کندر خوردن از ضعف قوت هاضمه می باشد
از سوی مزاج و بیشتر سرد و تر بود یا از بسیاری باد در معده و بلغم

یا از رطوبت لزج که میان طعام و معده حجاب گردد و هاضمه از
کار خود باز ماند علامت ضعف هاضمه ثقل طعام بر معده و غیر متغیر
و منهضم بیرون آمدن لیکن بوقت خود نه بسرعت چنانکه در ضعف
ماسکه مذکور شد علاجش بسوی مزاج را بعلامات آن معلوم
کرده تبدیل کنند و با دوا ترکیب چیزهای نفاخ و کاسرات ریاح
تا جیل و در طول ثبت رای که علامتش غثیان و بسیاری آب دهان و شیرین
و بیرون آمدن آن بار بار از است و قی باب تربد و شبت و عسل
کنند و مداومت بر جوارشات مذکور نمایند و از ضعف دافعه می باشد
و این بغایت قلیل الوقوع می باشد پس اندک اندک دفع کند از
ضعف یکبار رفع نتواند کرد و آنچه دفع کند منهضم بود و علامت
ضعف دافعه معده آنست که زیاده از دوازده ساعت در معده
بماند و سبب آن بود و علاج بچیزهای تر باید کرد و از کثرت
صفرا در معده می باشد علامت و علاجش در حرارت باید
و از بلغم شور می باشد علامتش شوری دهان علاجش قی

فرمایند و گلقند مقوی بمصطکی با شراب بهی یا لیمو دهند و از
بثرات و جوشش و قرحه و ریش معده می باشد علامتش جوشش
دهان و خشکی و حرارت و بعد از تناول طعام در معده احساس
سوزش و دردی شود و چون طعام بگذرد تسکین یابد و در براز
صدید و زرداب رقیق آید علاجش اگر مانع نباشد فصد با
سلیق کنند غذا آب جو بریان کرده و عدس و برنج شسته
بشیره خشخاش و هر روز دو درم اسبغول بریان کرده و
یکدرم صمغ عربی و دو درم روغن گل و شراب صندل بدهند
و اگر بعد از هفته نفع نشود قرص طباشیر و سفوف حب الرمان
دهند شراب بهی و از باطل شدن فعل معده می باشد و سبب
آن خلط اکال بود یا شراب سموم حاره یا ورم گرم که حادث
شود در معده مثل قلمونی و غیره علامتش بیرون آمدن طعام غیر
منهضم بی سبب از اسباب مذکوره علاجش معده را بتقاضات
قوت ضماد کنند غذا آب جو بریان کرده اگر حرارت بود و الا

شوربای گوشت سبک و برنج و گفته اند فوتنجی که از شیر تازه دهان
نماید و خشک کرده سازند و ثبات فعل معده کند اما از جگر
می باشد و این را اسهال کبودی گویند کیلوسیه و فعل معده تمام
بود و در معده ضرری نباشد تبیخ و ورم باشد سببش انفجار دبیله
علامتش تقدم ورم و نافض و قشعریره علاجش آنکه مذکور شد
و تقویه جگر با شربت و ضمادات غسالی می باشد یعنی مثل آب غساله
گوشت تازه بود سببش ضعف جگر بود بسبب سوء المزاج
مانده یا ورم سوء المزاج و بعلامات آن معلوم کند و دفع
کرد اند و ورم و سده خود بعینها مذکور شد تحقیق کرده علاج
فرمایند و گفته اند که غسالی صعب بمویز منقا زایل شود هرگاه
که از رطوبت و برودت بود همراهیه مناسب خواهد بود
دموی صرف می باشد و این از وسع طارمار که به رگ گویند سببش التفرق
اتصال جگر بود علاجش قرص تباشیر و گل ارمنی و قرص
سیاه و نان غذا زرده نیم برشت یا امتلای جگر علامتش امتلا

از اسهال معدی

بدن و احتباس سیلان معتاد و عدم علامات نضج از و در بود و اما
خروج مقدار که دیبای علامتش رنگ گل زنند و اما اگر بیمار
ضعیف نشده باشد قابض ندهند چون ضعف پیدا آید محاجم
بر مواضع کثیره از بدن نهند و قوابض استعمال کنند و صفرای
می باشد سببش امتلای جگر از صفرا و قوت دافعه و جنبه
می باشد سببش احتراق خون جگر بود و این از انفجار وسیله
بود و از انفتاح شده یا احتراق شدید علامت و علاج انفجار
مذکور شد علامات انفتاح و احتراقی و صدیدی و صفرایی
آنست که با آن علامت نضج نبود و مختلط بود و براز و مریض
را از خروج آن راحت حاصل شود و در وقت خلای معده غشی
بود و چون غذا خورده شود ساکن گردد و علاج قابض
ندهند که خوف هلاک عاجل بود بل تعدیل مزاج و اخلاط باب
جو و اشربه بارده مطفیه کرده آن قبض بسیار نبود مثل شراب
نارنگ و غوره و انار و ریواج اهتمام نمایند و درین نوع
اسهال

اسهال خوف نضج هست پس تخم زرف و اسبغول بریان کرده
در بعضی اوقات با اشربه مفیده دهند و گاه بود که در بعضی اسهالها
کبد از پاره جگر بیرون آید علامت آن بود که بر آتش نهند کوفته
شود و کیلوسی می باشد سببش ضعف جاذبه جگر بود علامتش اسهال
سفید و گاه بود که اندکی بسبزی زند بواسطه وقوف در ماساریقا
و قلت خون در بدن و لاغری و زردی رنگ با سفیدی آمیخته
بعلامت سوء مزاج ضعیف معلوم کنند و اکثر آن از برودت
و رطوبت بود و تعدیل و تقویت جگر نمایند و خلطی می باشد
از سده که عارض شود در عروق که معروفست بجداول علامتش
ثقل در جانب راست و لاغری و فتور و ... علامتش تفتیح سده
و سکنجبین بزوری کرده و شراب دیناری اما از طحال و از امتلای
سودا و بسیار آمدن آن بمعده بود علامتش غلبه اشتهاء بود
فم معده و ترشی دهن و سودا و به براز علاجش اگر قوت
قوی بود فصد باسلیق و اسلم باید زود و مطبوخ افتیمون استفراغ

کرده و تخم معده را قوت دهد و بزر را تکمیه کند و محجه بر آتش
بر نهند اما از مراره هرگاه صفرا از زهره بمعده ریزد و دست
از آن آید که جهت دفع ثقل و نزد جهت آن بکار آید اسهال حاصل
شود علاجش وقوع آن در عقب تبها غب و محرقه یا در عقب خوردن
شراب کهنه علاجش اگر صفرای بسیار بود به تنقیع هلیله زرد
و تمر هندی و آب انار دین بکر از تنقیه کنند و بعد از آن قرص
طباشیر و سفوف حب الرمان و شراب بهی و زرک دهند و
غذا دوغ سنگ تاب و آهن تاب و آب جو بریان کرده و برنج
و سماق یا انار دان و اگر ضعیف بود تیهو یا مرغ جوزه بریان
کرده در اندازه و اگر بریان کشته در رقت گردانیدن
آب سماق بر وی زنند شاید اما از روده و این را اسهال
معوی گویند با کثر اسباب که در معدی گذشت تواند بود از
شور سطح داخل بود علاجش بیرون آمدن صدید با طعام غیر
کامل الانهضام و صلاح معده و احساس درد در وقت

مرور طعام بر روده علاجش فصد اگر مانع نباشد و آب جو بریان
و برنج و روغن گل بر چکانیدن و شراب بهی شیره تخم خرفه
و گل ارمنی و صمغ عربی چنانچه در معده گذشت و بارتنگ لسان
الحمل حقنه کنند و ترک ترشیهای حریف گفته و از شور سطح خارج
می باشد و در بن مقعد بود و درد بالا و زیر رود و است و حب
میل کنند علاجش فصد و تسکین حرارت و برگ خرفه و شراب
سنگکوبی و تراشه کدوی تر ضماد کردن و از هوای گرم اجتناب نمودن
و از رطوبات نامد [illegible] گرد آمده جمع شود می باشد علاجش
خروج آن رطوبات با طعام قلیل الانهضام و حبس حال
معده علاجش تنقیه بقی و اسهال پس سفوفات و اقراص
قابض و از ترهل و سستی و سوء مزاج سرد و تری باشد که
قوه ماسکه را ضعیف گرداند علاجش آنچه در رطوبات
گذشت غیر خروج رطوبات علاج جدا از شن تا قی قابض
که در معدی مذکور شد و از ضعف امعا می باشد چنانکه اعطاء

یا کر بدان آید از جنس فلج استرخای عارض شود بسبب امتلای
آن اعصاب یا مبداش یا بسبب ضربه و سقطه که عارض مبدا
شود علامتش علامت فالج و تجنین علاجش علاج فالج
و این قسم اسهال بغایت قلیل الوقوع است و از انفتاح عروق در
امعا اسهال دموی حادث شود و این را سنطاریا یا معوی
گویند در روده‌های غلاظه بود و در روده‌های دقاق بدانکه
روده‌ها شش است و اسامی ایشان اینست اول که متصل معده
است اثنا عشری صائم دقیق و این سه را امعای دقاق گویند اعور
قولون مستقیم و این سه را امعای غلاظه گویند اگر انفتاح عروق
در روده‌های غلاظه بود علامت فرود آمدن براز بود اول
با خون و لکن بی خون آنکه علامت بواسیر بود و اگر در امعای
دقاق بود علامت اول نزله غایظ بود پس نزول خون رقیق
و کف‌ها که با قراقر باشد و علامت اسهال کبدی که بود از حرارت
و تشنگی و تغییر رنگ روی و ثقل جگر و علامت هیچ نبود علاج فصد

لی

کند اگر غلبه خون بود و رب بهی و غوره و ریواج و سبب و حب
الاس یا شراب اینها با گل ارمنی و خون سیاوشان و صمغ عربی
بریان کرده غذا برنج نخناش بریان کرده و صمغ عربی بریخته
در زرده نیم برشت و پاچه و صمغ عربی بریان بر ریختن و حقنه قابض
از ثفل برنج و حب الاس و گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان در آنجا
حل کرده هرگاه در امعاء غلاظ بود بغایت مفید است
فصل دوم در قولنج چون اکثر وقوع است مرض
در روده قولون می‌باشد نام او را از آن اشتقاق کرده‌اند
از باد غلیظ باشد که در میان هر دو طبقه روده‌ها بماند و جا ن
محبوس گردد که گوییا روده‌ها را احوال دو رسوراخ میکشد و این
با وجود نرمی طبیعت نیز می‌باشد علامتش قراقر و اتصال درد از
موضع بموضع و تقدم غذاها و میوه‌های سرد و باد و باک علاجش
شیاف و حقنه که طبیعت فرود آورد و باد بشکند البته باید که وله
محقنه دو سوراخ داشته باشد و این نوع را قولنج ریحی گویند

وازثقل کرده اما محتبس کرده می باشد و این را تو بیخ ثقلی گویند
وسبب احتباس ان یا اختلاط بلغم لزج بود یا سودا یا صفرا گرم
یا خشکی ثقل و بارق شدن ان از خشکی طعامها یا اندکی آن یا حرارت
رودها یا بیوست یا زهاب حبس یا بسیاری آمدن بول یا کثرت
تحلل چون از کثرت رنج و حرارت یا حرارت هوا علاج همه اول
تسکین درد و دست بکار دنها و در آب گرم نشاندن و بعد از آن
استعمال حقنه کردن که بیارد و حقنه ریحی و بلغمی و سودایی بسفایج پنجدرم
سنا مکی ده درم تخم کرفس پنجدرم زیره و بادیان پنجدرم بابونه
گل خطمی یک کف مغز کاجیره ده درم حلبه تخم کتان از هر یکی سه درم
در یکمن و پنج استار آب بجوشانند تا به پانزده استار باز آید پا
لایند و دو درم نمک و ده درم فلوس خیارچنبر درین آب حل کنند
و صاف گردانند و ده درم روغن کنجد اضافه کرده بدو گرت
نیم گرم حقنه کنند حقنه در حرارت استعمال کنند عناب آلو از هر یک
پنجاه عدد بنفشه ساق نیلوفر از هر یک پنج درم برگ خفندر

یک دسته بادیان سه درم گل خطمی یک کف در یکمن صبح استار
آب بجوشانند تا به پانزده استار آید بپالایند و ده درم فلوس
خیارچنبر و چهار سیر ترنجبین اضافه کرده صاف کنند و بدو گرت نیم
گرم حقنه کنند و در بلغمیها ۲ اصل و در صفراوی و حرارت شراب
بنفشه و نیلوفر و تمر هندی و اگر ضرورت شود غذا و ببید از
ماء اللحم و آب مرغ دهند و بعد از کشدا اگر غلبه خلطی بود تنقیه کنند
و از ورم سپرز و جگر کرده می باشد بعد از اورادن طبیعت بعلاج
او چنانچه در موضعش مذکور شد و خواهد شد اشتغال نمایند و از ورم
گرم می باشد علامتش احساس ورم و تب گرم و غلبه تشنگی و قی
صفرایی و ورود دری رگهای گرانی و ضربان اگر دموی باشد علاجش
فصد و حقنه بارده و تلیین شراب بنفشه و آلو و شیرخشت و فلوس
و فلوس خیارچنبر پاشوید و بعد از آن فصد و سایر تدبیرات آن
اشتغال نمایند و از التوا رودها می باشد و سبب التوا باره
شدن و باطلات امعاء نشت بود بواسطه حرکت عنیف یا سقطه

یا فتق و احساس نزول ان بکیسه علاج دست در شکم مالند برفق و هموار
و تحرکات مختلف دهند تا بجای خود باز رود و از دید ان و کرمانی
بسیار می باشد بعد از تلیین طبیعت بدفع ان سعی نمایند فصل
بیستم در زحیر زحیر حرکت روده مستقیم بود بدفع براز بر طریق
اضطرار و بیرون نا آمدن الا اندک رطوبتی مختلط با خون و گاه بود
که خون نباشد صادق می باشد و کاذب می باشد علاج هر یک جدا
علاج دیگرست بس تخفیف و تحقیق ان از اسهال جدول باید
داشت در صباح ناشتا شربتی دهند از قند و لعاب سپیوش با تخم
شاسفرم با تخم روف بر ریزند اگر افزود تخمها نیاید کاذبست
علاج تلیین باشد مثل شراب بنفشه با آب لوست بیخ خطمی با شیر
کرنب خشت فلوس حاجت انند غذا ماش و عدس مغز بشیر با دام
و اسفناج و اگر تخمها آید غالب انست که صادقست علامتی دیگر باید
جست تا نیک اعتماد توان کرد زیرا که با وجود تقبض و حبس
ثقل در امعا ممکن است که از جانب تخمها بیرون آید خاصه اگر

دیر بیرون آید پس تفحص باید کرد پیش از وقوع این مرض طبیعت
قبض داشته یا تلیین و این شخص را در حال صحت عادت اسهال
قبض می بوده یا تلیین و چون مقرر کرد که صادقست اگر صفرا
بود علامتش بیرون آمدن ان بود با براز و سوزش و حرارت
در مقعد علاجش رب بهی و تخم زرقطونا بریان کرده دهند غذا
آب جو بریان کرده و برنج یا گاورس بریان کرده خشخاش
کرده و سماق چنانچه بسیار ترش نباشد چاشنی داده ضماد از پوست
خشخاش و گل سرخ و بذر البنج و گل خطمی و پوست انار ترکیب نموده بر شکم
نهند و اگر بدین که گفته اند تسکین نیابد قرص طباشیر دهند و اگر از
بلغم بود علامتش بیرون آمدن آن بود با سایر علامات بلغم
علاجش شراب حب الاس و تخم ریحان و تخم مرو که کنند و کوفته
بریان کرده غذا برنج بکردو به زیره بریان کرده در اندام آغشته
و جاورس و نمک گرم کرده بر شکم نهند و اگر ساکن نگردد شیاف
مقلیا سا دهند و برشعثا و شیاف که ازین اجزا سازند حقیقی

زعفران کنند صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون دو جزو مجموع کوفته
و بیخته با ب خمیر کنند و از هر یک مثل دانه نخود ساخته و در ریسمان
در انجا کرده چنانچه چهار انگشت باز ماند و او بخته باشد باستعمال
بیکند چنانچه ریسمان او بخته باشد در اکثر اقسام زحیر مناسب است
و از سرما می باشد علامتش رسیدن سرما بمقعد علاجش علاج بلغمی
و چیزهای گرم بر مقعد نهادن و بر زمین حمام یا بر خشت پخته خام
گرم نشستن و از نشستن بر موضع صلب عارض میشود و زرده تخم
مرغ بر روغن گل سرشته نیم گرم کرده بر مقعد نهند و بیشتر انواع
زحیر را چیزهای گرم نهادن مفید است و چیزهای سرد مضر و از ورم
گرم در روده مستقیم می باشد علامت ان حرارت و ثقل و ضربان
در ان موضع علاجش در اب نشاندن که گل خطمی و خبازی و بنفشه
در و جوشانیده بود و گل خطمی و تخم و کتان و خبازی کوفته و بیخته
شیاف کنند نافع باشد **فصل چهارم** در مغص درد
درد ها را گویند از بادی باشد علامتش قراقر و انتفاخ شکم

و تمدد پیکان و سکون بیرون آمدن علاج شراب بادام و اسبغول گاو
سوس و نمک و در اب گرم نشاندن و از صفرا می باشد علامتش
خروج صفرا و تشنگی و لهیب و گزیدن علاجش شراب تمر هندی
و اسبغول و تخم لسان الحمل و از سوء مزاج گرم روده ها می باشد علامتش
علامات سوء مزاج گرم معده علاجش آب انار می خوش یا سفیدی
که بگلاب و روغن گل زده باشند و از بلغم غلیظ می باشد علامتش گرانی
و خروج بلغم و بعدم مولودات آن علاجش تنقیه بقی و حقنه و خوردن
جوارشات و از دیدان می باشد و ذکر او خواهد رفت انشاء الله تعالی
فصل پنجم یعنی کرم شکم سحج ریش روده را گویند
و این چنان باشد که بر سطح روده رطوبتی مثل امثال اندوده باشد
تا حدت و مضرت اخلاط کم کند و چون باد رود و هر گاه اخلاط
بر و بسیار گذرد و سطح روده از ان رطوبت برهنه گردد و حدت
اخلاط تاثیر کند و ریش گرداند علامتش اسهال خون یا ریم
با درد روده ها پس اگر درد در ناف و بالای ان باشد در روده

بالا این بود که امعای دقاق و امعای علیا نیز گویند و خون پاره
از مختلط بود و این نوع ارذا باشد بسبب نزدیکی با عضا
رئیسه و آن دل و دماغ و جگر است و اگر درد در زیر ناف بود
درد روده‌های زیرین باشد که امعا اغلاظ غلاظ گویند و امعا
سفلی نیز گویند اول خون بیاید بعد از آن براز و آن سلیم‌تر
بود علاجش شیر آهن تاب کنند چنانکه مایهٔ او برود و قدری
صمغ عربی برشته و طباشیر بریان کرده اضافت کنند و
بدهند و پوست خشخاش نرم سوده یکدرم باده درم شراب
یا شراب انجبار یا شراب سیب لعق کنند و قرص طباشیر و قرص
کهربا با شربت مذکوره بدهند و اگر تشنگی غالب بود شیرهٔ
تخم خرفه بریان کرده بروغن گل چرب کنند در روده را سکین
کرد اند غذا برنج بخشخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده
و عدس پالیده بر ریخته و زرده نیم برشت و اگر ضعف بود تیهو
و کبک یا جوزه بریان کرده **فصل ششم** در دیدان

دراز

دراز است که از احیات گویند تولد آن در امعاء دقاق باشد
علامتش درد شکم و احساس حرکت آن در وقت گرسنگی و غشیان
و در خواب دندان در هم کشیدن و از دهن آب رفتن و در روز
دهان و لبها خشکی کردن و بدخویی و از اندک سخنی خشم گرفتن
و گاه بود که غشی و خفقان و حالتی شبیه بصرع عارض شود و آنچه
حب القرع گویند و آن مشهور است تولد در امعای غلاظ است
علامتش آنچه گذشته و برون آمدن آن و اگر در حمام روند و جرعه
تا اعضا گرم شود و تشنگی غلبه کند بعد از آن چیزی خنک بر شکم
نهند اگر بالای ناف جمع گردد حیه است و اگر زیر ناف
حب القرع است علاجش چهار روز در صباح قدری شیر بدهند و
در ناشتا نخود آب چرب و بعد از آن روز پنجم در صباح قدری
بدود با چیز گرانی از جایی بجایی نقل کند چنانکه نفس زدن پیدا
شود بعد از آن از سفوف که ذکر خواهد رفت در شیر یا شربت
شوریده یکبار در کشد و تا ناشتا هیچ نخورد و بعد از آن نخود آب

خورد و اکر پیش از ان کرسعوف رابیاشامد کبابی یا اندکی شیرخشت
در دهن کیرد چنانکه آب ان بحلق رسد و معاقت ان پیکبار دارد
درکشد و اکر پیش از انکه تنبیل برنک کابلی مغشر از هریک یکدرم
ترمس تربد مجوف و تراشیده و قسط تلخ حب النیل از هریکی نیم درم
این مجموع بکه خوردن بود و انچه شبیه است بکرمی که در سرکه متولد
شود علامتش خاریدن مقعد و خروج ان با براز علاجش حقنه کردن
باب برک شفتالو یا ترمیش و ترش و تخم خیطل فتیله ساخته بردن
دانه زردالو و دانه شفتالو آلوده کرده یا بصبر کرسوده برداشتن
و از تخم خیطل و شونیز که سیاه دانه کویند شیاف کنند و چون
تولد اینها از بلغم و رطوبت است از چیزهایی که مولد بلغم بود اجتناب
نمایند بعد از تنقیه و دفع آن هر صباح بر ناشتا قدری مری که ابکامه
کویند تجرع کنند تا منع تولد ان کند **فصل هفتم** در بواسیر
در بواسیر جمع باسور است و استعمال لفظ جمع بیشتر از مفرد بود و
این مرض در بینی می باشد و در مقعد و در رحم اما انچه در بینی

بود بر صورت ثؤلولی بود سبب آن فضله بود که از دماغ برین
موضع اید و بحرارت نفس لطیف ان متحلل کردد و غلیظ آن
متحجر و کاه بود که منتن کردد علاجش تنقیه دماغ بموم روغن
و استنشاق آب کرم اکر تحلیل نیابد بشکافتن و براهم مداومت نماید
و اما انچه از مقعد باشد زیادتی بود که بر افواه عروقی که در مقعد بود
از خون سودائی پیدا کردد و سه نوع بود ثؤلولیه باشد که صلبت
و شابه ثؤلولیه عنبیه است که شبیه دانه انکور بود و توتیه بر شکل
توت شامی بود در هریک بیرونی و اندرونی می باشد و واحد و عمیا
علاجش فصد باسلیق و قابض و حجامت و تنقیه سودا و لی
سپرز و جگر و غذاهای صالح و تدبیر فرمایند و هرچه دیدان را زیان
دارد با ین موافق بود و طبیعت را از قبض نکاه باید داشت
و از برک مرو و دنبالز با دنجان و پوست بیخ کبر و مره
و تخم کوشت خیطل و پوست مار مجموع را برابر و مثل نصف مجموع بخور
شازنه و بر اتش نهاده و در زند بنه از اخشک کرد اند سوری بان

و ریوند نرم سوده برانجا ریزند همین عمل کنند و اگر درد مند بود بعد
خاو شنگیس در دکند بابونه اکلیل الملک خطمی تخم کتان از هر یکی سه درم
افیون یکدرم و زعفران یکدرم مقل دو درم بزرده تخم مرغ و پیه مرغ
باروغن گل و مغز ساق گاو و کوهان اشتر سرشته ضماد کنند و اگر
دامیه بوده باشد و حالا خون می آید و خواهند که بایستد زهره
گاو و پیاز طلا کنند بگشاید و اگر سیلان میکند منع نکنند الا چون
بافراط انجامد و موجب ضعف گردد پس منع کنند بقرص
و شراب الجبار و حب الاس در ان و شیاف گلی و اجزاء او
گلنار و کندر و مازو سرمه شب اقاقیا صمغ عربی برابر کوفته و
بیخته بگلاب سرشند و هر یک برابر دانه خرما ساخته عمل
میکنند و بریدن این طریقه که دست کاران ماهر کنند علاج تمام باشد
اما از خطری خالی نباشد تمام را نبرند اگر مقعد را ما بواسیر
رحم از خلط سوداوی حاصل بود و مثل بواسیر مقعد و معرفت آن
بلمس بود و اگر فم قبل را بگشایند بتوان دید علاج الخذ در

مقعد

مقعد مذکور شد و اما باد بواسیر بادی بود غلیظ عسر التحلیل و درد
مثل درد قولنج احداث کند و گاهی بجانب گرده برآید و گاهی
بجانب خصیه و قضیب فرو آید و گاه صاحب انرا اور طلبیت
قبض بود و گاهی تپیدن بی سبب از اسباب آن و این و سبب
تحلل اخلاط سوداویه داستی لا آن بریاح غلیظ بود علاجش
تنقیه سوداویه و مداومت بر کاسرات ریح از خوارشات و اشیا

فصل هشتم نواصیر قروحی بود که در مقعده حادث
شود و از ان صدید و زرداب میرود و نافذ می باشد چنانچه ازانجا
باد و براز بی اختیار بیرون آید و غیر نافذ هم باشد علاجش
بنقش رند و شیاف غریب بر گلاب سوده سه چهار قطره بچکانند

فصل نهم در ورم مقعد و ورم مقعد از خون و صفرا
بود فصد باسلیق زنند و بر روغن گل و سفیده تخم مرغ ضماد کنند
و بعد از ان روغن گل ده درم و زرده تخم مرغ و بعد از ان خطمی و بنفشه
و خبازی و بابونه و اگر جمع شود و تحلیل نکنند و درگشادن آن انتظار

نضج نبرند بلکه پیش از نضج بگشایند تا ناسور نگردد **فصل دهم**
در شقاق مقعد از حرارت و خشکی می باشد علاجش مرهمی سازند
از روغن گل و اسفیداج و مرداسنگ و مغز ساق گاو و مرهم سفید
و کثیرا و نشاسته بکار دارند و اگر خون سیلان میکند شادنج
و دم الاخوین و شب سوده بر آنجا ترند **فصل یازدهم** در خروج
مقعد بیرون آمدن و باز گردیدن آن کودکان را بسیار افتد زردی تخم
از برگ مورد و مازو و گل سرخ و گلنار و بعد از آنکه بروغن گل چرب
کرده باشند بر آنجا ریزند و باندرون فرستند **فصل دوازدهم**
در خارش مقعد از دیدان خرد می باشد و مذکور گشته و از اخلاط
و علامات آن علاجش تنقیه این اخلاط و اجتناب از مولدات
آن و مسح مقعد بروغن گل و سرکه **باب هشتم** در امراض
گرده و مثانه و سیاق و اعضای تناسل مشتمل بر دوازده فصل
فصل اول در درد گرده از باد می باشد علامتش تمدد
گران و علامات حصاة چنانچه بیاید و از موضع بموضع منتقل بودن

دیگی

دیگی آن بر خلاء آن معده و نزدیکی هضم علاجش ماء الاصول که
در و تخم خربزه و خار خسک و ورد ناس و پرسیاوشان کرده باشند
و در آب آن نشستن کردو روی بابونه و شبت و اکلیل جوشیده
باشند و ضماد سداب و بابونه و شبت و کتان و از سبوس و گل مکی
سازند و از ضعف می باشد و سبب او سوء مزاج کرده بود و بالاغری
آن با سنگ و تره اما سوء مزاج بس اگر گرم بود حرارت بول و تنخیم
و اگر قاروره و تشنگی بر آن دلیل بود علاجش اشربه و اطلیه و اغذیه
بارده و تنقیه و استفراغ ماده اگر ماده بود و اگر سرد بود سفیدی
قاروره و ضعف شهوت بجوشت بر آن و ضعف ما دلیل بود
علاجش حقنه کردن بروغن بادام تلخ و روغن کاچره و روغن
قسط و مالیدن این روغنها در موضع کرده و براغذیه و اشربه
گرم و معجون ها و ... مداومت نمودن و اگر مادی بود تنقیه
آن ماده کنند اما لاغری گرده علامتش سفیدی و کثرت بول
و درد پشت و لاغری بدن و قلت شهوت باه علاج حلوا که

کرا مغزها و ادام و نارجیل و فندق و فستق و قند سازند و نان
نه اکنند و کله بره و گوسفند یک لو و اما از سنگ و قرحه بعد
از این در این باب ذکر رود و دیابیطس و انت که در نه ذکر کرده
بل جمیع دردها اب زن را تاثیر تامست **فصل دهم**
در عسر و یسر اسباب دشواری و گرفتگی بول یا اماس مثانه بود یا با
غلیظ در رو یا بسته شدن خون و ریم یا سده اخلاط بود یا حل شدن
حس مثانه یا حبس بول و نا روا داشتن ان بسبب نی ماسک مثانه
یا خر به کر بر مثانه آید یا ورم روده مستقیم یا ورم رحم یا ثقل
خشک در طوفی لرح یا بادی غلیظ در روده مستقیم یا رشش و تره
در مجری که هر گاه بول بدانجا می رسد در دیگری بس ها مل بر مابین
الاله عوض مثانه نکند یا بالا رفتن خصیه علامات اماس مثانه اگر گرم
بود تب محرقه و درد ملتهب در عانه و سرخی و انتفاخ ان و بدنان
و تشنگی و سیاهی زبان علاجش فصد کنند و در اب نشانند که
در و بنفشه و خبازی و جو و خطمی جوشیده باشد و ضماد ساختن از ارد جو

و بنفشه و سکنگور و بعد از هفته تقریبا ضماد بابونه و تخم کتان
وارد با خطمی نشند و اگر تحلیل نکنند و جمع ماده شود و درد زیادت
شود در انتصاح کوشند با خمیره و نشاندن در آب گرم و چون
درد ساکن شود و علامت نخستگی بود جهت انفجار سرگین کبوتر
وارد و کوسنه در ضماد زیاده کنند و دست در مقعد حیله نه چون
بکشاید و در بول اید و ببردن آید شیره تخم خیارین با شراب بنفشه
یا شراب انار یا قند سفید و بیرون ارغا ده یا کشیده شراب کاکنج
و شراب خشخاش و گل ارمنی و خون سیاوشان و نشاسته دهند
و اگر اماس سرد بود علامتش دشواری بول و غلیظه و گرانی
و تخریر و ضعف در ساقها ظاهر گردد و احساس ورم علاجش در اب
نشاندن که در وی بابونه و اکلیل و حلبه و کتان جوشانیده باشند
باشند و ضماد از شل اینها سازند علامت باد و تمدد بی گران تقدم
چیزهای بادناک علاجش نفخ در بادیا دکرده اند علامت بسته شدن
ریم و خون سبوق بول مده و خون و سردی اطراف و صفرا

بنض و تنفس و عرق سرد علاجش در آب زن محلل چنانچه مذکور شد
نشاندن و سکنجبین عنصل دهند و قدری پنیر مایه خرگوش در سوراخ
احلیل چکانند علامت و علاج سوء مزاج از مباحث گذشته
معلوم گردد علاج آنچه از جنس بول بود در آب گرم نشاندن
و دست بر مثانه باز مالیدن علامت و علاج سنگ هرگاه اگر
بزرگ شود بحرکت کردن بجانب است و کج از مجری دور شود
و بگشاید اما اگر خرد بود در مجری گیرد علاج خر به فصد باید کرد
و در آب زن که بنفشه و سنگنکور و جو جوشانیده باشند نشاندن
و روغن گل و بنفشه مالیدن علامت و علاج ورم روده که گذشت
و ورم رحم چنانچه بیاید علامت و علاج ثقل در رطوبت با چونچ
مذکور شد و در آب گرم نشاندن و در رحم انواع سبب است علامت
قروح و ریش در قطن بغیر گرانی و غیر تمدد و خروج مده و خون و شور
قرحه در بول و گاه بود که مثل گوشت پاره ها برون آید و قروح
مثانه از قروح گرده بدان ممتاز شود که تشور کرده سرخ بود و تشور

مثانه سفید و قروح کرده با سلس البول بود و قروح مثانه با عسر البول
و بموضع درد نیز توان بود و اگر غالب بیند و بت و تورتبه از مراره
و اماله ان اخلاط تعدیل علاجش اینست بفصد و فی و اسهال و شراب
کاکنج و شراب خشخاش دهند و روغن گل و بنفشه و شیاف ابیض
در آنجا حل کرده در احلیل چکانند علاج ببالا بررفتن خصیه در آب زن
کرد آنجا خطمی و کتان جوشانیده باشند نشاندن **فصل سیم**
در حرقت بول سوزش بول از تیزی و بورقیه آن بود و سبب
حرارت جگر و بسیاری صفرا علامتش حرارت مزاج و صبغ قاروره
و تقدم ماکولات و مشروبات حاره علاجش شراب بنفشه و تمر هندی
ترش کرده و شراب آلو و شراب انار و لعاب اسبغول طلاها
خنک بر جگر اندازند و اگر صفرا غالب بود شیر خشت و تمر هندی
یا آب انار بی و امثال این استفراغ کنند و از برهنه شدن مجری
از رطوبت که صهبرورح انست می باشد از بسیاری مجامعت یا
تناول مدرات یا طعام تیز و شور علامتش تقدم این احوال

علاجش ترک آن نمودن و سفیدهٔ مرغ در احلیل چکانند غذا باچهٔ
بره و بزغاله و مرغ فربه و گندم در اسفناخ و زردهٔ نیم برشت
و اورمش مجری و مثانه و جرب آن می باشد علامتش نتن
بول و خروج مده و چیزها مثل سبوس در قرحه و قشور و لاغری بدن
در جرب علاجش پنجه در قرح مذکور شد فصل چهارم
در تقطیر بول سبب تقطیر حدت بول می باشد که در مجری سوزش
کند پس و نیش موم بود و احتماع و ثقلش نیز علامتش سوزش
و زردی بول و علامات غلبه صفرا و تقدم چیزهای گرم علاجش
شراب البوبتیره خشخاش و شیره تخم خرفه و تخم خیارین و غرض از
تخم خیارین انست که مدر نه باشد که ادرار جهات سلس البول باشد
و داوی عناب می باشد و سردی مثانه و ضعف ماسکه آن باشد
پس بزنگاه داشتن تا جمع گردد قادر نباشد یا ضعف دافعه پس
دفع نتوان کرد الا اندک علامتش خروج بول با سوزش
و سفیدی ان و تقدم تدبیرات سرد علاجش اطریفل کبیر و جوارش

کند و معتدل حب الآس و تنقل با نخود و مویز و از اسباب عسر تقطیر می
باشد علامتش عسر با تقطیر بود علاجش علاج عسر چنانکه گذشت
فصل پنجم در سلس البول سلس البول از سردی
مثانه و استرخاء عضله آن می باشد علامت و علاجش انچه
در تقطیر گذشت و روغن قسط مالیدن یا روغن زیت یا روغن
گوسفند که در وی جندبیدستر و مشک حل کرده باشند و از حرارت
مثانه می باشد که آب بسیار جذب میکند و مجاری را فراخ میکند
و مثانه را ضعیف علامتش حرارت مزاج و صبغ قاروره
و از کرها ضرر یافتن علاجش از طباشیر و گل ارمنی و تخم خرفه
و تخم کاهو و خشخاش اقراص سازند اگر ربع یک جزو افیون با مثل
آن زعفران اضافه کنند قوی تر باشد و در قسمی که سردی بود برشعثا
نیا نت مفید است فصل ششم در بول فراش از استرخاء
عضله بسبب غلبه رطوبت می باشد باید که بر علاج سلس البول
که از سردی بود مداومت کند در وقت خواب بدن را از

امتلای طعام و آب میوه نگاه دارند سم تیس کرنگه کوبند اگر
بسوزند و بچیل برشنه و بآب شربت ساخته بدهند فایده
دهد و داغ و کلیه ازین نیز مفیدات

فصل ششم

بول الدم آنچه خون صرف بوده از کشاده شدن رگی بود در گرده
و مثانه اما مه از مثانه بسیار نیاید و از گرده بسیار آید
و کشاده شدن رگ از ضربه و سقطه می باشد و از غدد و گذار
قوی می باشد و گاه بود که باد و ادرار از گرده بیاید چنانچه از
مقعد بیاید و قبل از آمدن گرانی و درد در قطن حادث شود
و چون خون بیاید تسکین باید علاجش فصد باسلیق الا در آنکه
از گذر از بود و قرص کهربا با شراب حب الآس و رمان و مانند
و از ضعف گرده بود سفیدی و غلظت برو غالب بود و آنچه
از ضعف جگر بود سرخی و رقت و از ریش می باشد علامتش
و قدع آن بعد از حدوث قرحه و ننتن علاجش علاج قرحه

فصل هشتم

در آماس خصیه و تعضب از خون و صفرا

بود علامتش سرخی و حرارت و درد قوی علاجش فصد باسلیق
و استفراغ صفرا و ترک گوشت و طلا از سرکه و گلاب و روغن
گل و آرد جو و گشنیز تر و سنکنکور و کاسنی بس آرد جو و آرد
باقلی و عدس و در آخر باقلی و خطمی و بابونه و تخم کتان و اکلیل
بروغن گل و زرده تخم مرغ و از بلغم و سوداوی باشد علامتش بلغمی
سفیدی و نرمی و اندک درد علاجش قی بآب ترب و شبت
و عسل و ضماد اکلیل و بابونه و حلبه و کتان علامت سوداوی
و صلابت و کم درد علاجش تنقیه سودا و اگر بادی غلبه خون بود
رگ اسلیم زنند و مطبوخ افتیمون دهند ضماد بابونه و کتان و حلبه و مغز
ساق گاو و مقل

فصل نهم

در سنگ گرده و مثانه
سبب فاعل سنگ حرارت خارج از اعتدال است و سبب مادی
خلط غلیظ لزج و هرگاه ماده را غلظت و لزوجت کمتر بود
اندک اندک منعقد می شود و اغلب آنرا دفع میکند تغاریق
ریگ بود علامت سنگ گرده درد گرده و گرانی پشت و قطن

و جمان نماید که از و چیز او یخته است خاصه اگر درد تکیه کند و هرگاه
امعا از ثقل ممتلی گردد و از موضع گرده درد پدید آید و همچنا
بول بعد از کدورت و رسوب رملی که به سرخی زند و زردی
منذر بود به سنگ گرده و گاه بود که در خصیه که در جانب آن گرده
دردی پیدا شود و در پای که از آن جانب بود دردی و
خدری و گاه باشد که درد سنگ به درد قولنج مشابه شود و فرق
آن بود که قولنج منبسط گردد و بسوی بالا و زیر و راست و چپ
میل کند و درد گرده بر یک جای لازم و بجانب پشت اندک
مایل و صاحب قولنج بر خلاف حقنت یابد و صاحب حصاة شده
علامت سنگ مثانه درد زهار و نواحی آن و گرانی و خواریدن
قضیب و انتشار و اختر خائی سببی ظاهر و رسوب رملی و خاکی
با سفیدی و پیوسته مریض با آن مایل بود که بول کند در حال از
خواهد که دیگر بول کند و بباید دانست که سنگ مثانه بزرگ
و درشت باشد و سنگ گرده خورد و غیر درشت و سنگ مثانه

درد کند گران وقت که در راه گذر افتد و بول باز دارد و زنان
را تولد سنگ خاصه در مثانه اندک بود و سنگ مثانه کودکان را بیشتر
عارض گردد و سنگ گرده کهول را و سنگ مثانه لاغران را بیشتر آید
دگر ده فربهان را علاجش بدن را از ماده آن پاک کرد و اشته
بقی و اسهال و ادرار و در بعض اوقات تها و ماده مجتمع شود
و از طعامهای غلیظ اجتناب نمودن و بلغم و تلطیف
تدبیر رو در وقت هیجان درد اگر خون غالب بود فصد کنند و اگر
طبع خشک بود حقنه کنند و در آب زن نشانند که در آن بابونه
و ختمی و شبت و حلبه و کرنب و خطمی جوشانیده باشند و اگر حرارت
غالب بود آب زن را از بنفشه و پرسیاوشان و خشک سازند
و در آب زن ادویه مدر و مفتت ادویه مدر مثل تخم کرفس بادیان
و انیسون و صعتر و شونیز و مدر سرد مثل تخم خیارین و خشک هندوانه
و خربزه و مدر معتدل مثل پرسیاوشان و قته گردنای کوبید
و تخم خربزه بحسب حرارت و برودت مزاج مریض آنچه لایق

و انند میه بند و چون از آب زن بیرون آیند روغن شبت
با روغن بنفشه در مجاری و مواضع مالند و گویند که از بلندی بزیر
آیند پس اگر حصاة بیرون آید فبها و اگر در مجاری بماند بلعابها
حقنه کنند و محجمه بر موضع که زیر آن باشد نهند تا بدانجا کشیده شود
در روغن با دام و فلوس خیار چنبر و اگر در مجری تغضب گردد در آب
گرم نهند و لعابها و روغنها در چکانند و دست بران مالند تا بیرون
آید و اگر درین احوال درد غلبه کند بر شعشا و بنج و بعضی گفته اند
خوردنی سنگ که از مثانه بیرون آید مثل مجرب بود که سنگ را
بر نماند و بیرون آرد و روغن عقرب در چکانیدن و خاکستر عقرب
عجیب اثری دارد بگیرند عقربی که برو سفیدی غالب بود و در ظرفی
کنند و سر از احکم کنند و بر روی خشت پخته در تنور تافته که در آن
نان پخته باشند نهند و شش ساعت بگذارند پس بیرون آرند
خوردن یک دانگ و حدن تیس با ب گرفتن یا ترب دادن
فعل عجیب دارد و این را یدالله نام نهند خاصه بیس جهار ساله

که در اول رنگ بر آورده انگور ذبح کنند و خون اول و آخر را
بریزند و مثانه را نگاه دارند و در آفتاب خشک کنند و از گرد
و غبار نگاه دارند و یک مثقال از و میه بند و اگر سنگ مثانه
ریخته نشود و در شکافتن و بیرون آوردن خطر است و درین صبی
خطرش کمتر بود اما شک کرده را درین مدت و قبل ازین نیز بسی
کس نشنیده و ندیده که شکافتن بیرون آورده باشند

فصل دهم در سرعت انزال از حدت منی می باشد

علامتش احساس حرارت و سوزش بوقت بیرون آمدن و زیادتی
آن از چیزهای گرم خوردن علاجش اغذیه بارده و از ضعف قوة
ماسکه بسبب برودت و رطوبت می باشد علامتش عدم علامت
حرارت و رقت منی و زیادتی این حال تناول چیزهای سرد
و تر علاجش استفراغ بدن از رطوبت بسهال و قی و روغن
قطرها لیدن در عانه و خصیه و از ضعف اعضا می باشد
و این با نقصان باه و قلت رغبت باشد علاجش تقویت

ان اعضا و از ضعف اوعیه و سعت مجاری ان می باشد فی الجمله
بچیزهای قابض و مغلظات کمتر شود **فصل یازدهم**

در نقصان باه نقصان مجامعت بسبب ضعف شهوت می باشد
و یا بسبب استرخاء الت ضعف شهوت از ضعف بدن می باشد
علامتش لاغری و زردی رنگ و قلت خون علاج تدبیر بدن بتدبیر
ناقهان یعنی کسانی که از بیماری برون آمده باشند چون غذاهای
موافق و خردل و خواب و ترک جماع و دل و از قلت منی می باشد
علامتش قلت آن بوقت بیرون آمدن و سبب قلت منی خشکی
الات منی می باشد و علامت غلظت منی و اشتغال بحمام
مرطب و دخول در اب و چیزهای تری فزاینده علاجش
ترتیب بدن باغذیه و اشربه فواکه و برودت الات منی می باشد
علامتش دشواری بیرون آمدن منی و باقی علامات برودت
علاج تسخین بمعاجین مثل ماء الحیوة و چیزهای گرم و از حرارت
می باشد علامتش غلظت منی و سهولت بیرون آمدن و

احساس بحرارت و سوزش در ان وقت و انتفاع بمبردات
علاجش تدبیر بمثل شیره خلفه و شیره و دوغ کاهو و از رطوبت
می باشد علامتش رقت منی و ضرر یافتن از تری علاج معاجین
که دفع رطوبت کند و از ترک مجامعت و فراموشی نفس انرا
و قلت اهتمام بتولید منی می باشد علاجش استعمال اغذیه
و ادویه باهیه و نظر کردن بسفاد حیوانات و استعمال احادیث
و حکایات درین باب و از فکری و تصوری می باشد مثل زن و تشنیف
یا متنفر از ان امر بوجه یا توهم انکه نباشد که در ان وقت ضعف طاری
شود یا انکه او را سحر کرده باشد و بسته علاجش دفع و دفع این
افکار و تصورات باشد و از ضعف دل یا دماغ یا معده یا جگر
یا گرده می باشد بعلامات ضعف ان معلوم کند و بتقویت
اشتغال نماید و استرخاء الت از ضعف بدن می باشد و علامت
و علاجش مذکور شد و از ترک مجامعت می باشد پس در عضو
ضمور پیدا شود علاجش پیوسته مالیدن و در شیر و اب گرم نهادن

و از قلت نفخ در اسافل بدن می باشد علاجش تا دل خرمای
نقاخ شل با قلیل و انجیر و آب نخود و از سردی اعصاب قضیب
می باشد علامتش بسیاری و رقت منی و شهوات خروج آن
بی انتشار و ضعف حس و حرکت و بطو و لاغری روی آورد و آن
آلت علاجش اگر شده باشد معالجه فالج کنند و تقویت
دل و شادی و بویهای خوش را در تقویت باه مطلقا اثری
تام است اغذیه باهیه قلیه بیاز مغز کله بره قلیه گنجشک شیر
و برنج و مرغ فربه هریسه برنج بشیر بیض نیم برشت ماهی بریان
نواله جهت مجرور بن خیار و شقاقل و کره و جهت سابر و دین انگوزه
بسته جوز و انجرا ادویه باهیه سقنقور خصیة الثعلب بزر
اشتر قضیب ثور خشک و بوزیدان سوده شقاقل خولنجان
بهمن بوزیدان زرنباد زنجبیل سورنجان دار چینی بسباسه
حبة الخضرا کنجد کتان و از ترشیها اجتناب نماید **فصل**
دوازدهم در فتق و قیله هرگاه بر غشا صفاقی یعنی

پوست اندرون شکم از آن دو مجوی که در از تهیگاه است یکی گشاده
شود بسبب رطوبتی مرخی یا حمل باری گران یا رفع صوت یا از جای
جستن یا باد غلیظ یا ضربه و از این گشادگی اگر ثرب یا حجاب
یا روده بدو فرو آید و بکیس انثیین رسد قیلة الامعا گویند و اگر
باد فرو آید قیلة الریح گویند و اگر آب فرو آید قیلة الما و قیله را
ادره و فتق نیز گویند و باشد که ماده غلیظ فرو آید و غلیظ تر گردد
و آنرا قروح اللحمی گویند علاج این قسم علاج ورم صلب بود و اگر
گشادگی چنان نبود که بکیس انثیین تواند رسید بس اگر در گوشه
ران باشد فتق الاربیات گویند و اگر غشا مذکور سوراخ شود
در برابر ناف یا زیر تر یا بلند تر و چیزها از آن بیرون آید از آن فتق
مراق البطن گویند زنان را نیز عارض شود و علاج در صبیان درست
شدن فتق و شق ممکن است اما در غیر ایشان غرض محافظت
بود تا زیاده نشود و از حرکات قوی و رفع صوت و مجامعت
خاصه بر امتلا اجتناب نماید از طعامهای غلیظ و بادناک میوه و [illegible]

و هرگاه چیزی بکیس فرود آید در آب گرم نشاندن و چون بیرون
آید روغن بابونه گرم کرده می‌مالند تا بجای خود باز شود و پیوسته
اثر ابسته دارند و ضماد ازین ادویه نهند کلنار برگ مورد مازو سبز
هر کدام جوز سرو و زفت مقل ازهل بار سرو کوهی سرشیش شبم
ها و در قیله از هر چند پیدا است دو فرفیون در روغن یا سمن حل کرده
در احلیل چکانند در قیله اما اب کمتر خوردن و معجون کنند خوردن
و ازین چیزها ضماد کنند. حلبه و سرگین گاو و گوسفند و کبوتر و فلفل
و اگر آب بسیار بود بزل باید کرد و بموضعی دو سه روز آب
برون کرد تا غشی نیفتد و قوت نگاه دارند پس موضع بزل را داغ
کنند **باب نهم** در امراض که مخصوص است بزنان
مشتمل بر نه فصل **فصل اول** در اورام ثدی و رحم در پستان
اورام حادث میشود چنانچه در سایر اعضا در باب دوازدهم
ازین باب ذکر خواهد رفت اما ورم کار رحم بس و بسته شدن
نیز حادث شود و بد مخصوص است علامتش انتفاخ و صلابت و درد

و سرخی لون علامتش خرقه در سرکه و آب فرو برده برانجا نهند
و بارد با قلی دارد و جو و آب کشنیز و برگ خرفه طلا کنند و بعد از تسکین
حرارت محللات مثل خطمی و بابونه و اکلیل و آب گرم و اگر بسبب
ضربه و سقط درد ورم پدید آید بدانه مویز و ماش با آب گرم کوفته با
برگ مورد و برگ سرو سرشته طلا کنند و اما ورم رحم حدوث شاو
از خونه بود و احتباس طمث با سقوط یا اجنه یا عسر ولادت
یا کثرت جماع علامت ورم گرم تب و درد سر و درد میان ناف
و عانه و آن موضع را ثنیه گویند و درد برابران از پشت و از تنفس
گویند و عسر بول و براز و تواتر نبض و تنفس علاجش فصد باسلیق
یا صافن و اگر قوی باشد اول فصد باسلیق کنند پس صافن بهتر بود
و ضماد بارد با قلی و جو و بنفشه و خطمی و آب کشنیز و کاسنی و
خرفه و حقنه رحم بلعاب با روغنها و سود و آب برگ خرفه و امثال
ان و بعد از ان در آب زن کرده با بونه بود و خطمی و اکلیل جوشیده
باشد نشانند و اگر تحلیل نیابد و جمع شود منضجات مثل کتان و خبازی

و حلبه و چون منفجر شود شیره نبات حقنه کنند و شراب انار شیرین
بشیره تخم خیارین دهند و مرهم اسفیداج بروغن گل رقیق کرده بر آن
در سبل حقنه کنند و بعد از هفته اگر مندمل نشود گل ارمنی و خون سیاوشان
و اندکی کندر در روغن گل حل کرده حقنه کنند علامت ورم
بلغمی انتفاخ موضع و ثقل و عدم درد و تهیج اطراف علاجش
قی کردن و مسهل بلغم دادن و اگر ابتدا بود ضماد از کشنیز تر
و حنا و اندکی بابونه بسازند و اگر از ابتدا گذشته بود از کتان
و حلبه و انجره و اکلیل و بابونه و شبت علامت ورم صلب صلابت
موضع و گرانی و کسالت و لاغری و ضعف ساقین و گاه بود که
شکم مثل شکم مستسقی شود علاجش تنقیه از اخلاط می باشد که غلیظ
می باشد و سوداوی و روغن حنا و روغن شبت و روغن بابونه
حقنه کردن و مالیدن و مرهم رسل و دیاخیلون و بطول و از خطمی
و خیاری و حلبه و بابونه و کتان ضماد از برگ خطمی و برگ سوسن
سفید **فصل دویم** در نقصان شیر اندکی خون یا قروح آن

بود بوجه از بدن یا سوء مزاج در بدن یا اندکی خوردن یا حیض
کار و خون کمتر متولد شود علامتش وجود این اسباب علامت جنس
فتح سبب و اغذیه محموده و ارزش و خون می باشد بغلبه یکی از
اخلاط ثلثه علامت صفرا زردی شیر و رقت و حرارت علامت
بلغمی شدت بیاض و مایه و میل بحموضت در بو و طعم علامت سودا غلظت
و قلت شیر علاج تنقیه بدن از اخلاط غالبه و تغذیه بضد آن
فصل سیم در بسیاری شیر از امتلای بدن از خون
و دفع طبیعت می باشد علامتش قوت بدن با وجود سیلان دم و عدم
ضعف و تغییر بدن و رنگ و با ضعف و تغییر رنگ ظاهر گردد بحبس
آن اشتغال نمایند علاج چون بافراط انجامد فصد باسلیق
باید کرد تا ماده از آن جانب باز گردد اما چون بجانب قوت
و امتلا باید گرفت چنانچه تجدس سنای معلوم کرده تا طبیب
ماهر نباشد در مثل این محل بر فصد جرات نماید و محجمه بالای زیر
پستان نهند و قرص کهربا بشراب حب الآس دهند و شیافات

کمی که صفت ان در بواسیر گذشت احتمال نمایند و از حرکت و رقت
خون می باشد علامتش ضعف بدن و زردی رنگ و رقت و سوزش
انچه سیلان میکند و سرعت خروج و زردی رنگ ان علاجش استفراغ
بمطبوخ هلیله زرد و تمر هندی و شاهتره و شیرخشت و قرص کهربا
با شراب زرشک و رب بهی و ریواج و اگر هر صباح دو و انگشت از انبج
کوفته با قند بدهند نیکوتر بود و اگر با عصاره لسان الحمل و شیره
تخم خرفه دهند بهتر باشد و اگر نیم مثقال شاخ گوزن سوخته با ان ضم
کنند صواب بود و از غلبه بلغم بر خون دار خاران ما سکه افواه
عروق را یا غلبه سودا نیز که تنقیح ان کنند می باشد بعلامات معلوم
گردانند قدری پنبه در شب بردارید و روز در سایه خشک کنند
رنگ خلط غالب ظاهر گردد علاجش بعد از تنقیه آن خلط بر حابسات
مذکوره مداومت نماید و از بواسیر رحم می باشد علامات و علاجش
مذکور شد و از قرحه رحم که بسبب عسر ولادت باشد یا جذب
مشیمه و جنین مرده یا التهاب خلطی حار مراری یا گشادن ورم علامات

وعلاج

و علاج انفجار ورم مذکور شد و باقی را فرزجه از کندر و دم الاخوین
و انزروت و مر و شب و پوست انار ساخته احتمال کنند و اگر زخم
بود که فرزجه بدانجا نرسد اب ان ادویه را در اب لسان الحمل حل
کرده در قبل حقنه کنند و اقراص کهربا و شراب حب الاس و شراب
انجبار دهند و اطلیه قابض بر قطن و عانه و شکم و در همه انواع علاج لازم دارند

فصل چهارم در بستگی حیض از کمی خون می باشد علامت
لاغری و زردی رنگ و تقدم اسباب آن مثل امراض و استفراغات
و تعب و ریاضت علاجش دعه و سکون و غذاهای موافق و حمام
و راحت و از غلظت خون می باشد بسبب سردی یا اختلاط اخلاط
غلیظ علامات سردی یا بلغم یا سودا بر ان دلالت کند علاجش
بعد از تعدیل و تنقیه اخلاط ادویه مفتحه ملطفه مدره بکار دارند
مثل تخم کرفس و انیسون و بادیان و فوتنج و شونیز و دارچینی و سلیخه
و جوز بویا و خیربوا کوفته و بعسل بوزن مجموع سرشته خورند شربتی
دو درم و از خشکی می باشد علامتش خشکی دماغ و لاغری بدن علاجش

ملاومت براشربه واغذیه وعملهای رطوبت افزاینده و
روغن بنفشه وکدو وپیه بط مالیدن وبخاری خطمی وبرگ خرفه
معمول کنند و از حرارت مجفف ومتعفن می‌باشد. علاجش خلد
این کیفیت علاجش تبدیل آن **فصل پنجم** در اختناق
رحم این مرض شبیه بصرع بود ونوبت وار دوراید وخوف آن
باشد که صاحب این مرض چون بهوش آید از آنچه برو وارد شده
بود حدیث کند مگر آنکه سبب قوی بود و زبد و کف بر دهن
جان نباید که در صرع سببش یا احتباس طمث بود هرگاه که
تبطیل انجامد یا کثرت منی و استحاله آن بکیفیتی سمی علاجش
بر بینی داشتن چه بوی ناخوش بر بینی داشتن و بوی خوش بر رحم
مناسب بود و روغنهای گرم که در و مشک و عنبر حل کرده باشند
در رحم مالند وحقنه کنند و اما بعد از نوبت اگر از احتباس
طمث بود بمعالجه ادرار آن اشتغال نمایند و فصد صافن کنند
و اگر از کثرت منی باشد مجبوب و ایارجات تنقیه کنند و در

تزویج اگر در مرض تیسیر بود تا اخیر کنند **فصل ششم**
در دشواری وضع حمل و اسقاط مشیمه وراب زن حلبه و کتان
و بخاری نشانند تا ناف شوربای چرب دهند و روغن گنجد
بالعاب تخم کتان بهم جمع کنند قبل ولادت چرب کنند با حقنه کنند
و بخار تیزاب بچه نشانند تا بشت پیر باز آید یا مالند و تعبیه
شیرین گرده بر بندند که مجربست و عطسه آوردن و دهان و بینی
گرفتن بچه و مشیمه را بیاورد و هرگاه بچه زاد و چهار روز
بر دارد و غالبا بچه مرده باشد تدبیر بر آوردن آن نکنند از این
خانه بگذارد و رند تخم حنظل سداب برابر زهره گاو بر سینه
و بر ناف زنان طلا کنند و گاه بود که بدست کاری و قطع جنین
احتیاج افتد باید دانست که هرگاه قبل از ولادت درد بر ناو
بطن باز دهد وضع بسهولت خواهد بود و اگر بعکس باز دهد
بعسر خواهد بود پس در تحصیل آن اجتهاد باید نمود بلا تاخیر
باب دهم در اوجاع ظهر و مفاصل مشتمل

بر سه فصل **فصل اول** در اوجاع ظهر و خاصره

درد پشت از سردی و بلغم خام می باشد بعلامات معلوم گشته

علاجش قی فرمایند و اسهال بمعجون و حب سورنجان و روغن

قسط مالیدن و شربت و غذا موافق ان و از تعب و کثرت جماع

می باشد علاجش راحت و ترک ان و حمام غیر محلل و روغن

بابونه یا روغن بنفشه ممزوج مالیدن و از ضعف گرده می باشد

بعلاج ان اگر بود اشتغال نمایند و از امتلای رگ بزرگ که

بر صلب است می باشد علامتش ضربان و حرارت با علامات

غلبه خون علاجش فصد باسلیق و تسکین حرارت اما خاصره

یعنی تهی گاه درد آن هم در پشت نزدیک بود اکثر آن بلغمی

و ریحی بود و احتمال ثیاف منضج نبایت دران موثر

فصل دوم در اوجاع مفاصل بطریق عموم

وجع المفاصل درد و ورم بود که در بندگاههای اعضا پیدا

آید اگر در مفاصل قدمین بود مثل مفصل کعب و اصابع نقرس

بلغ

گویند و بیشتر در ابهام بود و اگر در مفصل ورک بود تا دو نیز

کشد از ان وجع الورک خوانند و اگر تجاوز کند و اکثر از جانب

وحشی تجاوز کند تا بزانو یا کعب بحسب کثرت و قلت ماده

و ماده عرق النسا نام نهند و از خواص این اورام است که کم پخته

شود و بریم نیاید بمثل اورام دیگر و سبب این امراض ضعف مفاصل

و انصباب مواد است و این مواد خون می باشد یا صفرا یا بلغم و

سودا اکثر باشد و مرکب ازینها می باشد و نقرس از بلغم و سودا بی

امتزاج صفرا که بدرقه آن شود اندکی واقع گردد و ازین

جهت بود که در کودکان و خصیان و زنان که حیض ایشان

منقطع نشده باشد حادث نمیشود و جوهر و دریشان کم باشد و

جماع قوی ترا سباب این مرض است خاصه بر امتلا

فصل سیم در نقرس و وجع الورک و عرق

النسا اما نقرس دموی می باشد و صفراوی و بلغمی و سوداوی

و مرکب علامت دموی نزرگ انتفاخ و سرخی و شدت درد

وضربان و دیگر علامات غلبه خون علاجش فصد و اسهال بمطبوخ
هلیله مقوی بسورنجان و در ابتدا ضماد کردن بنیوفل و صندلین
وگل سرخ وکشنیز تر و خرفه وکاسنی و طحلب واگر درد غلبه کند
بمخدر اب تنقل بزرالبنج و برست خشخاش وافیون طلا کنند
و بعد از ابتدا با آرد جو و بنفشه وخطمی و خباز و در انحطاط اکلیل
و بابونج ضماد کنند و در جمیع احوال اوجاع مفاصل گرم و سرد و اشربه
و مسهلات ان بسورنجان باید کرد و جرعه یاقی مفاصلت علامات
صفرای اندک انتفاخ و زردی رنگ و شدت درد و حرارت
و دیگر علامات صفرا علاجش در مریض اگر فی الجمله دمویت باشد
فصد کنند و بمطبوخ هلیله زرد و حب سورنجان تنقیه کنند
و عداوه شوره هر روزه بدستوری که در امراض صفراوی دانسته
شد عمل نکنند ضماد از آرد جو طحلب وتراشه کدوی تر و کشنیز و کاسنی
و خرفه کنند و درین قسم محلل احتیاج نیست علامات بلغم
سفیدی رنگ و اندک درد و عدم حرارت و تقدم تدبیرات

مولده بلغم علاجش قی باب ترب و عسل و اسهال بمعجون سورنجان
و مسهل و قی دهند کرها و هر انیکه نضج کرده باشد اما اصول تنکیس
و قبل از تنقیه بگل باینه ضماد تران کرد جه محالت بی جذب
اما بعد از تنقیه بگل کتان و حلبه و شبت و اکلیل بعضی یا مجموع
ضم کنند و روغن قسط بمالیدن علامت سودای قلت تمدد
و درد و کثرت درشتی و صلابت ورم و کمودت و باقی علامات
سودا علاجش استفراغ سودا بحسب مزاج هر کس بفصد و اسهال
بعد از نضج باده و با استعمال اضمده محلل و روغنهای گرم و تر و قطورات
و علامات مرکب باده و علامات و اختلاف انتفاعات باشد
جنانچه گاه از اشیا حاره و گاه از اشیا بارده انتفاع باشد
علاجش مرکب از علاج مفردات بحسب ترکیب مدا و باید کرد
اما وجع الورک رگ خون بعضل عمیق است پس علامات ورم
برونیک ظاهر نمیگردد و در بعضی اوقات علاج او مخالف اوجاع
مفاصل باشد و این انست که رادع در ابتدا ضرر رساند زیرا

که ماده عمیق بود و دراوج موجب حبس و عرتحلیل شود و مفصل را
برخلع مهیا کرده اند بلکه بر خیاطت مثل خطمی خبازی در ابتدا و [illegible]
الا آنکه ماده بسیار رقیق باشد و اگر خواهند که استفراغ کنند
در دوی فصد با سلیق از جانب درد کنند و اگر بلغمی بود حقنها
و شیافها دکرشکی و روغن قسط مالیدن و تضمید بضمادهای قوی
التحلیل مثل جند بیدستر و عاقرقرحا و خردل بعد از آنکه ضمادهای
که پیشتر مذکور گشت تاثیر نکند و باشد که بداغ کردن آن موضع
احتیاج افتد اما بقانون که در کتب عمل ید مذکور است نه بطریق
عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود صعبتر بود و اما عرق النسا
که ماده بود که پای را لاغر کرده اند و عرج حادث شود و از اوجاع
مفاصل عرق النسا نقرس و مرض کمس و بازگشت زیادت بود و اختلاف
عرق النسا و وجع الورک مثل اصناف نقرس بود و علاج مثل
علاج آن الا در آنکه استثنا کرده باشد و در قسم دوی نقرس عرق
النسا اگر فصد باسلیق کافی نباشد فصد عرق النسا نیز کنند و نهر آن

موضع فصدش نزدیک درک وحشی است از پای و بباید دانست
که مرض عرق النسا در جانب انسی نادر واقع شود و در کتب هر جا
تخصیص بجانب وحشی یافته بجهت اکثریت است **باب**
یازدهم در تبها و روزهای بحران مشتمل بر نه فصل **فصل**
اول در تب و اقسام آن تب حرارت غریبه است که در دل — مشتعل کرده
بتوسط خون و روح و شرائین در جمیع بدن پراکنده شود و اشتعال
که بافعال ضرر رساند و اجناس حمیات سه است حمی یوم و حمی دق
روح — و حمی خلطیه حمی یوم آنست که اول گرم گردد و پس گرمی آن بجمله
پس بسیار اعضا و اخلاط و حمی دق آنست که حرارت غریبه
اول در اعضاء اصلیه تخصیص دل تاثیر کند پس بارواح و
اخلاط و باقی اعضا سرایت کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط
گرم گردد و پس ارواح و اعضا این جنس بسیط بود و یا مرکب
و بسایط بجهت اخلاط چهار است و مرکبات بسیار و تعفن اخلاط
خارج عروق یا داخل آن می باشد و بباید دانست که گرمی اخلاط

در حمیات خلطیه بعفونه می باشد و بس الاخرن گرگی ان انفعال
نیز بی عفونت می باشد **فصل دویم** در حمی یوم حدوث
این تب از اسباب بادیه بدفعه می باشد یا نفسانیه مثل غم
و هم و غضب و فرح بافراط و بخوابی و خدایات و تعب و اسهال
و درد و گرسنگی و تشنگی و تخمه و سوء ... طعام در معده
و بعضی اورام بر ظاهر بدن و وقوف در آفتاب و اغتسال
با آب سرد و چیزهای گرم خوردن و از ترک حمام کسی را که
حمام معتاد بوده باشد و از زکام و نزله گرم علامتش عدم تغیر
فاحش در نبض و قاروره و بیشتر بی ناقض و قشعریره ابتدا
کند و حرارت ان مثل حرارت نماید که بعد از حمام باشد و بوق
اندکی مفارقت نماید و اکثر زمان تب این تب اکثر سه روز
بود و بعضی شش روز گفته اند و این از بعد خالی نیست و
علاج هر یک علی التفصیل لایق مطولات است علی الاجمال مقابله
سبب بود چنانکه تفریح در غمیه و مسابله در همیه و تسلیه از غضبیه

یعنی وارد بدن

و استخفاف و استهانت مفرح در فرحیه و تغذیه در جوعیه
و استفراغ بقی و اسهال در تخمیه و امتلائیه و تفتیح مسامات
با آب گرم در استحصافیه و این آنست که از اغتسال با آب سرد
حادث شود و در همه اصناف حمی یوم الا تخمیه غذا باز نگیرد
و اغذیه لطیفه صالح الکیموس دهند تخصیص در تعبی و همی
و غمی و جوعی و ان کسان را که در ابدان ایشان اخلاط بسیار
بود چه ترقیق در غذا این جماعت مطلوب بود **فصل
سیم** در دق و دق از اسباب سابقه می باشد مثل تبهای
محرقه هرگاه مدتی بدرازد و حرارت ان در رطوبت دل
و رطوبت اعضاء اصلیه تاثیر کند مثل ورم گرم که در سینه
حادث گردد بسبب مجاورت در دل تاثیر کند و از اسباب
بادیه می باشد مثل هم و غم و غضب و تعب و جوع و سهر خاصه
در سن جوانی و هوای گرم محرور مزاجان علامتش نبض دقیق
و صلب و متواتر و ضعیف و هرگاه دست بروی نهند حرارت

اندکی نماید و هرچند دست نگاه میدارند قوی تر می نماید
و مواضع عروق و شرائین گرم تر بود و هرگاه طعام خورد تب
زیاده شود و نبض قوی تر و اندکی میل بعظم کند و این دلیل
قوی باشد برین تب و صاحب این مرض را تب خود نیک محسوس
نشود زیرا که همچون مزاج اصلی گردیده باشد و این تب را سه مرتبه
باشد و توضیح این بدانستن این مقدمه باشد که در بدن دو جنس از
رطوبت بود یکی را رطوبت اولی گویند و آن اخلاط اربعه است
و خون و صفرا و سودا و بلغم و دوم را رطوبت ثانی گویند
و این فضول می باشد چون عرق و منی و غیر فضول می باشد
و اقسام این چهار است اول آنچه محصور می باشد در اطراف
رگها نزدیک که خون باعضا میرساند و آنرا عروق شعریه
ساقیه گویند دوم آنچه بر اعضا پراکنده شده مثل طل یعنی شبنم
سیم آنچه نزدیک بود بآنکه منعقد گردد و مانند عضوی شود چهارم
آنچه اتصال اعضا با یکدیگر باو باشد پس هرگاه که حرارت تب

اول

اول را فنا کرده اند و در نیست گردانیدن دوم شروع نماید
باسم دق مخصوص گردد و چون این قسم را نیز افنا کند در افنا
سیم شروع کند مسمی باسم ذبول گردد و مریض که باشد باین مرتبه
رسد کمتر خلاص یابد و این قسم را نیز چون فانی کرده اند در فانی
گردانیدن قسم چهارم شروع نماید باسم مفتت تسمیه یابد و هر سه را
حمی دق گویند آنچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل بود و علاجش
آسان بود و در مرتبه دوم بود عکس این بود یعنی معرفت
آسان و علاج مشکل علاج مرتبه اول به تبرید و ترطیب باغذیه
و اشربه بارده مرطبه چون آب جو و مرغ و چوزه و شربت
عناب و نیلوفر و شیره تخم خرفه و سکنجبین بعرق گاوزبان و شیره تخم
خیارین و کدوی تر و هندوانه و شفتالو و زردآلو و آلو و آنچه در
مرتبه دوم بود یا نزدیک بآن بعلاج دق تا احتیاج افتد لعوق
شیره تخم خرفه بعرق گاوزبان گرفته یکی از اشربه مذکوره با قند
و نبات مصری حل ساخته و شیره کافور ریاحی در آنجا حل کرده بدهند

و در وقت طلوع آفتاب نیم بیراب جو قند سفید چغندر دم کرده انداخته
گرم یا سرد بهر که ام میل داشته باشد و بعد از دو سه ساعت
در آب زنان نشانند که در آنجا که دی ترد جو نیم کوفته و برگ خرفه و کاسنی
جوشیده باشد و باید که آب بغایت معتدل و ملایم بود نه چنانچه
موذی بدن شود و احداث حرارت کند اگر نه آن بود که بدن
ضعیف را نباید در آب سرد نشاندن نیکو علاج بودی و آب زنان
زمستانی گرم‌تر باید و احتیاط تمام بجای آورده و از زکام محترز بود
و بعد از لحظه که بیرون آید روغن بنفشه یا روغن کدو در اعضای
خود مالد و بعد از ساعت غذا دهند مرغ جوزه فربه ماهی که
در آب خشک ماهی داشته باشد و بزغاله و بره بدشانیده
و در آب نخود رشته انداخته و اسپناخ بحسب قوة ماضمه
و ضعف در اغذیه و کمیت آن تصرف نمایند از اشربه آنچه
مذکور شد بر تقدیر توان داد و که بعضوا مستعمل نبود و الا از آن
جمله غیر شراب نیلوفر توان داد و پس سکنجبین و شراب حماض

دمانع

دمانع دیمو دانا روالو و زرک و امثال آن چنانچه بسیار ترش
نباشد با لبها و شیره‌ها مزور بار دهند و احتیاط باید کرد
که از حمیات عفنیه که بعد از این دیگران خواهد آمد چیزی همراه این
مرض نباشد شیر دادن بغایت موافق بود و بهترین شیرها شیر آدم
بود پس شیر خر پس شیر بز کرفی الحال بدوشند بدهند و در شیر
خر شرائط نگاه دارند اول باید که خر جوان بود و تن درست
و بهتر آنکه از وقت زادن چهار ماه گذشته باشد و علف او
جو و کاه و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفناخ و خیار و بادرنگ
بود و هرها مدا دکر خوانند دوشیده نزدیک بچار آیند چا اگر
دور بود متغیر شود و قدح پاکیزه در ظرف که بیراب گرم بود
نهند و شیر در آن قدح دوشند و بدهند و شرط مقدار آنست
که روز اول نیم سکره دهند هر روز نیم سکره زیادت میکنند
تا روز هفتم سه سکره و نیم شود بعد از آن روز نیم سکره کم میکنند
دو سکره مطلق بسنگ هراة چهار استار و ربع یکی بود و در روز

که شیر داده باشند بعد از یک ساعت بنفشه بپزند و اگر قوی تر شند
و بتعظیم میل کرده شیر فاسد نشده و اگر ضعیف و صغیر شده باشد
شیر فاسد رفته بود دیگر نباید داد و هر گاه که شیر داده باشند
یا خواهند داد در آن روز از ترشیها اجتناب نماید و تشنگی
و موضع اضطجاع را بریاحین و فواکه خوش بوی معطر کردن است
و لباسها از کتان بگلاب و صندل مطیب ساخته و در نزدیک آب
روان اختیار کنند و در تابستان در غایت گرمی روز خرقه
از کتان و بگلاب و صندل و آب کشنیز تر ساخته و برگ خرفه
بر سینه و کتف اندازند و چون گرم میگردد و تازه میکرده باشند
سه چهار بار در روز کفایت بود و زیاده نکنند اما دق شیخوخه
و دق هرم نیز گویند هر چند از قبیل حمیات نیست اما عادت
بایراد این در ذیل دق جریان یافته اما استیلاء یبوست بود
بر مزاج بی تب و حرارت بیش یا استیلاء برودت یا ضعیف
بدن بود که غاذیه را از فعل خود باز دارد چنانچه در آخر عمر

در پهلو خواب کردن

عارض

عارض گردد یا استیلاء حرارتی که تحلیل و تذویب رطوبات
کرده باشد و از حار حرارت غریزیه و بدین سبب سردی
و خشکی عارض شود یا افراط استفراغات یا افراط در تبرید
حمیات علاماتش ذبول و خشکی و لاغری مثل حال مشایخ و اشتعال
التهاب و گاه بود که بلمس سردی محسوس گردد و نبض صغیر و بطی
و متفاوت بود الا در وقت اشتداد ضعف که متواتر گردد
و قاروره رقیق دمای باشد علاجش ترتیب و تسخین **فصل**
چهارم در تب دموی حمی مطبقه گویند اما در عرف مطبقه گویند
از غلیان خون بی عفونت می باشد و این را سونوخس خوانند
علامتش سرخی روی و چشم و انتفاخ در تمدد رگها و گرانی
و کسالت و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت وی و قشعریره
و ناقص ابتدا اگر دن علاجش فصد کردن و آب جو و عدس و
ارازه
تمر هندی و شراب غوره و امثال ترشی دادن و از عفونت
می باشد علاماتش علامات گذشته باز زیاده و تی قلق و اضطراب

وتنگی نفس وعظم نبض وبعضی مطبقه این را خوانند وتپ سونوخس
داشته وحمی دمویه عفنیه داخل صنف باشد تیزاید یعنی انجه
روز بروز متعفن زیره زیادت ازان بود که تحلیل کند واین شیتره
اصناف بود ومتساویه یعنی متعفن مساوی تحلیل بود ومتناقصه
یعنی متعفن کمتر از متحلل بود علاجش علاج سونوخس اما تب
خارج عروق حمیات بود که حادث شود وازاورام اعضا
باطنی مثل دماغ والا تنفس ومعده وجگر وکلیه ومعالجات آن
مذکور شد **فصل پنجم** در تب صفراوی اگر صفرا
خالص در خارج عروق متعفن شود غب خالص حادث شود علامتش
یکروز بود ویکروز نبود ونافض شدید الغرز یعنی در لرزه خارج
نماید که سوزن فرو می برند وقلت زمان نافض وزود گرم شدن
وتشنگی وخشکی وتلخی دهان واضطراب وقی مره وباقی علامات صفرا
ودوازده ساعت زیادت نبود علاجش سکنجبین شیره
تخم خیار وشراب الوغذا اب جو وماش تمر هندی واز شیرها انار

مز یعنی سخوشس ونهند ودر روز نوبت غذا ندهند مگر اینکه
در آنکه روز بود وتحمل نتواند کرد ودر اول نوبت سکنجبین
باب گرم دهند وقی فرمایند ودرمیان تب چون آب بسیار خورده
باشد بازقی کنند ودر روزی که نوبت نباشد شیرخشت وتمر هندی
تلیین کنند با شراب گل یا سکنجبین واگر درتپ بر این مرض خطا
واقع شود از هفت نوبت درنگذرد وبیشتر در نوبت چهارم
منقضی شود اما اگر غب غیر خالص بود تا شش ماه بقای آن ممکن بود
وعلامات زیادت نوبت بود واز دوازده ساعت در باشد که بیست
وچهار ساعت بردارد بحسب امتزاج بلغم با صفرا وعلاجش
مرکب از علاج صفراوی باشد وبلغمی بقدر ترکیب ماده واگر
داخل عروق بود بس اگر در تمامی رگها باشد یا در بعضی رگها که در حوالی
دل یا معده یا جگر بود حمی محرقه صفراویه حادث شود ومحرقه بلغمیه
نیز می باشد که ماده آن بلغم شور بود واز بلغم صفراوی گویند
مرکب از بلغم تو غیره صفرا بود واگر در بعضی رگها بود دغیر لازمه

مذکور شد غب لازم تولد کنند و درین هر دو اشتداد غبی باشد
یعنی از دو روز یکی تویتر بود و علامات و اعراض از درشتی
زبان و زردی یا سیاهی و کرب و تشنگی و سوزش دل و حرقه
زیادت بود و علاج هر دو علاج غب خالص است الا آنکه
در محرقه اهتمام بر تبرید بیشتر باید کرد و طلاها بر دل
و جگر انداخته و شاخها و پره و خیار و هندوانه در اطراف و حوالی
مریض نهند و شیره تخم خرفه و آب سرد سرد می دهند و فصد گاه
بود که فایده ها کند و گاه بود که التهاب زیادت کند

فصل ششم در تب بلغمی اگر ماده خارج عروق
بود بلغمی نائبه که هر روز بگیرد حادث گردد و اینرا مواظبه
گویند علامتش ابتدا کردن با نفض و سرما و دیر گرم شدن
و چون گرم شود قوی نباشد و قلت تشنگی و صفر بعضی و بقی
برآمدن بلغم و تهیج و زردی روی بعضی تبهای بلغمی را در ابتدا
سرما بود و بعضی را قشعریره و فراشا و بعضی را نافض و بعضی

را تا چند نوبت ازین سه حال هیچ نبود و زمان نوبت بحده
ساعت تواند بود و بدن از نوبت گذشته پاک نگردد و علاجش
سکنجبین عسل یا سکنجبین گلقند افتابی با هم ضم کرده گلقند نصف
یا مثل بحسب مزاج مریض تصرف کنند و سکنجبین بزوری بدین موجب
بادیان پنج درم پوست بیخ بادیان هفت درم تخم خیار دو درم
کشوث پنجدرم سرکه سه سیر قند ده سیر و در اول هر نوبت آب
نزب و شبت با سکنجبین دهند و قی فرمایند و در باب تقویت
معده اهتمام فرمایند و بعد از ان که ماده پخته شود و در قاروره
اثر ان پیدا آید برین موجب مسهل دهند غاریقون یکدرم مصطکی یک
دانگ تربد نیم درم تا یکدرم تخم حنظل یک دانگ اگر متقدم برین مسهل
در طبیعت قبض واقع بود و طبیعت بحقنه که از قنطیرون و مغز
کاچره و لبلاب و سنا و نمک و گل خطمی ساخته باشند می آورند
و اگر در وقت خواب یکدرم ریوند چینی حب کنند که فرو برد صواب
بود غذا آب جو و ران نخود و انداخته و بادیان و مرغ و کبک

تهیه و غذا وقتی باید داد که چون نوبت در آید معده سبک شده باشد
و اگر تغذیه قبل از نوبت برین دو میسر نشود با خر نوبت باید
انداخت و اگر ماده داخل عروق بود بلغمی لازم حادث شود
و این را حمی لثقه گویند علاماتش علامات بلغمی دایر الا آنکه
این نافض نبود و در وعرق نبود الا بوقت مفارقت و این
تب بدق شبیه بود و در شبانروز شش ساعت فتور داشته
باشد علاجش علاج مواظبه الا آنکه بر ملطفات و چیزهای گرم تدریج
و احتیاط اقدام نمایند در اول بر سکنجبین و ربع آن گلقند اقتصار
نمایند و شراب لیمو و چیزهای ادرار کننده مثل تخم خیارین و تخم خربزه
و بر سیاوشان میدهند و بعد از آنکه بخورد سکنجبین بزوری و
مالیدن درتنها به بلغمی مناسب بود و اگر نضج منکشف شود زیت
بمالند بخاصیت نماید و
فصل هفتم
در تب ربع سودا
اگر ماده خارج عروق بود ربع دایر حادث شود دیگر روز نگیرد
و دو روز نه از سودایی که از احتراق سودای طبیعی تولد کرد

می باشد و از احتراق بلغم یا صفرا یا خون نیز می باشد و اگر حادث
آن بعد از مطبقه بود دلیل آنست که از احتراق خونست و اگر
بعد از مواظبه بود دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از صفراوی
بود دلیل آنکه از صفرا است علاجش اگر از احتراق خون بود
فصد باسلیق کنند و اسهال بعد از نضج ماده بمطبوخ افتیمون و اگر از
بلغم بود سکنجبین بزوری دهند بتخم ترب و سکنجبین عسلی تنقیه فرمایند
و مسهل از افتیمون تربد و بسفایج و غاریقون سازند و اگر از صفرا
بود سکنجبین ساده و شراب لیمو و عرق کاسنی و گاوزبان و عرق
گاوزبان در همه لازم دارند و قی بسکنجبین و پوست بیخ بادنج
خربزه و مسهل از سنا و بکی و خیار شنبر و شیرخشت و تمر هندی مقوی
با افتیمون در اغذیه و تدبیرات ملاحظه خلط منقول عنه می باید
کرد و اگر ماده داخل عروق بود ربع دایم حادث شود و این
قلیل الوقوع است علاماتش صغر نبض و بطوء تفاوت وجع
مفاصل و رماد قی حرارت به بلغمی مانند لیکن از صفرای آن

داشته‌اند و برخی علاجش فصد باسلیق پس صافی اگر قوی باشد و استطلاق
ادرارات و اسهال شود و از علاج عام در همه اصناف ربع آنست
که روز نوبت هیچ نخورد و اگر صفرایی بود که سکنجبین دهند و اگر
نوبت آخر روز بود و تحمل نیاورد در اول روز قدری آب جو
دهند و در ابتدا ان قی فرمایند و در میان لرز آب ندهند و در
میان تب که اگر آب خورده باشد البته قی کند و در لرز تب
سکنجبین یا شراب لیمو یا نارنج یا عرق گاوزبان و در ان دو روز
دیگر ماش و نخود و بسرکه و مویز یا آب گاه یا تمر هندی بحسب
هر شخصی و ماده آنچه لایق بود و مرغ انداخته باید داد و اگر در روز
دویم راحت گرفته تا نوبت خواهد بود پرهیز یعنی مرغ اقتصا
نماید می شاید خاصه کسی را که بدن قوی و اشتها ضعیف بود
اما در روز متقدم البته مرغ باید داد و اگر اشتهای مرغ خوردن
نباشد مزاگرد انده و آب ان بدهند و اگر اشتها غالب بود و
قوی بجای مرغ گوشت بزغاله کنند تخصیص وقتی که علامات از ان

ظاهر شود و روز مسهل دادن روز دویم راحت مناسب بود فصل
هشتم در تبهاء مرکب که از شلاق دخلطی یا دو خلط شل صفراوی
و بلغمی یا دو غب جمع شدند انرا مرکب گویند و ترکیب یا بر سبیل
مبادلی باشد چنانچه یکی بگذارد و دیگری بگیرد یا ابتدا خلط دیگر بگیرد
و در میان ان دیگری بگیرد یا شارکت چنانچه در زمان گرفتن
شریک باشد و از جمله مرکبات انچه نام یافته شطر الغب است و ان
تب باشد مرکب از صفرا و بلغم چنانچه هر دو خلط از هم متمیز باشند و در غب
غیر خالص هر دو خلط از شدت امتزاج بمنزله یک خلط شده و انچه
چنانست پس هر دو یا دایر بود یا لازم یا صفرایی دایر و بلغمی
لازم یا عکس و گاه بود که صفرا غالب بود و علامات ان ظاهر
و گاه بود که بلغم بود و علامتش غالب و اخص علامات شطر الغب
انست که در یک روز قوی تر بود و علاجش مرکب از علاج صفرایی
و بلغمی مفرد باشد و باید دانست که معرفت مواد حمیات اعتماد
بر اعراض کنند نه بر نوبت چه می شاید که دو غب با

ربع بر سبیل مرابعه مرکب گردد و هر روز بگیرد بس توهم شود که بلغمی
است یا دو خمس که بر طریق غب اید بس علاج آن یعنی بعلاج
ربع بعلاج بلغمی و علاج الحمی بعلاج الغب مستتبع خطا و خسران گردد
واما در معرفت ماهیت بعضی حمیات و عدد او یا یا ییه یا عدد بعضی
مرکبات بدو استدلال باید کرد چنانکه بدور ربع و خمس و سدس
واشباه اما علم بوقوع ماهیه ان حمیات تعلق گیرد چنانکه در دو غب
و سه ربع بدور مواظبه عدد آن معلوم شود چنانکه اگر دو روز گیرد و یکی
نگیرد معلوم گردد که مرکب از دو ربع است و اگر دو روز بگذارد و دو
بگیرد دلیل آن بود که مرکب از دو خمس است و اگر دو روز بگیرد
و سه روز بگذارد علامت دو سدس باشد بس درین سه صورت اول
بدور بر ماهیت و عدد استدلال شده باشد و در صورت دوم
بر عدد و بر صورت اول بر ماهیت و با یدد انست که خمس
و اشکال ان از قبیل ربعست بر زیاده تا غلظت علاج مثل علاج
ربع بود بر زیاده تا استعمال ملطفات و تغلیظ تدبیر در جمیع حمیات

قبل از نضج داده سهل ندهند بر سبیل جذب الا در صفرا یی خالص چه
انجا انتظار نضج مستحب بود نه واجب که ماده ساکن بود و مضطرب و محتاج
متوجه عضوی شریف باشد که اگر چنین بود قبل از نضج واجب گردد
و انجا که انتظار نضج واجب بود اگر در طبیعت قبض واقع باشد حقنه
و ملین ضعیف توانند داد و در روز نوبت و روز بحران سهل نشاید
دادن و در روز ششم سهل دادن بغایت خطرناک بود و بهترین ایام
جهت این عمل هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم بود

فصل نهم

در روزهای بحران و غیر آن روزهای که در آن بحرانها نیک واقع
شود چهارم و هفتم و هشتم و بیست و یکم و بیست چهارم و بیست هفتم
و سی یکم و سی چهارم و سی هفتم و چهل روزهای که در آن بحرانها ضعیف
بود و ایام رور خوانند سیم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و
هفدهم روزها که در آن بحرانها در افتد ششم و هشتم و دهم و دوازدهم
و یازدهم و شانزدهم و هژدهم و نوزدهم پس روزهای
که در آن بحران واقع شود جمله بیست و پنج روز است و در پانزده روز

باقی بحران نیست و بحران بر عاقب احد بحرانها بود و نزدیکتر بفصل
پس اسهال پس قی پس ادرار پس عرق پس خراج **باب ۱۲**
دوازدهم در آبله و حصبه و انچه بر ظاهر پوست حادث
شود مشتمل بر هشت فصل **فصل اول** در حصبه و جدری
حصبه را سرخباده و سرخجه گویند و سبب ان غلیان و جوشیدن
و تیزی و صفراویه خونست و جدری ابله را گویند و سبب ان غلیان
خون باشد و دفع شدن فضلات که از خون ها در وقت حمل و از شیر
و غیران بعد از ولادت با خون اختلاط یافته باشد مثل شیره انگور
که تا غلیان نکند شیره وی صاف نگردد و سلیم ترین سفید بزرگ بود
و بعد و اندک و باسانی بیرون آید پس کرب و اضطراب و بدترین
هر دو سیاه بود پس بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد پس سفید
و انرا که بهلوها داشته باشد یا مضاعف بود یعنی یکی اندر
درون دیگری بد بود و علامت این هر دو مرض تب مطبقه و حرقه
و درد پشت و خاریدن بینی و فزع و ترسیدن در خواب بود علاج

اگر مانع نبود قبل از ظهور ان فصد کنند غذا آب جو و عدس و شراب
عناب بعرق گاوزبان و جدوار نشان کنند اب جو با زیره بند و بر ماش
و عدس اکتفا کنند و دو درم سپیدش سنگ شوی کرده بر شراب عناب
ریزند و قدری در جامه و بستر پراکنده کنند و اگر در بیرون آمدن کندی
نماید یا خوف فرو شدن بود دیگ درم بادیان و پنج شش انجیر زرد
در آب بجوشانند و بپالایند و با شراب عناب و تخم جند بدهند و
قدری آب گرم در زیر دامان نهند تا بخاران مسامات گشاده گردد
و اگر طبیعت محصوب و مجدور نرم بود تنفض نمایند اگر از آمدن
از خفت و راحت و تسکین کرب یابد تنفیض نکنند و الا زود تنفیض
از شراب سیب یا صندل یا بهی حد نمایند و غذا عدس که بعد از
دو سه جوش آب آن بریزند و آب نو در دیگ کنند و اگر دو سه
بار چنین کنند تنفیض زیاده شود و اگر در آب جو کشک کرده و
بریان برنج بزنند مناسب بود و کافور در آب گشنیز تر حل کرده
یا سماق در گلاب کرده و صاف ساخته با تخم انار زرشک

در چشم چکانند تا منع برآمدن آبله از چشم کند و اگر پایها بر ابلها ر
که با آب خمیر کرده باشند به بندند بجهت این عمل کند و صندل
بگلاب سوده به پینی بر نگشتند تا از انجا منع کند و شراب شاهتوت
غرغره کنند یا بآبی که دروی سماق و گل سرخ و عدس جوشیده
باشد تا حلق از ان محفوظ ماند و اگر آبله بسیار بزرگ بود چون آب
و بر جامه خواب تحمل نیاورد بر آرد جو و آرد ارزن خوابانند
و در یکی که بغایت نرم بود مناسب است و اگر موضع ریش گردد
گل سرخ و انزروت و خون سیاوشان نرم سوده برانجا ریزند و
اگر آبله دیر خشک نیگردد قدری چوب گز در زیر دامن دود کنند
خشک گرداند و ازین قوی تر انکه عدس و گل سرخ و تراشه
چوب گز اندر آب ریزند پس قدری نمک در افکند و پارچه
بدان تر کرده بمالند و بر ابله می نهند و از جای که آبله شکافته
شود نمک آب دور دارند **فصل دوم** در شری بثرها
باشد بعضی خرد و بعضی بزرگ سرسهس پیشتر دفعه پیدا گردد و با

خاریدن و کرب بود و از خون می باشد علامتش بسیار سرخ بود
و با حرارت زود ظاهر گردد و زود فرو پیشتر بود و علاجش فصد
کنند در وقتی که در میان ظهورات آن می باشد و تلیین طبیعت
بآب آلو و تمر هندی و کشته زرد آلو و در وقت ظهور ان آب تازه
بر بدن ریزند و سرکه یا آب غوره با روغن گل در خود مالند و غذا
ماش و عدس تمر هندی از میوه ها آلو و هندوانه و انار میخورش
و از بلغم می باشد علامتش میل آن بسفیدی و سمان درشب علاج
مطبوخ هلیله مقوی تر به غذا ماش و نخود و سکنجبین که بسیار ترش نبود
و در حمام آب کرفس و سرکه و تخم خربزه کوفته در خود مالیدن
فصل سیم در ماشرا اماس بود سرخ در روی و پیشانی
حادث گردد و گاه بود که بسر برآید علامتش سرخی و اماس
و درد و هذیان و درروی و سر علاجش فصد و حجامت ساقین و تلیین
صندل و خوفل و گلاب بر حلق و سینه طلا کنند تا ماده فرو نیاید
غذا ماش و آب جو و عدس تمر هندی و شراب عناب تمر هندی

ترش کرده و بصندل سرخ و آب کشنیز تر طلا کنند و اگر بشکافند
و زرد آب بیرون آید از موم سفید و روغن گل و مرداسنگ مرهم سازند

فصل چهارم در جرب اگر خشک بود و اگر تر که از و زرد آب
بیرون آید یا خون سیاه و بالجمله جرب از فساد خون باشد
و سبب فساد مخالطت صفرا بود یا بلغم شور یا سوداى سوخته اگر ممتلى
بود اول فصد کنند پس بحسب غلبه هر خلطى مناسب آن مسهل دهند
و شاهتره و سنا و خیار چنبر را در همه لازم دارند و صبر را در دفع
جرب روى رغمى اثرى بیّن است هر روز یک مثقال خورند سه روز
متعاقب بعد از آن یکروز خورند و یکروز نه تا نه مثقال خورده شود
و ملازمت حمام و ترک مجامعت نافع ترین چیزها است جرب دیگر را
و بعد از تنقیه و تعدیل اطلیه بکار دارند طلاء جهت گر تر زراوند
فوه مامیران قنبیل مرداسنگ اشق خبث الفضه نوشادر و شحم
گوگرد همه آنچه میسر شود برابر کوفته و بیخته بروغن گل و سرکه بسرشند
و طلا کنند و اگر خشک بود مرداسنگ سیماب سرب سه برابر از

هر یکی دو مثقال سرب را بگدازند و سیماب در ان اندازند
و بار دیگر داروها در هاون نرم سوده با دو سیر سرکه و دو سیر
روغن مختلط گردانیده طلا کنند

فصل پنجم در قوبا

سعفه قوبا را ابریون گویند درشتی باشد که در پوست ظاهر گردد
اگر بسیار بود فصد کنند و مطبوخ افتیمون دهند و اگر اندک بود
تنقیه حاجت نیست مگر انکه مزمن گردد و روغن گندم مالیدن
مناسب بود و گرفتن انچنان بود که وصله اهنى پهن بنهند و قدرى
گندم بر روى ان کنند و سنگ گرم گردانیده بر روى گندم نهند
انچه از ان سیلان کند روغن گندم بود و مرداسنگ زراوند
زنج الحضیض مجموع با هر یک بسرکه و روغن گل سوده طلا کنند
سیماب داروى مذکور هم موافق است اما سعفه جوششى و بثرات
بود که متقرح و ریش گردد بر سر و روى و در کودکان بسیار
حادث شود علاجش اگر غلبه خون بود فصد و حجامت کنند
و اگر صفرا یا سودا یا بلغم بود با نچه مناسب ان بود تنقیه کنند

توفال مس انزروت مرداسنگ کاغذ سوخته مجموع نرم سوخته
بروغن گل و سرکه بسرشند و طلا کنند دیگر تنور کهنه یک جزو نمک
نیم جزو بسرکه طلا کنند دیگر خاصه جهت کودکان زرد چوبه حنا
مرداسنگ بدست انار بسرکه و روغن گل طلا کنند **فصل**
ششم در دمامیل هرگاه برآمدن بسیار کرد فصد باید کرد
و بعد ازان مناسب خلط غالب مسهل داده و ترک گوشت و شیرینیها
و هرگاه از گوشت چاره نبود گوشت بزغاله دهند برگ
و انار ترش یا ریواج یا غوره یا تمر هندی و شراب عناب یا ب
زرک و آلو دکشته زرد آلو و عناب شکسته در آب کردن
و هر صباح آب انار خوردن مناسب است در اول رادع نهند
مثل صندل و فوفل و برگ خرفه و کاسنی و سبیوش بگلاب زده
اگر پسند کرباس نرفت و جمع خواهد شد گل خطمی خبازی تا سفیده
تخم مرغ طلا کنند و چون جمع شود گندم خاییده با انجیر دکندجه
بهم کوفته نهند و چون خواهند که بکشاید کندجه و خمیر برش کرده

الحمد

کبوتر بر نهند و چون بکشاید مرهم سازند از مرداسنگ سفیده
و موم سفید و روغن گل **فصل هفتم** در داحس داحس ورم
گرم بود که نزدیک ناخن عارض شود ضربان و درد قوی کند و گاه
بود که تب کند علاجش فصد و تلیین طبیعت و تعدیل مزاج باید
جو و اشربه بارده و در ابتدا مازو و سبز بسرکه بسایند و طلا
کنند یا خبث الحدید و سرکه یا اسبغول و سرکه و اگر درد قوی
باشد بذر البنج و افیون بسرکه طلا کنند و در میان برف یا یخ نهند
اگر دفع شود و الا در روغن گرم نهند تا تحلیل یابد و اگر تحلیل نیابد
گندم خاییده با کنوجه و انجیر نهند تا پخته گردد پس بکشایند و دارو
با نخش و مرهم نهند **فصل هشتم** در ثالیل سبب
خلط غلیظ بلغمی یا سودای یا مرکب از هر دو علاج اگر بسیار
بود و غلبه خون باشد فصد کنند پس مسهل دهند و اگر خون غالب
نبود بر مسهل اقتصار نمایند و اگر عدد آن اندک بود بطلا دفع
کنند سیاه دانه یا کزمازه یا سرگین بز بسرکه طلا کنند زایل گرداند

زرنیخ زرد با مویزدانه بر وی کرده طلا کنند **فصل نهم**
در حمره بسرخ باد دبیان عوام مشهور است علامتش سرخی باشد
که اگر انگشت بروی مالند زایل شود و بزودی باز سرخ شود و در پوست
بشود و زیادت دردی نداشته باشد و از موضعی بموضع رود
و از جانب بجانب رود و این قسم را خالص گویند علاجش
استفراغ بدن از صفرا و غذا آب جو و شراب عناب و تمر
هندی ترش کرده و طلا کرده بصندل و کشنیز تر و برگ خرفه و لسان
الحمل و اسبغول و گلاب و این صنف محتاج بمحلل نباشد و غیر
خالص آن بود که صفرا بخون مختلط باشد پس از پوست تجاوز
کرده بود و درد کند و از موضعی بموضعی نرود و بلغمونی که ذکر کرده آمد
رنگ شبیه بود علاجش اول فصد کنند پس استفراغ صفرا
و بعد از طلاها رادع ازین صنف بطلاء المحلل مثل خطمی و خبازی
دارد و حاجت افتد **فصل دهم** در حمره نمله و نار
فارسی حمره جهار باشد که بهم متفرق میباشد و مجتمع می باشد

و بغایت سرخ بود و پس خشک رنگی گردد و بهره ان مثل درد عضو
بود که آتش بر ان نهند علاجش فصد و اسهال صفرا در وی
سرکه را بر زمین تیغ که طین حر گویند ریزند تا بجوشد پس قدری
کافور بر انجا ریزند و طلا کنند اما نار فارسی مثل حمره بود الا آنکه
هر جا که ظاهر شود خطها و طلوعی مثل زبانه آتش پیدا کرده
علاجش مثل علاج حمره بوده بعد از فصد و اسهال پرهیز از چیزهای
که رطوبت و مایه در خون احداث کند مداومت نماید مثل آب
جو و هندوانه و خیار و شفتالو و دوغ و کدو و بادرو و سرکه و حضض
و کافور و لعاب اسبغول و لسان الحمل و خرفه منفرد یا مجموع طلا کنند
فصل یازدهم در فلغمونی و رم بود از خون علامتش
انتفاخ و سرخی و تمدد و بسیاری درد و ضربان علاجش فصد کردن
و در ابتدا صندل سرخ و سفید و فوفل و گل ارمنی طلا کنند و اگر این
طلا درد زیاده شود فی الحال بردارند و این طلا را بر عضوی
که بالای آنست نهند و در روز دیگر آرد جو و کشنیز تر و خبازی

طلا کنند و چون بینند که از انجمت زیاده نمیشود طلا از آرد
جو و ارد باقلی و خطمی و خبازی و بابونه کنند و چون بایسته که بهتر
میشود از بابونه و اکلیل و کتان و حلبه کنند و در همه اورام از رعایت
اوقات اربعه غافل نباشند در ابتدا رادع و در تزاید جمع میان
رادع مرخی و در انتها مرخی محلل و در انحطاط محلل صرف بنهند اگر
بینند که تحلیل نگرد و جمع مده شد بکنند چه و انجیر و امثال آن نجخته
ضماد بر کش و دن کند مثل سرگین کبوتر و اشق یا بالت فصل
دوازدهم در اورام مغابن سه عضو بود که هر یکی مفرغ عضوی
رئیسی واقع شود ران مفرغ جگر بود و خلف الاذنین یعنی پس هر دو
گوش مفرغ دماغ بود و هرگاه درین اعضا ورمی حادث شود از ان
جهت که اعضای رئیس مواد را باین جا دفع کرده باشند یا بر اطراف
ریش بریم بود مواد متوجه آن موضع ماوف شده باشد چون بدین
اعضا رسد در انجا بماند از انکه گوشت نرم دارد و از لحوم رخوه
خوانند علاجش تصفیه بر حیات بود در ابتدا بعد از تنقیه بدن

بفصد

بفصد و اسهال مثل آب گرم ریختن برانجا و مسکه مالیدن و خطمی و بنفشه
و خبازی نهادن و استعمال رادع جایز نبود درین موضع فصل
سیزدهم در خنازیر و سلعه و غدد خنازیر ورمی صلب و غلیظ بود
بر ظاهر ان گرهها و ناهمواریها باشد و در گوشت بسته بود و در لحوم
رخوه خاصه در گردن حادث گردد و بیشتر متعدد بود و در یک کیسه
سلعه ورم بود مختلف باشد در جثه از مقدار نخودی تا مقدار خربزه
برسد و او را کیسه بود و در گوشت بسته بود بتوان گرفت و بهر جانب
حرکت توان داد و چهار صنف بود شحمیه عسلیه و لحمیه شیرازیه
یعنی در اندرون ان مثل ان چیزها باشد و غدد ورم بود صلب بمقدار
فندقی یا جوزی و بر کف و پیشانی بسیار واقع شود و فرق میان
غدد و سلعه ان بود که غدد زیادت نشود و غلاف نداشته باشد و ورم
نبود و در اول حدوث ان اگر بدست بمالند متفرق گردد و باز عود
و گاه بود که عود نکند علاج این همه تنقیه بلغم بود بقی و اسهال بایارج
فیقرا انبار یقدن مقوی گردد و ضماد کردن بدنا خلیدن و کتان و حلبه

دخان زیره را بد یا خلیون را بر سا نرم سوده بهم جمع کرده ضماد کنند
و سم کوره خر را سوخته بروغن زیت سرشته بر خنازیر طلا کنند بر این
تدبیرات مداومت نماید و پیوسته بکار دارد اگر تحلیل یابد فبها
والا پخته گرداند و بشکافند و علاج قرحه کنند و بعد اگر بزرگ شود
بدانچه ذکر رفت تحلیل نیابد بیکی از دو کار باید کرد شکافتن و بیرون
آوردن آنرا با کیسه که آنرا کیس السلعه گویند یا با ادویه معفنه ریش گردانیدن
صفت آن آهک در آب نارسیده چهار جزو زرنیخ دو جزو توفال مس سه
جزو بوره ارمنی دو جزو و مجموع نرم سوده بروغن گل سرشته طلا کنند
تحمیه با ادویه محلله و معفنه سودمند نگردد دفع آن بجز بریدن کردن نباشد
و غدد را بد یا خلیون ضماد کنند و بر بالای آن پاره سرب نهاده
محکم ببندند **فصل چهاردهم** در داء الثعلب و داء الحیه اگر
با ریختن موی سر و روی صورت تنگ نیز بپیچند داء الحیه گویند و الا داء الثعلب
از بلغم می باشد علامتش سفیدی و نرمی موضع و باقی علامات بلغم
علاجش تنقیه بلغم بقی بتخم ترب و شبت و عسل و اسهال بغیقرا امثله

بخار نمودن و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند و بسندان
و سیر و پیاز عنصل طلا کنند و از صفرا می باشد علامتش زردی و درشتی
موضع و سایر علامات صفرا علاجش تنقیه بحب و قرص بنفشه و
مطبوخ هلیله و سرکه و روغن گل بمالند پس فندق یا پوست سوخته
و سرکه کهنه طلا کنند و از سودا می باشد علامتش کدورت و خشکی
و درشتی موضع و علامات سودا علاجش اسهال بحب افتیمون و معجون
نجاح و تعدیل مزاج باستعمال مرطبات و پیاز عنصل مالیدن و پیه خرس
و سم بز را بسوزند و با پنج نی خشک کرده و سوده طلا کنند و روغن
لادن پیوسته می مالیدند و از خون می باشد علاجش سرخی موضع و
علامات غلبه خون علاجش فصد کردن و ادویه مذکوره بکار برند و
سم خر اهلی و وحشی سوخته خاکستر ازان با روغن کنجد و اگر زیت بود
بهتر و خاکستر سیاه دانه و خاکستر قیصوم طلا کنند در همه اقسام موی
بر رویاند **فصل پانزدهم** در کلف و نمش و برش و خیلان
کلف حدوث کدورت بود در روی و تغییر رنگ آن اندکی بسیاهی

آمیخته بسرخی و نقش رنگ حدوث سیاهی بود که بسرخی زند پشته شکل
سته برود از کلف رنگین تر بود و سرخی در وی بیشتر بود نقطها سیاه
بود و گاه بسرخی و کمودت مایل بود و بیشتر در وجه واقع شود و خیلان
مثل این آثار و لیکن مرتفع باشد از سطح بدن آنچه با اطفال مولود بود
دفع نتوان کرد و آنچه حادث شده باشد علاج فصد کردن و اسهال
خلط سوداوی پس طلا کردن تخم خربزه و تخم ترب و قسط و ایرسا
و خردل و ترمس کوفته و بیخته بگلاب و سرکه سرشته و خیلان را بسوزند
بزنند و بسرکه و گلاب بشویند و بادویه مذکوره طلا کنند فصل

شانزدهم

در رضاں و اشال ان تغیر رایحه و نتن ابطین و زیر ران
و میان انگشتان پای و بوست و سر و عرق از عفونت اخلاط و حدت
آن می باشد علاجش تنقیه خلط غالب و زیر بغل و بستان ازاهم دار سنگ
و گلاب سوده طلا کنند و میان انگشتان از این ادویه زرد و رنگ و گل
سازند و توتیا مردار سنگ گل سرخ گل ارمنی پوست انار زم سوده
بسرکه تر کرده اند و خشک کنند و بکار می دارند جهت سرم مناسب

باشد اگر پیران و کودکان را بود با این ادویه پوست درخت
نارنج و مغز الیه و سوخته جمع کنند یعنی ضم کنند

فصل هفدهم

در بهق سفید و سیاه اما سفید بعضی گفته اند که سبب برص بود
ضعیف‌تر و قوت دافعه عضو قوی‌تر و بعضی گفته اند رطوبت بلغمی تا
بود که با حرارت مثل خاکستر شده باشد و یا چون برکها در آید و از قوت
با سبب آن بیرون آید و منبسط گردد و در پوست و منقرش میگردد
تا ماه و آن حالی شود علامتش سفیدی که بسیار نبود بل نزدیک
بود برنگ پوست بدن و در پوست فرو رفته باشد و املس نبود و
و موی که از آنجا بر آمده بود سیاه بود علاجش اسهال بنقیقرا
تخم حنظل و تربد و غاریقون و از لبنیات اجتناب نماید و بر
تکنکبین و اطریفل کبیر مداومت نماید و ازین ادویه طلا کنند تریخ
پوست بیخ کبر شیطرج عاقرقرحا تخم ترب کندش سنبدان کوفته و بیخته
بسرکه در آفتاب طلا کنند اما بهق سیاه و تغیر پوست عضو است
بسیاهی بسبب مخالطه سوداء و با خود می باشد علامتش چون د

اره مانند سبوس ریخته شود و موضع سرخ باشد علاجش فصد و اسهال
سودا و حرابها مرطب و ترتیب مزاج با غذا به و اشربه و طلا
کردن با دویه که ذکر کرده شد و نوعی از بهق اسود بود که برص
اسود گویند و ان درشتی تر بود با خاریدن و تقشیر شبیه فلوس
سمک علاجش علاج بهق سیاه با زیاده تی اسهال و ترتیب
مزاج **فصل نهم** در برص برص سفیدی بود که بر بعضی
اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و یک رنگ شود و سبب
ان ضعف مغیره است بواسطه غلبه بلغم بران خون که غذای ان عضو شود
یا بواسطه سوء مزاج عضوی از برودت در قوت و حدوث
طبیعت صدفی درو و اگر چه ان خون که غذای او میگردد نیکو بود
و از بلغمیت خالی و گاه بود که در موضع حجامت یا شبیه آن برص
حادث شود بواسطه ضعف عضو بجراحت علامت برص سفیدی بر آن
و املس و در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن موضع و نازل بودن
پوست و اگر انگشت با و فرو برند از موضع دیگر پشتر در گو افتد و چون

سوزن

سوزن در زنند خون بر نیاید علاج هر چند این مرض را گفته اند که مداوا
عتاه عسر ابرا ولا یکاد یبرء یعنی مرضیست که اطبا را مانده کرده و آن
نزدیک نیست که به شود اما چون امکان صلاح دارد متعرض علاج
شده اند باستفراغ بلغم غلیظ و تبدیل مزاج بمعاجین گرم و تریاق
و شرو دیطوس و طلا کردن بدین ادویه نفط سفید رتت خردل
سرخ جریق مویزج کندش نوره زرنیخ سرخ پوره پیاز عنصل شیطرج
عاقر قرحا تخم نیز بوست بیخ کبر و ذراریح و سرکه یکدرم اطریلال
با دانگی عاقر قرحا بدهد و بعمل رشته بدهند یک دو ساعت
در افتاب نشانند چندانکه عرق کند باشد که سمان زمان بیار و در
روز دیگر ابله زنند و زرد اب رود و صحت یابد انشاء الله تعالی
باب سیزدهم در سقط و ضربه و دردی که بجیدن و
سوختگی اعضا و فن داطراف بسرما و جراحات مشتمل بر شش فصل
فصل اول در سقط و ضربه و مضروب بچوب و تازیانه
اگر کسی از بلندی بیفتد یا چیزی مثل دیوار بروی افتد یا ضربه بروزند

یا سر بشکند علاج مشترک میان این مجموع فصد و حجامت کردنست از
جانب مخالف اگر نیز در بدن غلبه خون نباشد و اگر در آن موضع تفرق
اتصال شود و خون برود پس بر تلیین طبیعت اقتصار باید کرد و حقنه
لینه در آوند با آب پشکنکور و قند دادن و غدس خیار چنبر بوق گاو پستی
و روغن بادام و قند بوان عضو ازین ادویه ضماد نهند گل ارمنی
سه درم برگ مورد و گل سرخ از هر یکی پنجدرم صبر ده درم ماش پخته
درم با آب برگ مورد سرشته ضماد کنند و اگر حرارت پیدا شود بعد پس
ده درم گل ارمنی و فوفل و صندل از هر یکی دو درم طلا کنند غذا ماش و
برنج بشیره بادام یا زرده نیم برشت و اگر مومیائی خالص میسر گردد
بغایت نیکو بود یک قیراط بدهند پس بعضی یکدرم چند قیراط
بود و پس بعضی چند و چهار و ازین طبیخ دادن مناسب بود
راوند نیم درم روناس یکدرم پشکنکور زرد سه درم گاوزبان مثل آن
بجوشند و بنقند شربت کرده بدهند و اگر سقطه و ضربه بر سر واقع
شود ماش و عدس مقشر و گلنار کوفته بروغن گل و گلاب طلا کنند

و اگر بر سینه و شکم واقع گردد و نفث الدم یعنی خون بر آمدن حادث
گردد قرص کهربا با گل ارمنی و دم الاخوین در نقیع عدس بدهند
اگر کسی را بچوب و تازیانه زده باشند بهترین چیزی پوست گوسفند
بود که در حال از گوسفند جدا کنند و بر موضع درد بپوشند و تا دیگر
روز بر ندارند و اگر قدری خاکستر آنجا باشند پس پوست بر روی
آن بپوشند بهتر بود و از مرداسنگ و اسفیداج و موم و روغن
گل مرهمی ساخته بنهند **فصل دوم** در خلع و کسر خلع بیرون
آمدن زبادتی استخوان بود تمام از مفاصل و گویا گرد استخوان دیگر
باشد که میان هر دو اتصال مفصل بدان بود و وث اندکی بیرون
آمدن بود نه تمام و وهن گردن نیز گویند و در دو که نگی بود که با استخوان
و آنچه بگرد آن در آمده است رسد علامت انخلاع ظاهر شود از تغیر
شکل عضو و عدم قدرت بر جمیع حرکات آن عضو و از مقابله چنانچه
دست علیل با دست صحیح مقایسه کنند لیکن خلع بازو و مفصل رگ
را دشوار توان دانست زیرا که هر گاه سر عضله تحلل کرده در بغل

افتد پس ظاهر نبود و سر بیرون در ادبیه ناحیه در کی افتد و اینجا
گوشت بسیار بود پس ظاهر نباشد و علامات لازم بازو ستوی
شده راست که در زیر بغل پدید آید و ممکن نبود رسانیدن این دست
بدهان های پهلو و علامت بیرون در از بر شدن این پای بود از پای
دیگر اگر بجانب پیش افتاده بود و ظهور ورم در اربیه و عدم
قدرت بر آنکه پای را در گوشه خم تواند کرد و یا کوتاه تر بود این پای
دیگر اگر بجانب پس افتاده باشد و در گوی افتادن از سه و کاسه شدن
آن و علامت دشوار باشد که در مفاصل اندک تغیری و ستوی از
جانب دیگر پیدا شود و بعضی حرکات ممکن بود و در وی جمیع حرکات
بهمه جانب ممکن بود و علاج خلع را جلا ورد و برفق بشکل طبیعی باز رسانید
و این ادویه طلا سازند ماش ده درم گل ارمنی مرمکی گل خطمی بنفشه
گل سرخ از هر یکی سه درم برگ مورد خج درم نرم کوفته بسفیده تخم
مرغ سرشته بکار دارند و [illegible] راسین طلا مدافعت گاهی
بود و اما کسر و شکستن استخوانست عضو را راست و استخوان را بر ...

۱۵۱

سیاه اگر دانند و گاه می باشد که بعضی از پاره های استخوان
که صلاح آن امید نتوان داشت بیرون باید کرد و عضو را باید
بست برباطه و رفاده معتدل در سستی و محکمی و ابتدا به پیچیدن از موضع
شکسته باید کرد و متوجه بجانب بالای آن موضع کسر را محکم به
پیچد پس بر رفاده دیگر هم از موضع کسر ابتدا کنند و بعد از سه چار
کرد متوجه زیران شوند و در بهر دو پیچیدن در ابتدا محکم پیچند و هر چند بالا
می پیچند اندک سستر میل کنند بس ادویه جابر طلا کنند و به بندند و
بعد از آن فصد کنند و تلیین طبیعت و تا سه روز نکشایند مگر درد
قوی حادث شود یا دوران رباط سرخ گردد پس بباید و بس بگشاید
کشادن و سست تر به بست و اگر خاریدن قوی عارض گردد که تحمل
نتواند کرد بکشایند و قدری آب گرم بر آنجا ریزند تا خاریدن
ساکن گردد و یک زمان استراحت نمود باز به بندند و رفاده را بگلاب
و روغن گل و سرکه تر کرده باشند و اگر چند روز بگذرد و ورم نکند
و حرارت در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته باشند ببندند

وبکشایند الا در هر چهار پنج روز یا زیاده و ضماد صبر ازعد پس و
منافث و گل ارمنی و آب مورد سازند و اغذیه نرم مثل کله و پاچه
و هریسه و مرغانه و برنج و بطون بقر و جلو و بره و بزغاله و در آن کفر
امر وقت انعقاد و شیر رباط زالاند که سست تر گردانند و علامات
بد انعقاد و شیر پیدا شدن خدشت بر زخا یدو رباطات جه
این دلیل ارسال طبیعت است ماده چیده را بدانجا پس از
سام ترشح نموده و باید که قبل از اشتداد و تصلب عضو را تحریک
قوی نکنند و اگر با کسر جراحت بود ابتدا از بستن یک عصابه از
لب بالای آن گشته و دیگری از لب زیرین و دهن انراکش ده
بگذارند و قدری پنبه بر آنجا نهند و چون زرد آب کم گردد و از
ورم ایمن گردد مرهم روبا تیله بنهند و اگر خون میرود و نمی ایستد
از صبر و کندر و دم الاخوین و زرور ساخته بر آنجا ریزند تا
خون باز ایستد **فصل سیم** در بیرون آوردن خار و پیکان
پیکان را با تیر بیرون آورند و موضع از ابهر و کنند بر کنند اما خار و الجه

بی

مثل آن بود بیخ نی یا شلیم را بکوبند و ضماد کنند شلیم تلخه است
که در ریان گندم می باشد و اگر قوی تر خواهند بگیرند پیاز نرگس اشق
زراوند زرفت علک البطم کوفته و بعسل سرشته ضماد کنند دیگری
پیاز نرگس آرد شلیم بعسل سرشته **فصل چهارم** در فساد
اطراف بسرما سبب آن توجه حرارت غریزی و خون بخارات که مر آن
بدانجا محتقن و محتبس شدن در آنجا پس آن عضو را بسوزد و متعفن
گرداند علاجش اگر اماس نکرده بود و فاسد نشده لیکن ابتدا
کرده که سبز شود بروغن زیت و روغن زنبق بسیار بمالند و اگر
اماس کند در آبی نهند که در وی شلغم و کاه گندم و سبوس و بابونه
و اکلیل و کرنب و حلبه و کتان مجموع یا بعضی جوشیده باشد و چون
بیرون آرند روغنهای مذکور بمالند و اگر سبز و سیاه باشد نیشها
در زنند و نیش را اینک فرو برند و در آب گرم نهند پس گل ارمنی
باب مورد گرم سوده طلا کنند و بعد از دو سه ساعت بسرکه و آب
نیم گرم بشویند یا شراب نیم گرم و اگر و تیمار نکه ابتدا تعفن

گرده باشند چغندر و کرنب را ایرند با روغن گوسفند یا گاو و بکوبند
گوشش مرهمی شود و برانجا نهند تا آنچه متعفن و سبز و سیاه بود بیفتد
پس علاج قرحه علاج کنند **فصل پنجم** در سوختگی آتش
در روغن و آب گرم اما سوختن آتش اگر آبله نکرده باشد طلاها
خنک مثل صندل و خرفه و برگ بید و پوست غلیظ درخت بید کهنه
بر آب سوده طلا کنند یا بگل ارمنی و سرکه و آب و اگر آبله زده
عظیم بود فصد کنند و تلطیف تدبیر و بر هم اسپیداج طلا کنند
و اگر آماس بسیار عظیم بود و مرهم نوره صفت آن بگیرند آهک در آب
نارسیده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانچه در هر شستنی
یکساعت در آب بگذارند و چهار جزو ازین و شش جزو روغن گل
و دو جزو موم و یک جزو سفیده ترتیب کرده بکار میدارند و اما سوخته
بروغن را مثل آنچه گذشت معالجه کنند مخصوص است باین سفیده
تخم مرغ و اسفیداج در زیت بود ترکیب کرده و اما سوخته آب گرم
را پیش از آنکه آبله زند آب انار بر آنجا بزنند و چون ها، خشک

برانجا نهند و خاکستر موی آدمی بر زده تخم مرغ زده طلا کنند و اگر از
آفتاب پوست بسوزد بمرهم کافوری طلا کنند اگر روی را رسیده
تخم مرغ یا لعاب اسپغول یا مغز نان باید و در آب آغشته با سفیده
تخم مرغ طلا کنند از آفتاب متاثر شود **فصل ششم**
در جراحات اگر جراحت خورد بود و تازه و از عوارض دیگر سالم
و لبهاش هموار بود و چنان بود که در بستن تا لبهاء آن تمام بهم نشینند
و چیزی در اندرون زده از موی و غیر آن و اگر تازه بندد و روپوش
روز بر و کند و لیکن چرک ریم گرفته باشد از آنچه بشویند تا خون
آلوده گردد پس ببندند و اگر جراحت عظیم و غار بود ازین
ادویه ذرور ساخته بر آنجا بزنند چه وگنده خون بیارشان
و برحوالی آن صندل و فوفل و آب گشنیز و کاسنی و خرفه طلا کنند
و اگر حال اقتضا نماید فصد کنند و اگر لبهاء آن بهم نرسد بدوزند
و اگر غور داشته باشد و از وی چیزی گوشت افتاده باشد و تا تمیم
اجزاء آن بهم نمی نشینند و درمیان فضائی داشته باشد که در وی رطوبت

و وسخ و جمع مواد شد پس بادویه که تخفیف رطوبت و جلا کنند
تواند کرد احتیاج باشد مثل این مرکب کنند صبر زراوند ایرسا
توتیا اقلیمیا نقره مجموع نرم کوفته بر آنجا ریزند و به بندند و باید که
بستن عقد آن محکم تر و لبش سست تر بود و عضو را بر شکل او نهند
که زرداب ازو بیرون آید باسانی و هر گاه پنبه کهنه بر ریسند
تا پاک گردد و پس مرهمی ازین ادویه ساخته مرداسنگ انزروت
دم الاخوین زفت گل ارمنی روغن گل و موم و اگر بجای روغن
مغز ساق گاو کنند انسب بود و چون گوشت تر بر آرد و بدید
مدمل و خاتم مثل مرداسنگ سوخته و برگ سوسن و هلیله و مازو و گلنار
زردچوبه و صبر و اگر با جراحت اعراض دیگر بود مثل ورم و کسر عظم
و قطع عرق و عصب و تپ و گوشت و شدت درد و سوء مزاج
و ابتلا و بدن اول تدبیر این اعراض اشتغال نمایند به تبدیل
مزاج و استفراغ مواد و تسکین درد و برون کردن گوشت زیاد
در علاج جراحت عصب و قطع آمدن خون و کسر عظم و تدبیر ورم اما جراحت

عصب

عصب را چندان بگذارند که از آماس کردن آن ایمن شوند چه از
آماس آن خوف تشنج است و وصول ضرر آن به دماغ و از آب
و هوای سرد نگاه دارند و اگر آماس کند با درد وجع دارد و باقی در
کتان در روغن زیت خا کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب را
که بهر دیگر نیز بزنند و بروغن بنفشه تکمید کنند و پشت و گردن را بروغن
بنفشه و پیه بط و مرغ می‌مالند و اگر با جراحت استخوان شکسته
بود ضماد باید نهاد و اگر درد شدید یا در عظم پیدا شده باشد
برآورند مرهم خاو کنند تا بیرون آید پس بگذرند و مرهم سبل و شربت
خاو کنند و اگر استخوان فاسد شده بود و این بقا و گوشت بعلوم رود
گوشت فاسد را بمرهم زنگار دفع کنند و استخوان را به اره تراشند و
اگر جراحت بر شکم بود و روده و ثرب بیرون آید باندرون
در کنند و شکم را به دوزند و اگر روده ها آماس کرده باشد و
باندرون نرود بشراب گرم تکمید کنند تا آماس برود و پس
دیابیتان عقیق گرفته او را بر در زنند تا ثبت و منجذب شود و

رود و با خوردن رود و اگر مرین عمل تیر با خوردن و همین جراحت
وا بدان مقدار کرده و با خوردن توانند رفت کش و تر کرد اشتند
و اگر وقتی خوار شد که […] سبز و سیاه شده باشد آن مقدار
که متغیر بود ببرند و برگ بزرگ که در وی بود بر ریسمان باریک به
بندند و با خوردن فرستند و غایت رفق و احتیاط رعایت کنند

باب چهاردهم در طرد و راندن هوام از خانه و مسکن
و تدبیر گزیدن […] و سباع و دفع سموم و با مشتمل بر شش فصل

فصل اول در طرد هوام که به وی تعلق و طارد بس تجارب
و این عرس و گوزن در خانه که بود هوام از آنجا بگریزند و اگر ظا
شود بکشند و بعضی گفته‌اند که مار بنزدیک پوست پلنگ و اگر ریسمان
را بقطران و حلتیت آلوده کنند و بر گرد خوابگاه کرد آنند هوام
در نیاید و تجربه شده درخت انار و بیخ آن و تخم ممکست
و در جامه خواب نهادن ان همین عمل کند و از چیزهای که مار بگریزد
تخم شبم نرگس بود و شاخ گوزن و موی آدمی و بر جا […] و گوگرد

و خود اگر بر مسکن مار نهند بگریزد و طرد عقارب تجربه بعقرب بود و با گوگرد
یا زرنیخ یا پسم فر یا پیه بز یا روغن گاو و از باد روح و تریب
و برگ آن بگریزد و طرد براغیث حنظل یا خرنوب در آب بجوشا
و آن آب در خانه پراکنده کنند و اگر کیک جوب را به پیه خار
پشت آلوده کنند کیک برانجا جمع شوند طرد بق دود کاه یا سرگین
گاو یا سیاه دانه یا جوب تا بید یا برگ سرو و جوزان و اگر
روی را جوب کنند بروغن خر کنند توانند رسانید طرد زنبور بجای
گوگرد و سیر طرد فاره موش نر را اگر پوست باز کنند یا دم
ببرند یا خصی کنند باقی موشان بگریزند طرد سام ابرص در خانه
که زعفران بود در نیاید **فصل دوم** در گزیدن مار و در لدغ
و نهش حیات اول بالای آن را محکم ببندند و محجمه بسیار و پیاپی برنهند
و اگر محجمه حاضر نبود کسی را گویند که گرسنه و دندانها او معیوب
نبود که دهن بشوید و جوب کند و می مزد و آب دهن می اندازد
و بسیار بمزد و در نهش جمیع هوام اول این عمل باید کرد و اگر

از جنس مارهای قوی بود فی الحال عضو را ببرند و اگر بریدن آن ممکن
نبود گوشت آن موضع را ببرد ازند تا استخوان و اگر میسر نشود
موضع را بیشتر بشکافند و دهن زخم را کشاده کنند و بعد از
امتصاص و مزیدن بسیار بمحجمه دهن ازین ادویه ضماد کنند زفت
رطب زنبون جاوشیر قنه و اگر اینها حاضر نباشد گوه کبوتر و توتیخ
و خاکستر چوب انگور و اگر تریاق فاروق میسر گردد در اول مفید
بود و در لکف فایده ندید و مقدار شربت تریاق جهت این یکمثقال
بود و خوردن مخلصه یکمثقال دفع جمیع زهرها کند و گفته اند
الثوم و الشراب یغنی عن کل علاج و کذالک الشراب بالفصل و
الکراث تا بچیز دیگر دفع آن میسر شود و مرتکب آن شدن محض خطا
بود اما بر تقدیر عدم آن چیز بحکم الضرورات تبیح المحظورات
عمل نمودن فایده ندیده اند مضارع در مانده وقت میرند و دم
واصل خبثش در نواحی استراباد و مازندران و مشهد است و منفعت آن
درین باب بتواتر رسیده **فصل سیم** در گزیدن عقرب

بعد بستن بالای آن و امتصاص نمودن بدهان چنانچه در فصل متقدم
مذکور شد باب گرم و خرفه گرم تکمید کنند و بادروج کوفته و گرم
کرده ضماد کنند و خوردن آن نیز مفید باشد عقرب را بشکافند
و ضماد کنند و از مفیدات خاصه کرفس در مواضع که عقرب بسیار بود
واجب بود اجتناب کردن و بادروج ضد کرفس **فصل**
چهارم در گزیدن عظایه و سام ابرص اما رتیلا که بپارسی
ونکک گویند بهترین علاج او پنیر دادن و قی فرمودن است و منع
خواب در کتب طبی مذکور نشد اما عظایه یعنی کرباسوک بشکلها است
و آنچه ازین جنس است در صحرا روی باقیات می ایستد
جرباکو گویند هرکدام ازینها که بگزد دندانهای او در آنجا بماند
و بدان واسطه درد کند و تدبیر بیرون آوردن آنست که خاکستر
چوب انگور و آنچه در روغن زیت یا کنجد طلا کنند یا فتیله از آنجا
بیکشند تا دندان او بیرون آید بس خاکستر روغن مذکور را ضماد کنند
و اگر درد ساکن نگردد و بسیار بگزد و در آب گرم کرده بنشیند

جوشیده بود بنهند یا سام ابرص که در خرابها می باشد بقطعهای
سیاه بروی آن و او نیز دندانها بگذارد و از گزیدن او تب
مطبقه در ریان واضطرابی بود که از گزیدن مار بود عارض
شود و بسیار بود که بافراط درد هلاک کردن و موضع
سبز بود و زرد اب و رطوبات فاسده سیلان کند پس بطریق
که گذشت دندانها بیرون ارند و قدری پشم را پاره های خورد
سازند با سنبول در ان کرده و موضع حل کرده باشند تر نشند
دفها دکسند دیگر روز بگذارند پس برفق بازگشتند تا دندانها
بیرون آید و علامت بیرون آمدن ان زوال تب و سبزی مواضع
و سیلاب زرد اب بود پس بعد ازین بر بعضی آنچه در گزیدن
مار گذشت عمل نمایند **فصل نهم** در عض کلب کلب
جنونیست که سگ را و بعضی از حیوانات را مثل گرگ و شغال
و روباه و گفته اند که بغله را نیز عارض شود و این را از ان
کلب نام نهاده اند که در سگ بیشتر واقع شود و آن حیوان را

که این حال بود کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخی چشم
و زبان از دهن بیرون افکندن و کف و لعاب از دهان بسیار
آمدن و سر را بر زمین نزدیک گردانیدن و دم را در میان هر دو
پای در زمین کشد و در رفتن مثل مستان بود اگر گرسنه باشد نخورد
و اگر تشنه باشد از اب ترسد و نیاشامد و بر هر چیز حمله کند
واز گشنه و اگر آواز کند گرفته آواز بود و بسگان از وی بگریزند
و اگر بدو رسند تملق و خشوع کنند بحرکت دم و غیره چنانکه
رسم کلاب بود و این صفات بر طریق استحکام کلب بود و قبل
از استحکام بعضی بود و بعضی نبود و معضوض و گزیده کلب را
یا بعد از هفته یا دو هفته یا چهل روز و گاه بود که تا شش ماه
در تاخیر افتد بحسب کثرت و قلت رطوبت و قرب و بعد مزاج
شخص از سوداویه حالتی مثل ماخولیا از دوست داشتن تنهائی و
دشمن داشتن روشنی و ترسیدن از هر چه بیند و در خیال آوردن سگ
نمودن و از اب و رطوبات ترسیدن یا از آلتی و پلید شمردن و از ین

سبب از شرب بازمانده و هرگاه بدین رسد امید صحت اندکی
ماند خاصه اگر روی خود در آینه نشناسد و سگی مجیلد او گردد و دیدن آن
چین طمع از سلامت او منقطع باید داشت و گاه بود اگر او آن
سگ کند و حریص بود بر گزیدن مردم و هر که را بگزد او نیز این
حالات حادث شود و همچنین بود هر که پس خورده طعام و آب
او را تناول کند و گاه بود که در میان بول مخصوص اشیا
لحمیه مثل کلاب پدید آید و اگر شبه گردد که سگ کلبی گرفته یا گزیده است
یا غیر آن پاره نان مدار رطوبت که از زخم سیلان میکند آلوده
کرده اند و پیش مرغی اندازند اگر بخورد سگ دیوانه نبوده یا قدری
مغز جوز یکشب بر سر زخم نهند و در صباح پیش مرغ اندازند اگر
نخورد اگر یا خورد و بمیرد سگ دیوانه بود علاجش موضع گزیده
را آتش دهند یا داغ کنند و بعضی بسیار فرمایند پس سیر کوفته
با سرکه و روغن گوسفند جمع کرده ضماد کنند یا جاوشیر سرکه
سوده با ترفت که اخته خلط کرده یا سیر و پیاز و نمک کوفته با

ف

خاکستر چوب رز ضم کنند تا سه روز این تدبیرات مفید بود اما
بعد از آن ورکش دگر دانستن و همی جراحت فایده نبود لکن
سعی نماید تا چهل روز مندمل نشود و هرگاه به چند اثر مندمل
پیدا شود بادویه که ذکر شد ضماد کنند تا نیک شود و بعد پرهیز
خود لیا و تنقیه سودا اشتغال باید نمود و دوای ذراریح دوا
سرطان بدهند صفت دوا الذراریح بگیرند ذراریح فربه
بزرگ و سرها و دستها و بالهای جدا کنند و بیندازند یکمثقال
عدس مقشر یکمثقال زعفران سنبل قرنفل فلفل دارچینی از هر یک یکدرم
دانگ نرم کوفته باب خمیر کرده قرصها کنند هر روز در صباح
دو دانگ در آب نیم گرم میدهند و اگر در مثانه دردی پیدا شود
مطبوخ عدس و روغن بادام با روغن گاو دهند هر روز که دوا
الذراریح دهند در طعام بر کنند و در آب زن نشانند تا در آب زن
بول کنند و از سرها نگاه دارند غذا مرغ فربه و ماش و رشته و آب
دادن گفته اند نوع دیگر بگیرند ذراریح و بر راه استسقا اطراف

چنانچه گفته شد یکشبانروز در دوغ نهند پس دوغ را بریزند
دیکبار دیگر چنین کنند پس ذراریح را در سایه خشک کنند باوزن
سنگ ان عدس مشترب بیند و قرصها کنند خوردن دو دانگ با آب
گرم دهند بقانون مذکور عمل نمایند صفت دوای السرطان
بگیرند سرطان نهری ماده و علامت ماده ان بود که حوال
دوز بروفرو برند از وآب سفید بیرون آید و همه اطراف او
ببرند از ند و بخاکستر نمک پاک بشویند بعد از ان با آب خالص
بشویند و خشک گردانند و در کوزه نهند و سران محکم گردانند
ویکشب در تنوری نهند که نان پخته باشند پس ده جزو ازین و خطمیا
ناج جزو وکندر یک جزو نرم سوده در صباح و شام هر بار بقدر
دو درم با آب سرد دهند و جالینوس آورده که هر که ازین
دارو بخورد از ترسیدن از آب ایمن شود و جگر ان سگ
خوردن از فزع آب نیز ایمن گرداند و گفته اند که چهل کس را
سگ دیوانه گرفت بعضی از ایشان جگر خوردن و سالم ماندن

وبعضی استفراغ نمودن و استعمال دوای جالینوس و انواع
تدبیرات دیگر مفید نیفتاد و اگر فزع پیدا شود تدبیرات
که از موم و عقید اجواقها سازند و پر آب کرده بیلع آن
امر فرمایند یا شربه سازند سرتنگ لوله دراز برای
شانند و سر لوله در حلق نهند تا آب بحلق فرو رود
و آب را نه بینند **فصل ششم** در تدبیر وبا و تدبیر
شرب سموم مجملا اما وبا فان الفرار منه اولی و اگر میسر
نشود تنقیه بدن کنند و تعدیل مزاج و ترک غذا که کثیر الرطوبة
باشد مثل خربزه و زردالو و بر مفرحات و ترشیها اقتصار
نمایند و خانه را بکافور و سعد و صندل و مشک و عود و عنبر و
بید و گز و سیب و بهی و امرود و گلاب مطیب و مرشش
گردانند اما تدبیر شرب سموم قی کردن با آب گرم بسیار و روغن
کنجد و زیت با طبیخ تخم الخره و چیکه و روغن گاو و ازین دار
طعام بسیار بیاید خورد که اگر زهر را بقی فیها و الا که مضرت آن کنند

و از چیزهای که زهر را بقی بیرون ور و این تریاقات حب الغار
دو مثقال و گل مختوم دو مثقال بزیت بسرشند خوردن یکدرم
بدهند و بعضی گفته اند که خردیک فی الحال قذف سم کند
و بعد از آن که در قی استقصا کرده باشند قدری شیر دهند
و باز قی فرمایند و اگر در زیر شکم ضرری او در آید
کند حقنه کنند و اگر معلوم بود که کدام زهر بود و بانچه مخصوص است
معالجه کنند چنانچه
در مطولات مذکور است

تمام شد